



شناخت امام

راه رهایی از مرگ جاهلی

بحث و بررسی اسناد و محتوای حدیث
مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً

مهدی فقیه ایمانی



شناخت امام راه رهایی از مرکب جاهی

سابق بحث بر سر کتب سماوی و مجتهد
حدیث

مَنْ عَايَرَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَنَا مَا نَبَاهُ فَايْتِجَاهِيهِ

مهدی فقیه ایمانی

سرشناسه	: فقیه ایمانی، مهدی
عنوان و نام پدیدآور	: شناخت امام راه رهائی از مرگ جاهلی تبادل بحث و بررسی اسناد و محتوی حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة/ مهدی فقیه ایمانی.
مشخصات نشر	: قم عطر عترة، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۵۳۵ ص.
شابک	: ۹۶۴-۷۹۴۱-۰۳-X
یادداشت	: چاپ پنجم.
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۵۰۹] - ۵۱۸ : همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: امامت
موضوع	: امامت -- احادیث
رده بندی کنگره	: ۲۳۲۵۶/ف۷ش۹ ۱۲۸۶
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۸۷۸۴۱۱

شناخت امام ، راه رهائی از مرگ جاهلی

شامل بحث و بررسی اسناد و محتوی حدیث

من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة

تألیف : مهدی فقیه ایمانی

انتشارات عطر عترة / چاپ پنجم / چاپ گلوردی / ۱۳۹۲

۱۱۰۰ نسخه

شابک: X - ۳۰ - ۷۹۴۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

تلفن پخش ۰۹۱۲۷۴۷۷۱۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادمان

همایش نکوداشت مؤلف

علامه آیت الله حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی

اصفهان ، بهمن ماه ۱۳۹۲

به همت مرکز جهانی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

قال الله الحكيم:

يوم ندعوا كلُّ أناسٍ بإمامهم فمن أوتى كتابه بيمينه فأولئك
يقرون كتابهم ولا يظلمون فتيلا

و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلا

سوره اسرى ۷۱-۷۲

روز (قیامت) هر گروهی را با امام و پیشوایشان می خوانیم، پس آنهایی که نامه اعمالشان
به دست راستشان داده شود آن را - با شادی و سرور - می خوانند و به اندازه فتیل - رشته
نازک هسته خرما و سنجید و همانند مو - بدانها ظلم نشود
و آنهایی که در این جهان (از دیدن چهره حق و واقع بینی) نابینا باشند در قیامت هم
نابینا خواهند بود و گمراه تر.

قال الله الحكيم :

و اذا ابتلى ابراهيم ربه بكلمات قال انى جاعلك للناس اماما

قال و من ذريتى

قال لا ينال عهدى الظالمين

سوره بقره ۱۲۳

هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود - و او بخوبی از عهده آن برآمد - خداوند به او فرمود: بدون شک من ترا به سمت امامت و رهبری مردم قرار دادم. ابراهیم در مورد فرزندان و نسل آینده (برای رسیدن به این مقام) خود سؤال نمود. خداوند فرمود: ستمکاران (از فرزندان تو یا هر کس که باشند چه در حال ارتکاب ظلم به نفس مثل شرک به خدا و بت پرستی یا ظلم دیگری، و چه بعد از ارتکاب ظلم و حتی توبه از بت پرستی و دیگر گناهان) هرگز به عهد و پیمان من در امر امامت نائل نخواهند شد.

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم:

«من سره أن يحيى حياتي ويموت مماتي ويسكن جنّة عدن التي غرسها ربّي، فليوال عليّاً من بعدي وليوال وليّه، وليقتد بالائمة من بعدي، فإنّهم عترتي، خلقوا من طينتي ورزقوا فهماً وعلماً، ويل للمكذّبين بفضلهم من أمتي، القاطعين فيهم صلتّي، لأنّاهم الله شفّاعتي»

مستدرک حاکم نیشابوری ۱۲۸/۳

و دیگر مصادر مندرج در صفحه ۲۳۳ همین کتاب

کسی که دوست دارد زندگانش همانند زندگانی من و مردنش همانند مردن من باشد و در بهشت جاودانی، که نهال آن را خداوند - به دست قدرتش - نشانده، مسکن گزیند، باید بعد از من تن به پیروی علی دهد و دوستی علی و دوستانش را پیشه کند، و به امامان پس از من (به اهل بیت من) اقتدا نماید، که ایشان عترت من و آفریده شده از طینت و سرشت من اند، و از سرچشمه زلال فهم و علم سیراب و بهره مند گشته اند.

وای بر گروهی از اُمت من که فضائلشان را تکذیب نمایند، و رشته پیوند من و آنان را قطع کنند، خداوند شفاعت مرا شامل حالشان نفرماید.

قال الامام امير المؤمنين عليه السلام:

انه من مات منكم على فراشه، و هو على معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا، و وقع اجره على الله و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قامت النية مقام اصلاته، لسيفه...

نهج البلاغه پایان خطبه ۱۹۰

غرر الحکم آمدی ص ۷۰۹

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

محققا کسی که از شما در بستر خویش بمیرد و آنچنان که باید خدا و پیامبر و اهل بیتش را شناخته باشد شهید از دنیا رفته و اجر و پاداشش بر خداست و ثواب اعمال شایسته‌ای که قصد انجام آن را داشته است خواهد برد و نیتش جانشین ضربات شمشیرش (در راه خدا) قلمداد گردد.

به دنبال انتشار چاپ اول این کتاب بسیاری از علما و شخصیت‌های گرانقدر با ارسال نظرات خود مؤلف را مورد عنایت قرار دادند که از جمله آنها مرحوم آیت الله حاج آقا رضا صدر قدس سره الشریف بودند. مرقومه ایشان به عنوان یادبودی از آن عالم فرزانه در اینجا به نظر می‌رسد:

بسمه تعالی
محرر معروض سید دارد رقومه شریف بضمیمه کتاب شناخت امام ^{صلی الله علیه و آله} اصل گردید
کتابه که بقلم محققانه آن وجود عزیز تحریر شده بود آفرین بر این تحریر
در زهی بر این انتخاب. وجود عزیزت درین تالیف شین علمی بر
علوم اسلامی افزودید و باین جدید از معارف اهل بیت را
گشودید و لم یسبقکم فی احد. امید است که بهترین پادشاه را
خود اهل بیت وحی بوجود عزیزت عطا کنند
آنچه که بنظر رسید لاین بود که کلمه - یا - را از نام کتاب بردارید
تا چنین شود: شناخت امام رهائی از مرگ جاهلی
که شناخت امام مبتدا باشد و اندک خبردار گیرد.
خواستم بوسیله تلفن وصول را عرض کنم آنچه کوشیدم موفق
نشدم شاید شماره تلفن خطا بوده است والسلام علیکم
و رحمة الله وبرکاته در کرامت سید رضا صدر
۲۹ محرم ۱۴۱۲

بسمه تعالی

محترماً معروض می‌دارد مرقومه شریف بضمیمه کتاب شناخت امام واصل گردید
کتابی که بقلم محققانه آن وجود عزیز تحریر شده بود آفرین بر این تحریر و زهی بر
این انتخاب. وجود عزیزت درین تالیف ثمین علمی بر علوم اسلامی افزودید و باین
جدید از معارف اهل بیت را گشودید و لم یسبقکم احد. امید است که بهترین پادشاه را
خود اهل بیت وحی بوجود عزیزت عطا کنند.

آنچه به نظر رسید این بود که کلمه - یا - را از نام کتاب بردارید تا چنین شود:
شناخت امام راه رهائی از مرگ جاهلی که شناخت امام مبتدا باشد و اندک خبر قرار گیرد.
خواستم بوسیله تلفن وصول را عرض کنم آنچه کوشیدم موفق نشدم شاید شماره تلفن
خطا بوده است والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ارادتمند سید رضا صدر

۲۹ محرم ۱۴۱۲

فهرست

- انگیزه تألیف ۱۷
- پیشگفتار ۱۹

بخش اول

- اسناد و مصادر حدیث من مات ولم يعرف... و احادیث مشابه ۲۵
- دسته اول احادیث: شامل متون مختلف حدیث «من مات...» ۲۶
- دسته دوم احادیث: شامل متون مختلف حدیث «من خرج عن الطاعة...» ۲۷
- متون تفصیلی احادیث به همراه مصادر نقل و راویان ۲۸
- اسامی راویان حدیث «من مات ولم يعرف...» و احادیث مشابه ۴۲
- نظریه یک فیلسوف مصری یا اسلام شناس غرب زده ۴۳
- نظری بر جاهلیت و مرگ جاهلی ۴۵
- نقش امام بر حق و شرائط اصلی آن ۵۳
- کلام امیر مؤمنان علیه السلام پیرامون نقش امام زمان هر زمانی و شناختن یا انکار طرفینی
- امام و مردم یکدیگر را ۵۶
- چگونگی تعیین امام ۵۸
- نظریه شیعه در تعیین امام ۵۹
- چند سؤال در رابطه با تعیین امام ۶۱
- حشر در قیامت به همراه امام خویش ۶۷
- ضوابط و حدود شناخت امام بر حق، در هر زمان ۷۱
- لوازم حدیث «من مات...» و احادیث مشابه ۷۳
- احادیث «من فارق الجماعة...» و مقصود از آنها ۷۵

- دسته سوم احادیث: بغض علی علیه السلام، در پی دارنده مرگ جاهلی است ۷۹
- دسته چهارم احادیث: نوید نجات و رستگاری برای دوستان و پیروان امیر مؤمنان
و اهل بیت علیهم السلام ۸۴
- نقش عبدالله بن عمر در رابطه با حدیث «من مات و ...» ۸۷
- چگونگی انتقال خلافت از ابوبکر به عمر ۹۱
- بنیانگذار حکومت بنی امیه و چگونگی انتقال خلافت در آن ۹۴
- نقش عمر در بنیان گذاری حکومت بنی امیه و خلافت عثمان ۱۰۳
- خلفاء بنی عباس و ادامه روش سوء بنی امیه درباره اهل بیت علیهم السلام ۱۱۶
- عبد الله بن زبیر « ۱ - ۷۳ » ۱۲۰

بخش دوم

- خاندان های بنی امیه و بنی عباس ۱۲۷
- امیه چه کسی بود و بنی امیه چه کسانی بوده اند؟ ۱۲۷
- شاخه های بنی امیه: ۱۳۰
- بنی امیه از نظر قرآن ۱۳۱
- اعتراف آلوسی به لعن بنی امیه در قرآن مجید ۱۳۸
- پیشگویی های پیامبر صلی الله علیه و آله درباره بنی امیه و بنی العاص ۱۴۰
- پیشگویی پیامبر از روش خلافتی بنی امیه ۱۴۷
- حکم بن ابی العاص بن امیه ، عموی عثمان و پدر مروان ۱۴۸
- مروان حکم ۱۵۱
- معاویه بن ابی سفیان ۱۵۲
- ولید بن عبدالملک یا ولید بن یزید بن عبدالملک ۱۵۶
- عمرو بن سعید بن عاص اشدق ۱۵۷
- نقش بنی امیه در دوران خلافت، و ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی ۱۵۹
- عثمان بن عفان یا نخستین خلیفه اموی ۱۶۱
- عایشه و حکم او به کفر و قتل عثمان ۱۶۸
- معاویه بن ابی سفیان ۱۶۹

- ۱۷۱ ضدیت معاویه با پیامبر تا مرز دفن نام آن حضرت
- ۱۷۲ جنگ صفین
- بدعت معاویه در سب و لعن امیر مؤمنان و ادامه آن در شصت سال بر فراز
- ۱۷۵ هفتاد هزار منبر
- ۱۷۸ قتل ریحانه رسول الله امام حسن مجتبی به وسیله زوجه اش
- ۱۷۹ قتل عام شیعیان و جعل حدیث بر علیه حضرت علی علیه السلام و
- ۱۸۱ الحاق زیاد فاحشه زاده ، به ابوسفیان
- اعتراف معاویه به حق امیر مؤمنان علیه السلام و بیعت گیری برای یزید در آخرین
- ۱۸۲ لحظات عمر
- ۱۸۴ عمرو بن عاص
- ۱۸۷ سعید بن عاص
- ۱۸۹ عبدالملک بن مروان (۲۶ - ۸۶)
- ۱۹۱ حجاج بن یوسف ثقفی «۴۰ - ۹۵» یا سیئه ای از سیئات بنی مروان
- ۱۹۴ ولید بن عبدالملک «۴۵ - ۹۶»
- ۱۹۷ عمر بن عبد العزیز «۶۱/۶۳ - ۱۰۱»
- ۲۰۱ یزید بن عبدالملک «۷۱ - ۱۰۵»
- ۲۰۳ ولید بن یزید بن عبدالملک «۹۰ - ۱۲۶»
- ۲۰۷ تفاخر و احتجاج بنی امیه و هاشم علیه یکدیگر

بخش سوم

- ۲۱۳ خلفاء و جانشینان پیامبر و انحصار آنها در دوازده نفر
- ۲۲۲ خلفاء و ائمه اثناعشر در نظر اهل سنت
- ۲۲۷ خلاصه شدن احادیث «الأئمة من قریش» در شاخه بنی هاشم
- ۲۳۱ خلفای اثناعشر، اولین و آخرینشان
- ۲۳۲ احادیث وارده مبنی بر اینکه ائمه از فرزندان پیامبرند
- ۲۳۷ احادیث وارده مبنی بر اینکه ائمه احدی عشر از فرزندان امیر مؤمنان می باشند
- ۲۴۳ احادیثی مبنی بر اینکه ائمه یازده گانه از فرزندان فاطمه علیها السلام می باشد

- احادیثی مبنی بر اینکه جانشینان امیر مؤمنان؛ امام حسن، امام حسین و نه فرزند او می‌باشند..... ۲۴۴
- احادیثی مشتمل بر اسامی ائمه اثنا عشر ۲۵۲
- تعبیرات پیامبر از امیر مؤمنان در رابطه با مقام امامت ۲۵۶
- پیشگویی از امامت امامان دروغین و نفی امامت آنها ۲۵۹
- حدیث «من مات ولم يعرف...» و امام زمان عصر کنونی ۲۶۲
- مهدی از اولاد حسین است ۲۶۵
- ۱- حذیفه بن یمان یمنی «۳۶» ۲۶۵
- ۲- سلمان فارسی «۳۶» ۲۶۷
- ۳- امام امیر المؤمنین علی علیه السلام «۴۰» ۲۶۸
- ۴- امام حسین بن علی علیه السلام «۶۱» ۲۷۰
- ۵- ابوسعید خدری «۶۴» ۲۷۱
- ۶- عبد الله بن عمرو عاص «۶۵» ۲۷۲
- ۷- عبد الله بن عباس «۶۸» ۲۷۲
- ۸- ابو وائل شقیق بن سلمه «۸۲» ۲۷۳
- ۹- جابر بن یزید جعفی «۱۲۸» ۲۷۴
- ۱۰- امام جعفر صادق علیه السلام «۱۴۸» ۲۷۴
- روایت «...إسمه إسمی و إسم أبیه اسم أبي» ۲۷۶
- حدیث «إِنَّ مِنْهُمَا (الحسن و الحسين) مهديّ هذه الأمة» ۲۸۲

بخش چهارم

- نظری بر ریشه اختلافات بین شیعه و اهل تسنن ۲۸۷
- سؤال اول
- مخاطب به خطاب «یا ایها الذین آمنوا» یا مخاطب به...؟ ۲۹۰
- سؤال دوم
- امام زمان و جانشین پیامبر کیست؟ تشویق کننده به سؤال از قرآن یا منع کننده از آن؟ ۲۹۳

سؤال سوم

- فرمان بردار بی چون و چرا یا شخص متخلف و بهانه جو ۳۰۴
- عملکرد امیر مؤمنان علیه السلام و خلفاء، در مأموریت‌های جنگی و غیره ۳۰۵
- نقش عملی امیر مؤمنان در یاری رسول خدا ۳۰۶
- فداکاریهای امیر مؤمنان علیه السلام بدون مأموریت قلبی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۰۹
- خلفاء، بر وظایف و مأموریت‌های محوله از طرف پیامبر ۳۱۰

سؤال چهارم

- صالح مؤمنین یا فاسد...؟ ۳۲۷

سؤال پنجم

- پیشوای روسفیدان و محبوب‌ترین خلق خدا؟ یا دیگران...؟ ۳۲۹

سؤال ششم

- حیات و ممات پیامبر گونه با ولایت علی علیه السلام یا...؟ ۳۳۵

سؤال هفتم

- احیاء کننده و ناشر سنت، یا ممنوع کننده و مبارز با نقل و نشر آن؟ ۳۳۸

- سوزانیدن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف ابی بکر ۳۳۹

- ممنوعیت نقل و نوشتن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف عمر ۳۴۰

- منع عثمان از روایت احادیث نبوی ۳۴۴

- نقش معاویه در محدود ساختن احادیث نبوی ۳۴۴

- عنایت امام امیر مؤمنان علیه السلام به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۴۴

- امیر مؤمنان علیه السلام و سنت پیامبر ۳۴۵

سؤال هشتم

- ریحانه‌های رسول خدا یا میمونهای بر فراز منبر؟ ۳۵۵

سؤال نهم

نقش امام و خلیفه پیامبر در رابطه با حل اختلاف و اینکه چه امام

- و خلیفه‌ای نشناختنش مایه مرگ جاهلی است، ۳۵۸

- ابن سمیه (عمار یاسر) در رابطه با بروز اختلاف ۳۶۴

- نقش امام زمان هر زمانی در جدا کردن حق از باطل ۳۶۹

سؤال دهم

۳۷۲ جانشین پیامبر از بنی هاشم است یا بنی امیه؟

سؤال یازدهم

۳۷۶ نقش اقراریر و سهم اعترافات در صحنه داوری

۳۷۷ اعتراف ابوبکر به عجز و ناتوانی در امر خلافت و چگونگی تصدی آن

۳۸۸ اعترافات عمر پیرامون بیعت بر خلافت ابوبکر و ...

۳۹۲ ۶- اعتراف عمر به کارشکنی در نوشتن وصیتنامه توسط پیامبر ﷺ

۳۹۵ ۷- اعتراف عمر به مظلوم بودن علی، در رابطه با امر خلافت

۳۹۶ ۸- اعتراف عمر به اولویت علی از ابوبکر و عمر در امر خلافت

۳۹۸ اعتراف ابوبکر و عمر درباره منبر

۳۹۹ خلاصه‌ای از اعترافات ابوبکر و عمر به نفع امام امیر مؤمنان ﷺ

۴۰۱ چگونگی بیعت با امیر مؤمنان ﷺ

سؤال دوازدهم

۴۰۳ روش حکومتی کدام یک از خلفاء و امامان اسلامی بود

۴۰۳ نمائی از روش حکومتی امیر مؤمنان ﷺ

۴۱۲ آنچه مقام خلافت و امامت و رهبری در آن خلاصه می‌شود

سؤال سیزدهم

۴۱۵ معرفت و دوستی با آل محمد؟ یا معرفت و دوستی با دشمنانشان

سؤال چهاردهم

۴۱۹ مجری عدالت و مساوات یا بنیان‌گذار نظام طبقاتی و تاراج‌گری بیت‌المال؟

۴۲۷ حکومت عمر یا آغاز نظام طبقاتی

سؤال پانزدهم

۴۳۰ انتخاب بر اساس سابقه کار و فرماندهی یا بر اساس سابقه منفی و فرمانبری؟

سؤال شانزدهم

۴۳۵ گوینده «فزت وربّ الكعبة»؟ یا گوینده «یا لیتنی كنت ...»؟

۴۳۹ امام امیرالمؤمنین؛ گوینده «فُزْتُ بِرَبِّ الكعبة»

سؤال هفدهم

- ۴۴۳ علی بن ابیطالب صلاحیت جانشینی پیامبر را دارد یا دشمنان او؟
سؤال هجدهم
- ۴۴۷ بیزاری از قیاس و تبعیت از پیامبر یا قیاس و مخالفت با پیامبر؟
- ۴۴۸ عمر بن خطاب و پایه گذاری قیاس در اسلام
سؤال نوزدهم
- ۴۵۹ شجره ملعونه در قرآن یا شجره طیبه...؟
سؤال بیستم
- ۴۶۵ کسانی که پیامبر آنها را دعا کرد یا کسانی که آنها را لعن و نفرین کرد؟
- ۴۶۶ افراد و گروه مورد صلوات
- ۴۷۰ دعاهای پیامبر ﷺ در حق علی و اهل بیت علیهم السلام
- ۴۷۱ دعاء پیامبر پیرامون درخواست وزارت برای علی
- ۴۷۲ دعاء پیامبر در روز خندق درباره علی
- ۴۷۳ دعاء پیامبر در هنگام بیماری علی علیه السلام
- ۴۷۴ دعای پیامبر ﷺ هنگام فرستان آن حضرت به یمن
- ۴۷۵ دعاء و درخواست پیامبر ﷺ پنج چیز را برای علی علیه السلام
- ۴۷۷ افراد و گروههای مورد لعن و نفرین
- ۴۸۶ معاویه و لعن پیامبر ﷺ بر او، و پدر و برادرش
- ۴۹۰ حکم بن ابی العاص و لعن بر او و فرزندانش
- ۴۹۲ لعن بر افراد و گروه ششگانه
- ۴۹۴ لعن بر مبغضان و کینه توزان علی
سؤال بیست و یکم
- ۴۹۹ رهروی راه چه امامی مایه رهائی از مرگ جاهلی است؟
- ۵۰۶ خلاصه و پایان بخش سؤالاتها و مقایسه ها
- ۵۰۹ مصادر سنی مورد استفاده بلاواسطه کتاب
- ۵۱۷ مصادر شیعی مورد استفاده بدون واسطه کتاب

بسمه تعالی

انگیزه تألیف

هر چند که بزرگان علماء امامیه مانند:
شیخ صدوق با تألیف «اعتقادات»،
شیخ مفید با تألیف «الافصاح» و «الایضاح»،
سید مرتضی با تألیف «الشافی»،
شیخ طوسی با تألیف «تلخیص الشافی» و...،
خواجه نصیرالدین طوسی با تألیف «تجرید الکلام»،
عماد الدین طبری با تألیف «کامل بهائی»،
علامه حلی با تألیف «نهج الحق» و «الفین» و...،
شیخ ابراهیم قطیفی بحرانی با تألیف «الفرقة الناجیه»^(۱)،
قاضی نورالله شوشتری با تألیف «احقاق الحق»،
علامه مجلسی با تألیف «حق الیقین» و...
و در قرون اخیر امثال:
علامه سید محمد قلی لکهنوی با تألیف «تشیید المطاعن»،
علامه میر حامد حسین با تألیف «عبقات الانوار» و «استقصاء الافهام»،
سید محسن امین عاملی با تألیف «نقض الوشیعه»،
علامه سید عبد الحسین شرف الدین با تألیف «المراجعات» و «النص
والاجتهاد»،

۱- این کتاب بقلم این جانب تحقیق و در جریان چاپ است

علامه امینی با تالیف «الغدیر»،
 آیه الله شیخ اسد حیدر نجفی با تالیف «الامام الصادق و المذاهب الاربعه»،
 آیه الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی با تالیف «ملحقات احقاق الحق»،
 و دیگر بزرگان علماء و نویسندگان، هر کدام به نوبه خود سعی و کوشش
 بسیار در اثبات حقانیت مکتب اهل بیت علیهم السلام و ردّ شبهات معاندین نموده و در
 مجموع مطلب ناگفته‌ای باقی نگذارده و زمینه‌ای برای ابتکار و نوآوری نمانده.
 اما نظر به وظیفه تذکر و اتمام حجت، که در هر عصر و زمانی و هر منطقه و
 مکانی، بر عهده نویسندگان و گویندگان می‌باشد، مؤلف این کتاب با اعتراف به
 ضعف همه جانبه خود، و نیز کمبود امکانات تحقیقی، تنها به انگیزه انجام وظیفه
 و چیدن خوشه‌ای از خرمن ولایت، به بحث و بررسی پیرامون حدیث: «من مات
 و لم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» پرداخته، و حتی المقدور با نقل بی واسطه
 از مصادر دست اول تاریخی، حدیثی، تفسیری، کلامی اهل تسنن، این اثر
 مختصر را تنظیم و به خوانندگان و پژوهش گران حقیقت جو تقدیم می‌دارد.
 در پایان با روی سخن به مسلمانان اهل تسنن به ویژه علما، محققین،
 فضلاء، طلاب علوم دینی، اساتید دانشگاهی و دانشجویان، و با خواهش مطالعه
 این کتاب، خصوصا بخش چهارم آن، انتظار می‌رود آراء و نظریات منطقی و به
 دور از تعصب خود را درباره مندرجات آن، اعلام نمایند، تا بررسی و در
 صورت لزوم اصلاح و ترمیم گردد، و به فرموده قرآن کریم: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ
 عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ - هر کسی با وجود شاهد و دلیل، راه حق یا
 باطل را پیش گیرد، خود مسئول سرنوشت خویش و برخوردار از پاداش حق
 طلبی و مکافات بیراهه روی خواهد بود.

«مؤلف»

پیشگفتار

مسلمانان بر سر دو راهی حق و باطل

همان طوری که دامنه اختلافات بین مذاهب عقیدتی و کلامی اهل تسنن (اشاعره و معتزله) و نیز مذاهب فقهی آنها (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) همزمان با پیدایش آنها از بابت بسم الله عقائد و احکام آغاز و تا تاء تمت به پیش می‌رود، و کمتر موضوعی را می‌توان پیدا کرد که مورد اختلاف نباشد، و متون فقهی و اعتقادی آنها شاهد بر این مدعا است، نیز اختلاف بین شیعه و سنی هم از مسائل جدید الاحداث و نو ظهور نیست، و منحصر به بعضی از مسائل عقیدتی یا فروع فقهی که بتوان به سادگی نادیده انگاشت، نمی‌باشد. بلکه در تمام ابواب و فصول مسائل اعتقادی و فقهی، از سر آغاز پیدایش آنها، جریان داشته و هم چنان ادامه دارد.

ناگفته پیداست که مسئله امامت و خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نقطه شروع، و ریشه همه اختلافات بین شیعه و اهل سنت می‌باشد، و تمام نزاع‌های میان این دو گروه، در موضوع امامت و خلافت، و شرایط مربوط به آن خلاصه می‌گردد.

به این ترتیب اگر فرض کنیم اختلاف پیرامون مسئله امامت و خلافت میان این دو فرقه به شکل معقولی حل گردد، محققاً و بدون شک، دیگر موارد اختلاف و فاصله‌گیری‌های ناشی از تکفیر و... که منجر به قتل، غارت و تخریب خانه و کاشانه، متلاشی شدن خانواده‌ها و جمعیت‌ها می‌گردد، و نیز

گفتن و نوشتن آن همه مطالب ضد و نقیض و خصمانه‌ای که در طول چهارده قرن گذشته برقرار بوده و هم اکنون به شدت ادامه دارد، هر چه بیشتر جای خودش را به دوستی و اتفاق و هم زیستی مسالمت آمیز و اخوت اسلامی خواهد داد.

اما متأسفانه در طول این مدت، با روی کار آمدن انواع حکومت‌ها و تالیف صدها و صدها کتاب و رساله استدلالی و نگارش و نشر هزارها مقاله، و تشکیل جلسات فراوان سخنرانی و بحث و مناظره، در مساجد و مدارس و در محضر ائمه معصومین علیهم‌السلام^(۱) و یا دربار خلفا و سلاطین^(۲)، و تاسیس مجمع علمی از علما و نویسندگان مذاهب اسلامی مانند «دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه»، نه تنها اختلافات پایان نیافته، بلکه تعصب‌های نژادی و قومی، و تشدید آن با تحریکات دشمنان خارجی، که با نوشتن کتاب و مقاله^(۳) و روش‌های دیگر، هرچه بیشتر به این اختلافات دامن زده و زد و خورد‌های خونین فرق سنی با یکدیگر و سنی با شیعه را در پی داشته است، که جنگ‌های صلیبی و جنگ‌هایی را که با کشورهای غیر مسلمان است، به دست فراموشی سپرده است.

۱- توضیحا احتجاج طبرسی با چاپهای مکرر در عراق و ایران و بیروت و ترجمه‌های متعدد آن به قلم سه نفر از دانشمندان «به شرح الذریعه ۷۵/۴»

و مجلد چهارم بحار الانوار چاپ قدیم و نهم و دهم از چاپ جدید والمراجعات و دیگر کتاب‌های علامه شرف الدین - و احتجاجات الغدیر «ج ۱ ص ۱۵۹ - ۲۱۳» و دیگر نمونه‌های فراوان از این قبیل بیانگر موضوع بحث و مناظره‌های مذهبی و مشتی از خروار است.

۲- همانند مجلس بحث و مناظره مامون الرشید با چهل نفر از علمای سنی و قضات دربار و غیره پیرامون خلافت بلافصل علی علیه‌السلام و محکوم شدن آنها و اعتراف به حقانیت امیر مؤمنان به شرحی که در «عقد الفرید» اندلسی ۹۲/۵ - ۱۰۱ آمده.

و همانند مجلس بحث و گفتگو پیرامون افضلیت امیر مؤمنان علیه‌السلام در حضور عمر بن عبدالعزیز که داستان جالب و مفصل آن را در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲۲۲/۲۰، می‌خوانید.

۳- مثل احمد امین مؤلف فجر الاسلام و ضحی الاسلام و احسان الهی ظهیر و هابی پاکستانی و محبّ الدین خطیب و ده ها نفر امثال اینان.

و می‌بینیم که در کشورهای اسلامی تالیف و نشر کتاب‌هایی که در آن از هیچ نسبت ناروا و تهمت‌ی نسبت به شیعه فروگذار نکرده، آزاد است. ولی ورود و نشر کتاب‌های شیعه که در آن‌ها از این تهمت‌ها و یاوه‌ها جواب داده، ممنوع می‌باشد. برای نمونه در کشور سوریه، با اینکه مقررات حزب حاکم و حکومت غیر دینی آن، بسیاری از قوانین و احکام اسلامی را تحت الشعاع قرار داده و به حال رکود و تعطیل درآورده، و ورود، چاپ و نشر انواع کتب کمونیستی و ضد اسلامی آزاد است، اما چاپ و نشر کتب اعتقادی شیعه ممنوع می‌باشد، و ورود آن‌ها حتی برای استفاده شخصی، آزاد نیست و متأسفانه با آن برخورد می‌شود.^(۱)

جالب آنکه بسیاری از تهمت‌ها و نسبت‌های جعلی و دروغین را که دشمنان اهل بیت و شیعه، و یا مزدور پیگانه، به شیعه وارد نموده، هم روش عملی شیعه در کشورهای اسلامی، آنها را تکذیب کرده، و هم علما و محققین از نویسندگان شیعه مانند علامه میر حامد حسین لکهنوی رحمته‌الله و پدرش و مرحوم شرف الدین و علامه امینی و دیگر بزرگان، هر یک با دلائل منطقی و تألیفات متعدد آنها را تکذیب نموده، و مشت خیانت آنها را باز کرده‌اند.

ولی باز در کتاب‌ها، مقالات، سخنرانی‌ها و... اهل تسنن همان نسبت‌های دروغین و تهمت‌ها را مطرح و تکرار می‌کنند، و برای دهمین بار و بیشتر تجدید چاپ کرده و با ترجمه و نشر آن به زبان‌های دیگر، آن را دست آویز ضدیت و تاخت و تاز بر شیعه و جدائی و فاصله‌گیری از آن قرار می‌دهند.

اکنون بر خلاف نظر افراد ساده لوح و بی‌خبر از واقعیات، یا اصلاح طلب، که از روی خوش بینی یا مصلحت‌اندیشی و یا خود فروختگی، پندارند که با

۱- جالب توجه آنکه در نمایشگاه بین‌المللی کتاب در ربیع‌الاول ۱۴۱۱ هـ در دمشق، به ناشران و موسسه‌های علمی شیعه اجازه شرکت نداده بودند، در حالی که نه تنها هر گونه کتب خوارج و مسیحیت آزاد بود، بلکه انواع کتابهای جنجال برانگیز عقیدتی و اخلاقی و ضد اسلامی هم بطور آزاد در معرض نمایش قرار گرفته بود. و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

شعار، یا فشار بر یکی از طرفین دعوا، یا انعطاف و گذشت از اصول و فروع، مانند قبولی خلافت خلفاء و ترک شهادت ثالثه (اشهد أن علیاً ولی الله) در اذان و اقامه، و شرکت در جماعت اهل تسنن، یا خودداری از مطرح کردن بحث‌های تاریخی و علمی در رابطه با حقانیت اهل بیت علیهم‌السلام و تقدم ایشان بر دیگران و... می‌توان اختلافات بین شیعه و سنی را حل کرد، و وحدت بین این دو فرقه اسلامی که دست به گریبان صدها عامل افتراق اند را جامه عمل پوشانید.

نویسنده امیدوار است با طرح این بحث و بررسی پیرامون این حدیث شریف، گامی در حل اختلافات برداشته، و در جهت شناساندن وظیفه بزرگ و سرنوشت‌ساز اسلامی به نام «امام شناسی» کمکی کرده باشد، شاید هم خوانندگان علاقه‌مند به سعادت ابدی و بیمناک از سوء عاقبت، به دور از هر گونه تعصب، به فکر تجدید نظر در عقائد خود و تحقیق از حق بر آیند.

توضیحاً با توجه به اینکه شیعه در مسئله خلافت و امامت قائل به نص و تعیین خلیفه از ناحیه خداست،^(۱) و اهل سنت معتقد به شورا و انتخاب اند، و متصدیان خلافت همه با تمهیداتی بر مسند قدرت نشستند و خبری از شورا و انتخاب واقعی و دمکراسی^(۲) نبوده و اگر هم بوده از قرن‌ها پیش رشته‌اش قطع شده، هدف نویسنده از طرح و تنظیم این کتاب، شناختن امامی است به نص حدیث، معرفت او واجب و لازم است.

والسلام علی من اتبع الهدی

مهدی فقیه ایمانی

۱- علامه حلی در کتاب «الفین» حدود یکهزار دلیل بر لزوم عملی تعیین امام از جانب خدا و معرفی آن از جانب پیامبر اقامه کرده است که لازم است مراجعه شود.

۲- امام امیر مؤمنان علیه‌السلام «در نهج البلاغه، ذیل کلمه ۱۹۰» در این باره فرمود:
فان كنت بالشوری ملک امورهم فکیف بهذا والمشیرون غیب؟

بخش اول

اسناد و مدارک حدیث « من مات ولم یعرف... »

جاهلیت و مرگ جاهلی

مقصود از امامی که نشناختن او به مرگ جاهلی می انجامد

ائمه معصومین ، مصادیق حدیث

چگونگی انتقال خلافت به هریک از زمامداران

پایه گذاری حکومت بنی امیه

اسناد و مصادر حدیث «من مات ولم يعرف...» و احادیث مشابه

حافظان حدیث، حدیث شناسان، تاریخ نگاران و دانشمندان فن کلام و عقیده شناسی اهل تسنن حدیث فوق را عینا و یا به عبارات دیگر بطور متواتر از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند، آن چنان که هیچ گونه شک و تردیدی در صدور آن از ناحیه آن حضرت وجود نداشته و ندارد.

اکنون قبل از پرداختن به ذکر اسناد و مدارک آن یاد آور می‌شویم که این حدیث با فراوانی متون و اختلاف در بعض کلمات اکثراً با جمله «مات میتة جاهلیة» و گاهی با جمله «مات یهودیاً أو نصرانیاً» یا با تعبیری که بیانگر سوء عاقبت امام ناشناس است به پایان می‌رسد.

اما هر دسته‌ای از متون با فرازی غیر از دیگر فرازها آغاز می‌گردد، ولی شکی نیست که با وجود اختلاف ظاهری این فرازها، مصداق همه آنها یک گروه بوده، و هدف اصلی از ایراد آنها، همه در موضوع امام شناسی و پیروی از امام زمان خلاصه می‌گردد.

به عبارت دیگر؛ دسته‌ای از متون مربوط به آنهایی است که نشناختن امام زمان، ایشان را تهدید به مرگ جاهلی می‌کند، و دسته‌ای دیگر آنهایی می‌باشد که تمرد و نافرمانی از خط و فرمان امامی را که با او بیعت نموده، یا فاصله‌گیری با جماعتی را که بدان پیوسته به مرگ جاهلی متهمی می‌داند.

و دسته سوم روایاتی است که مرگ همراه با بغض امیرالمؤمنین علیه السلام را به

مرگ جاهلی یا مرگ یهود و نصاری یا مرگ به دور از بهره ور شدن از اسلام معرفی و اعلام میکند و...

بدین ترتیب نخست فهرستی از متون دسته اول و دوم این احادیث را به نظر خوانندگان می‌رسانیم، و آن گاه می‌پردازیم به ذکر اسناد آنها، و سپس به بحث و بررسی پیرامون منظور از آنها، و لوازم اختصاصی هر دسته‌ای از آن متون.

دسته اول

- ۱- من لم يعرف إمام زمانه، مات ميتة جاهلية.
- ۲- من مات بغير إمام، مات ميتة جاهلية.
- ۳- من مات ليلة وليس في عنقه بيعة إمام، مات ميتة جاهلية.
- ۴- من مات و لا إمام له، مات ميتة جاهلية.
- ۵- من مات و لا بيعة عليه، مات ميتة جاهلية.
- ۶- من مات و لا طاعة عليه، مات ميتة جاهلية.
- ۷- من مات و لم يعرف إمام زمانه، فليمت إن شاء يهودياً وإن شاء نصرانياً.
- ۸- من مات ولم يعرف إمام زمانه، مات ميتة جاهلية.
- ۹- من مات وليس عليه إمام جامع، فقد مات ميتة جاهلية.
- ۱۰- من مات وليس عليه إمام، فميتته ميتة جاهلية.
- ۱۱- من مات وليس عليه إمام، مات ميتة جاهلية.
- ۱۲- من مات وليس (ليست) عليه طاعة، مات ميتة جاهلية.
- ۱۳- من مات و ليس في عنقه بيعة، مات ميتة جاهلية.
- ۱۴- من مات و ليس لإمام جماعة عليه طاعة، مات ميتة جاهلية.
- ۱۵- من مات و ليس له إمام، فميتته ميتة جاهلية.

دسته دؤم

- ١ - ليس أحد يفارق الجماعة شبراً فيموت ، إلا مات ميتة جاهلية.
- ٢ - من خالف المسلمين قيد شبر ثم مات ، مات ميتة جاهلية.
- ٣ - من خرج عن الطاعة و فارق الجماعة فمات ، مات ميتة جاهلية.
- ٤ - من خرج من الجماعة قيد شبر ، فقد خلع ربقة الاسلام من رأسه.
- ٥ - من خرج من السلطان شبراً ، مات ميتة جاهلية.
- ٦ - من خرج من الطاعة أو فارق الجماعة فمات ، فميتته جاهلية.
- ٧ - من خرج من الطاعة و فارق الجماعة... فليس مني و لست منه.
- ٨ - من خلعها بعد عهدها ، لقي الله و لا حجة له.
- ٩ - من خلع يداً من طاعة ، لقي الله يوم القيامة لا حجة له.
- ١٠ - من خلع يداً من طاعة ، مات ميتة جاهلية.
- ١١ - من فارق الجماعة أو خلع يداً من طاعة ، مات ميتة جاهلية.
- ١٢ - من فارق الجماعة شبراً فمات ، فميتته جاهلية.
- ١٣ - من قتل تحت راية عمية تدعوا عصبية أو ينصر عصبية فقتله (قتلته) جاهلية.
- ١٤ - من مات تحت راية عصبية ، فقتلته قتلته جاهلية.
- ١٥ - من مات على غير طاعة مات لا حجة له.
- ١٦ - من مات و هو مفارق للجماعة ، مات ميتة جاهلية.
- ١٧ - من نزع يداً من طاعة الله و فارق الجماعة ثم مات ، مات ميتة جاهلية.
- ١٨ - من نزع يداً من طاعة ، جاء يوم القيامة لا حجة له.

متون تفصیلی احادیث به همراه مصادر نقل و راویان

از آن جهت که روی سخن ما در بحث و بررسی این حدیث، بیشتر و قبل از همه با اهل تسنن است، تنها به ذکر ناقلان از این فرقه و مصادر اختصاصی و معتبر آنها بسنده می‌کنیم، و کافی است بدانیم تنها علامه مجلسی رحمته الله از بزرگان علما و محدثین شیعه، این حدیث را با چهل سند از طرق اختصاصی شیعه آورده است.^(۱)

و اینک می‌پردازیم به ذکر اسناد حدیث و راویان و ناقلان از اهل تسنن.

۱- «مسند» ابوداود سلیمان بن داود طیالسی «م ۲۰۴» از عبد الله بن عمر به لفظ: «من مات بغير إمام مات ميتة جاهلية، و من نزع يداً من طاعة جاء يوم القيامة لأحجة له.» نیز رجوع شود به کنز العمال.

۲- «مصنف» یا «جامع الكبير في حدیث» حافظ عبد الرزاق بن همام صنعانی یمنی «م ۲۱۱» چاپ مجلس علمی پاکستان، ج ۱۱ ص ۳۳۰ به شماره ۱۹۰۰۵ به لفظ: «من فارق الجماعة شبراً، فمات مات ميتة جاهلية.»

۳- «سنن» سعید بن منصور خراسانی «م ۲۲۷» از عامر بن ربیع صحابی به لفظ: «من مات و لیست علیه طاعة، مات ميتة جاهلية»^(۲) به نقل کنز العمال.

۴- «مسند» حافظ ابوالحسن علی بن جعد جوهری «م ۲۳۰» ۸۵۰/۲ شماره ۲۳۷۵ چاپ کویت، از عبد الله بن عامر از پدرش عامر بن ربیع، به لفظ: «من مات و لیست علیه طاعة مات ميتة جاهلية، و من خلمها بعد عقدها إياها لقی الله و لأحجة له»

۵- «طبقات الكبرى» محمد بن سعد کاتب واقدی «م ۲۳۰» ج ۵ ص ۱۰۷ چاپ

۱- «بحار الانوار» ۷۶/۲۳-۹۵.

۲- جزء اول و دوم از جلد سوم این کتاب در سال ۱۴۰۳ به تحقیق حبیب الرحمان اعظمی و به وسیله دار السلفیه هند به چاپ رسیده، ولی موقع تنظیم این رساله در دسترس نگارنده نبود.

- لیدن و ص ۱۴۴ چاپ بیروت، ذیل شرح حال عبدالله بن مطیع به لفظ: «من مات و لایبعه علیه، مات میتة جاهلیة» به روایت از عبد الله بن عمر. نیز مراجعه شود به کنز العمال ۱۰۳/۱ شماره ۴۶۳.
- ۶- «مصنّف» حافظ ابن ابی شیبہ، أبوبکر عبدالله بن محمد «م ۲۳۴» ج ۱۵ ص ۲۴ شماره ۱۹۰۰۵ به لفظ: «من فارق الجماعة شبرأفمات، مات میتة جاهلیة» و ص ۳۸ شماره ۱۹۰۴۷ از عبد الله بن عامر از پدرش به لفظ: «من مات ولا طاعة علیه مات میتة جاهلیة، ومن خلعهما بعد عقده اياها فلاحجة له» و نیز به لفظ: «من مات و لیست علیه طاعة، مات میتة جاهلیة».
- و ص ۵۲ شماره ۱۹۰۹۰ به لفظ: «من ترك الطاعة وفارق الجماعة فمات، فمیتته جاهلیة، و من خرج تحت راية عمية یغضب لعصبتة او ینصر عصبتة او یدعوا إلى عصبتة، فقتل فقتله جاهلیة» نیز مراجعه شود به کنز العمال ۶۵/۶ شماره ۱۴۸۶۱.
- ۷- «المعیار والموازنة» علامه متکلم ابو جعفر اسکافی «م ۲۴۰» ص ۲۴ به لفظ: «من مات و لا إمام له، مات میتة جاهلیة» از عبد الله بن عامر.
- ۸- «نقض العثمانیة» نیز از اسکافی ص ۱۱-۱۲ و به نقل ابن ابی الحدید ۲۴۲/۱۳ به لفظ فوق.
- ۹- «مسند» احمد بن حنبل «م ۲۴۱» ج ۲ ص ۸۳ و ۱۵۴ به لفظ: «من مات و هو مفارق للجماعة، مات میتة جاهلیة» و ص ۱۱۱ به لفظ: «من مات و قد نزع یده من بیعة، كانت میتته میتة ضلال» از ابن عمر، و ص ۲۹۶ به لفظ: «من خرج من طاعة وفارق الجماعة، مات میتة جاهلیة» از ابو هریره.
- و ج ۳ ص ۴۴۶ بخش مسند عامر بن ربیع به لفظ: «من مات و لیست علیه طاعة مات میتة جاهلیة» به روایت از نامبرده.
- و ج ۴ ص ۹۶ به لفظ: «من مات بغير امام مات میتة جاهلیة» از معاویة بن ابی سفیان.
- ۱۰- «الاموال» حمید بن زنجویه «م ۲۵۱» ج ۱ ص ۸۱ به شماره ۴۰ چاپ ریاض از ابوهریره به لفظ: «من خرج من الطاعة او فارق الجماعة فمات، فمیتة جاهلیة».

وص ۸۲ به شماره ۴۲ به لفظ: «من مات وليست عليه طاعة مات ميتة جاهلية، و إن خلعها بعد عقدها في عنقه، لقي الله و ليست له حجة» از عبدالله بن عامر بن ربيعة از پدرش و شماره ۴۳ از ابن عمر (در حالی که روی سخنش به ابن مطيع - والی مدینه از طرف عبد الله بن زبير به هنگام قتل عام مردم آن به دست بسر ابن ارتاط از جانب یزید - بود گفت: آمده‌ام آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام به تو خبر دهم که فرمود): «من مات على غير طاعة مات لاحجة له و من مات قد نزع يدا من بيعة كان على الضلال».

نا گفته پیدا است که عبدالله بن عمر با انجام این ملاقات می خواست از این حدیث به نفع یزید (که مردم مدینه و از جمله بعضی از صحابه رسول خدا ﷺ او را از خلافت خلع کرده بودند) سوء استفاده کند، فحشره الله مع یزید بن معاویه و جده و ابیه.

۱۱ - «سنن» امام عبدالله بن عبدالرحمن تمیمی سمرقندی دارمی «م ۲۵۵» ج ۲ ص ۲۴۱ به لفظ: «ليس من أحد يفارق الجماعة شبراً فموت، إلا مات ميتة جاهلية» از ابن عباس.

۱۲ - «صحیح» محمد بن اسماعیل بخاری «م ۲۵۶» ج ۲ ص ۱۳ و در چاپ دیگر مصر ج ۹ ص ۵۹ باب فتن از ابن عباس به لفظ: «من خرج من السلطان شبراً مات ميتة جاهلية» و به لفظ: «من فارق الجماعة شبراً فمات (إلا مات خ) ميتة جاهلية».

۱۳ - نیز «تاریخ الکبری» بخاری ۴۴۵/۶ شماره ۲۹۴۳ از عامر بن ربيعة از پدرش به لفظ: «من مات وليست عليه طاعة مات ميتة جاهلية» و در ج ۴ ص ۵۴ شماره ۱۹۳۸ به لفظ: «من فارق الجماعة قيد شبر فقد فارق الاسلام».

۱۴ - «صحیح» مسلم «م ۲۶۱» ج ۶ ص ۲۱ - ۲۲ شماره ۱۴۸۹ به لفظ: «من مات وليس في عنقه بيعة، مات ميتة جاهلية» از عبد الله بن عمر و به لفظ: «من خرج من الطاعة و فارق الجماعة فمات، مات ميتة جاهلية» و نیز:

- «من فارق الجماعة شبراً فمات، فميتته جاهلية».
- و درج ٨ ص ١٠٧ به لفظ: «من لم يعرف إمام زمانه، فمات ميتة جاهلية»
ملحقات الاحقاق ٨٥/١٣.
- ١٥- «العلل الواردة في الاحاديث» ابوالحسن علي بن عمر بن احمد بن مهدي بغدادى دارقطنى شافعى (٣٠٦/٣٠٥) ج ٧ ص ٦٣ به لفظ: «من مات لغير إمام، مات ميتة جاهلية» به سه سند از معاويه و دوسند از ابوهريره
- ١٦- «زوائد» احمد بن عمر بزار «م ٣٢٠» ج ١ ص ١٤٤ و ج ٢ ص ١٤٣ به لفظ: «من مات و ليس عليه إمام فميتته ميتة جاهلية، و من مات تحت راية عصبية، فقتله قتلته جاهلية».
- ١٧- «الكنى والاسماء» حافظ دولابى «م ٣٢٠» ج ٢ ص ٣ چاپ دائرة المعارف حيدرآباد دكن به لفظ: «من مات و ليس عليه إمام جامع فقد مات ميتة جاهلية، و من خرج من الجماعة فقد خلع ربة الاسلام من عنقه» از ابن عمر.
- ١٨- «عقد الفريد» ابو عمر، احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسى «م ٣٢٧» ج ١ ص ٩ سطر ١٢ به لفظ: «من فارق الجماعة أو خلع يداً من طاعة، مات ميتة جاهلية».
- ١٩- «صحيح ابن حبان»، ابو حاتم محمد بن حبان تميمى، بستى شافعى «م ٣٥٤» به شرح «الإحسان بترتيب صحيح ابن حبان» شماره ٤٤ به لفظ: «من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهلية».
- ٢٠- «كتاب المجروحين» نیز از ابو حاتم ج ١ ص ٢٨٠ به لفظ: «من فارق جماعة المسلمين قيد شبر، فقد خلع ربة الإسلام من عنقه. و من مات و ليس عليه إمام، فميتته ميتة جاهلية. و من مات تحت راية عمية يدعوا إلى عصبية أو ينصر، فقتله جاهلية» به روايت از ابن عباس.
- ٢١- «معجم الكبير» حافظ ابوالقاسم طبرانى «م ٣٦٠» ج ١٠ ص ٢٨٩ حديث ١٠٦٨٧ (شماره مسلسل) به لفظ: «من فارق جماعة المسلمين قيد شبر فقد

خلع ربة الإسلام من عنقه.

ومن مات وليس عليه إمام فميتته جاهلية ومن مات تحت راية عمية يدعوا إلى عصابة أو ينصر عصابة فقتله جاهلية» به روایت از ابن عباس.

و ج ۱۹ ص ۳۸۸ شماره ۹۱۰ چاپ قاهره به لفظ: «من مات بغير إمام، مات ميتة جاهلية» به روایت معاویه، و به لفظ «من مات و ليست عليه طاعة، مات ميتة جاهلية» از عامر بن ربیع (نیز رجوع شود به کنز العمال ج ۶ ص ۶۵ شماره ۱۴۸۶۱).

۲۲ - «معجم اوسط» نیز از طبرانی ج ۱ ص ۱۷۵ شماره ۲۲۷ به لفظ: «من مات و لا بیعة علیه مات ميتة جاهلية» و با دیگر الفاظ مختلف ذیل کتاب «مجمع الزوائد» بیاید.

۲۳ - «الكامل فی ضعفاء الرجال» ابو احمد عبد الله بن محمد، معروف به ابن عدی جرجانی «م ۳۶۵» ج ۵ ص ۱۸۶۹ به لفظ: «من مات و ليس عليه طاعة، مات ميتة جاهلية» به روایت عامر بن ربیع.

۲۴ - «مستدرک الصحیحین» حاکم نیشابوری «م ۴۰۵» ج ۱ ص ۷۷ و ۱۱۷ از ابن عمر به لفظ: «من مات و ليس عليه إمام جماعة فان موته موة جاهلية»
۲۵ - «المغنی» قاضی القضاة معتزلی، عبد الجبار بن احمد همدانی اسدآبادی «م ۴۱۵» جزء متمم عشرين ج ۱ ص ۱۱۶ به لفظ: «من مات و لم يعرف إمام زمانه، مات ميتة جاهلية».

۲۶ - «ندیم الفرید» علامه محقق ابوعلی، احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه - که اصلش از «ری» و مقیم و متوفی در اصفهان به سال «۴۲۱» بوده است به لفظ: «من مات ليلة و ليس في عنقه بيعة إمام، فقد مات ميتة جاهلية»^(۱).

۱ - به نقل سید بن طاووس در «طرائف» ص ۲۱۰ ضمن شماره ۳۰۵، و «ندیم الفرید» به عنوان «ندیم الأحباب و جلیس الأصحاب» نسخه خطی آن در کتابخانه مغنیا از بلاد ترکیه به شماره «۱۲۱۰» موجود است. اعلام زرکلی ۲۱۲/۱.

۲۷ - «حلیة الاولیاء» حافظ ابونعیم اصفهانی «م ۴۳۰» ج ۳ ص ۲۲۴ به لفظ: «من مات بغير إمام فقد مات میتة جاهلیة ومن نزع یدہ من طاعة (یدا من طاعة الله) جاء يوم القيامة لاحجة له». به روایت از طیالسی.

و اضافه کرده است: این حدیث ثابت و مسلم بوده، مسلم در حدیث خود آن را از زید روایت نموده و گفته است: تابعین و اعلام آن را از زید نقل کرده‌اند. سپس هشت نفر از تابعین را نام برده که این حدیث را روایت نموده‌اند.

۲۸ - «المنتقى فی الاخبار» مکی بن ابی طالب حموش بن محمد بن مختار اندلسی «م ۴۳۷» به شرحی که در «نیل الاوطار فی شرح منتقى الاخبار» تحت شماره ۶۶ بیاید.

۲۹ - «سنن بیهقی» «م ۴۵۸» ج ۸ ص ۱۵۶ - ۱۵۷ به لفظ: «من مات ولیس فی عنقه بیعة، مات میتة جاهلیة».

و به لفظ: «من خرج من الطاعة وفارق الجماعة، فمات میتة جاهلیة» و نقل از بخاری و مسلم.

۳۰ - «شعب الایمان» نیز از بیهقی، به شرح مختصر آن که تحت شماره ۴۵ بیاید.

۳۱ - «المتفق و المفترق» ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی «م ۴۶۳» به لفظ: «من نزع یدا من طاعة الله و فارق الجماعة ثم مات، مات میتة جاهلیة، ومن خلعا بعد عهدا لقی الله ولا حجة له» از ابن عمر (کنز العمال ۶۶/۶ شماره ۱۴۸۶۵).

۳۲ - «الجمع بین الصحیحین - بخاری و مسلم» محمد بن فتوح حمیدی «م ۴۸۸» به لفظ: «من مات و لم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة».

(به نقل احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری در اوائل بحث امامت، نیز آیت الله مرعشی در پاورقی احقاق ج ۲ ص ۳۰۶ به واسطه کنز العمال (۱/۱۸۶ چاپ حیدرآباد) آن را نقل نموده، اما روایت با کمی اختلاف در عبارت بدون نام حمیدی ذکر شده).

- ۳۳- «شرح المبسوط فی الفقه» شمس الدین سرخسی «م ۴۹۰».
- ۳۴- «شرح السیر الکبیر شیبانی» نیز از سرخسی ج ۱ ص ۱۱۳ چاپ حیدرآباد ۱۳۳۵-۶.
- نیز ج ۱ ص ۱۶۷ چاپ ۱۹۷۱ م قاهره به لفظ: «من اتاه من امیره ما یکرهه فلیصبر، فانّ من خالف المسلمین قید شبر، ثم مات، مات مئة جاهلیة».
- ۳۵- «ربیع الابرار» محمود بن عمر زرخشری «م ۵۳۸» ج ۴ ص ۲۲۱ باب الملك و السلطان به لفظ: «من مات و لیس فی عنقه لإمام المسلمین بیعة فمیتة مئة جاهلیة».
- ۳۶- «ملل و نحل» محمد بن عبد الکریم شهرستانی شافعی «م ۵۴۸» ج ۱ چاپ قاهره ص ۱۷۲ ذیل «الاسماعیلیه» به لفظ: «إن من مات و لم یعرف إمام زمانه، مات مئة جاهلیة» و نیز: «من مات و لم یکن فی عنقه بیعة إمام، مات مئة جاهلیة».
- ۳۷- «مصباح المزیئ فی خلافة المستضیئ» ابوالفرج، عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی «م ۵۹۷» ج ۱ ص ۱۴۰ - ۱۴۷ چاپ اوقاف عراق بسال ۱۳۹۷ شامل احادیث کلیات خلافت از جمله حدیث «من فارق الجماعة شبراً فمات، فمیتة جاهلیة».
- ۳۸- «جامع الاصول» ابن اثیر جزری «م ۶۰۶» ج ۴ ص ۴۵۶ به لفظ: «من خرج من السلطان شبراً مات مئة جاهلیة» از ابن عباس از طریق بخاری و مسلم. و به لفظ: «من خرج من الطاعة و فارق الجماعة فمات، مات مئة جاهلیة، و من قتل تحت رایة عمیه یغضب لعصیة أو یدعوا إلى عصیة فقتل، فقتلته جاهلیة» به روایت از ابو هریره، از طریق مسلم و نسائی.
- ۳۹- «مسائل الخمسون» محمد بن فخر رازی «م ۶۰۶» مسئله ۴۷ ص ۳۸۴ چاپ - ضمیمه مجموعه رسائل - مصر مطبوعه علمی کردستان سال ۱۳۲۸ به لفظ: «من مات و لم یعرف إمام زمانه فلیمت إن شاء یهودیاً و إن شاء نصرانیاً» کتاب «پیرامون معرفت امام» از علامه صافی گلپایگانی ص ۸.

۴۰- «المغنی فی شرح الخرقی» ابن قدامه، عبدالله بن احمد مقدسی جماعیلی دمشق حنبلی «م ۶۲۰» ج ۱۰ ص ۴۶ چاپ بیروت، تحت عنوان «قتال اهل البغی» به روایت انس و به لفظ: «من خرج من الطاعة وفارق الجماعة فمات، فمیتته جاهلیة».

۴۱- «فتح العزیز علی کتاب الوجیز» ابوالقاسم، عبدالکریم بن محمد قزوینی رافعی «م ۶۲۳» به تفصیلی که در تلخیص الحبیر شماره ۵۶ بیاید.

۴۲- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید معتزلی «م ۶۵۶» ج ۹ ص ۱۵۵ به لفظ: «من مات بغير إمام مات ميتة جاهلیة» باضافه جمله «واصحاب ما همه قائل به صحت ودرستی این قضیه هستند که جز با شناخت امامان کسی به بهشت نخواهد رفت».

وج ۱۳ ص ۲۴۲ به لفظ: «من مات ولا إمام له، مات ميتة جاهلیة» به نقل عبدالله بن عمر.

۴۳- «شرح صحیح مسلم» حافظ نووی «م ۶۷۶» ج ۱۲ ص ۲۴۰.

۴۴- «ریاض الصالحین» نیز از نووی ج ۱ ص ۴۳۷ شماره ۶۶۲ و در چاپ دمشق ص ۲۸۴- ۲۸۵ شماره ۶۶۳ به لفظ: «من خلع یداً من طاعة لقی الله يوم القيامة ولا حجة له، ومن مات و ليس فی عنقه بیعة، مات ميتة جاهلیة» رواه مسلم. و فی روایه له: «من مات وهو مفارق للجماعة فإنه يموت ميتة جاهلیة».

وبه شماره ۶۷۰ بدین عبارت آمده: «من كره من أمير شيئا فليصبر، فإنه من خرج من السلطان شبراً مات ميتة جاهلیة» متفق علیه.

۴۵- «مختصر شعب الايمان - بیهقی» از ابو جعفر عمر قزوینی «م ۶۹۹» ص ۱۰۶ چاپ مصر به لفظ: «من خرج من الطاعة و فارق الجماعة ثم مات، مات ميتة جاهلیة» به روایت از ابو هریره و نقل از مسلم.

۴۶- «الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان» امیر علاء الدین، علی بن بلبان فارسی حنفی «م ۷۳۹» ج ۷ ص ۴۹ چاپ بیروت، به لفظ: «من مات و ليس له إمام

مات مיתה جاهلیة» از طریق ابو یعلیٰ به روایت از معاویه.

۴۷ - «تلخیص المستدرک» حافظ ذهبی «م ۷۴۸» ج ۱ ص ۷۷ و ۱۱۷ نقل و اقرار به عین آنچه از مستدرک حاکم گذشت نموده.

۴۸ - «تفسیر ابن کثیر» دمشقی «م ۷۷۴» ج ۱ ص ۵۱۷ به لفظ: «من مات ولیس فی عنقه بیعة، مات مיתה جاهلیة».

۴۹ - نیز «تاریخ ابن کثیر» ج ۷ ص ۲۳۲ بدین شرح که چون مردم - به خاطر کشتار عمومی اهل مدینه، یزید را از خلافت خلع و ساقط کردند، عبدالله عمر فرزندان و خاندان خود را جمع نمود و پس از تشهد گفت: ما به حساب بیعت با خدا و رسولش با این مرد (یزید بن معاویه) بیعت کردیم و شنیدیم رسول خدا می گفت: «من نزع یداً من طاعة، فانه یأتی یوم القیامة لاحجة له، ومن مات مفارق الجماعة فانه یموت موة جاهلیة».

پس مبادا کسی از شما یزید را خلع نماید و مبادا در این باره اسراف و تندروی از خود نشان دهد که مایه جدائی بین من و او خواهد شد.

۵۰ - «شرح المقاصد» سعد الدین تفتازانی (۷۹۲) ج ۲ ص ۲۷۵ به لفظ: «من مات ولم یعرف إمام زمانه، مات مיתה جاهلیة» و اضافه کرده است این حدیث همانند «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» می باشد.

۵۱ - «شرح - عقائد نسفی -» نیز از محقق تفتازانی چاپ ۱۳۰۲، لکن چاپ ۱۳۱۳ که هفت صفحه آن به دست خیانتکاران حذف و ساقط گردیده فاقد این حدیث می باشد. (الغدیر ۱۰/۳۶۰).

۵۲ - «مجمع الزوائد» نور الدین هیشمی «م ۸۰۷» ج ۵ ص ۲۱۸ به لفظ: «من مات بغير إمام مات مיתה جاهلیة» به روایت از معاویه و به لفظ: «من مات ولیس فی عنقه بیعة مات مיתה جاهلیة».

و ص ۲۱۹ به لفظ: «ومن خرج من الجماعة قید شبر متعمداً فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه، ومن مات ولیس لإمام جماعة علیه طاعة مات مיתה جاهلیة»

- از معاذ بن جبل به روایت طبرانی وبه لفظ: «... من أصبح ليس لأمير جماعة عليه طاعة بعثه الله يوم القيامة من مية جاهلية» از ابودرداء از طریق طبرانی.
- وص ۲۲۳ به لفظ: «من مات وليس عليه طاعة مات مية جاهلية» به نقل از عامر بن ربیع و طریق احمد بن حنبل، ابویعلی، بزار و طبرانی .
- و ص ۲۲۴ به لفظ: «من مات وليس عليه إمام، فمیتة جاهلية» به روایت از ابن عباس و طریق بزار و طبرانی در معجم اوسط.
- وص ۲۲۵ به لفظ: «من مات و ليس عليه إمام، مات مية جاهلية» به روایت از معاویه بن ابی سفیان از طریق طبرانی در معجم اوسط.
- ۵۳ - «كشف الاستار عن زوائد البزار على الكتب الستة» نیز از هیشمی ج ۲ ص ۲۵۲ حدیث ۱۶۳۵ چاپ مؤسسه رسالت، به لفظ: «من فارق الجماعة قیاس (او قید) شبر فقد خلع ربقة الإسلام من عنقه، ومن مات وليس عليه إمام فمیتة مية جاهلية، ومن مات تحت راية عصبية أو ينصر عصبية فقتلته قتلة جاهلية».
- ۵۴ - «فتح الباری شرح صحیح بخاری» احمد بن محمد بن حجر عسقلانی «م ۸۵۲» ج ۱۶ ص ۱۱۲ به لفظ: «من مات وليس فی عنقه بعة مات مية جاهلية» به روایت از ابن عمر.
- ۵۵ - «مطالب العالیة» نیز از ابن حجر عسقلانی ج ۲ ص ۲۲۸ تحت شماره ۲۰۸۸ به لفظ: «من مات ولا طاعة عليه مات مية جاهلية».
- ۵۶ - «تلخیص الحبیر فی تخریج احادیث الراقی الكبير» نیز از ابن حجر عسقلانی ج ۴ ص ۴۱ به لفظ: «من خرج عن الجماعة قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام...» به روایت از ابن عمر.
- وص ۴۲ به لفظ: «من خرج من الطاعة وفارق الجماعة، فمیتة جاهلية» به روایت از ابو هریره (فهارس کتاب فوق ص ۲۸۹ چاپ دار المعرفه بیروت)
- ۵۷ - «جمع الجوامع» یا «جامع الاحادیث» عبدالرحمن سیوطی «م ۹۱۱» به شرح مندرج در کنز العمال.

۵۸- «تیسیر الاصول» ابن دبیع شیبانی «م ۹۴۴» ج ۳ ص ۳۹ به روایت از ابو هریره به لفظ: «من خرج من الطاعة وفارق الجماعة، فمات ميتة جاهلية» از طریق دو صحیح بخاری و مسلم.

۵۹- «کنز العمال» حسام الدین متقی هندی «م ۹۷۵» ج ۱ ص ۱۰۳ شماره ۴۶۳ چاپ حلب به لفظ: «من مات ولا بیعة علیه مات ميتة جاهلية» به روایت از ابن عمر به نقل از مسند احمد و ابن سعد.

و شماره ۴۶۴ به لفظ: «من مات بغير إمام، مات ميتة جاهلية» به روایت معاویه و از طریق احمد حنبل و طبرانی.

و ص ۲۰۷ شماره ۱۰۳۵ به لفظ: «من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الإسلام من عنقه حتى يراجعه، ومن مات وليس عليه إمام جماعة فان موته موة جاهلية» از ابن عمر و از طریق مستدرک حاکم.

و شماره ۱۰۳۷ به لفظ: «من فارق المسلمين قيد شبر فقد خلع ربقة الإسلام من عنقه، ومن مات ليس عليه إمام فميتته ميتة جاهلية، ومن مات تحت راية عُمّة يدعوا إلى عصبية أو ينصر عصبية فقتله جاهلية» از طریق طبرانی در «معجم کبیر» به روایت ابن عباس.

و ص ۲۰۸ شماره ۱۰۳۸ به لفظ: «من فارق جماعة المسلمين شبراً، أخرج من عنقه ربقة الإسلام ... و من مات من غير إمام جماعة مات ميتة جاهلية» به روایت ابن عمر از طریق حاکم در مستدرک.

و ص ۳۷۹ شماره ۱۶۴۹ به لفظ: «من فارق الجماعة شبراً فقد نزع ربقة الإسلام من عنقه» از علی به روایت از بیهقی.

و ج ۶ ص ۵۲ شماره ۱۴۸۰۹ به لفظ: «من خرج من الطاعة وفارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية...» به روایت از ابو هریره از طریق احمد، نسائی و مسلم.

و شماره ۱۴۸۱۰ به لفظ: «من مات و ليس في عنقه بيعة، مات ميتة جاهلية» به روایت از ابن عمر از طریق مسلم.

وص ۶۵ شماره ۱۴۸۶۱ به لفظ: «ومن مات و ليست عليه طاعة، مات ميتة جاهلية» به روایت از عامر بن ربیع از طریق ابن ابی شیبہ (در مصنف) و احمد حنبل (در مسند) و طبرانی «در معجم کبیر» و سعید بن منصور (در سنن) و شماره ۱۴۸۶۳ به لفظ: «من مات بغير إمام مات ميتة جاهلية، ومن نزع يداً من طاعة جاء يوم القيامة لاحجة له». به روایت از عبد الله بن عمر و نقل از «معجم کبیر» طبرانی و «حلیه الاولیاء» ابو نعیم.

وص ۶۶ شماره ۱۴۸۶۵ به لفظ: «من نزع يداً من طاعة الله وفارق الجماعة ثم مات، مات ميتة جاهلية، ومن خلعها بعد عهدها لقي الله ولا حجة له» به روایت ابن عمر از طریق خطیب بغدادی در «المتفق والمفترق».

۶۰- «جواهر المصنفة» ملا علی قاری حنفی «م ۱۰۱۴» در خاتمه کتاب ج ۲ ص ۵۰۹ به لفظ: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية» و در ص ۴۵۷ گوید: و فرموده او (پیامبر ﷺ) در صحیح مسلم «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية» معنایش این است که: هر کس شناسد آن کس را (که اقتدا به او و رهنمون شدن بدو واجب باشد) مرگش مرگ جاهلی خواهد بود.

۶۱- «مجمع الفوائد» محمد بن سلیمان مغربی «م ۱۰۹۴» ج ۲ ص ۲۵۹ چاپ بیروت شماره ۶۰۴۸، به لفظ: «من مات بغير إمام، مات ميتة جاهلية» و در روایت دیگر تحت شماره ۶۰۴۹ به لفظ: «من مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية» از معاویه بن ابی سفیان.

۶۲- «بريقة المحمودیه» شیخ ابوسعید خادمی حنفی «م ۱۱۶۸» ج ۱ ص ۱۱۶ چاپ مصطفی حلبی قاهره، به لفظ: «من مات ولم يعرف إمام زمانه فقد مات ميتة جاهلية» (ملحقات احقاق الحق ج ۱۹ پاورقی ص ۶۵۱).

۶۳- «ازالة الخفاء في مناقب الخلفاء» شاه ولی الله دهلوی «م ۱۱۷۶» ج ۱ ص ۳ به لفظ: «من مات و ليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية» آن را ذکر نموده و برای اثبات وجوب کفائی نصب خلیفه بر مسلمین تا روز قیامت، بدان استدلال کرده است.

۶۴ - «ازالة الغين» علامه مولى حيدر على بن محمد فيض آبادى هندی «م ۱۲۰۵»
در بحث از بی اعتباری بعضی از احادیث بخاری، چاپ دهلی ۱۲۹۵ به لفظ:
«من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية» (المدخل حديث غدیر از
عقبات ص ۶۱)

۶۵ - «فوائح الرحموت» - شرح «مسلم الثبوت» شیخ محب الله بهاری هندی حنفی
«م ۱۱۱۹» - از عبد العلی محمد بن نظام الدین محمد انصاری هندی
«م ۱۲۲۵» ج ۲ ص ۲۲۳ - ۲۲۴ چاپ لکهنو ۱۸۷۸م به لفظ: «لم يفارق
الجماعة احد و مات إلا مات ميتة جاهلية» به روایت از بخاری و نیز در چاپ
بولاق در حاشیه مستصفی غزالی ج ۲ ص ۲۲۴.

۶۶ - «نیل الاوطار - بشرح المنتقى فی الاخبار» قاضی محمد بن علی شوکانی یمنی
«م ۱۲۵۵» ج ۷ ص ۳۵۶ چاپ بیروت ۱۹۷۳ به لفظ: «من رای من أميره شيئا
يكرهه فليصبر، فانه من فارق الجماعة شبرا فمات، فميتة جاهلية» از ابن عباس.
وبه لفظ: «من كره من أميره شيئا فليصبر عليه، فإنه ليس أحد من الناس خرج من
السلطان شبرا فمات عليه إلا مات ميتة جاهلية» از ابن عباس.
وبه لفظ: «ومن خلع يداً من طاعة لقي الله و لا حجة له، ومن مات وليس في عنقه
بيعة مات ميتة جاهلية» از ابن عمر به نقل از مسلم.

و ص ۳۵۷ به لفظ: «من فارق الجماعة شبرا فكأنما خلع ربيعة الإسلام من عنقه»
به روایت از حرث بن حرث اشعری و نقل از ترمذی و ابن خزيمة و ابن
حبان و روایت از ابن عباس به نقل از بزار و طبرانی در اوسط.

۶۷ - «ينابيع الموده» شيخ سليمان بلخي قندوزي «م ۱۲۹۴» باب ۳۹ ص ۱۳۷ چاپ
حیدریه نجف و ص ۱۱۷ چاپ اسلامبول به لفظ: «وفي المناقب بالسند عن
عيسى بن السري قال: قلت لجعفر بن محمد الصادق عليه السلام حدثني عما ثبت
عليه دعائم الإسلام، إذا أخذتُ بها زكاً عملي و لم يضرني جهل ما جهلت.
قال: شهادة أن لا إله إلا الله وأنَّ محمداً رسول الله، والاقرار بما جاء به من عند الله

و حق فی الأموال من الزكاة والاقرار بالولاية التي أمر الله بها ولاية آل محمد عليهم السلام
 قال رسول الله ﷺ: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية، قال الله عز وجل: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾».

فكان علي صلوات الله عليه ثم صار من بعده حسن ثم حسين ثم من بعده علي بن الحسين ثم من بعده محمد بن علي و هكذا يكون الأمر، إن الأرض لاتصلح إلا بالإمام، ومن مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»

۶۸- «صيانة الإنسان عن وسوسة الشيخ دحلان» در دفاع از عقائد وهابی، تألیف محمد بن بشیر سهسوانی هندی وهابی «م ۱۳۲۶» چاپ مصر ص ۱۴۹ به لفظ: «ليس أحد يفارق الجماعة شبراً فيموت إلا مات ميتة جاهلية» از ابن عباس. و به لفظ: «من خرج من الطاعة و فارق الجماعة فمات، مات ميتة جاهلية» از ابوهريره به نقل از مسلم.

وص ۳۰۷ تا ۳۱۵ با الفاظ مختلف واسناد متعدد و ذکر مصادر، حدیث موضوع بحث را نقل و بدان استدلال کرده است.

و در پایان باب مکمل مئه (صدم) ص ۶۲۵ به نقل از شیخ بهاء الدین عاملی در «أربعین» بعنوان حدیث متفق علیه بین عامه و خاصه، و به لفظ: «من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية» و نیز به نقل از ملل و نحل شهرستانی.

۶۹- «تاریخ آل محمد» علامه قاضی بهلول بهجت افندی، از اهالی قفقاز (آذربایجان شوروی) و ساکن زنگنه زور ترکیه «م ۱۳۵۰» که از زبان ترکی به فارسی ترجمه شده و در آخر آن به لفظ: «من مات ولم يعرف إمام زمانه فقد مات ميتة جاهلية» و به عنوان متفق علیه علمای خاصه و عامه این حدیث را ذکر کرده است.

۷۰- «الامام جعفر الصادق» علامه محقق مستشار عبد الحلیم جندی مصری معاصر چاپ مجلس اعلای شئون اسلامی جمهوری مصر قاهره ۱۳۹۷ در پاورقی ص ۱۷۴ به لفظ: «من مات وليس له إمام، فمیتته جاهلية» بطور ارسال مسلم.

راویان حدیث «من مات ولم يعرف...» واحادیث مشابه

توضیح این مطلب لازم است که مجموع راویان احادیث دسته اول (یعنی حدیث من مات ولم يعرف...) عبارت از هفت نفر از صحابه پیامبر اکرم ﷺ و راویان مورد قبول اهل تسنن بوده‌اند که به نوشته ذهبی در «الکاشف» صاحبان صحاح سته، از یک یک این هفت نفر روایات بسیاری نقل کرده‌اند، و عملاً صدق گفتار و صحت روایات آنها را تایید و اعلام نموده‌اند، که اسامی آنها به این قرار است:

- ۱- زید بن ارقم «م ۶۸» الکاشف ۱/ ۳۳۶ شماره ۱۷۳۸.
 - ۲- عامر بن ربیعہ عنزی «م قبل از عثمان» الکاشف ۲/ ۵۴ شماره ۲۵۴۹.
 - ۳- عبد الله بن عباس «م ۶۸» الکاشف ۲/ ۱۰۰ شماره ۲۸۲۹.
 - ۴- عبدالله بن عمر بن خطاب «م ۷۴» الکاشف ۲/ ۱۱۲ شماره ۲۹۰۱.
 - ۵- عویمر بن مالک معروف به ابوالدرداء «م ۳۲» الکاشف ۲/ ۳۵۸ شماره ۴۳۸۸.
 - ۶- معاذ بن جبل «م ۱۸» الکاشف ۳/ ۱۵۳ شماره ۵۵۱۱.
 - ۷- معاویه بن ابی سفیان «م ۶۰» الکاشف ۳/ ۱۵۷ شماره ۵۶۱۷.
- و اما راویان احادیث دسته دوم (که با «من خرج»، «من فارق»، «من خلع» و امثال این کلمات آغاز شده است) عبارتند از نامبردگان فوق به اضافه:
- ۱- ابوهریره دوسی «م ۵۷/۵۹».
 - ۲- انس بن مالک «م ۹۳» که به نوشته ذهبی در «الکاشف» - ۳/ ۳۸۵ تحت شماره ۴۳۳ بخش کنی و ۱/ ۱۴۰ بشماره ۴۸۳ - از این دو نیز در تمام صحاح سته بطور فراوان نقل حدیث شده است.

نظریه یک فیلسوف مصری یا اسلام شناس غرب زده

اکنون که اسناد حدیث «من مات ولم يعرف...» و دیگر احادیث مشابه به نظر خوانندگان از اهل تحقیق رسید، توجه شما را به گفتار یک شخصیت علمی، به نام دکتر علی سامی النشار مصری (استاد فلسفه اسلامی در دانشگاه اسکندریه و مؤلف کتاب «نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام - در ۲۲۰۰ صفحه») پیرامون این حدیث جلب می‌کنم، و آن گاه می‌پردازیم به بحث و بررسی پیرامون اصل حدیث و لوازم آن.

نامبرده در ج ۲ ص ۲۱۷ نوشته است:

إن حدیث: «من مات و لم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة»، هو حدیث شیعیّ لیصحّحوا به مذهبهم فی الامامة»

حدیث «من مات...» حدیث شیعی است، یعنی ساخته شده شیعه (که در مصادر مربوطه اهل تسنن خبری و نشانی از آن وجود ندارد) تا به وسیله آن درستی مذهب خود را در امر امامت ثابت کنند.

ما قضاوت پیرامون ارزش این گفتار و راست و دروغ بودن آن را به عهده خوانندگان اوراق قبلی این کتاب محوّل می‌کنیم، اما می‌گوئیم این سخن بهترین دلیل و نشانگر آن است که: نشار از هرکسی نسبت به علم حدیث جاهل تر و از مصادر حدیثی نا آگاه تر بوده است، یا حداقل می‌خواسته است با فلسفه باقی و سفسطه بازی یک چنین حدیث مسلمی را تکذیب و چنین وانمود کند که پایه و اساس مذهب امامتی شیعه بر اساس یک حدیث، آن هم حدیث خود ساخته می‌باشد، و اینکه عالم و استاد فلسفه است، پس دیگر چه توقعی از دیگر اسلام شناسان غربی و جیره خواران دستگاه‌ها و عوام و جاهلان ایشان؟.

آری اسلامی که امثال نشار مصری یا بعضی اسلام شناسان ایران خودمان از

قلم و زبان کفار یهودی و مسیحی بشناسند، نتیجه‌اش همین گونه اظهار نظرهاست، و اگر چنین برخوردی را با آیات قرآن هم بنمایند، بعید نیست و امری است عادی.

جالب توجه اینکه گاهی افرادی با عنوان محقق و حدیث شناس بعضی از احادیث مسلم و غیر قابل انکار را با دلائل واهی تخطئه می‌کنند، و صریحا مدعی بی‌اعتباری آن می‌گردند، خصوصا احادیث و روایاتی که در جهت امام شناسی مورد استفاده و استناد شیعه قرار گرفته باشد، که نمونه‌اش فراوان است. اما خوشبختانه با مراجعه به برخی از کتاب‌های جرح و تعدیل و حدیث شناسی که در اختیار بود،^(۱) معلوم شد هیچ گونه شک و تردیدی در سند یا متن حدیث «من مات و لم يعرف...» وجود نداشته و عموم حدیث آوران و حدیث شناسان آن را تلقی به قبول نموده، و بسیاری از آنها هم خود از ناقلان و استدلال کنندگان بدین حدیث اند، که دیگر نیازی به توضیح ندارد.

۱- «تأویل مختلف الحدیث»، ابن قتیبه دینوری چاپ قاهره.

«کتاب المجر و حین» ابو حاتم تمیمی بستی چاپ حیدرآباد هند که تحت شماره‌های ۱۸ و ۱۹ حدیث را از وی آوردیم.

«الموضوعات» ابن جوزی ۱-۳ چاپ قاهره.

«المنار المنیف فی الصحیح والضعیف» ابن قیم جوزیه، چاپ حلب.

«میزان الاعتدال» شمس الدین ذهبی چاپ مصر

«لسان المیزان» ابن حجر عسقلانی

«اسرار المرفوعة فی أخبار الموضوعة» ملا علی قاری چاپ مصر.

«کشف الخفاء» عجلونی چاپ مصر.

«أسنی المطالب فی أحادیث مختلفة المراتب» ابن حوت بیروتی چاپ حیدرآباد.

«کشف الحیث» برهان الدین حلبی چاپ بیروت.

«تمییز الطیب من الخبیث» عبدالرحمن شیبانی چاپ بیروت.

«العلل الواردة فی الاحادیث» دارقطنی که تحت شماره ۱۵ حدیث را از او نقل کردیم

نظری بر جاهلیت و مرگ جاهلی

نظر به اینکه در احادیث مربوطه، موضوع بحث «مرگ جاهلی» هر کسی است که امام زمان خود را نشناسد و یا از فرمان او سرپیچی کند و یا از جماعت تحت لوایش جدا گردد، نخست می‌پردازیم به توضیح مختصری در باره دوران جاهلیت از دیدگاه قرآن و تاریخ، تا معلوم شود مرگ جاهلی از چه قرار است؟ و آن گاه می‌پردازیم به بحث امامت و آنچه از این حدیث به دست می‌آید.

بنا بر شرحی که در قرآن مجید و مصادر تاریخی آمده، زندگی شرک آمیز مردم عرب پیش از طلوع خورشید درخشان اسلام و بعثت پیامبر انسان ساز، با انواع کجروی های اعتقادی، نابسامانی های اجتماعی، هرج و مرج های اخلاقی، ناامنی های جانی، مالی، ناموسی، و فاصله طبقاتی، تعصب ها و تبعیض های نژادی و غیر نژادی دست به گریبان بود. که این وضعیت به دوران جاهلیت شناخته گردیده است.

در این دوران هیچ خبری از علم و دانش، عدالت و عواطف انسانی، امنیت و آرامش خاطر، نظم و قانون، و حیا و شرم در جامعه عرب نبود.

دختران با زنده به گور شدن از صحنه حیات خارج می شدند، و پسران با نفی ولد از طرف پدران و پسر خوانده شدن از طرف افراد بیگانه از صحنه زندگی خانوادگی بدر می رفتند.

اگر دخترها بطور مخفی و به دور از چشم پدران زنده می ماندند، آن چنان دست به گریبان انواع ذلت ها و ظلم و محرومیت از حقوق انسانی می شدند، که اگر بدتر از زنده به گوری نبود، دست کمی هم از آن نداشت.

یگانه هنر آنها سرودن اشعار و قصائد بود که آن هم معمولاً درباره خصوصیات شتران و یا توصیف اعمال غیر اخلاقی و... خلاصه می شد.

کشتارهای دسته جمعی بود که با یک یا چند بیت شعر در باره نقص بدنی شخصی یا شتری از قبیله دیگر به راه می افتاد، و با روی خاک افتادن دهها کشته انسان و غارت شتران و گوسفندان طرفین پایان می یافت.

انواع قمار، برد و باخت و بخت آزمائی،

برهنه و عریان طواف کردن زن و مرد به دور کعبه مقدسه،

نصب پرچم فاحشه گی بر بام خانه ها،

خوردن شراب، خون، گوشت مردار، خوک و...

نرفتن زیر بار حق و منطق انسانی و افتخار به انساب و خود پسندی بود که در سراسر منطقه عربستان بخصوص در مکه معظمه معمول و رائج بود.

هم چنان که روش اخلاقی آنها نمایش گر کینه توزی، تفاخر، تکبر و دیگر رذائل و صفات نفرت انگیز عمومی بود.

قرآن مجید در آیات متعددی به گوشه هائی از زندگی نکبت بار مردم جاهلیت اشاره فرموده که با دقت در آنها، به سرنوشت شوم جاهلیت و مرگ جاهلی، پی خواهیم برد.

و اینک به برخی از آن آیات پیرامون روش عقیدتی، عملی و اخلاقی مردم آن روز اشاره خواهیم کرد:

۱ - ﴿... يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ...﴾^(۱)

«... گمانهای نادرستی (همچون گمان های جاهلیت) درباره خدا داشتند...»

شان نزول آیه درباره مسلمانان جنگ احد است که بعضی دچار وسوسه

شده می گفتند: ﴿هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ﴾^(۲)

«آیا باین وضع ناهنجار که مشاهده می کنیم ممکن است پیروزی نصیب ما شود؟»

و چنان بود که وعده های خداوند را به وسیله پیامبر، دروغ و بی پایه

می‌پنداشتند، پس آیه نازل شد که آن‌ها همانند دوران جاهلیت و قبل از اسلام، دربارهٔ خدا، گمان‌های نادرست به خود راه داده و ابراز می‌کنند.

۲ - ﴿قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾^(۱)

«و شما (همسران پیامبر) در خانه‌های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین (قبل از اسلام) - که زنان در میان مردم با خودنمایی و بی‌بندوباری در لباس بیرون می‌آمدند - ظاهر نشوید.»

و از این آیه معلوم می‌شود زنان عهد جاهلیت (همچون برخی زنان مسلمان کنونی که به تقلید از زنان غیر مسلمان پرداخته‌اند) با انواع آرایش‌ها و لباس‌های هوس‌انگیز و به دور از عفت، یا برهنه و عریان، در برابر مردان بیگانه رفت و آمد و خودنمایی می‌کردند، که سرنوشت این‌گونه زنان همان سرنوشت اهل جاهلیت است.

۳ - ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^(۲)

«ای پیامبر! آیا آنها حکم جاهلیت (داوری بیجا و ظالمانه) را از تو می‌خواهند، و چه کسی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می‌کند.»

به نوشته بعضی مفسران ابن عباس نقل کرده که: گروهی از بزرگان یهود طبق توطئه قبلی از پیامبر خواستند در نزاعی به نفع آنان رأی دهد، تا به او ایمان آورند، و از این رهگذر حضرتش را از آئین خود منحرف سازند. پیامبر ﷺ از چنین قضاوت ناحقی خودداری کرد، پس آیه فوق نازل گردید و بدین وسیله توطئه آنها را فاش و پیامبر را آگاه نمود.^(۳)

در این جا توضیح این مطلب لازم است که قبل از اسلام انواع تبعیض‌های نژادی، فامیلی، طبقاتی و حتی جنسی (بین زن و مرد) در رابطه با تقسیم ارث،

۱- سوره احزاب: ۳۳/۳۳.

۲- سوره مائده: ۵۰/۵.

۳- «تفسیر المنار» ۴۳۱/۶، به نقل از تفسیر نمونه ۴/۴۰۴.

داوری، نکاح، اجراء حدود، قصاص و دیات، و دیگر شئون حیاتی و قضایا از قبیل الحاق زنا زاده به یکی از افرادی که با مادر بچه زنا کرده، و قلمداد نمودن او را در ردیف فرزندان نکاح، برقرار بود که به حکم آیه فوق همه آنها محکوم به حکم جاهلی گردیده و از نظر اسلام مردود به حساب آمده است.

و یک نمونه از موضوع اخیر این بود: معاویه، زیاد فاحشه زاده را به پدرش ابوسفیان ملحق کرد، تا به این وسیله او را به همکاری با خود بر علیه اهل بیت و کشتار شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام تشویق و ترغیب کند، که مشروح این قضیه را عموم مورخین، در شرح حال آن دو نفر آورده‌اند.^(۱)

در حالی که به اتفاق شیعه و سنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«الولد للفراش وللماهر الحجر»^(۲)

«فرزند قانونی و مشروع مربوط به هم‌بستری بر اساس نکاح است، و

زناکار محکوم به سنگسار باشد.»

و امام امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

۱- «تاریخ یعقوبی» ۱۹۴/۲.

«مروج الذهب» ۵۶/۲.

«ابن عساکر» ۴۰۹/۵.

«کامل ابن اثیر» ۱۹۲/۳.

«ابن ابی الحدید» ۱۷۹/۱۶.

و دنباله آن، «تاریخ الخلفاء سیوطی» ص ۱۳۱.

«نصایح الکافی» ابن عقیل حضرمی ص ۷۸-۸۲ به نقل از ابن اثیر و دیگران.

«الغدیر» ۲۲۵/۱۰-۲۲۷.

۲- «صحیح بخاری» ۱۹۹/۲ بخش فرائض.

«صحیح مسلم» ۴۷۱/۱ بخش رضاع.

«صحیح ترمذی» ۱۵۰/۱ و ۳۴/۲.

«سنن نسائی» ۱۱۰/۲.

«سنن ابی داوود» ۳۱۰/۱.

«سنن بیهقی» ۴۰۲/۷، ۴۱۲ و دیگر مصادر مربوطه و مذکور در «الغدیر» ۲۱۶/۱۰.

«الْحُكْمُ حُكْمَانِ ، حُكْمُ اللَّهِ وَ حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ ، فَمَنْ أخطأ حَكْمَ اللَّهِ حَكَمَ بِحَكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ.»^(۱)

«حکم دوگونه باشد ، حکم خدا و حکم جاهلیت ، بنابراین هرکس در مورد حکم خدا به خطا رود به حکم جاهلیت تن در داده است.»

و بدین ترتیب ملحق کردن زیاد به ابوسفیان توسط معاویه ، یک کار صد در صد جاهلی و بر خلاف اسلام بوده است.

۴ - ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^(۲)

«(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند پس (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود و تقوی را همراه و مصاحب انفکاک ناپذیر آنها ساخت که از هرکس شایسته تر و اهل و محل آن بودند، و خداوند به هر چیز عالم است.»

شان نزول آیه مربوط به قضایای حدیبیه است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از مسلمانان میخواستند به مکه مشرف شوند و مراسم عمره و قربانی را انجام دهد، اما کفار و مشرکین از روی عصبیت و خشمی که از پیامبر و همراهانش در دل داشتند، مانع ورود آن حضرت و مؤمنان به خانه خدا و انجام مراسم گردیده و گفتند: اگر اینها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشتهاند وارد سرزمین و خانههای ما شوند و سالم باز گردند عرب درباره ما چه خواهد گفت و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی خواهد ماند؟!

۵ - ﴿ وَحُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدًا وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ... وَمَا

۱ - «تفسیر نور الثقلین» ۶۴۰/۱، به نقل از «کافی».

۲ - سورة فتح: ۲۶/۴۸.

ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ...»^(۱)
 ۶ - ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ
 الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ...»^(۲)

خداوند با ایراد این دو آیه، گوشت‌های میته، خوک، خون و آنچه با نام غیر
 خدا ذبح شده باشد و آنچه طبق معمول جاهلیت به طریق قمار (انصاب) و بخت
 آزمائی (ازلام) به دست می‌آید، و شراب و قمار و... را تحریم فرموده، در حالی
 که همه آن‌ها در میان اهل جاهلیت جاری و مورد استفاده بوده است.

۷ - ﴿وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^(۳)

«آن گاه که دخترزنده بگور شده مورد سؤال واقع شود که به چه گناهی
 کشته شده است»^(۴)

یکی از روشهای ظالمانه و احمقانه بعضی از قبائل عرب در عصر جاهلیت،
 زنده به گور نمودن دختران، هنگام ولادت بود، که خداوند بانزول آیه فوق، خاطر
 نشان فرموده که از این گناه بازپرسی می‌شوید و مرتکبان این جنایت باید
 پاسخگوی آن باشند.

ناگفته پیداست که افراد جاهلیت در نتیجه این گونه عقائد و اعمال دست به
 گریبان سخت‌ترین نوع مرگها بوده و سرنوشتی جز جهنم نداشته‌اند. که انواع
 عذاب‌ها و کیفرهایی که ضمن آیات:

۱ - ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ
 وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^(۵)

۱ - سورة مائده: ۳/۵.

۲ - سورة مائده: ۹۰/۵.

۳ - سورة تکویر: ۹/۸۱.

۴ - «در المنثور سیوطی» ۳۲۰/۶.

۵ - ترجمه: محققا کسانی که به کفر گرائیدند و در حالی مردند که کافر بودند بر ایشان است
 لعنت خدا و ملائکه و مردم همه و همه. سورة بقره: ۱۶۱/۲.

- ۲ - ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلُّ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَالَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾^(۱)
- ۳ - ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^(۲)

و دیگر آیاتی از این قبیل که در باره کافران و مشرکان وارد شده، برای آنها جاری و مهیا خواهد بود.

بنابراین کسانی هم که رسماً کافر نباشند ولی به علتی همچون نشناختن امام راستین و رهنمود کننده به حق محکوم به مرگ جاهلی شوند سرنوشتشان همانند کافران و بت پرستان جاهلی بوده و خواهد بود.

زیرا به شرحی که از این پس می‌آید تنها در پرتو شناخت امام بر حق هرزمانی و علم آموزی و پیروی از وی می‌توان از اصل کفر و شرک و بیراهه روی در اسلام و لوازم شوم آن در دنیا، واز کیفر عقیده و عمل به کفر و شرک در عالم پس از مرگ و قیامت رهائی جست و دیگر هیچ.

مگر نه این است که فرقه حنبلی وهابی، که تنها خود را مسلمان واقعی دانسته و حتی دیگر فرق سنی (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی‌های غیر وهابی) را تکفیر نموده و گمراه و مشرک می‌داند، خود پایبند به انواع عقائد شرک آمیز و انحرافی از قبیل تجسم خدا و رؤیت عینی او در خواب و قیامت، یا انکار مسئله شفاعت، و بیکاره دانستن پیامبر در قیامت و امثال این خرافات و کجرویهای عقیدتی شدند، که متقابلاً علما و دانشمندان دیگر فرق و مذاهب اهل تسنن به

۱ - ترجمه: کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند اگر روی زمین پراز طلا باشد و آن را به عنوان فدیة (کفاره کافر از دنیا رفتن و روش کفرآمیز خویش) بپردازند هرگز از آنها قبول نخواهد شد و برای آنها مجازات دردناک هست و یاوری ندارند. سوره آل عمران: ۹۱/۳.

۲ - ترجمه: کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا باز داشتند، سپس در حال کفر از دنیا رفتند خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید. سوره محمد: ۳۴/۴۷.

و این گروه ممکن است همان مشرکان مکه یا یهود مدینه یا هردو باشند که از آنها به کافر و باز دارنده از راه خدا تعبیر گردیده.

رویاری و رد نویسی و تکفیر ابن تیمیه (مبتکر و بنیانگذار اصلی این عقائد) و محمد بن عبد الوهاب (که مروج و مجری و پایه گذار فرقه وهابی سعودی بود) اقدام کردند^(۱) و همه‌اش ناشی از نشناختن ائمه بر حق بعد از پیامبر یا شناختن توأم با ترک پیروی و بالاخره کوتاه شدن دست آنها از آثار علمی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بوده و می‌باشد.

البته با مراجعه به کتابهای کلامی و مصادر عقیده شناسی مخالفان و منحرفان از اهل بیت، بدین حقیقت پی خواهیم برد که فرق عقیدتی و فقهی اهل سنت هر یک دچار انواع انحرافات و اختلافات بین خودشان بوده و هستند که متأسفانه تعصب های قومی و نژادی و وابستگی همه جانبه علمای دینی و روحانیون آنها در هر عصر و زمانی به دستگاههای حکومتی و ترس از حق گوئی، مانع از گرایش آنها به حق و مانع از بیان حقیقت برای مردم عوام و گمراهان بوده و هست.

۱- لازم به ذکر است یکی از معاریف اهل سنت به نام احسان عبد اللطیف بکری، جزوه‌ای نوشته شامل معرفی دهها کتاب و رساله به قلم علما و دانشمندان مذاهب اربعه اهل سنت در رد ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب، و ایراد نقاط ضعف کتابهای آن دو و ابطال عقاید وهابیت، که در پایان کتاب «هدی هی الوهابیه» علامه محمد جواد مغنیه از علمای لبنان درج و برای سومین بار وسیله سازمان تبلیغات بسال ۱۴۰۸ هجری چاپ و منتشر شده.

نیز صدیق گرامی علامه سید مرتضی رضوی را کتابی است در تاریخ سیاسی این فرقه به نام «صفحة عن آل سعود الوهابیین» بسیار جالب و روشنگر نسب یهودی آل سعود، که در پایان آن هفتاد و سه کتاب به قلم علما و نویسندگان اهل تسنن در رد وهابیه و سعودیه معرفی می‌شود.

این کتاب و نیز ترجمه آن، توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.

و از همه مفصل تر مقاله ارزنده دانشمند محترم سید عبدالله محمد علی است تحت عنوان «معجم ما آلفه علماء الأمة الاسلامیة، للرد علی خرافات الدعوة الوهابیة» شامل معرفی ۲۱۳ جلد کتاب و رساله علمای شیعه و سنی به زبانهای مختلف، در رد جنایات وهابیه، و خرافات ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب، که با تحریک عوامل انگلیس و تکیه بر گفته‌های ابن تیمیه و تبانی با خاندان سعودی، وهابیت را ابداع و به راه انداخت. (این مقاله در مجله وزین و پر ارزش «تراثنا - موسسه آل البیت قم» به شماره ۱۷ ص ۱۴۶ - ۱۷۸ به چاپ رسیده، مراجعه شود.

نقش امام بر حق و شرایط اصلی آن

اکنون که تا حدودی معنای جاهلیت و مرگ جاهلی روشن شد، می‌گوئیم: با توجه به اینکه کلمه «امام» به معنای پیشوا و رهبر است و در قرآن مجید بطور مکرر هم موضوع امامان کفر صفت و دعوت کننده به آتش مطرح شده^(۱) و هم از امامانی که رهنمود به امر خدا می‌کنند سخن به میان آمده است،^(۲) شکی نیست که افراد تحت عنوان کلمه «امام» می‌توانند در هریک از دو جبهه حق و باطل نقش داشته باشند و مردم را به راه خیر یا شر، خدا یا شیطان، سعادت یا شقاوت، و در پایان به بهشت یا جهنم گرایش دهند.

اما باید بدانیم امامی که طبق احادیث وارده شناختن او مرگ جاهلی را در پی دارد و سرپیچی از اطاعت و پیرویش جهنم را، آن امام بر حق واجد شرایط و دعوت کننده به امر الهی است، نه امام کفر صفت و دعوت کننده به آتش و آلوده به انواع فسق و فجور.

بنا بر این چنین امامی قبل از هر چیز باید دو شرط را دارا باشد:

۱- برخوردار از بالاترین مقام علمی و عالی ترین روش اخلاقی و لیاقت همه جانبه‌ای باشد که بتواند مسئولیت مطلقه امامت و پیشوائی را در جهت آموزش و پرورش مردم در قلمرو وسیع و پهناور امامت و رهبری اسلامی به عهده گیرد و بدون هیچ گونه قصور یا تقصیری، از عهده پاسخگویی به سؤال‌های مربوطه برآید، همچنین در جهت رفع نیازهای مادی و معنوی جامعه

۱- مثل ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ أَنَّهُمْ لَا إِيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ سورة توبه: ۱۲/۹.

﴿وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾ سورة قصص: ۴۱/۲۸.

۲- مانند ﴿وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾ انبیاء ۷۳/۲۱

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا...﴾ سجده ۲۴/۳۲

مسلمان از ارائه طرحهای اصلاحی و رهنمودهای عقیدتی، علمی، اخلاقی، اجتماعی، و سیاسی نسبت به هر شخص یا گروه یا پیشامدی عاجز و ناتوان نباشد، تا پیروان خویش را از مرگ جاهلی رها نماند و به سعادت ابدی برساند.

۲- آن چنان برخوردار از پاکی همه جانبه و مصونیت از هوی و خطا باشد که نه تنها خود دچار کج رویهای عقیدتی، علمی و عملی نگردد، بلکه یکایک گروهها و افراد مردم را از هر طبقه به حق رهنمود نماید و گرایش به اسلام واقعی و به دور از هر انحرافی دهد.

ناگفته پیداست چنین امامی که شناختن یا نشناختنش بدین گونه سرنوشت ساز است و کار بهشت یا جهنم آدمی را یکسره می کند، حتی با یک نمونه سوء سابقه یا خطای علمی و عملی و آلودگی اخلاقی یا سیاسی، دیگر نمی تواند آن چنان مورد اعتماد مردم باشد که سرنوشت ابدی خود را با کمک او تعیین و یکسره نمایند، و همان یک لغزش نشانگر آسیب پذیری او است و امکان تکرار اشتباه و لغزش، سبب سلب اعتماد افراد از او می شود.

آری اگر پیامبران الهی یا امامان مورد قبول شیعه اثنی عشری همگی حتی از کوچکترین خطا و گناه پاک و منزّه و از حالت آسیب پذیری به دور بوده اند، به خاطر آن است که همانند ابراهیم که با کلمه ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^(۱) منصب امامت حقه به او اعطا شد و نیز داود که با کلمه ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^(۲) مفتخر و منصوب به مقام خلافت حقه الهی گردید، همگی از طرف خدا تعیین و معرفی و مأمور انجام وظیفه شده اند و خداوند هم خود مراقب آنها بوده است.

اما پیشوایان و زمامداران انتخابی توأم با دسیسه، زور و تهدید (مثل ابوبکر) یا انتصابی (مثل عمر) یا نقشه و زور (مثل عثمان) یا زور و کشتار (مثل معاویه) یا

۱- سوره بقره: ۱۲۴/۲.

۲- سوره ص: ۲۶/۳۸.

ارثی و زوری (مثل یزید و خلفای مروانی و عباسی)^(۱) هیچ یک از چنین مصونیت و مراقبتی برخوردار نبوده و تاریخ های دست نویس پیروان خود این عده، بیان گر زندگی سراسر آلوده به خطا و گناه و انواع تجاوزهای جانی، اخلاقی و مالی، ولغزش و فراموشی، تند روی و سهل انگاری و تبعیض در اعطاء حقوق و اجراء حدود، و غرض ورزیهای یکایک آنها بوده و هست، که بالاخره یا ظالم به نفس بوده اند یا ظالم به دیگران و یا هر دو، و خداوند ذیل آیه ای که گذشت در پاسخ ابراهیم خلیل اش که پرسید: «از ذریه من هم کسی به مقام امامت و رهبری خواهد رسید؟»، فرمود: «عهد من - یعنی مقام امامت و رهبری از جانب من - به ظالمان نخواهد رسید» و ظالم در این جا شامل هر دو نوع ظالم به نفس و ظالم به غیر می باشد، و تو خود (ای برادر و خواهری که از مرگ جاهلی می ترسی) حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱ - یک نمونه آن، گرفتن بیعت توسط سلیمان بن عبدالملک برای عمر بن عبدالعزیز بود، که به هنگام مردن چون فرزندانش یکی غائب و دیگری صغیر بود، براساس پیشنهاد یکی از درباریانش به نام رجاء بن حیوة، به خاطر ترس از نارضایتی برادران خود نامه سربسته ای مبنی بر جانشینی عمر بن عبدالعزیز و پس از آن برادرش یزید بن عبدالملک نوشت و مهر بر آن زد و به دست رجاء بن حیوة داد تا طبق محتوای مجهول آن مردم را وادار به بیعت نمایند و چون مردم از شخص مورد نظر بی خبر و ناآگاه بودند از بیعت با خلیفه این چنینی امتناع کردند، پس سلیمان به فرمانده پلیس دستور داد مردم را جمع و وادار به بیعت کن پس هرکس امتناع کرد او را گردن بزن، و چون مردم این چنین دیدند بیعت کردند، (به شرح سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۲۲۶).

کلام امیر مؤمنان علیه السلام پیرامون نقش امام زمان هر زمانی و شناختن یا انکار طرفینی امام و مردم یکدیگر را

امام امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن خطبه‌ای که بعد از قتل عثمان و به هنگام بیعت مردم با آن حضرت ایراد کرد، فرمود:

«وَأَمَّا الْأُئِمَّةُ قَوَّامٌ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ عُرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأُنْكَرُوهُ...»^(۱)

«محققا امامان (بر حق) دست اندرکاران الهی بر خلق خدا هستند و آگاهان مراقب از طرف او بر بندگانش، کسی به بهشت نخواهد رفت مگر اینکه آنان را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند - و هیچکس به دوزخ نخواهد رفت جز آنکه پیشوایان (بر حق) را انکار نماید و آنان وی را جزء پیروان خود ندانند.»

همان طوری که می‌بینیم این سخن امیر مؤمنان علیه السلام - با تعبیراتی که در آن آمده و سبب بهشت رفتن و نیل به سعادت ابدی را، شناختن طرفینی امام و مردم قرار داده و باعث جهنم رفتن را انکار هر یک از مردم و امام، دیگری را - بهترین توضیح و تفسیر کلمه امام در حدیث «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ...» و بیانگر مقصود از فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که امامی که شناختن او و اعتراف به او

۱ - «نهج البلاغه» خطبه ۱۵۲.

«شرح ابن ابی الحدید» ۱۵۲/۹ - ۱۵۵.

«غرر الحکم» حرف الالف ص ۲۳۵.

وسیله رفتن به بهشت است و شناختن او مایه جهنم، امام انتخابی مردم یا امام تحمیلی و دروغین نیست، بلکه امامی می‌باشد که از طرف خداوند قائم به امر شده و سمت مراقبت و تولیت بر آفریدگانش به او واگذار گردیده.

نیز از فرموده امیرمؤمنان علیه السلام: «الأئمة قوام الله على خلقه» بدین واقعیت پی خواهیم برد که باید در هر عصر و دوره‌ای از اعصار و دورانهای اسلامی کسی وجود داشته باشد که تحت عنوان «امام» و «پیشوا» قائم بر خلق خدا و مراقب بر بندگان او باشد تا مردم در سایه رهبری او به حقیقت اسلام دست یافته و به احکام و عقاید بی‌قلب و غش و به دور از انحراف و اشتباه آن عمل نمایند.

و در صورتی که چنین امامی وجود نداشته باشد، دیگر موضوع شناخت او که مایه بهشت و انکارش که مایه جهنم است منتفی و امری نامعقول است.

چگونگی تعیین امام

به موجب اضافه کلمه «امام» به کلمه «زمان» و کلمه «زمان» به ضمیری که مرجعش کلمه «مَنْ» است، یک یک مردان و زنان از دهها و صدها ملیون مسلمان در هر زمان، و به عبارت دیگر از روز درگذشت پیامبر ﷺ تا هم اکنون که قرن چهاردهم از دوران حضرتش را پشت سر نهاده، میلیاردها مسلمان آمده و رفته اند، همه و همه بدون استثنا موظف به شناختن امام زمانی بوده و هستند که هم زمان با آنها و در دوران زندگی هر یک از افراد و گروهها، متصدی مقام امامت و رهبری بوده و در حال حاضر و از این پس نیز امام زمان واجب الاطاعه می باشند، وگرنه به حکم این حدیث و صراحتی که دارد مرگش، مرگ جاهلی و بیگانه از اسلام بوده و خواهد بود.

طبق نوشته مورخان پیامبر اکرم ﷺ از آغاز امر نبوت و نخستین روزهای بعثت این حقیقت را خاطر نشان فرمود که هیچ فرد یا گروهی و حتی حضرتش خود مختار در تعیین زمامدار و خلیفه بعد از خود نیست، بلکه اختیار و انتخاب آن به دست خداست.

به عنوان نمونه هنگامی که دین اسلام را به قبائل عرب عرضه می داشت و آنها را به اسلام دعوت می کرد، به قبیله «بنی عامر بن صعصعه» برخورد کرد، و چون آنها را به اسلام دعوت نمود، آنها پاسخ دادند: اگر به پیروی تو در آئیم و تو بر مخالفان خود پیروز شوی، زمام امر بعد از خود را به دست ما می دهی؟».

فرمود: «زمام امر به دست خداست، و هر طوری که او بخواهد عمل خواهد کرد» و در نتیجه آنها از پذیرفتن اسلام و همکاری با حضرتش سرباز زدند.^(۱)

۱- «سیره ابن هشام» ۶۶/۲ و در چاپ دیگر ۳۲/۲.

نظریه شیعه در تعیین امام

شیعه بر این عقیده است که شناختن چنین امامی که انتخابش همانند پیامبر از طرف خداست، با ویژگی هائی که دارد، از قدرت افراد و گروهها و هیئت‌های بیرون بوده، و تنها پیامبر از جانب خدا و نیز امامان پیشین از طرف پیامبر می‌توانند او را تعیین و معرفی نمایند، تا مردم از او پیروی کرده و رهنمودهای او را اطاعت کنند.

نیز شیعه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن احادیث فراوانی که از حیث سند و راوی و مصادر حدیثی و تاریخی غیر قابل انکار است، جانشینان پس از خود و امامان راستین اسلامی را که از طرف خدا معین و در عدد دوازده محدود گردیده بطور صریح و قاطعانه معرفی و اعلام فرمود.

هم چنان که در دیگر احادیث، این دوازده امام و خلیفه را با اسم و رسم و مشخصات معرفی نموده، و با پیشگوئی، بسیاری از حوادثی که در زمان آنها - خصوصاً امام اول و امام دوازدهم - اتفاق خواهد افتاد را خبر داده، و نیز از سوء استفاده امامان دروغین و جاه طلب و دشمن اسلام، پیشگوئی فرمود، که با ظرفیت محدود این رساله، این دو دسته احادیث را ضمن بخش احادیث ویژه کلمه «امام» و «ائم» فهرست و آریه نظر خوانندگان می‌رسانیم.

← «روض الأنف» سهیلی ۱/۲۶۴.

«تاریخ طبری» ۲/۸۴.

«اعلام النبوة ماوردی» - بنقل مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۵۷ -

«بهجة المحافل» عماد الدین عامری حرزی ۱/۱۸ چاپ ۱۳۳۰.

«سیره حلبی» ۲/۳.

«حیات» دکتر هیکل مصری ص ۱۵۲.

«سیره زینی دحلان» - ۱/۱۴۸ و در چاپ حاشیه سیره حلبی - ۱/۳۰۲.

بنابراین حتی با نادیده انگاشتن و چشم پوشی از احادیث شیعه، تنها احادیث اختصاصی اهل تسنن هم می‌تواند معرف و بیانگر اسامی و مشخصات این دوازده امام باشد، و همان طوری که می‌دانیم به شرحی که گفته شد این عده از «امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام)» آغاز و به «بقیة الله الاعظم، حجة بن الحسن العسکری (علیه السلام)» که زنده، ولی غائب از انظار مردم می‌باشند، پایان یافته.

بدین ترتیب شیعه به خود اجازه نمی‌دهد که با کنار گذاردن و یا نادیده انگاشتن احادیث وارده از ناحیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که در مصادر معتبر و دست نخورده سنی و شیعه پیرامون امام شناسی موجود است، موضوع «امام شناسی» که سرنوشت ساز ابدی و روشنگر خط سیر هر مسلمانی است را به بازی بگیرد، و همچون انتخابات پست های دولتی، وقانون گذاری که هیچ گاه حتی در عصر کامپیوتر و برقراری نظامهای دمکراسی، خالی از خطا و به دور از خیانت و حق کشی نبوده و نمی‌تواند باشد،^(۱) اختیار آن را به دست مردم دهد تا هر روز به شکلی اسلام و مسلمانان را به بازی بگیرند، و جانشینی پیامبر جای خودش را به افرادی جاهل، شرابخوار، شهوت ران، آدم کش، و مخالف رسمی اسلام و دشمن علنی قرآن و بدعت گذار در دین بدهد.

۱- در سال ۱۹۷۴ میلادی، با گذشتن دو سال از انتخاب ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا، با وجود انواع قوانین و مقررات، و استفاده از کامپیوتر، برای جلوگیری از سوء استفاده‌های احتمالی، جریانی اتفاق افتاد که به «رسوائی و اترگیت» معروف شد، که در آن تقلبات گسترده انتخاباتی افشاء گردید، و رئیس جمهوری را که با آراء غیر واقعی بر سر کار آمده بود، دو سال پیش از پایان یافتن دوره چهار ساله‌اش، برکنار نمودند.

همان گونه که مشاهده می‌کنیم: کار رهبری و زعامت مسلمانان، خصوصاً در دهه های اخیر قرن چهاردهم و در کشورهای عربی به کجا انجامید، و چه کسانی با چه نقشه‌هایی و بر اساس چه بند و بست‌هایی با شرق یا غرب مسند حکومت را اشغال نموده‌اند، و نه تنها اعمال و کردار آنها مطابق احکام اسلام و قرآن نیست، بلکه به رویارویی و ضدیت علنی با اسلام پرداخته‌اند، با این وجود، مردم قرن بیستم، ایشان را اولی الامر و واجب الطاعة می‌دانند. بدین ترتیب دیگر تکلیف مردم بی سواد و عقب افتاده چهارده قرن پیش معلوم می‌گردد،

چند سؤال در رابطه با تعیین امام

اکنون روی سخن نویسنده - به عنوان یک فرد مسلمانی که می خواهد تکلیفش را در برابر حدیث «قطععی الصدور» «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» بداند - با اهل تسنن این است که: اگر قرار نبود شخص پیامبر ﷺ افرادی شایسته و واجد شرائط را به عنوان خلیفه خود و امام واجب الاطاعه بر مردم معین و معرفی کند، و طبق عقیده اهل تسنن اختیار این کار را به خودامت و اهل حل و عقد آن واگذارند، این حدیث چه معنای معقول و ممکن العملی خواهد داشت که در هر عصر و زمانی یک یک افراد و گروه های مردم مسلمان بتوانند امام زمان خود را بشناسند تا مبادا بر اثر نشناختن او گرفتار مرگ جاهلی شوند و سرنوشت آنها به جهنم منتهی گردد.

در صورتی که پیامبر اکرم ﷺ با عهده داری مقام نبوت و دخالت در سمت بنیان گذاری اسلام ذی حق یا مکلف به تعیین خلیفه پس از خود نباشد، و بالاخره لزوم معرفی و دخالت و تصدی امامان معصوم (طبق عقیده شیعه) مطرح نباشد، ناگزیر این سؤال ها مطرح خواهد شد که اهل سنت باید پاسخگوی منطقی آن باشند.

۱ - آیا مقصود از حدیث «من مات ...» شناختن خلفای قبل از امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که قطع نظر از چگونگی نشستن بر مسند خلافت، دایما دست نیاز علمی و نظر خواهی های قضائی و سیاسی آنها به سوی آن حضرت دراز بود، و جز مشکل گشائی حضرتش راه حلی برای آنها نبود؟! ^(۱)

۱ - علامه محقق شیخ نجم الدین عسکری کتابی تألیف نموده بنام «علی والخلفاء» در ۳۲۴ صفحه «چاپ نجف ۱۳۸۰» که از آغاز تا انجام بیانگر موارد استمدادهای علمی، شرعی

۲ - آیا مقصود، شناختن مثل عثمان بود، که مسلمانان با رهبری و همکاری صحابه بزرگ از اهل حل و عقد، مانند طلحه و زبیر - اعضای شورای خلافتی که عثمان را برای خلافت برگزیدند - بر اثر نا رضایتی و نابسامانی‌ها و تبعیض‌های غیر قابل تحمل که در واگذاری منصب‌ها، اعطاء حقوق و اجراء حدود، به نفع بنی امیه به وجود آورده بود، اقدام به کشتن وی نمودند و از دفنش در قبرستان مسلمین جلوگیری کردند؟! (۱)

۳ - آیا مقصود شناختن امثال معاویه (۲)، یزید (۳) مروان (۴) عبد الملک، (۵) ولید بن عبد الملک، ولید بن یزید، هشام بن عبد الملک، منصور دوانیقی، هارون و متوکل عباسی بود، که هر یک به شرح و شهادت مصادر تاریخی اهل تسنن، با قتل عام‌های مردم مکه و مدینه، تخریب کعبه، وبدعت‌ها و بالآخره با انواع جنایات کفرآمیز، روشهای حکومتی، شداد، نمرود و فرعون را به دست فراموشی سپردند و روی آنها را سفید کردند!.

← و سیاسی ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه از امام امیر مؤمنان علیه السلام است و نقلیات آن همه از مصادر معتبر اهل سنت می باشد، نیز کتاب «امام امیرالمؤمنین از دیدگاه خلفاء» اثر نویسنده، از آغاز تا انجام بیان گر نقلیات حدیثی در فضائل حضرت علی علیه السلام و اعترافات و مراجعات و ارجاعات نامردگان به آن حضرت است.

۱- «الامامة والسياسة» ۴۶/۱.

۲ - یکی از جنایات معاویه، بدعت سب و لعن بر امیر مؤمنان (امام اول شیعه و خلیفه چهارم اهل تسنن بود) و بر ریحانه‌های رسول الله حسن و حسین علیهما السلام، آن هم بر فراز منابر سراسر ممالک اسلامی در طول شصت سال.

۳ - او امام حسین و خاندان و اصحابش را به شهادت رسانید و با گفتن: «لعبت هاشم بالملك فلا خیر جاء ولا وحی نزل» کفر خود را اعلام کرد.

۴ - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را لعن نمود و شیطنت‌ها و فسادهای او و فرزندش را به عنوان جست و خیز میمون‌ها بر فراز منبرش و... پیشگوئی کرد، و از جمله کارهایش دستور به تیر باران کردن جنازه سبط اکبر امام حسن علیه السلام بود.

۵ - هنگامی که خبر مرگ پدرش و رسیدنش به خلافت را به او دادند، او مشغول قرائت قرآن بود، پس قرآن را بر هم نهاد و گفت: این آخرین عهد و دیدار من با تو است، یعنی از هم اکنون با تو وداع می کنم. تاریخ الخلفاء سیوطی ۲۱۷/۱، تاریخ ابن کثیر ۶۳/۹.

۴- و آیا پس از بر چیده شدن بساط خلافت با کشته شدن مستعصم عباسی به دست مغول در سال ۶۵۶، چه کسی خلیفه واجب المعرفه پیامبر و امام واجب طاعة مسلمانان بوده است که فرموده پیامبر ﷺ در باره او قابل قبول و ممکن العمل باشد؟!

۵- و اگر ما بحث از موضوع امامت و رهبری بر حق و اسلامی چهارده قرن گذشته را به گذشته واگذاریم، می‌پرسیم: اکنون با وجود بیش از یک میلیارد مسلمان، امام و رهبری که معرفتش لازم است چه کسی می‌باشد؟

۶- و آیا تمرد و سرپیچی از فرمان کدام یک از زمامداران مناطق مسلمان نشین، یا جدائی از چه گروهی از گروه‌های مختلف هر کشور می‌تواند مصداق «من خرج من الطاعة وفارق الجماعة فمات، مات ميتة جاهلية» باشد؟

مثلا از بین حاکمان وهابی مذهب عربستان سعودی - با وابستگی همه جانبه به دشمنان اسلام یعنی آمریکا و...، و بی‌بند و باری‌های دینی و اخلاقی خود و خانواده‌شان در انظار عموم، در تفریحگاه‌های اروپا و آمریکا و ریاض، و جنایاتی که مرتکب شده، مانند کشتار بیش از پانصد مرد و زن از حجاج ایرانی در سال ۱۴۰۷ هـ در حرم امن الهی مکه، و نیز انحراف اعتقادی و مذهبی، که نه تنها شیعیان را متهم به شرک و انحراف می‌کنند، بلکه همه مذاهب سنی از حنفی، مالکی و شافعی و حتی حنبلیان غیر وهابی را هم گمراه و منحرف از اسلام می‌دانند، و هرکس هم در درگاه خدا از پیامبر عظیم‌الشان او و اوصیاء معصومش استشفاع و استمداد نماید او را متهم به شرک نموده^(۱) و اجازه نمی‌دهند در صحنه اسلام و پیروی از قرآن جز خودشان کسی مطرح باشد - کدام یک می‌توانند امام زمان واجب‌الاطاعة و سرنوشت ساز سعادت و رهائی بخش از مرگ جاهلی باشند؟!

۱- رجوع شود به «هذی هی الوهابیه» مرحوم علامه مغنیه و پیاورقی ۲/۳۸۲، ۳۸۷، احقاق الحق و دیگر مصادر مربوطه.

آیا از رؤسای حکومتی خوارج عمان، لیبی و الجزائر، کسی را می‌توان به عنوان امام زمان معرفی کرد؟

آیا از بین دیگر رؤسای جمهوری کشورها و شیخ نشین های عربی - که در سایه سازش با شرق و غرب، و گرایشهای ضد اسلامی، بطور ارثی، یا به نحو کودتا، یا از ره گذر خطوط حزبی، یا سر سپردگی مسند حکومت را اشغال و از موضع قدرت مربوطه، تا حدّ رویارویی با اسلام، و کشتار مسلمانان و غارت بیت المال مسلمین، مجری سیاستهای استعماری و ضد اسلامی اربابان شرقی و غربی خود بوده، مانند هیئت حاکمه عراق که دست آن به خون هزاران مسلمان از ایران، عراق، کویت و... آلوده است، - ممکن است کسی را امام زمان لازم المعرفه و واجب الاطاعه دانست؟

۷- و آیا شعاع اعتبار حدیث «من مات ولم يعرف...» و امثال آن، فراگیر همه قرن‌ها و نسل‌های پس از پیامبر، و همه مناطق مسلمان نشین جهان است، و تا عصر حاضر محکوم بدین حکم می‌باشد، یا شعاع آن محدود به دوران‌های مخصوص و کشورها و مناطق خاصی بوده است، و دیگر مسلمانان عصر کنونی، وظیفه امام شناسی ندارند، و از اطاعت و پیروی او یا جماعت مورد نظر معافند؟ در فرض اول همان سؤال پیشین تکرار و مطرح می‌گردد که امام واجب المعرفه و واجب الاطاعه امروز که جهل به او یا کمترین قصور و روگردانی از دستوراتش مایه خروج از اسلام و رفتن به جهنم است کیست؟

آیا یک یک زمامداران مناطق مسلمان نشین با همه گرایشات مذهبی، عنوان حکومتی، تضاد سیاسی و گرایشهای شرقی و غربی که دارند، شخصا و مستقلاً مصداق و منظور از این احادیث‌اند؟ یا منحصر به یک شخصیت واحدی می‌باشد که مقام امامت و رهبریش بر همه کشورها و همه مسلمانان، طنین انداز و نافذ است؟

و بالاخره باید مشخص شود، یا نشانی از او ارائه شود، تا اقدام به شناخت

او و رهروی راهش گردد، و مردم متحیر، در اثر جهل به گمراهی دچار نشوند!
و در فرض دوم که حدیث ناظر به دوران مخصوص یا مناطق محدود باشد
باز این سؤال‌ها مطرح می‌شود که:

آغاز و انجام آن دوران چه زمانی است؟

محدوده آن منطقه از چه قرار است؟

این محدودیت‌ها از کجای این حدیث و یا دیگر احادیث استفاده شده؟
امامان مورد نظر این احادیث، در آن منطقه محدود و مدت محدود، چه
کسانی بوده و مشخصات آنان از چه قرار است؟

۸- بطور خلاصه این سؤال مطرح است که: با توجه به قطعی الصدور بودن
حدیث «من مات و لم يعرف...» و احادیث به این مضمون از دیدگاه اهل سنت، و
صراحت و قاطعیتی که در آن به کار رفته، و با مشخص بودن معنای امام که در این
حدیث، جز به مقام رهبری دینی و برقرار کننده نظام عدل اسلامی و مجری دقیق
حدود الهی و بیان کننده حلال و حرام اسلام و حامی و مدافع آن، به چیز دیگری
تفسیر نمی‌شود، در چهارده قرن گذشته، مصداق چنین امامی چه کسانی بوده و
در حال حاضر چه کسی است؟

آری متأسفانه از بین همه فرق و مذاهب گذشته و حاضر سنی و شیعه - به
غیر از شیعه اثنی عشری - همه و همه، حتی دیگر فرق شیعه از قبیل زیدیه^(۱) و
اسماعیلیه در برابر این سؤال‌ها ساکت و عاجز از پاسخ‌گوئی و نهایتاً به حکم
صریح و قاطعانه پیامبر معصوم اسلام ﷺ محکوم به مرگ جاهلی بوده، و با
تهی دستی از حقایق اسلام به سر خواهند برد.

۱- به نوشته خواجه نصیر الدین طوسی در قواعد العقاید ص ۴۰ و شریف جرجانی در شرح
مواقف ۳۹۱/۸، زیدیه تنها معترف به امامت امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین بوده، و
از آن پس معتقد به امامت زید فرزند امام سجاد علیه السلام. جهت آگاهی بیشتر رجوع شود به اعیان
الشیعه (القسم الثانی من الجزء الاول ص ۱۳) والشیعه فی المیزان علامه مغنیه ص ۳۵-۳۶.

علامه متکلم همدانی^(۱) را در این باره گفتاری است که بطور خلاصه چنین می‌نویسد:

«چون عامّه نتوانستند وجوب معرفت این چنانی را منطبق بر سلاطین نمایند بعضی ساکت از تاویل آن شده و برخی امام را به معنای قرآن گرفته و استدلال به آیه مبارکه ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^(۲) کرده و گفته‌اند: مراد از امام در حدیث قرآن است، که فساد این قول واضح است، زیرا اگر مراد از معرفت قرآن، دانستن الفاظ آن باشد، پس بسیاری از خلق هستند که نمی‌توانند قرآن بخوانند و احدی قائل به وجوب معرفت قرآن عیناً - که قرائت الفاظ آن باشد - نشده، خاصه بعضی مذاهب اهل تسنن که وجوب قرائت حمد را هم قائل نیستند، و اکتفا به معنی فارسی و ترکی یک آیه از قرآن در نماز مثل ﴿مدهامتان﴾^(۳) می‌کنند.^(۴)

و اگر مراد معانی قرآن باشد به طریق اولی غیر عملی است، چه اگر معرفت به کل معانی و بطون است برای احدی جز ائمه حاصل نیست و جز آنها کسی ادعای آن را نکرده است، و در مورد بعضی، پس اگر بعض معین باشد احدی قائل نیست، و غیر معین هم، (علاوه بر آنکه قائل ندارد)، معنی ندارد که کسی معنای یک آیه غیر معینه از قرآن را نداند و مردن او مردن کفر و نفاق باشد.^(۵)

۱- علامه همدانی، حاج آقا رضا ابن علی نقی بن علامه حاج ملا رضا همدانی، نزیل تهران «م ۱۳۲۱» در فقه، اصول، حدیث، تفسیر، حکمت و کلام یدی طولاً داشته و از وعاظ معروف ایران بوده و او را تالیفاتی است در رشته‌های نامبرده، جهت آگاهی بر احوالش مراجعه شود به مقدمه کتاب انوار القدسیه، و المآثر والاثار، فرهاد میرزا، و الذریعه ۴۳۷/۲ و نعباء البشر ۷۶۴/۲ - ۷۶۶

۲- سوره یس: ۱۱/۳۶.

۳- سوره الرحمان: ۶۴/۵۵.

۴- این مطلب فتوای ابو حنیفه است که شرح آن در «صلوة قفال» آمده، و آن را در مقدمه کتاب «حق با علی است» به نقل از مصادر تاریخی و رجالی اهل سنت ذکر کرده‌ایم، مراجعه شود.

۵- انوار القدسیه فی الحکمة الالهیه: ص ۱۵۴.

حشر در قیامت به همراه امام خویش

در پایان این مقال توجه خوانندگان را بدین موضوع معطوف می‌دارد که آیه شریفه: ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^(۱) بیانگر این حقیقت است که چون در دنیا هر کس خواه و ناخواه پیرو امامی می‌شود که در اعمال و گفتار و رفتار او را سرمشق قرار می‌دهد، و بالاخره در تصمیم‌گیریهای اساسی عقیدتی و عملی، رهروی راه او را انتخاب و اختیار می‌کند، روز قیامت هم همراه او محشور و احضار به محاکمه خواهد شد، و در آخر به بهشت یا جهنم خواهد رفت.

اکنون با قطع نظر از حدیث «من مات ولم يعرف...» از جهت اعتبار و یا محدوده آن، چون به حکم آیه شریفه فوق نه تنها مسلمانان شیعه یا سنی، بلکه تمام افراد بشر از هر دین و آئینی، مانند: بودائی‌ها، زرتشتی‌ها، بت‌پرستان و منکران اصل خدا، همه و همه در قیامت سرنوشت‌شان تابع امامی است که در دنیا انتخاب کرده‌اند، و بطور خلاصه هر کس را به هر اسم و رسمی و به هر دلیل و منطقی مقتدای خود قرار داده، این انتخاب، سرانجام او را از سعادت یا شقاوت رقم زده و یک‌سره خواهد کرد، این سؤال مطرح می‌شود که مسلمانان معتقد به قرآن چه کسی را به عنوان امام می‌توانند معرفی کنند که قبل از همه خودش از رفتن به جهنم و حشر و نشر با کفار و دشمنان خدا و دین در امان باشد؟

مفسر معروف ثعلبی^(۲) و حافظ ابن‌مردویه اصفهانی، به نقل سیوطی^(۳) و آلوسی^(۴) از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذیل آیه شریفه: ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ فرمود:

۱- سوره اسراء: ۷۱/۱۷.

۲- «الکشف و البیان».

۳- «در المنتور» ۱۹۴/۴.

۴- «تفسیر روح المعانی» ۱۱۲/۱۵.

«روزی که هر دسته‌ای و گروهی به امام زمانشان و کتاب پروردگارشان خوانده می‌شوند.»

بنابراین باید فهمید امام زمان مردم این عصر که در قیامت با او محشور خواهیم شد کیست، و او را شناسائی کنیم. آیا اهل تسنن - با همه آنچه خود از نخستین ساعات روی کار آمدن زمامداران بعد از پیامبر تا لحظه سقوط بنی عباس و از بین رفتن بساط خلافت، درباره یک یک این عده از متصدیان امر نوشته‌اند و بلاهائی که آنان بر سر اسلام و اهل بیت پیامبر و مسلمانان آورده‌اند، و این همه اختلافات عقیدتی، فقهی، سیاسی، و غیره که همیشه در بین آنها وجود داشته و دارد - نباید حداقل شک کنند که به خطا و اشتباه رفته‌اند؟

و آیا نباید با کنار نهادن تعصب و حمیت جاهلی در صدد تحقیق و کشف حقیقت برآیند، و همان طوری که انواع کتابها و مقالات ضد خدا و ضد اسلام و کمونیستی و داستان‌سرایی‌های وقت گیر، بدآموز، انحرافی و اختلاف برانگیز را می‌خوانند، بلکه تالیف، ترجمه، و منتشر می‌نمایند، نیز کتابهای عقیدتی و مخصوصا امام شناسی را بخوانند، و از آن پس نسبت به خط مشی مذهبی و اختیار امام و پیشوائی که آنان را به جهنم گسیل ندارند، تصمیم بگیرند؟! و ابن حجر هیثمی نویسد:

فی أحادیث الحثّ علی التمسک بأهل البیت إشارة علی عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به إلى يوم القيامة كما أن الكتاب العزيز كذلك، ولهذا كانوا إماما لأهل الأرض كما يأتي ويشهد لذلك الخبر السابق: «في كل خلف من أمي عدول من أهل بيتي...»^(۱)
یعنی: در احادیثی که مثل «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي...»

۱ - «صواعق المحرقة» ص ۹۰، و این حدیث را اسکافی در المعیار والموازنه ص ۲۰۴ ذکر نموده و محب طبری در ذخائر العقبی ص ۱۷ نیز ابن حجر در صواعق المحرقة صفحه فوق و قندوزی در ینابیع الموده ص ۲۲۶ و ۳۲۶ و ۳۲۷ چاپ حیدریه و ص ۲۷۱ و ۲۷۳ و ۲۹۷ چاپ اسلامبول، هر سه بنقل از سیره المتعبدین عمر ملا آورده‌اند.

تحریص و تاکید بر تمسک و پیوستن به اهل بیت گردیده، اشاره به ناگسستن و استمرار وجودی افرادی با صلاحیت از اهل بیت است تا روز قیامت، همانند کتاب عزیز قرآن، که رشته‌ای است تا قیامت باقی و ناگسستی، و به همین دلیل - چنانچه از این پس بیاید - اهل بیت برای همیشه امام و پیشوای اهل زمین بوده و خواهند بود، و گواه بر این مدعا خبر سابق است که پیامبر ﷺ فرمود:

«در هرگروهی از آیندگان امت من افرادی عادل از اهل بیت من وجود خواهند داشت، که تحریف‌های گمراهان و تغییرات اهل باطل و تاویل‌های جاهلان را برطرف سازند، آگاه باشید که امامان شما قافله‌سالار شما به سوی خدا هستند، پس نظر کنید، چه کسی را قافله‌سالار نموده و به همراهش می‌روید.»

نیز ابن حجر در بحث از حدیث ثقلین نویسد:

وفی رواية: «كتاب الله و سنتي» و هی المراد من الأحادیث المقتصره علی الكتاب، لأن السنة مبنية له، فأغنی ذكره عن ذكرها.

والحاصل أن الحث وقع على التمسك بالكتاب و بالسنة و بالعلماء بهما من أهل البيت، و استفاد من مجموع ذلك بقاء الأمور الثلاثة الى قیام الساعة.^(۱)

در روایتی «کتاب خدا» و «سنت من» آمده و همین مطلب (یعنی کتاب خدا و سنت من) مراد از احادیثی باشد که در آنها تنها به ذکر «کتاب» پرداخته شده، زیرا سنت هم مبتنی بر کتاب خداست، پس ذکر کتاب، حضرتش را از ذکر سنت بی‌نیاز کرده. و حاصل مطلب آنکه در این احادیث تحریص و تاکید بر تمسک به کتاب و سنت و عالمان به آن دو از اهل بیت شده، و این احادیث مجموعاً بیان گر بقاء و استمرار امور سه‌گانه (کتاب، سنت، اهل بیت) تا قیامت است.

بنابراین امامانی که برای تعلیم و تفسیر قرآن و اجراء سنت دست نخورده پیامبر تا قیامت باقی و مورد سفارش پیامبرند، جز با ائمه دوازده‌گانه شیعه، با هیچ کس منطبق نمی‌شود، و تنها آنها هستند که نشناختن و دوری از آنها،

۱- «صواعق المحرقة» ص ۱۴۸ و در چاپ میمنیه مصر ص ۸۹

هلاکت در پی خواهد داشت، و شاهد این سخن دنباله «حدیث ثقلین» به روایت طبرانی است که فرمود:

«ولا تقدّموا هما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا»^(۱)

«مبادا بر آنان (قرآن و اهل بیت) پیشی گیرید، که به هلاکت افتید، و مبادا

از آنها فاصله گرفته عقب بیفتید، که سرانجامش هلاکت و تباهی است».

و نیز جمله «ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا بعدی» است که در عموم روایات حدیث ثقلین دیده می‌شود، و بیان‌گر آن است که شرط قطعی رهائی از گمراهی، تمسک و دست آویز شدن به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد.

گفتنی است که شیعه صرف نظر از منابع غنی حدیثی، کلامی و تاریخی خود، و فقط با مراجعه به مصادر حدیثی کلامی و تاریخی درجه یک اهل تسنن به ضمیمه سخنان علمای بزرگ ایشان، چیزی جز حقانیت تشیع و پیروی از خاندان رسالت راه معقول و قابل قبولی نیافته است.

اما اهل تسنن متأسفانه با تمام احترام و قداستی که برای کتب خویش قائل‌اند، حاضر نیستند که محتویات این کتابها را با صراحتی که دارد، مورد مطالعه و بررسی و حقیقت‌شناسی قرار دهند، بلکه بیشتر در صدد تطبیق بی‌جا و تحمیلی اخبار و روایات، بر بافته‌ها و باورهای غلط خویش می‌باشند.

بنابراین شیعه در التزامات عقیدتی و فقهی به حقیقت تابع و پیرو سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد، که به موجب «أهل البيت ادری بما فی‌البيت» سنت را از طریق اهل بیت پیامبر به دست آورده است، در صورتی که عامه از اهل بیت روی گردانیده و مخالفت نموده‌اند، و از پیروی سنت واقعی نیز به دور‌اند، و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱ - به نقل سخاوی در «استجلاب ارتقاء الغرف» و سمهودی در «جواهرالعقدین» که عکسهای نسخه مخطوط هریک در کتابخانه شخصی این جانب موجود است و این حجر در صواعق المحرقة ص ۸۹ و در تلخیص استجلاب... مندرج در پایان صواعق المحرقة ص ۱۳۶، با اعتراف به صحت آن.

ضوابط و حدود شناخت امام برحق، در هر زمان

با توجه به اینکه مسئله شناخت امام زمان هر زمانی، هدف اصلی از ایراد حدیث «من مات...» و احادیث فراوان دیگر است، این سؤال مطرح است که مقصود از شناختن امام چیست و حدّ و مرز شناسائی امام از چه قرار است؟ در پاسخ گوئیم: ناگفته پیداست که شناختن امام به دانستن نام، لقب، نام پدر و مادر، فامیل و محل ولادت و سکونت و ویژگی های او، در مسئله امام شناسی کافی نیست، همچنان که آشنائی با امام در حدّ همسایگی، خویشاوندی، ملاقات و مبادله سلام و تحیّت، و دید و بازدید و حتی فراگیری علمی و پرس و سؤال هم نمی تواند پاسخگوی وظیفه امام شناسی باشد.

زیرا بسیاری از اهل تسنن یا دشمنان سرسخت ائمه معصومین علیهم السلام اعم از معاصرین با آنها یا کسانی که در سالها و قرن های بعد از ایشان به دنیا آمدند، در این جهات حتی از بعض افراد شیعه برتری داشته، و گاهی اضافه بر این، جزئیات زندگی یکایک آنها را در کتب اختصاصی یا ضمن کتابهای حدیث، تاریخ و عقیده شناسی شرح داده اند، که برای علما و محققین، مستند و مایه استدلال و مناظره با آنهاست، ولی نه از خود این افراد و نه از دیگران، کسی این گونه شناخت را به حساب امام شناسی موضوع بحث نمی گذارد، و این مقدار شناسائی هم نمی تواند آن نقش را داشته باشد، که قصور یا تقصیر در آن به مرگ جاهلی بیانجامد.

درست همان طوری که از باب مثال در جهت درمان فلان بیماری خطرناک یا جراحی مغز و قلب، صرف آشنائی با اسم و رسم و آدرس پزشک کافی نیست، بلکه باید در مرحله اول آگاهی و اطمینان به تخصص او پیدا کرد. در مرحله دوم به او مراجعه و تقاضای تشخیص و درمان بیماری و یا انجام جراحی نماید.

و در مرحله سوّم به دستورات او عمل نماید، که در این صورت برای مراجعه کننده، امید و امکان بهبودی از مرض و یا تخفیف بیماری خواهد بود، و گرنه با کوتاهی در هر یک از مراحل فوق، نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد.

نیز معرفت و شناخت امام همچنان که از خود حدیث استفاده می‌شود و فرموده امام امیرمؤمنان علیه السلام بیانگر آن باشد، این است که امامی را که برگزیده و منصوب از طرف خدا و معرفی شده به وسیله پیامبر است بشناسد، و بداند که او داناترین مردم، پرهیزکارترین آنان و مصون از هر خطا و لغزش است. و با چنین پشتوانه فکری و عقیدتی، به او تاسی نموده و دستوراتش را پیروی نماید، تا به سعادت دست یابد.

و گرنه با جهل به چنین امامی که دارای این ویژگی‌ها باشد، و یا صرف شناخت بدون التزام عملی و پیروی از دستوراتش، هیچ گاه به اسلام راستین دست نیافته، و سرنوشت بدی در انتظارش خواهد بود.

لوازم حدیث «من مات...» و احادیث مشابه

با دقت در بحث و بررسی کوتاهی که پیرامون حدیث شریف «من مات...» و دیگر احادیث مشابه به عمل آمد، به این نتیجه دست می‌یابیم که این احادیث دارای لوازم فراوانی می‌باشند که اجمالاً بدین شرح است:

- ۱- ضرورت اصل مقام امامت و رهبری واجد شرایط در نظام عقیدتی و فقهی و سیاسی اسلام.
- ۲- نفی حکومتهای غاصبانه شخصی یا شورائی و یا برقراری هرج و مرج.
- ۳- ضرورت استمرار مقام امامت و وجود امام واجد شرایط در هر زمانی، هر چند قرن‌ها از تاریخ پیدایش اسلام گذشته باشد.
- ۴- تعدد امام بر حسب زمانهای مختلف می‌باشد نه به حسب کشورها یا نژادها و طبقات متعدد و گوناگون.
- ۵- نشناختن امام واجد شرائط هر زمانی به مرگ جاهلی می‌انجامد.
- ۶- متصدی امامت و خلافت باید آگاه‌ترین و پرهیزکارترین مردم بوده باشد و مقام امامت واقعی را داشته باشد.
- ۷- نفی امامت عموم متصدیان خلافت اعم از تیره اموی و عباسی و غیره به خاطر عدم انطباق راه و رسم آنها با امام زمان مطرح شده در حدیث فوق، و اینکه هیچ کس نگفته است که نشناختن اینها به مرگ جاهلی می‌انجامد.
- ۸- خلفای اموی و عباسی خود محکوم به مرگ جاهلی می‌باشند، زیرا امامت امامان برحق واجد شرایط را نپذیرفتند و رفتارشان بویژه در دوران خلافت مقرون به کفر و زندقه یا توأم با فسق و فجور بود.
- ۹- راههای شناخت امام، در معرفی از ناحیه پیامبر یا امام پیشین، یا اظهار معجزه و انجام کار خارج از قدرت بشر خلاصه می‌شود.

۱۰ - موضوع امامت همان طوری که شیعه معتقد است، از اصول دین می‌باشد نه از فروع دین چنان که اهل تسنن گویند^(۱)، زیرا بدون شک مرگ شخص جاهل به مسئله‌ای، از مسائل فروع دین، اعم از واجب یا حرام نمی‌تواند محکوم و منتهی به مرگ جاهلی باشد، زیرا جهل به یک حکم فرعی قادح و مضر به اسلام نیست.

۱۱ - هدف اصلی از شناخت امام پایبندی عقیدتی به مقام امامت امامان بر حق و پیروی عملی از گفتار و رفتار آنان می‌باشد.

۱۲ - با توجه به قطعی بودن حدیث «من مات و...» به شرحی که گذشت، تنها شیعه اثنا عشری در پرتو عقیده به امامت ائمه دوازده گانه، که آخرین آنها حضرت مهدی حجة بن الحسن، که زنده و غائب است، توانسته و می‌تواند از مرگ جاهلی رهائی یافته و مصداق بی چون و چرای این حدیث باشد.

۱۳ - به همین دلیل، اهل سنت و حتی دیگر فرق شیعه مانند زیدیه و اسماعیلیه و حتی شیعیانی که از روی گرایشهای صوفیانه بعد از امام هشتم، دیگران را، رهبر معنوی و باطنی می‌دانند، و چهار امام بعد از امام ظاهری و سطحی دانسته، در برابر سؤال از امام زمان خود پاسخی ندارند، و بی شک در معرض مرگ جاهلی قرار دارند.

۱ - میر سید شریف در شرح مواقف «م ۳۴۴/۸» نوشته است: لیست الامامة من اصول الديانات والعقائد، خلافاً للشيعة، بل هي عندنا من الفروع. امامت برخلاف آنچه شیعه می‌گوید، از اصول دیانات و عقائد نیست، بلکه نزد ما (اهل سنت) از فروع دین است.

ولی قاضی بیضاوی، عبدالله بن عمر بن محمد شافعی «م ۶۸۵ یا ۶۹۱» در منهاج الوصول الی علم الاصول - چاپ ۱۳۲۶ مطبوعه علمیه کردستان مصر - در بحث امامت گوید: مسئله امامت از اعظم مسائل اصول دین باشد که مخالفت با آن موجب کفر و بدعت است. نیز مراجعه شود به شرح آن «نهاية السؤل شرح...» از جمال الدین اسنوی شافعی «م ۷۶۹»، چاپ در حاشیه «التقرير والتحبير ابن امير حاج» حلبی ۱۳۱۶ بولاق مصر.

احادیث «من فارق الجماعة...» و مقصود از آنها

نظر به اینکه بخشی از احادیث مبنی بر تهدید به مرگ جاهلی مشتمل بر فرازهایی امثال «من خرج عن الطاعة و فارق الجماعة» و جملائی از این قبیل می باشد، این سؤال مطرح است که: سر پیچی از فرمان چه کسی و جدائی از چه جماعتی محکوم و منتهی به مرگ جاهلی خواهد بود، و اصلا این فراز از روایات چه ارتباطی با احادیث «من مات و لم يعرف...» دارد؟ در پاسخ گوئیم:

اول اینکه: معلوم نیست این فراز از احادیث از دیدگاه حدیث شناسی برخوردار از صحت و دارای اصالت باشد، و بعید نیست از جمله احادیث سفارشی و ساختگی حدیث سازان دستگاه اموی و مخالفان اهل بیت بوده که به خاطر تثبیت حکومت غاصبانه و پیش گیری از اعتراض و مخالفت مردم، از این گونه کلمات در قالب حدیث، بهره برداری می کردند، و به همین مناسبت فرقه مقابل شیعه را که پیروان خلفا بودند به عنوان اهل سنت و جماعت شهرت داده و معرفی کرده اند.

دوم اینکه: بر فرض صحت این فرازها و احادیث مشتمل بر آنها، می گوئیم چون هر فرمانی فرماندهی دارد و هر جماعتی امام و رهبری، ما با روی سخن به علمای اهل تسنن همان سؤال هائی را که در باره امام زمان های بعد از پیامبر بدان اشاره کردیم و نیز بخش چهارم این کتاب را به آنها اختصاص دادیم، عینا تکرار نموده و بطور خلاصه می پرسیم:

رهبر جماعتی که جدائی از آن به مرگ جاهلی تهدید گردیده، باید از چه گروه و خانوادہ ای انتخاب گردد که پیوستن به او و اطاعتش مایه نجات باشد و جدائی از او و تمرد از فرمانش مایه مرگ جاهلی؟!

و بالاخره در صورت تسلّم و مقرون به حقیقت بودن امثال حدیث «من خرج عن الطاعة و فارق الجماعة» شکی نیست که مقصود از آن؛ توعید و تخطئه

نسبت به روگردانی از اطاعت امام بر حق و معصوم از خطا و هوا و جدائی از جماعت پیرو چنین امامی است.

نه روگردانی و فاصله گیری از زمامداران و امراء اموی و عباسی آن عصر و یا زمامداران و سلاطین پیشین ترکیه (عثمانی)، یا حاکمان فعلی آنکه به ضدیت با اسلام پرداخته، یا زمامداران کنونی کشورها، مانند سعودی‌های وهابی، و شیوخ خود فروخته خلیج و... که عموماً به رویارویی با اسلام و قرآن و پیامبران و امامان معصوم برخواسته، و احکام و قوانین کفر آمیز شرقی یا غربی را جایگزین احکام و آداب قرآن و اسلام نموده، و بر مسلمانان تحمیل کرده‌اند. در مرحله سوم توجه خوانندگان را به بخشی از خطبه مفصل امیر مؤمنان علیه السلام جلب می‌کنیم، تا معلوم شود مقصود از جماعت چیست و اهل جماعت چه کسانی‌اند، و بالاخره سرنوشت کدام یک از فرق اسلامی به مرگ جاهلی پایان یافته و می‌یابد؟

بطور خلاصه در خطبه مورد اشاره آمده است، در حالی که آن حضرت مشغول سخنرانی بودند، مردی برخواست و گفت:

ای امیر مؤمنان مرا خبر ده از اهل جماعت و از اهل فرقت و از اهل سنت و از اهل بدعت؟ امام علیه السلام فرمود:

ای وای، هم اکنون که این سؤال را کردی گوش فراده و آنچه را می‌گویم بفهم و باکی بر تو نباشد از دیگری هم سؤال کنی.

اما اهل جماعت پس من هستم و کسانی که مرا پیروی نمایند هر چند کم باشند، و همانا که این موضوع حق است و ناشی از امر خدا و دستور پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

اما اهل فرقت پس مخالفان نسبت به من و پیروان من هستند هر چند زیاد باشند.

اما اهل سنت پس آنهایی هستند که متمسک و دستاویز به چیزی شوند که خدا و رسولش آن را برای آنان سنت قرار داده است، هر چند کم باشند.

و اما اهل بدعت، پس مخالفان نسبت به امر خدا و کتاب خدا و پیامبرش هستند که به رأی خود و از روی هوای نفس عمل می‌کنند، هر چند فراوان باشند.

بدون شک گروه نخستین آنها در گذشتند و گروه‌های دیگری از آنها باقی مانده‌اند که بر خداست آنان را از صفحه زمین ریشه کن و نابود سازد. (۱)

به این ترتیب مقصود از «فارق الجماعة» مفارقت و جدائی از علی علیه السلام است که نیز تحت عنوان «من فارق علیاً فارق الله، و فارق رسول الله و...» احادیث فراوانی در مصادر اهل تسنن وارد شده. (۲)

همچنین با توجه و دقت در مقاله بخش چهارم شکی نخواهد بود که اهل سنت واقعی، علی و پیروان آن حضرت می‌باشند، که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها با نقل و نشر سنت به مبارزه بر نخواستند، بلکه بیش از هر کس طرفدار و مروج و ناشر سنت و عامل به آن بودند، بر خلاف پیشوایان درجه اول اهل تسنن که نقل و نشر سنت را ممنوع و عاملین آن را بازداشت و زندانی و مجازات می‌کردند، و حدود یکصد و سی سال مسلمانان را از هر گونه آشنائی و ارتباط با سنت ممنوع و محروم نمودند. و در نتیجه مزدوران حدیث تراش دستگاه معاویه از این خلأ حدیثی، نهایت سوء استفاده را در جعل احادیث دروغین، و تحریف احادیث نبوی مرتکب شدند.

نیز طبق فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

۱- «کنز العمال» ۱۸۳/۱۶ - ۱۸۴ و منتخب کنز العمال - حاشیه مسند احمد ۳۱۵/۶ - روایت از وکیع از یحیی بن عبدالله بن الحسن از پدرش.

نیز کنز العمال ۳۷۸/۱ و منتخب آن - حاشیه مسند - ۱۰۹/۱ به نقل از مواعظ عسکری و به روایت از سلیم بن قیس عامری و تصریح به اینکه سائل ابن کوا بوده است که بعد از فرقه خوارج سر در آورد. جهت آگاهی بر مصادر فرازهای مختلف این خطبه رجوع شود به نهج

السعادة علامه محمودی: ۳۵۸/۱ - ۳۸۹

۲- فهرست ملحقات احقاق الحق: ص ۴۳۷.

«ألا ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة»^(۱)

تنها دوستان اران علی که حضرتش را شناخته و ولایتش را اختیار نموده، و پیرو راه اویند، مصداق اهل سنت و جماعت بوده و هستند.

آری این دوستی علی و دیگر افراد اهل بیت است که مورد تاکید سنت پیامبر واقع شده، و دوستان علی بوده‌اند که به سنت نبوی ارج نهاده و از آن پیروی کرده و می‌کنند، نه دیگران که فقط ادعای پیروی از سنت پیامبر را دارند، و رسماً و عملاً، نصب و دشمنی خود با حضرت علی علیه السلام را نشان می‌دهند، و به دشمنان آن حضرت و قاتلان اهل بیت علیهم السلام ابراز علاقه و دوستی می‌کنند.

اکنون علمای اهل تسنن و آنهایی که بیش از همه آشنا با احادیث پیامبر و بیمناک از مرگ جاهلی هستند، باید بدین‌گونه سؤال‌ها پاسخ منطقی و خدا پسندانه دهند، که جدا از بحث امامت و اختلاف بین سنی و شیعه، آیا برای دانستن منظور این احادیث - «من خرج عن الطاعة...» - به چه کسی مراجعه کنیم؟ آیا از گفته امیر مؤمنان استفاده و استمداد کنیم؟ زیرا ایشان یکی از امامان برحق و مورد اتفاق سنی (به عنوان امام و خلیفه چهارم) و شیعه (به عنوان امام اول و خلیفه بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند، یا هر فرد و گروهی هر سخنی را گفتند باید پذیرفت؟ چه حق باشد و چه باطل!

و به هر حال شیعه با نادیده انگاشتن احادیث و مدارک حدیثی خود و استناد به احادیث منقول در کتب اهل تسنن، از جمله آنچه از امیر مؤمنان به نظر رسید، ناگزیر است برای نجات از مرگ جاهلی به اهل جماعت بودن علی علیه السلام و برحذر بودن از مفارقت با حضرتش پایبند و ثابت قدم باشد، زیرا خروج از اطاعت علی بعد از پیامبر و جدائی از حضرتش مایه مرگ جاهلی اعلام گردیده نه دیگری.

۱- این فراز از حدیث مفصلی است که با جمله «ألا من مات على حب آل محمد مات شهيداً» آغاز گردیده و ثعلبی در «الکشف و البیان» ذیل آیه مودت آورده و زمخشری در «کشاف» و فخر رازی در «مفاتیح الغیب» و واحدی در تفسیرش آن را نقل کرده‌اند.

دسته سوم احادیث بغض علی علیه السلام، در پی دارنده مرگ جاهلی

هرچند به شرحی که به نظر خوانندگان ارجمند رسید، ثابت شد که مقصود از کلمه «امام» در حدیث «من مات...» امام واجد شرایطی است که تنها بر «ائمہ اثنا عشر» شیعه صدق می‌کند، و ایشان؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش یکی پس از دیگری می‌باشند، که آخرین آنها، حضرت مهدی است که زنده و از انظار غائب می‌باشد. و جز این عده بر هیچ کس نمی‌تواند منطبق شود، اکنون می‌گوئیم مؤید این مطلب که نشناختن امیر مؤمنان و سرپیچی از فرمان او و جانشینان معصومش، مرگ جاهلی را در پی دارد، و فقط آنها مصداق حقیقی دسته اول و دوم احادیث اند، بیش از نود روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که با اسناد و راویان معتبر، مورد قبول حدیث شناسان اهل تسنن قرار گرفته و در مصادر حدیثی و غیر حدیثی آنها نقل گردیده است.

این احادیث مجموعاً بیان‌گر موضوع بغض و کینه توزی و فاصله‌گیری از حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام است، و با ذکر پیامدهای شوم دنیوی و اخروی آن، سرنوشت دشمنی با آن حضرت را، به مرگ در حال بت‌پرستی، یهودیت، نصرانیت و جدائی از اسلام، و کوری در صحنه قیامت، محکوم و اعلام فرموده. به دیگر عبارت همان طوری که در احادیث و روایات قبلی مرگ جاهلی را ناشی از نشناختن امام برحق هر زمانی یا تمرد و سرپیچی از فرمان او خاطر نشان کرده، در این احادیث نیز، مرگ جاهلی و دیگر مرگ‌های غیر اسلامی را ناشی از

بغض علی و سایر اهل بیت پیامبر، و منافرت نسبت به آنها معرفی و اعلام می کند. بدین ترتیب ما نخست فразهائی از متون این احادیث را که شامل تهدید مبعضان علی به مرگ جاهلی و غیر اسلامی است به نظر خوانندگان می رسانیم، و آن گاه می پردازیم به ذکر متن کامل چند نمونه از روایات مورد بحث.

- ۱- لایبالی من مات و هو یبغضک، مات یهودیاً أو نصرانیاً.
 - ۲- من أبغض علیاً محیاه و مماته، فمیتة میتة جاهلیة.
 - ۳- من أبغض علیاً من بعدی، حشره الله يوم القيامة أعمى، لیس له حجة.
 - ۴- من أبغضک أماته الله میتة جاهلیة.
 - ۵- من مات و فی قلبه (بطنه) بغض لعلی، فلیمت یهودیاً أو نصرانیاً.
 - ۶- من مات و هو یبغضک، ففی سنة جاهلیة.
 - ۷- من مات و هو یبغضک، لم یکن له نصیب فی الإسلام.
 - ۸- من مات و هو یبغضک، مات میتة جاهلیة.
 - ۹- من مات و هو یبغضک، مات یهودیاً أو نصرانیاً.
 - ۱۰- من مات یبغضک، فلا یبالی مات یهودیاً أو نصرانیاً.
 - ۱۱- من مات یبغضک یا علی، مات میتة جاهلیة.
 - ۱۲- یا علی ما کنت أبالی من مات من امتی و هو یبغضک، مات یهودیاً أو نصرانیاً.
- اما متن کامل چند نمونه از احادیث، به این قرار است:
- ۱- ابن عباس روایت کرده است که:

«لَمَّا أَخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَلَمَّ يَوَاحٍ بَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ، خَرَجَ عَلِيٌّ مَغْضَباً حَتَّى أَتَى جَدُولاً، فَتَوَسَّدَ ذِرَاعَهُ فَسَفَتَ عَلَيْهِ الرِّيحُ، فَطَلَبَهُ النَّبِيُّ حَتَّى وَجَدَهُ فَوَكَّزَهُ بِرِجْلِهِ، فَقَالَ لَهُ: قُمْ فَمَا صَلَحْتَ أَنْ تَكُونَ إِلَّا أَبَا تَرَابٍ، أَغْضَبْتَ عَلِيَّ حِينَ أَخَيْتَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَلَمْ أَوَاحٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ، أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ؟ أَلَا

من أحبك حقاً بالأمن و الإيمان، و من أبغضك أماته الله ميتة جاهلية و حوسب بعمله في الإسلام»^(۱)

۲- حافظ ابو یعلی در مسندش نقل کرده که حضرت علی علیه السلام فرمود:

«طلبني رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجدني في جدول نائماً، فقال: ما ألوم الناس يسمونك أبا تراب. قال: فرآني كآني وجدت في نفسي من ذلك. فقال: قم والله لأرضينك أنت أخی وأبو ولدي، تقاتل عن سبتي، وتبرئ عن ذمتي، من مات في عهدي فهو كنز الله، من مات في عهدك فقد قضى نجه، و من مات يحبك بعد موتك، ختم الله له بالأمن و الإيمان، ما طلعت شمس او غربت، و من مات يبغضك مات ميتة جاهلية و حوسب بما عمل في الاسلام»^(۲)

۳- نیز فرموده پیامبر صلى الله عليه وسلم است به نقل حافظ طبرانی از فرزند عمر بن خطاب:

«... ألا أرضيك يا علي؟ قال: بلى يا رسول الله. قال: أنت أخی و وزيری، تقضي ديني و تنجز موعدی، و تبرئ ذمتي، فمن أحبك في حياة مني فقد قضى نجه، و من أحبك في حياة منك بعدی ختم الله له بالأمن و الإيمان، و من أحبك بعدی ولم یرك ختم الله له بالأمن و الإيمان و آمنه

۱- «معجم كبير» طبرانی، ۷۵/۱۱.

«مناقب خوارزمی» فصل اول ص ۷ نقل از طبرانی.

«فصول المهمه» ابن صباغ مالکی ص ۲۲.

«مجمع الزوائد» هيثمی ۱۱/۹ به نقل از دو معجم كبير و اوسط طبرانی.

«جامع الاحاديث» سيوطی ۷۶۸/۸.

«كنز العمال» ۶۰۷/۱۱ شماره ۳۲۹۳۵، نقل از طبرانی.

«منتخب كنز العمال» - حاشیه مسند احمد - ۳۲/۵.

۲- «تاريخ دمشق» ابن عساكر - بخش امام علی - ۱۲۷/۱ به شماره ۱۵۲.

«مجمع الزوائد» هيثمی ۱۲۱/۹.

«جامع الاحاديث» سيوطی به شرح ترتيب آن، كنز العمال ۱۵۹/۱۳ به شماره ۳۶۴۹۱.

«مسند علی بن ابی طالب» از سيوطی ۲۳۰/۱، چ حيدرآباد

يوم الفزع الأكبر ومن مات و هو يبغضك (يا عليّ) مات ميتة جاهلية،
يحاسبه الله بما عمل في الإسلام»^(۱)

۴- هم فرمایش آن حضرت است به نقل مورخ شهیر ابن عساکر دمشقی:
«عن عليّ قال: إنَّ محمداً ﷺ أخذ بيدي ذات يوم، فقال: من مات و هو
يبغضك ففي سنة جاهلية، يحاسب بما عمل في الإسلام، و من عاش
بعدك و هو يحبك ختم الله له بالأمن والایمان، كلما طلعت شمس و
غربت حتى يرد عليّ الحوض»^(۲)

۵- ابن اثیر جزری به روایت از یحیی بن عبد الرحمن انصاری آورده است
که شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود:

«من أحبّ عليّاً محيا و مماته، كتب الله تعالى له الأمن والایمان ما طلعت
الشمس و ما غربت، و من أبغض عليّاً محيا و مماته فميتة جاهلية،
و حوسب بما أحدث في الإسلام.»^(۳)

این پنج حدیث با برخورداری از عالی ترین اسناد حدیثی، گذشته از اینکه
هر یک مشتمل بر فضائل متعددی درباره امیر مؤمنان ﷺ می باشد، بیانگر آن
است که هرکس با دوستی و محبت علی به سربرد، پایان کارش توأم با امن و امان
خواهد بود، و هرکس با بغض و دشمنی او بمیرد، به مرگ جاهلی یا مرگ یهود
و نصاری مرده است.

اما راویان این عده از احادیث شش نفر از صحابه بزرگ و سرشناس

۱- «معجم کبیر» ۴۲۰/۱۲.

«مجمع الزوائد» ۱۲۱/۹.

«کنز العمال» ۶۱۰/۱۱ بشماره ۳۲۹۵۵، منتخب آن - حاشیه مسند احمد - ۳۱/۵.

«مناقب عینی» ص ۵۱.

۲- «تاریخ دمشق» - بخش امام علی - ۲/۲۳۳ - ۲۳۴ شماره ۷۴۶، مختصر تاریخ دمشق
۱۲۲/۷ و ۱۴۹ و دیگر مصادر مندرج در پاورقی تاریخ دمشق.

۳- «اسد الغابه» ۱۰۱/۵.

بوده‌اند، که به شرح «الکاشف» ذهبی چهار نفر از آنان بنامهای: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ابوذر غفاری، عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر، از راویان صحاح ست بوده‌اند، و یک نفر به نام معاویه بن حیده از راویان سنن اربعه می‌باشد، و ششمین آنها یحیی بن عبد الرحمان انصاری است، که ابن حجر در «اصابه» شماره ۹۲۲۳، وی را جزء صحابه شمرده، و هم چنان که ملاحظه شد ابن اثیر جزری روایت: «... من أبغض علیاً محیاه و مماته ...» را از وی نقل کرده است.

دسته چهارم احادیث

نوید نجات و رستگاری برای دوستان و پیروان امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم السلام به شرح منابع حدیثی و مصادر تاریخی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایراد بیش از دویست روایت، شامل دهها نوع وعده قاطعانه و نوید و پیشگوئی - رستگاری ابدی و سرانجام نیک دوستان اهل بیت علیهم السلام را عموماً و دوستان و پیروان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را خصوصاً اعلام و خاطر نشان فرمود است. این روایات با اسناد مختلف و راویان متعدد و برخورداری از اعتبار حدیث شناسی، دارای عالی ترین درجه تواتر در مصادر مربوطه اهل تسنن می باشد. همچنان که بطور خلاصه بیانگر نجات از مرگ جاهلی، رهائی از گرفتاری های پس از مرگ، عبور از پل صراط، آرامش از هول مطلع، برائت از آتش جهنم، ایمنی از حساب و میزان، سعادت ابدی قیامت، حشر با پیامبران الهی و هم درجه شدن با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامیش، همه و همه برای دوستان علی علیه السلام و دیگر افراد اهل بیت علیهم السلام می باشد.

این احادیث مجموعاً بهترین رهنمون و محکم ترین دلیل بر مراد حقیقی از حدیث «من مات ولم يعرف...» است، که به طور خلاصه بعد از پیامبر تنها علی و از آن پس فرزندان او از اهل بیت، مصداق حقیقی و بی چون و چرای این حدیث بوده، و اکنون یگانه مصداق قطعی آن، حضرت بقیه الله حجة بن الحسن العسکری علیه السلام می باشد، که از انظار خلق غایب است.

اکنون ما به خاطر اختصار، به ذکر تعدادی از عناوین احادیث مزبور اکتفا

نموده، خواستاران آگاهی تفصیلی را به مصادر مربوطه ارجاع می‌دهیم.^(۱)

- ۱- أثبتکم علی الصراط، أشدکم حباً لأهل بیتی .
- ۲- أثبتکم علی الصراط، أشدکم حباً لعلی .
- ۳- أساس الإسلام حبّی و حبّ أهل بیتی .
- ۴- إن الله یغفر له و لذریّته و شیعتیه و محبّیه .
- ۵- حبّ آل محمّد جواز علی الصراط .
- ۶- حبّ علیّ ایمان و بغضه نفاق، لا یحبّه إلا مؤمن و لا یبغضه إلا منافق .
- ۷- حبّ علیّ برائة من النار .
- ۸- حبّ علیّ جواز علی الصراط .
- ۹- حبّ علیّ حسنة لا تضرّ معها سیئة .
- ۱۰- حبّه آیه ایمان، و بغضه آیه النفاق .
- ۱۱- حبّه جواز علی النار .
- ۱۲- حبّه یأکل الذنوب (یحرق الذنوب) .
- ۱۳- حبّی و حبّ أهل بیتی نافع فی سبعة مواطن، أهوالهنّ عظیم .
- ۱۴- عنوان صحیفة المؤمن، حبّ علیّ بن ابی طالب .
- ۱۵- لن یقبل الله فرضاً إلا بحبّ علیّ بن ابی طالب .
- ۱۶- من أحبّ آل محمّد، أمن من الحساب و المیزان و الصراط .
- ۱۷- من أحبّ أن یحیی حیاتی و یموت مماتی و یدخل الجنة التی وعدنی ربّی، فلیتولّ علیّ بن ابی طالب و ذریّته .
- ۱۸- من أحبّ علیاً أمن من الحساب و المیزان .
- ۱۹- من أحبّ علیاً، لا یموت إلا ولیاً .
- ۲۰- من أحبّ علیاً محیاء و مماته، كتب الله له الأمن و الإیمان .

- ۲۱ - من أحببك يا عليّ، كان مع النبيين في درجاتهم.
- ۲۲ - من أحببني وأحبّ هذين (الحسين) وأباهما وأمهما كان معي في درجتي
- ۲۳ - من صافح محباً لعليّ غفر الله له الذنوب.
- ۲۴ - من مات على حبّ آل محمّد، جعل الله زوار قبره ملائكة الرحمة.
- ۲۵ - من مات على حبّ آل محمّد، فأنا كفيله بالجنة.
- ۲۶ - من مات على حبّ آل محمّد مات شهيداً.^(۱)
- ۲۷ - من مات على حبّك، ختم الله له بالأمن والإيمان.
- ۲۸ - من مات على دينك بعد موتك، ختم الله له بالأمن والإيمان ما طلعت شمس أو غربت.
- ۲۹ - من مات بحبّك بعد موتك، ختم الله له بالأمن والإيمان.
- ۳۰ - والله ما أحببكم أحد إلا ربح الدنيا والآخرة.
- ۳۱ - يا أحمد أبشر عليّاً بأنّ أحبّاءك - مطيعهم وعاصيهم - من أهل الجنة.
- ۳۲ - (يا عليّ) أنت تفرع باب الجنة و تدخلها أحبّاءك بغير حساب.
- ۳۳ - يرد الحوض أهل بيتي و من أحبهم من أمّتي كهاتين السبابتين.

خلاصه آنکه این احادیث با عناوین ویژه، هریک مجموعاً دوستی و پیوند با علی و دیگر افراد اهل بیت، خصوصاً امامان معصوم از فرزندان او را مایه نجات از مرگ جاهلی، و با ایمان از دنیا رفتن، و انواع کامیابی های بعد از موت، و به آسانی طی نمودن مراحل روز قیامت، دانسته، و بالاخره بهشت جاودانی و سعادت ابدی را سرنوشت قطعی آن اعلام نموده است.

براین اساس شکی نیست که مصداق حقیقی امام زمان در زمان های بعد از درگذشت پیامبر، که در حدیث «من مات و...» به آن اشاره شده، علی و فرزندان

۱- جهت آگاهی بر متن کامل این حدیث رجوع شود به بخش سوم کتاب - احادیث مربوط به اینکه ائمه احدی عشر از نسل علی می باشند.

معصومش بوده‌اند، که شناخت آنها - با شرایط مربوطه - سبب نجات، و شناختنشان، موجب مرگ جاهلی و دیگر پیامدهای آن خواهد بود.

در صورتی که افراد و گروه‌های مقابل ائمه اثنا عشر شیعه، نه نمونه‌ای از این گونه احادیث درباره آنها وارد شده، و نه دوستی آنها به هیچ دلیلی چنین نقش سرنوشت‌سازی در بر داشته، بلکه هرچه بوده و هست به عکس بوده نه غیر آن.

نقش عبدالله بن عمر در رابطه با حدیث «من مات و...»

نظر به اینکه موضوع این رساله، بحث و بررسی پیرامون حدیث «من مات و...» و احادیث مشابه و هم‌مضمون است، و یکی از راویان این گونه احادیث عبدالله بن عمر است، مناسب دانستیم، عنایت و اهمیتی را که نامبرده در رابطه با حدیث مزبور یا همانند آن، نسبت به امر خلافت و بیعت با امام و خلیفه نشان داده، به آگاهی خوانندگان ارجمند برسانیم.

ابن ابی الحدید نوشته است: عبد الله بن عمر، امام راشد و رهنمود کننده به حق را، از امام گمراه امتیاز نداد، چون او از بیعت علی علیه السلام امتناع کرد، ولی شبانه به در خانه حجاج بن یوسف رفت، تا به وسیله وی با عبدالملک بیعت کند، مبادا شب را بدون امام و پیوند با وی بگذرانند، چون از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده بود:

«من مات و لا إمام له، مات میتة جاهلیة»

سپس می‌نویسد: تا آن جا مورد تحقیر و ذلت حجاج واقع شد که چون دست خود را به سوی او دراز کرد تا با وی بیعت نماید، حجاج - هم چنان که گویا به حالت خواب در بستر لمیده بود یا روی تخت دراز کشیده بود - پای خود را به سوی او دراز کرد، تا به جای دست، به وسیله پای او بیعت نماید.^(۱)

۱ - «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲۴۲/۱۳.

و ابن حجر در فتح الباری «۱۹/۵ و ۱۶۵/۱۳» خودداری ابن عمر از بیعت با علی را به بهانه عدم

و بخاری و دیگران از نافع روایت کرده‌اند: هنگامی که اهل مدینه خلع بیعت از یزید کردند، ابن عمر در برابر آنها به دفاع از یزید برخواست، و به منظور سرپوش نهادن بر جرائم یزید و موجه جلوه دادن کارهای او، فرزندان و اطرافیان خود را جمع کرد و گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌گفت: در روز قیامت برای هر غادری (تخلف کننده از بیعت) پرچمی بر افراشته خواهد شد.

و ابو الربیع زهرانی اضافه کرده است که ابن عمر گفت:

ما به حساب بیعت با خدا و رسولش با این مرد (یزید) بیعت کردیم، و من هیچ گونه غدر و کار شکنی را از این بزرگتر نمی‌دانم که با مردی به حساب خدا و رسولش بیعت شود، آن گاه به قتال و کشتار در برابر او برخیزند، و من درباره هر کس که یزید را خلع و از بیعتش سرباز زند، جز جدائی و فاصله بین خود و او چیزی نمی‌شناسم، یعنی تخلف شما نزدیکان من از یزید، موجب تفرقه و جدائی بین من و شما می‌باشد.^(۱)

نیز مسلم از نافع روایت نموده: هنگامی که قضیه حرّه به دستور یزید و به دست بسر بن ارطاط واقع شد، عبدالله بن عمر به دیدار عبدالله بن مطیع^(۲) رفت و چون وارد شد عبدالله گفت: فرشی برای ابی عبدالرحمان بگسترانید، ابن عمر گفت: من به نزد تو نیامده‌ام که بنشینم، آمده‌ام حدیثی را که خود از

← تحقق اجماع بر بیعت نگاشته، درحالی که خلافت پدرش تنها براساس وصیت و دستور ابی بکر بود، و بیعت با عثمان هم بر اساس نقشه از پیش حساب شده عمر بود که به دست ابن عوف انجام گرفت، اما بیعت باعلی نه بر اساس زور و سازش بود، نه بر اساس نقشه و توطئه.

۱- «مسند احمد» ۹۶/۲.

«صحیح بخاری» ۱۶۶/۱.

«سنن بیهقی» ۱۵۹/۸ - ۱۶۰ نقل از صحیح بخاری و مسلم.

۲- عبدالله بن مطیع بن اسود قرشی به هنگام وقعه حرّه از طرف عبدالله بن زبیر امیر مدینه بود که فرار کرد و بمکه رفت و نخست وزارت نامبرده را در موقع اعلام خلافت بعهدہ داشت و بعدا به امارت کوفه منصوب و پس از قیام مختار بمکه برگشت و با ابن زبیر به قتل رسید، «اصابه این حجر» بشماره ۱۷۸، «تهذیب التهذیب» ۳۶/۶، «اعلام زرکلی» ۱۳۹/۴.

رسول خدا شنیدم برای تو بازگو کنم که گفت: کسی که از اطاعت شخصی (که با وی بیعت نموده یا سمت زمامداری بر دوش نهاده) سرپیچی نماید، روز قیامت در حالی خدای را دیدار و ملاقات کند که حجت و مدرکی نداشته باشد، و کسی که بمیرد و گردن به بیعت نهاده باشد، مرگش، مرگ جاهلی است.^(۱)

و طبری نویسد: عبد الله بن عمر به هنگام خودداری امام حسین از بیعت با یزید گفت: اتق الله و لاتفرق جماعة المسلمین.^(۲)

تقوای الهی را رعایت کن و جماعت مسلمین را متفرق مساز.

عجبا از پسر عمر که با کمال بی شرمی سبط پیامبر اکرم، امام حسین را به خاطر امتناع از بیعت با یزید شراب خوار و سگ و میمون باز و گوینده:

لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء و لا وحی نزل

تفرقه افکن به حساب می آورد، و با آنکه امام حسین و فرزندان و اصحابش به فرمان یزید کشته شدند و زنان و کودکان آنها، به دست عمال یزید اسیر شهرهای شام و عراق گردیدند، بیعت خود با یزید را برای خدا می داند و شکستن آن را گناهی بزرگ و نابخشودنی می داند.

نیز در داستان جنایت بار حرّه و آزادی لشکر یزید در قتل عام مرد و زن و کودک مسلمان مدینه و تجاوز به زنان و دختران، و غارت و مصادره اموال به مدت سه روز، که حاصلش کشتار بیش از ده هزار زن و مرد و کودک و قتل هفتصد صحابی پیامبر و حافظ قرآن، و پیدایش هزار کودک نامشروع از دختران بی شوهر، که هر یک از این جنایات، بزرگترین نمونه فساد و بهترین سند مفسد فی الارض بودن آمران و عاملان آن بود،

و نیز در قتل عام مردم مکه در داخل مسجد الحرام و تیرباران خانه خدا، که

۱. «صحیح مسلم» ۲۲/۶.

۲. «تاریخ سبزی» ۱۹۱/۶.

«معالم المدرستین» ۳۰۲/۳.

همه و همه به امر یزید به وقوع پیوست، باز هم پسر عمر با سوء استفاده از این حدیث، طرفداری و تایید از خلافت وی نمود.

و باز عجباً که پسر عمر که از بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام امتناع می‌ورزد و نیمه شب با پای مثل حجاج به حساب عبدالملک مروان بیعت می‌کند، و اطرافیان خود را در صورت تمرد از حکم یزید و خلع بیعت، تهدید به جدائی و فاصله‌گیری می‌کند.

و این بیعت آن چنانی نمایش‌گر تمیز و شناختن چوب از عود است و اختیار امام (از بین امامان حق و باطل).^(۱)

ولی با همه این حرفها نمی‌توان موضوع بیعت مثل ابن عمر را با یزید و بعد از آن با حجاج - به نمایندگی از عبدالملک - را امر ساده‌ای پنداشت، زیرا به روایت بیهقی و دیگر اعلام حدیث، معاویه یکصد هزار دینار به عبد الله بن عمر رشوه داد^(۲) و چون وی فردی حق شناس بود! به بیعت با یزید و حمایت از وی اکتفا نکرد، که نسبت به آل امیه و دیگر هم‌فکران از فامیل وی نیز بی تفاوت نگذشت و از آنها هم حمایت نمود و با بیعت به وسیله پای حجاج، تاییدشان نمود، و در دین فروشی معامله را به پایان رسانید.

آری در عین حالی که عبدالله بن عمر، علی را بهتر از همه می‌شناخت، و از فضائلش آگاه‌تر از دیگران بود، و حتی به پدرش اعتراض کرد: «چرا علی را به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی نمی‌کنی؟!»

اما یک صد هزار دینار هم کم نبود که ابن عمر خود را به معاویه نفروشد، و آن رقم پول را نادیده انگارد، پولی که در آن روزها یک هزار دینارش (هزار

۱- رجوع شود به «شرح نهج البلاغه» ۲۴۲/۱۳.

«المعیار والموازنه» علامه اسکافی ص ۲۴.

۲- «سنن بیهقی» ۱۵۹/۸.

«تاریخ ابن کثیر» ۱۳۷/۸.

«فتح الباری» ابن حجر ۵۹/۱۳.

مثقال طلا)، عالی ترین رقم دینه و خون بهای یک انسان مسلمان بود، و با ده دینارش یک شتر معمولی خریداری می شد.

چگونگی انتقال خلافت از ابوبکر به عمر

عموما هرکس از حفاظ حدیث و تاریخ نگاران اهل تسنن، جریان مرگ ابوبکر را در قالب احادیث یا فرازهای تاریخی نگاشته، به این موضوع هم تصریح کرده که ابوبکر به هنگام مردن دستور داد عثمان عهد نامه اش را که مبنی بر استخلاف و تعیین خلیفه بعد از اوست بنویسد، آن گاه به وی گفت بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما عهد ابوبکر بن ابی قحافه الی المسلمین، اما بعد...» پس حالت غشوه و بیهوشی به او دست داد، ولی عثمان خود بدین گونه عهدنامه را ادامه داد:

«اما بعد ؛ پس من خلیفه قرار دادم بر شما مسلمانان عمر بن خطاب را...»

در این موقع ابوبکر به هوش آمد، (که نمی دانیم حقیقتا به هوش آمد یا نه) و گفت: آنچه را نوشتی بخوان.

عثمان نوشته خود، که وصیت به خلافت عمر شده بود را عینا قرائت کرد. ابوبکر تکبیر گفت و اضافه نمود: چنین احساس کردم ترسیدی من به هوش نیایم و (بر اثر عدم تعیین خلیفه) مردم به اختلاف درافتند! عثمان گفت: آری.

ابوبکر گفت: خداوند تورا از اسلام و اهلش جزای خیر دهد، و آن گاه به نوشته عثمان اقرار و آن را تایید نمود.

سپس قرار شد عمر و به قولی عثمان نامه سر بسته و مهر خورده را به مردم ارائه و اعلام نمایند، و مردم بدون آنکه خلیفه مورد وصیت را بشناسند، رأی موافق دهند و به عنوان خلیفه ناشناس بیعت کنند، و این کار هم بدون سر و صدا

عملی و انجام شد.^(۱)

به راستی چرا عمر که هنگام نوشتن وصیت پیامبر گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» و نگذاشت پیامبر وصیت نموده و خلیفه بعد از خویش را معین نماید، در این جا چیزی نگفت، آیا پیامبری که به نص آیه قرآن - ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ - سخن او، وحی الهی است، - العیاذ بالله - هذیان می گوید، ولی شخصی عادی مانند ابوبکر مصون از هذیان گوئی است.

آری به نوشته ابن عبد ربّه، هنگامی که عثمان با مردی از انصار مامور ابلاغ و اعلام عهدنامه در جمع مردم شدند، گفتند: این عهدنامه ابوبکر (درباره خلافت) است، اگر به آن اقرار می کنید و رأی موافق می دهید، آن را می خوانیم، و گرنه بر می گردانیم.

طلحه بن عبیدالله گفت: بخوان هرچند کار خلافت به عمر واگذار شده باشد. عمر گفت: از کجا دانستی که نام من به میان آمده؟

طلحه گفت: دیروز تو او را به خلافت منصوب کردی و امروز او تو را به این سمت برگزید.

سید بن طاووس گوید: پس نه عمر و نه هیچیک از صحابه گفته طلحه را تخطئه نکردند، و عملاً همه اجماع نمودند بر اینکه عامل اصلی برگزیده شدن

۱ - «طبقات ابن سعد» ۲۰۰/۴ - ۲۷۴.

«واقعی» - بنقل تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۸۲

«السیاسة والامامة» ابن قتیبه دینوری ۲۴/۱ - ۲۵.

«تاریخ مدینه» ابن شُبّه ۶۶۷/۱

«تاریخ طبری» ۱۲۳۸/۳ چ اروپا ص ۴۲۹ چ مصر.

«عقد الفرید» ابن عبد ربّه ۲۰۸/۲، چ ازهریه مصر.

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۳/۱، ۱۶ و ۱۶۵.

«کنز العمال» حسام الدین هندی ۶۷۴/۵ - ۶۸۱ به روایت از ابن سعد، احمد حنبل، سیف بن

عمر، لالکائی، ابن جبیر طبری، حسن بن عرفة، ابن عساکر و ابن کثیر.

عمر توسط ابوبکر، برگزیدن ابوبکر توسط عمر در سقیفه بود.^(۱) بطور خلاصه در این جا دست اندکاران خلافت، عملاً نشان دادند که تنها پیامبر بنیان گذار و همه کاره اسلام و مسلمانان بود که حق نداشت برای بعد از خود خلیفه معین و معرفی کند، و یا از روی بی تفاوتی نسبت به ضرورت استخلاف همچنان درگذشت، بدون آنکه از اختلاف امت بر سر تعیین خلیفه نگران باشد، یا وحشتی به خود راه دهد و یا احساس وظیفه و تکلیف نماید، یا مصلحت اندیشی از خود ابراز کند.

اما خلیفه اول - در دم واپسین حیات و در حال غشوه دم مرگ، و بیهوشی منتهی به جان دادن - از روی دلسوزی برای اسلام و پیشگیری از اختلاف!! و عثمان در حد یک نامه نویس و از موضع تنظیم عهدنامه، در حال بیهوشی خلیفه، و عمر هم از موضع...، به خود اجازه دادند - بدون انتخاب مردمی و مشورت با اهل حل و عقد، و بدون رعایت انواع امتیازاتی که دیگران داشتند، و بدون در نظر گرفتن ضوابط قرآنی، اقدام به تعیین خلیفه و گرفتن بیعت آن چنانی نموده، و عهده دار مقام خلافت و رهبری بر مسلمانان شوند.

۱ - پاورقی «طرائف» ص ۴۰۲ به نقل از عبدربه ۲۰۸/۲ ولی در چ لجنه تالیف مصر ۴۶۷/۲ این فراز از متن عقد الفرید حذف و ساقط شده.

بنیانگذار حکومت بنی‌امیه و چگونگی انتقال خلافت در آن

هر چند که علامه امینی، زیر عنوان «الحکومة الاموية المؤسسة بید عثمان» بنیانگذار حکومت خاندان اموی را عثمان دانسته،^(۱) اما اگر بخواهیم پایه گذار اصلی و بنیانگذار خشت اول را بشناسیم، که به قول شاعر:

خشت اول گر نهاد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج

باید قبل از همه به سراغ ابوبکر و عمر برویم، و بدون شک آن دو در این جهت بر عثمان مقدم اند، اما عثمان از آن بهره برداری کامل نمود و آن را در نهایت درجه گسترش داد و اینک توضیحی در این باره:

به نوشته قرطبی ابوبکر پس از تکیه زدن بر مسند خلافت برای اولین بار خالد بن سعید بن عاص را به عمارت منطقه‌ای از مناطق شام منصوب کرد، پس عمر - به خاطر حرفی که خالد از روی اعتراض به خلافت ابوبکر زده بود - نظر او را از وی برگردانید تا آن جا که ابوبکر وی را عزل و یزید بن ابی سفیان را به جای او مقرر نمود.^(۲)

نیز قرطبی نویسد: یزید بن ابی سفیان به همراهی دیگران از طرف ابوبکر به شام اعزام گردید، و چون بخشی از شام فتح شد به ولایت فلسطین منصوب گردید، و هنگامی که ابو عبیده و از آن پس معاذ بن جبل از دنیا رفتند، یزید بن ابی سفیان جایگزین آنها شد، و چون یزید درگذشت برادرش معاویه به جانشینی او منصوب گردید.^(۳)

ابن حجر عسقلانی و دیگران می‌نویسند: چون در سال دوازدهم هجری

۱ - «الغدیر» ۲۸۹/۸.

۲ - «استیعاب» پایان شرح حال ابوبکر: ۴۰۶/۶، شماره ۱۶۳۳.

۳ - «استیعاب»: ۷۰/۱۱، شماره ۲۷۷۲.

ابوبکر از حج برگشت، یزید را به عنوان یکی از فرماندهان نیروهای اعزامی به شام گسیل داشت، و عمر او را به امارت فلسطین و بعد از فوت معاذبن جبل به امارت دمشق منصوب نمود.

آن گاه گوید: ابوبکر یزید را برای امارت شام جانشین کرد، پس عمر (با درگذشت ابوبکر) آن را ادامه داد.^(۱)

و اما سهم اختصاصی عمر در تثبیت حکومت بنی امیه و ادامه و استمرار آن به دست معاویه، پس اجمالش بدین قرار است:

قرطبی می نویسد: موقعی که نامه‌ای مبنی بر خبر فوت یزید بن ابی سفیان از شام به عمر رسید، ابوسفیان در مجلس او حاضر بود، پس عمر مرگ یزید را به پدرش ابوسفیان تعزیت گفت، ابوسفیان پرسید: یا امیر المؤمنین، چه کسی را جایگزین یزید کردی؟

عمر گفت: برادرش معاویه را، پس ابوسفیان با کلمه «وصلتک رحم یا امیر المؤمنین». از وی تشکر نمود.

نیز قرطبی نویسد: روزی نزد عمر، از معاویه مذمت و انتقاد شد، عمر گفت: از بدگوئی و نکوهش جوانی از قریش، که به هنگام غضب می خندد، و کارها از ناحیه او به خوشنودی منتهی می گردد، و آنچه را باید از بالای سر او به دست آورند از زیر پایش به دست می آید، خودداری نموده دست از سر ما بردارید.

و موقعی که عمر وارد شام گردید و معاویه با موکبی هر چه سنگین تر به دیدار او رفت، به وی گفت: در حالی که به من خبر رسیده است که مراجعان در دربار تو به انتظار دیدارت معطل می شوند، با موکبی این چنین به راه افتاده‌ای؟! معاویه گفت با آنچه در این باره به تو رسیده، من چنین هستم که می بینی.

۱- «دول الاسلام» ذهبی ۱۶/۱.

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۹۵.

«اصابه» ۲۳۲/۹، ۱۰/۳۴۸ شماره ۹۲۶۶.

عمر گفت: از چه رو بدین گونه تشریفاتی زندگی می‌کنی؟
 معاویه گفت: ما در سرزمینی هستیم که جاسوس‌های دشمن در آن فراوانند
 پس بر ما واجب است آن چنان عزت و عظمت سلطنت را نشان دهیم که از ما
 ترس و وحشت پیدا نمایند، اکنون امر امر تو باشد و نهی نهی تو.
 در این موقع عمرو عاص گفت: یا امیرالمؤمنین در برابر ایراد تو به این جوان،
 او پاسخ مناسبی داد و چه برخورد خوبی از وی سر زد.

عمر گفت: من هم به همین دلیل با چشم پوشی از رفتار آن چنانی او، با وی
 برخورد کردم، و حتی از وی به «هذا کسری العرب» این (همانند پادشاه عجم)
 کسری و پادشاه عرب است، تعبیر نمود.^(۱)

و چون طرح شورای خلافت بعد از خود را اعلام کرد گفت: ... ان تحاسدتم
 و تقاعدتم و تدابرتم و تباغضتم، غلبکم علی هذا الامر معاویة بن ابی سفیان.^(۲)
 و به روایت ابن حجر گفت: ایاکم و الفرقة بعدی، فان فعلتم فاعلموا ان معاویة
 بالشام.^(۳)

و بطور خلاصه خاطر نشان نمود که اگر هر چه زودتر کار انتخاب خلیفه
 بعد از مرا یکسره نکنید، معاویه گوی سبقت را بر باید، و زمام خلافت را به دست
 گیرد. و بالاخره با این جمله معاویه را تلقین و تحریک به تکیه زدن بر مسند
 خلافت کرد، و به فکر دستیابی به خلافت انداخت، تا با انواع نقشه و نیرنگ و
 شیطننت و اعمال زور، به امر خلافت دست یابد، هر چند که به فرموده آیت‌الله
 شرف‌الدین، نقشه روی کار آمدن عثمان که از این پس بیاید بهترین زمینه سازی

۱- «استیعاب» - چاپ پاورقی اصابه ذیل نام معاویه - ۱۳۷/۱۰ - ۱۳۹.

«اصابه» ابن حجر ۲۳۱/۹ - ۲۳۴.

«النزاع و التخاصم» مقریزی ص ۵۶.

۲- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۱۸۷/۱.

۳- «اصابه» ابن حجر ۲۳۴/۹.

باز شدن راه برای خلافت معاویه بود.^(۱)

و در حالی که گزارشهای فراوانی درباره بد رفتاری و تجاوزهای مالی و غیر مالی معاویه به وی داده شده بود - و در این رابطه اموال شخصی بیش از ده نفر از عمال خود را همانند ابوموسی اشعری، ابوهریره، عمرو عاص، حارث بن وهب، عتبه بن ابی سفیان که هر یک در یکی از بلاد و مناطق اسلامی سمت فرماندهی و غیره داشتند، به عنوان تجاوز و خیانت به بیت المال یا عدم احتیاج به حقوق دریافتی یا اقدام به تجارت و سودجویی مصادره و تقسیم نمود - هیچ گونه متعرض معاویه نشد، و از مطالبه گزارش اوضاع حکومتی و بیلان بیت المال مناطق تحت نفوذ او (سوریه، فلسطین، اردن، لبنان) با درآمد فراوان و بی شماری که داشت خودداری کرد.^(۲)

و بالاخره عمر با نادیده انگاشتن تند روی ها و انحراف گرائی ها و بی بند و باری های فراوان معاویه از قبیل پوشیدن لباس دیباچ و ابریشمین و استعمال زینت و ظرف طلا و صرف اموال بیت المال و حقوق فقرای مسلمان در تشریفات حکومتی و عیاشی و تجملات زندگی شاهانه خود و پسرش یزید و جایزه به شعرا و مداحان متملق و چاپلوس دربار، بیش از هر چیز پایه های حکومت او را استوار و بدان استحکام بخشید، و یک حکومت خود مختار مستبد، گستاخ و ضد اسلامی رادر بخش مهمی از قلمرو حکومت اسلامی و مناطق مسلمان نشین به وجود آورد.

نیز عمر برادر دیگر معاویه، عتبه بن ابی سفیان را (که به نوشته ابن ابی الحدید او هم مثل معاویه از صبااح به وجود آمده بود نه از ابوسفیان^(۳)) به ولایت طائف منصوب کرد، و وی در حادثه قتل عثمان در خانه او و از اطرافیانش بود، و

۱ - «النص والاجتهاد» مورد ۷۰ پاورقی ص ۳۹۴ چ دارالاسلامیه بیروت.

۲ - «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۴۲/۱۲ - ۴۳ و ۹۷.

۳ - «شرح نهج البلاغه» ۳۳۶/۱.

در جنگ جمل به همراهی عایشه شرکت نمود و چشمش آسیب دید و در سال ۴۳ معاویه او را به ولایت مصر گماشت.

جالب آنکه پیامبر اکرم ﷺ عتبه و پدرش ابوسفیان و برادرش معاویه را در موقعی که ابوسفیان سوار بر مرکب بود و این دو یکی راننده و دیگری افسار به دست در حال حرکت بودند، با کلمه «لعن الله - یا اللهم العن - الراكب و القائد و السائق» وی را لعن فرمود.^(۱)

بدین ترتیب بنیانگذار هسته مرکزی حکومت بنی امیه (در محدوده استانداری) ابوبکر بود، که آن را به وسیله یزید بن ابی سفیان تحقق بخشید، سپس عمر بود که آن را بوسیله معاویه ادامه داد، و پس از خود به وسیله عثمان آن را تقویت و استمرار و گسترش داد.

همچنان که آغازگر خلافت بنی امیه عثمان بود که - به شرحی که از این پس می خوانید - بانقشه عمر، و اجراء ظاهری آن بوسیله عبدالرحمان بن عوف تحقق پیدا کرد، و این بنیانگذاری ها در حالی بود که ابوبکر و عمر تمام لعن و نفرین ها و برخوردهای معنی دار و هشدار دهنده و پیشگوئی های وحشتناک پیامبر اکرم ﷺ را درباره بنی امیه بطور عام و درباره ابوسفیان و پسرانش بطور خاص با چشم و گوش خود دیده و شنیده بودند.

و نیز در حالی بود که ابوبکر و عمر روش های جنائی و کفر آمیز جنگی و غیر جنگی بنی امیه را بر علیه پیامبر عظیم الشان آن - چه قبل از فتح مکه و چه بعد از فتح مکه و اسلام آوری ظاهری و منافقانه آنها همه را به خوبی دیده و خود شاهد آن بودند، پس با بی اعتنائی آن دو به این فرمایشات پیامبر:

۱ - «اصابه» ابن حجر ۷۹/۵.

«النجوم الزاهرة» ۱۲۲/۱،

«سیره حلبی» ۱۳۸/۲

«ربیع الابرار» زمخشری: ۵۲۳/۱ پاورقی، نیز در بخش سؤال های این کتاب تحت عنوان «گروه لعن یا گروه صلوات» آن را می خوانید.

«اللهم العن القائد (یزید بن ابی سفیان - عتبة ابی سفیان خ -) والسائق

(معاویة بن ابی سفیان) والراکب (ابوسفیان بن حرب).»

«لاتزال الخلافة فی بنی أمیة یتلقفونها تلقف الكرة...»

«وان لكل أمة آفة و آفة هذه الأمة بنو أمیة.»

«و شرُّ العرب بنو أمیة و بنو حنفیة و ثقیف.»

و نیز بی اعتنائی به دیگر فرمایشات آن حضرت که ذیل عنوان

«پیشگوئیهای پیامبر درباره بنی امیه» خواهد آمد،

و نیز با پشت نمودن عمر به فرمایشات پیامبر ﷺ:

«وإذا رأیتم معاویة یخطب علی منبری فاضربوا عنقه.»

«وإذا رأیتم معاویة یخطب علی منبری فاقتلوه.»

«وإذا رأیتم معاویة یخطب علی منبری فارجموه.»

که هرگاه دیدید معاویة بر فراز منبر من خطبه می خواند گردنش را

بزنید، او را بکشید، او را سنگسار نمایید.

«و اللهم العنه - یعنی معاویة - ولا تشبعه إلا بالتراب.»

خداوندا معاویة را لعنت کن و شکمش را سیر مکن مگر با خاک.

و یطلع علیکم من هذا الفج رجل یموت حین یموت و هو علی غیر

سنتی» فطلع معاویة.^(۱)

هم اکنون مردی از سوی این وادی بر شما ظاهر گردد که به هنگام

فرارسیدن مرگش بر غیر سنت من باشد، پس معاویة ظاهر گردید.

و بطور خلاصه ابوبکر و عمر با بی اعتنائی به روایتی که خود از پیامبر نقل

کرده بودند، که فرموده بود:

«من ولی من امور المسلمین شیئا فأمر علیهم أحدا محاباة فعلیه لعنة الله،

۱ - جهت آگاهی بر مصادر این روایت رجوع شود به «پیشگوئیهای پیامبر درباره معاویة»

لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا حتى يدخله جهنم»^(۱)

کسی که زمامدار امور مسلمانان شود، پس یک نفر را از روی رفیق بازی و تبعیض بدون آنکه واجد شرائط مربوطه باشد - سمت امارت و حکومت بر مردم بخشد، بر اوست لعنت خداوند، نه توبه‌اش را بپذیرد و نه فدیة‌اش را، تا او را به جهنم داخل کند.

و علی رغم اهل بیت پیامبر و شخصیت های واجد شرایط امارت و فرمانداری از صحابه، پایه های حکومت و خلافت بنی امیه را برقرار و محکم و رسمی نمودند.

اکنون گذشته از آنچه درباره بنی امیه از دیدگاه قرآن و فرموده های پیامبر ﷺ به نظر رسید، توجه خوانندگان محترم را به دو داستان کوتاه جلب و آن گاه می پردازیم به توضیح کوتاهی پیرامون سهم عمر در پایه گذاری خلافت عثمان.

۱ - زبیر بن بکار در «موفقیات» روایت کرده: مغیره بن شعبه (که یک چشمش آسیب دیده و از کار افتاده بود) گوید: روزی عمر به من گفت: ای مغیره آیا از روزی که چشمت آسیب دیده با آن دیده ای؟

گفتم: نه

گفت: به خدا قسم بنی امیه دیدگان اسلام را از کار بیندازند، همانند از کار افتادن دیده تو، سپس آن را کور و نابینا نمایند، آن گونه که نداند کجا می رود و کجا می آید...^(۲)

خلاصه آنکه عمر خاطر نشان نمود: اسلامی که باید جامعه بشری را از گمراهی و بیراهه روی رهائی بخشد، آن چنان به دست بنی امیه دچار انحراف و

۱ - «مسند احمد» ۶/۱ به روایت از ابوبکر.

«مستدرک حاکم» ۹۳/۴ و تلخیص آن از ذهبی.

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ۱۶/۱ نیز به نقل از ابوبکر.

«ازالة الخفاء» دهلوی ۱۶/۱.

۲ - «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید: ۸۲/۱۲

بیراهه روی شود که خود نداند به کجا می‌رود، تا چه رسد به آنکه مردم را راهنمایی و رهبری کند!

۲- مورخ شهیر محمد بن حبیب بن امیه «م ۲۴۵» ذیل حدیث مفصلی در «امالی» آورده است: عمر بن خطاب از کعب الاخبار پرسید:

در اخبار شما (مردم یهود) آمده است که امر خلافت به چه کسی خواهد رسید؟

کعب گفت: همانا امر خلافت بعد از پیامبر و دو نفر از صحابه، به دشمنانش محول شود که با ایشان جنگ کرد و ایشان با او جنگ کردند.

عمر گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ آن گاه روی سخن به ابن عباس نمود و گفت: من خود شبیه این سخن را از پیامبر شنیدم، و شنیدم که می‌گفت:

«لِيُصْعِدَنَّ بَنُو أُمِيَّةٍ عَلَيَّ مِنْبِرِي، وَ لَقَدْ رَأَيْتَهُمْ فِي مَنَامِي يَنْزُونَ عَلَيَّ نَزْوِ الْقَرْدَةِ، وَ فِيهِمْ أَنْزَلَ ﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ الرَّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ...﴾^(۱)

بدون شک بنی امیه بر فراز منبر من بالا روند و من خود آنها را در خواب دیدم همانند میمون بر فراز منبرم جست و خیز می‌کنند، و آیه ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرَّؤْيَا...﴾ در باره ایشان نازل گردید.

و این روایت که به نقل عمر، در تایید گفته کعب الاخبار از پیامبر اکرم ﷺ آمده بیانگر دو چیز است:

اول اینکه: عثمان به شرحی که می‌آید تحت عنوان خلافت آغازگر زمامداری بنی امیه بود، و تمام آنچه از هشدارها و پیشگوییهای پیامبر ﷺ مبنی بر فساد بنی امیه و دشمنی و انحراف آنها نسبت به قرآن و اهل بیت وارد شده، قبل از همه به دست معاویه در محدوده حکومتش و به دست عثمان در قلمرو خلافتش تحقق پیدا کرد، و سپس معاویه بعد از عثمان تحت عنوان خلافت،

۱- «شرح نهج البلاغه» ۸۱/۱۲ و ۱۷۵/۱۵ ضمن بخشنامه معتضد عباسی علیه معاویه و...

نمایشگر حد اعلاى جنایات وارده از ناحیه خاندان اموی بود.

دوم اینکه: عمر با آنچه خود از پیامبر اکرم ﷺ شنیده و نقل کرده و نیز پیش گوئی درباره کور نمودن بنی امیه بینائی اسلام را، معلوم می شود بیش از هرکس از آینده شوم بنی امیه و روی کار آمدن کسانی که در صدد درهم پیچیدن بساط اسلام و نابودی همه جانبه آثار پیامبر بر می آیند، آگاه و باخبر بود.

همچنان که در طول دوران نبوت پیامبر، خود بیش از همه شاهد و ناظر شیظنتها و جنایات و کارشکنی های این دار و دسته بر علیه اسلام و آورنده آن بود. و با این وصف عمر با چه مجوزی و بر اساس چه انگیزه ای این گونه معاویه را در جهت حاکمیت بر مسلمانان و بلاد اسلامی رشد و پرورش می داد و تشویق و تقویت و حمایت می کرد؟!!

ما نمی دانیم و این علمای سنی هستند که باید پاسخگوی منطقی این گونه سؤالها باشند.

نقش عمر در بنیان گذاری حکومت بنی امیه و خلافت عثمان

قبل از توضیح سرمقاله فوق توجه خوانندگان را به این موضوع معطوف می‌دارد که عمر در واپسین دم حیات، شورائی مرکب از شش نفر (علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص) طرح و پایه ریزی نمود تا نامبردگان با توجه به اختیارات سرنوشت ساز ابن عوف یکی از این عدّه را انتخاب و به مقام خلافتش رای دهند. و به روایت طبری طلحه به هنگام طرح شوری از طرف عمر، در مدینه نبود و جزو شوری هم به حساب نیامد.^(۱)

و این موضوع مورد اتفاق روایات و نقلیات تاریخی است که عمر در موقع احضار نامبرده گان یا ضمن مذاکره با ابن عباس یا دیگری و ایراد نقطه ضعف‌های واقعی هریک، و ذکر نقطه ضعف دروغین برای حضرت علی علیه السلام مثل شوخ طبعی، هریک را مورد تخطئه قرار داد.

اما آنچه را از روی واقع و حقیقت گوئی به عنوان نقطه ضعف عثمان مطرح و وی را بدان متصف و معرفی نمود، تمایل و علاقمندی او به بنی امیه و سوار کردن بنی مُعَیط بر گردن مردم بود، که به جهت اختصار به ذکر فرازهای روایتی و تاریخی مربوط به عثمان بسنده کرده و با پوزش خواهی از ذکر متون روایات علاقمندان را به مصادر زیر^(۲) احواله می‌کنیم.

به روایت ابن ابی الحدید، عمر به هنگام تشکیل شورای خلافت و احضار

۱- «تاریخ طبری» ۲۲۷/۴ و دنباله آن چاپ دارالمعارف.

۲- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۸۵/۱ - ۱۹۴ و ۲۵۶/۱۲ - ۲۸۱.

«الغدیر» علامه امینی ۳۶۰/۵ - ۳۷۵.

«معالم المدرستین» ۱۳۵/۱ - ۱۴۱.

«النص والاجتهاد» مورد ۷۰ ص ۳۸۳ - ۳۹۸.

اعضای شش نفره شوری در حالی که روی سخنش به عثمان بود گفت:
 چنان می‌بینم که قریش به خاطر دوستی با تو امر حکومت و خلافت را به
 عهده تو قرار دهند، پس تو بنی امیه و بنی مُعِیْط را بر گردن مردم سوار کنی و
 دست آوردهای جنگی را به آنها ببخشی، پس گروهی از سر جنبان های عرب به
 رویارویی تو برخیزند، و تو را در بستر خوابت ذبح کنند، به خدا سوگند اگر آنها
 چنین کاری انجام دهند (یعنی تو را عهده‌دار خلافت نمایند) توهم آنچه را گفتم
 عملی خواهی کرد، و اگر چنین کردی آنها هم چنان که گفتم تو را خواهند کشت،
 پس هنگامی که بدان دست یافتی سخن مرا به یاد آور که کاری است شدنی.^(۱)
 و به روایت بلاذری و دیگران عمر به هنگام گفتگو و مشاوره پیرامون
 انتخاب خلیفه بعد از خود با ابن عباس - و نام بردن یک یک اعضای ششگانه
 شوری - چون نوبت به عثمان رسید گفت:

«لو ولیها لحمل بنی ابی معیط علی رقاب الناس، ولو فعلها لقتلوه»^(۲)

اگر عثمان متصدی امر خلافت شود بنی ابی مُعِیْط را بر گردن مردم سوار
 کند و اگر چنین کند او را به قتل آورند.

و به دیگر روایت بلاذری، وی گفت:

«فاتق الله و لاتحمل آل ابی معیط علی رقاب الناس».^(۳)

تقوای الهی را پیشه کن و آل ابی معیط را سوار بر گردن مردم مکن.
 اما چگونگی تشکیل شورا و برگذاری آن، به گونه‌ای بود که به برکناری علی
 و بر سر کار آمدن عثمان منجر می‌شد، بدین قرار که شش نفر نامبردگان عضو
 شوری، تحت سیطره نیروی مسلح پنجاه نفری به فرماندهی ابوطلحه انصاری،

۱- «شرح نهج البلاغه» ۱/۱۸۶ به نقل از کتاب «السفیانیه» ابو عثمان.

۲- «انساب الاشراف» ۱۶/۵.

«الفائق زمخشری» ۲/۴۲۵ - ۴۲۶.

«ابن ابی الحدید» ۱۲/۲۵۸ - ۲۵۹ به نقل از ابن سعد در طبقات.

۳- «انساب الاشراف» ۱۶/۵ و ۱۷ قریب بدینمضمون.

به مدت سه روز تجمع و گردهم آیند، وقاطعانه یک نفر را از بین خود انتخاب کنند.

و اگر یک نفر در برابر تصمیم گیری پنج نفر مخالفت کند، یا دو نفر در برابر چهار نفر به مخالفت برخیزند، باید گردن آنها زده شود، و اگر سه نفر با تصمیم گیری سه نفری که ابن عوف در آن است مخالفت کنند، گردن آن سه نفر نیز باید زده شود، و بدین ترتیب تصمیم گیری سرنوشت ساز شوری به نظر ابن عوف محول گردید.^(۱)

اکنون برای آگاهی تفصیلی بر اینکه باید هدف شورا، در جلوگیری از خلافت حضرت علی علیه السلام و به خلافت رسیدن عثمان، خلاصه گردید و به پایان رسد، نظر خواننده محترم را به چند فراز تاریخی جلب و خواستار دقت هرچه بیشتر خوانندگان در آنها می‌باشیم:

۱- ابن ابی الحدید نقل کرده^(۲) که عمر هریک از اعضاء شوری را به عبارتی مخاطب قرارداد و از جمله به عثمان گفت: وأما أنت یا عثمان فوالله لروثة خیر منك^(۳) و حضرت علی را بدین عبارت: وأما أنت یا علی! فوالله لو وزن إیمانك بإیمان أهل الأرض لرجحهم^(۴)

در این موقع علی علیه السلام از مجلس خارج شد، و عمر ادامه داد:

۱- «تاریخ طبری» حوادث سال ۲۳، ۳۳/۵.

«کامل» ابن اثیر حوادث سال ۲۳، ۴۳/۳.

«طبقات» ابن سعد ۳۳۸/۳.

«عقد الفرید» افسست دار الکتب بیروت ۲۷۵/۴ بیعد.

«انساب الاشراف» بلاذری ۱۶/۵ و دنباله آن.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ذیل خطبه شفشقیه ۱۹۱/۱.

۲- «شرح نهج البلاغه» ۵۰/۹ سطر ۸ و ۹، و ۲۵۹/۱۲ - ۲۶۰.

۳- واما تو ای عثمان، پس بخدا سوگند سرگین اسب از تو بهتر است.

۴- واما تو ای علی به خدا سوگند اگر ایمان تو را با ایمان اهل زمین موازنه و برابری کنند ایمان تو بر ایمان آنها سنگینی نماید و بر آن بچربد.

به خدا قسم؛ من نسبت به مقام و موقعیت مردی که اگر او را به رهبری خود انتخاب کنید شما را وادار به محجّه بیضاء و راه روشن کند، آگاهتر از دیگرانم. و چون حاضران مجلس پرسیدند آن مرد کیست؟ پاسخ داد: همین کسی که از میان شما بیرون رفت.

گفتند: پس چه چیز مانع تو از نصب او به مقام خلافت و رهبری باشد؟! گفت: راهی برای انجام این کار نیست.

و براساس این روایت، عمر در عین حالی که با قسم جلاله سرگین اسب را بهتر از عثمان اعلام می‌کند، و نیز با قسم جلاله ایمان علی را بر ایمان اهل زمین ترجیح داده و سنگین تر اعلام می‌کند، مع الاسف با انکار عملی تمام آنچه قرآن و پیامبر در فضیلت و تقدم همه جانبه علی ایراد کرده‌اند و عمر خود اقرار داشت، می‌گوید: «راهی برای خلافت علی نیست» و خلاصه آنکه عضویت حضرت علی علیه السلام در شورای خلافت صحنه سازی است.

۲ - بلاذری و دیگران روایت کرده‌اند که: حضرت علی علیه السلام از اینکه عمر، سرنوشت شورای خلافت را به عبدالرحمان بن عوف واگذار نمود، به عموی خود ابن عباس شکایت کرد و فرمود: والله امر خلافت از دست ما بیرون رفت. عباس گفت: چطور ای پسر برادر؟

فرمود: بدان جهت که سعد با پسر عمش عبدالرحمان مخالفت نخواهد کرد و عبدالرحمان هم شوهر خواهر عثمان و داماد این خانواده باشد، و هیچ یک با دیگری مخالفت نمی‌کنند. پس اگر طلحه و زبیر هم به من پیوندند سودی برای من نخواهد داشت، زیرا ابن عوف جزو گروه مقابل ما است، و عمر اختیار شورا را به وی محول و واگذار نموده^(۱) و این سخن علی هم - با اضافه پیوستن طلحه

۱ - «انساب الاشراف» بلاذری ۱۹/۵.
«تاریخ طبری» ۲۲۷/۴ ج دارالمعارف.

به ابن عوف - به حقیقت پیوست، و نقشه عمر قاطعانه به اجراء در آمد.
 ۳- ابن ابی الحدید می نویسد: چون علی بن ابی طالب از مجلس شورا به محل تجمعش با وابستگان به خود وارد گردید، روی سخن بدانها نموده گفت: ای بنی عبدالمطلب قوم و قبیله شما پس از درگذشت پیامبر با شما دشمنی کردند، همانند دشمنی آنها با حضرتش در ایام حیات، و اگر قوم شما (یعنی بنی امیه) مورد اطاعت واقع شوند، دیگر شما هیچ گاه سمت امارت نخواهید یافت، به خدا سوگند آنها رجوع به حق نکنند مگر با زور شمشیر.

شقیق بن مسلمه - راوی خبر - گوید: در این موقع عبدالله بن عمر در حال داخل شدن در مجلس بود که سخن امام به گوشش رسید و گفت: ای ابوالحسن می خواهی بعضی را با بعضی گلاویز و به جان هم اندازی!!

علی فرمود: وای بر تو ساکت باش، به خدا سوگند اگر نبود که پدرت (عمر) نسبت به من در گذشته و حال مرتکب شد آنچه را که مرتکب شد، نه (عثمان) بن عفان به رویارویی با من می پرداخت و نه (عبد الرحمان) ابن عوف، پس عبد الله از جا برخاست و خارج شد.^(۱)

آری امیر مؤمنان که خود از نزدیک شاهد و ناظر نقشه ها و توطئه ها بود، از همه بهتر می دانست که اگر طرح و نقشه عمر نبود، عثمان و دار و دسته اش با آن همه گفته های پیامبر در مذمت بنی امیه و هشدارهای فراوان پیرامون بر سرکار آمدن آنها، دیگر نه آبرویی داشتند که در صحنه خلافت خودنمایی کنند، نه مردم تن به خلافت آنها می دادند، و این طرح عمر با کمک ابن عوف بود که زمام خلافت را به دست بنی امیه داد، و منهای حکومت معاویه در سرزمین شام و

← «عقد الفرید» ابن عبد ربه ۷۴/۳، و در ج دار الکتب بیروت ۲۷۶/۴.

«شرح نهج البلاغه» ۱/۱۹۱ و ۵۰/۹-۵۱.

«کامل» ابن اثیر سال ۲۳.

۱- «شرح نهج البلاغه» ۵۴/۹.

مناطق تابعه، از تاریخ خلافت عثمان به مدت ۱۰۹ سال بنی امیه با همه اعمال کفر آمیز و جنایات فراموش نشدنی بر کشورهای اسلامی حکومت کردند.

۴- ابن سعد می نویسد: سعید بن عاص به نزد عمر رفت و از وی خواست به زمین خانه اش بیفزاید. پس عمر به وی وعده داد که فردا صبح بعد از نماز او را یادآوری نماید تا خواسته اش را عملی سازد، و بالاخره با سعید به در خانه اش رفت و با پای خود بر زمین خط کشید و مقداری از زمین وسیع مجاور خانه سعید را به خانه وی افزود.

سعید با مطرح کردن بچه دار شدن و نیاز به خانه وسیع تر طلب زیاده نمود. عمر گفت: هم اکنون مقداری را که بدان اضافه کردم تو را بس است، ولی این موضوع را پیش خود مخفی نگه دار که پس از من کسی بر سر کار آید که با تو صله رحم نماید و حاجتت را برآورده کند.

سعید گوید: ایام خلافت عمر را گذراندم تا عثمان کاندیدای خلافت شد و از رهگذر شورا بدین مقام دست یافت، پس نسبت به من صله رحم و احسان کرد و خواسته مرا عملی و در امانت واگذار شده به او (یعنی مقام خلافت و امکانات مربوطه) همراه شریک نمود.^(۱)

آیا عمر بر اساس غیب گوئی، این چنین پیشگوئی قاطعانه از روی کار آمدن عثمان نمود؟ یا از روی ساخت و سازش و قرار سری و نقشه از پیش تهیه شده خبر از مقام خلافت عثمان داد؟

البته طرح شوری با ویژگی هایی که داشت خود به تنهایی بیانگر فرض دوم قضیه است، تا چه رسد به مرحله اجرائی آن به دست ابن عوف، و بالاخره خلاصه شدن همه چیز در دستیابی عثمان به مسند خلافت.

ولی آنچه بهتر از همه بیانگر واقع و پرده برداری از حقایق باشد، دو روایت

ذیل است که نقش عمر را در واگذاری خلافت به عثمان روشن و صحنه نمایشی بودن شوری را بر ملا می‌سازد.

۱ - حافظ خیشمه بن سلیمان طرابلسی در «فضائل الصحابه» - به نقل متقی هندی - از حدیث نقل روایت کرده که به عمر بن خطاب (در حالی که در مدینه بود) گفته شد: ای امیرالمؤمنین خلیفه بعد از تو کیست؟
گفت: عثمان بن عفان.^(۱)

و در روایت طرابلسی - به نقل محب طبری - آمده: در حالی که عمر در موقف (یعنی در مکه و موقع حج) بود از او سؤال شد که خلیفه بعد از تو کیست؟
پس پاسخ داد: عثمان بن عفان.^(۲)

۲ - و حافظ ابوزرعه دمشقی در کتاب «التاریخ والعلل» - به نقل محب طبری^(۳) - و ابن عساکر دمشقی در «تاریخ دمشق» - به نقل متقی هندی - آورده‌اند که عمر ضمن مذاکره و گفت و گو با پسرش عبدالله، پیرامون خلیفه بعد از خود گفت: نه، سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، خلافت بعد از خود را به همان کسی رد و تحویل نمایم، که او نخستین بار آن را به من تحویل و واگذار کرد.^(۴)
و این کلام عمر اشاره به عثمان بود که در موقع نوشتن وصیت نامه ابوبکر درباره خلیفه بعد، و حالت اغما و بیهوشی که به ابوبکر دست داد، پس عثمان با عجله نام عمر را به عنوان خلیفه بعدی نوشت، و چون ابوبکر (به ادعای بعضی راویان) به هوش آمد و پرسید چه نوشتی؟ و معلوم شد چه نوشته است، گفت: ترسیدی من بمیرم و خلیفه تعیین نشده باشد؟ عثمان گفت: آری. پس ابوبکر از روی خوشحالی او را تحسین و نوشته‌اش را تایید نمود.

۱ - «کنز العمال» ۷۳۶/۵ شماره ۱۴۲۵۹.

۲ - «ریاض النضره» ۱۲/۲ و درج بیروت ۴۶/۲.

۳ - «ریاض النضره» ۷۴/۲ و درج بیروت ۳۵۴/۱.

۴ - «کنز العمال» ۷۳۹/۵ - ۷۴۰.

ضمناً ناگفته پیداست که موضوع شورای خلافت اضافه بر دو مرحله طرح و اجراء آن، مراحل دیگری هم به دنبال داشت که بسیار سؤال برانگیز و دارای پیامدهای زیان باری بود که قبل از همه دامن‌گیر امام امیر مؤمنان شد و بعداً دامن‌گیر اسلام و مسلمانان.

اما سؤالاتی که در زمینه اصل شورا پیش می‌آید: با روی سخن به علما و دانشمندان اهل تسنن به خصوص حقوقدانان و قانون شناسان این فرقه، می‌پرسیم:

۱ - طرح شورای عمر بر اساس کدام یک از آیات قرآنی یا احادیث و فرموده های پیامبر بود؟^(۱)

۲ - گذشته از اصل شوری - که نه با ترک تعیین خلیفه از ناحیه پیامبر (به ادعای خود عمر^(۲) و همفکرانش) سازگار بود، و نه با اقدام به تعیین خلیفه از ناحیه ابوبکر - موضوع محدودیت اعضاء آن درشش نفر تحت چه ضابطه‌ای بود؟
۳ - مدت برگذاری آن در ظرف سه روز نه کم و نه زیاد، به چه علت و دلیلی تعیین شد؟

۴ - اختصاص عضویت آن به نامبردگان - با وجود ده ها بلکه صدها نفر از صحابه که به مراتب بیش از اعضای شوری (منهای امیر مؤمنان علیه السلام) دارای صلاحیت علمی و تقوایی و سابقه خدمت مصلحت اندیش برای اسلام و مسلمانان بودند چگونه بود؟

۱ - جهت آگاهی تفصیلی بر حدود شورای مذکور در قرآن و بی اعتباری شورای خلافت رجوع شود به «معالم المدرستین» ۱/۱۶۸ - ۱۷۵.

۲ - «صحیح مسلم» کتاب الاماره باب الاستخلاف و ترکه تحت شماره ۱۸۲۳.

«صحیح ترمذی» کتاب الفتن باب ما جاء فی الخلافة شماره ۲۲۲۵.

«مسند احمد حنبل» ۱/۴۳، ۴۶ و ۴۷.

«تاریخ بغداد» ۱/۲۵۸.

«تیسیرالوصول» شیبانی ۲/۴۹ به نقل از پنج نفر صاحبان صحاح ست غیرازنسانی.

«کنز العمال» ۵/۷۱۶ - به نقل از یازده مصدر حدیثی.

۵- با اینکه عمر خود قبل از همه انگشت روی پاره‌ای از نقاط ضعف اخلاقی، سیاسی و بالاخره بی کفایتی و عدم صلاحیت یک یک اعضای شوری (به جز علی علیه السلام) نهاد و به آنها اعتراف نمود، و بدین وسیله زمینه صلاحیت آنها را برای انتخاب لغو یا تضعیف کرد، دیگر چه مجوز و مصلحتی در اختصاص یافتن عضویت شوری به آنها بود؟

۶- حکم جدا کردن سر هر یک از اعضای شوری که در برابر توافق و تصمیم گیری پنج نفر دیگر دم از مخالفت زند.

۷- و حکم جدا کردن سرهای دو نفر از اعضای شوری که با نظریه چهار نفر دیگر مخالفت نمایند.

۸- و حکم جدا کردن سرهای نیمی از اعضای شوری که در برابر تصمیم گیری نیم مشتمل بر ابن عوف مخالفت ورزند و به تعبیر دیگر حکم قطع گردن کسانی که از بیعت با کسی که ابن عوف باوی بیعت نموده خودداری کنند.^(۱)

۹- و حکم قتل هر شش نفر اعضای خلافت در صورت عدم توافق بر سر تعیین خلیفه به مدت سه روز، چگونه و بر اساس چه دلیلی صادر شد؟

با اینکه به گفته خود عمر پیامبر از همه آنها راضی و خوشنود بود، و عمر با استناد بدین موضوع آنها را صالح و به عنوان عضو شوری معرفی کرد.

۱۰- واگذاری اختیارات قاطع و سرنوشت ساز شوری به عبدالرحمان بن عوف و بی‌کاره بودن دیگران، براساس چه مزیت و حق تقدیمی نسبت به دیگران بود؟

۱۱- اعطاء ماموریت به پنجاه مرد مسلح، تحت فرماندهی ابوطلحه برای محاصره و تحت نظر قرار دادن اعضای شوری، جهت به اجراء درآوردن هر چه زودتر و دقیق تر دستور عمر، مبنی بر قتل متخلفین و دیگر موضوعات، بر اساس

۱- به روایت اسلم از طریق ابن عساکر - به نقل کنز العمال ۷۴۳/۵ شماره ۱۴۲۷۳.

چه ضابطه‌ای از ضوابط و مقررات کتاب و سنت از ناحیه عمر طراحی و صادر گردید؟

در مرحله اجراء طرح بوسیله عبدالرحمان بن عوف هم این گونه سؤال‌ها مطرح است:

۱- سیره ابوبکر و عمر از چگونه اعتباری برخوردار بود که در ردیف کتاب و سنت، عمل به آن شرط تصدی امر خلافت گردید، و عملاً بهانه و دستاویز برکناری علی و بر سر کار آمدن عثمان از آب درآمد؟

۲- جمع بین کتاب و سنت و سیره ابوبکر و عمر با انواع تضادها و موارد فراوان تخالف، چگونه قابل عمل و امکان پیاده کردن داشت؟

۳- آیا بین سیره ابوبکر و سیره عمر (با نمونه های فراوان تخالف) امکان هم آهنگی و توافق کامل وجود داشت که بتوان هر دو را با هم در ردیف کتاب و سنت مطرح نمود؟

۴- در صورت توافق و هم آهنگی سیره آن دو نفر با کتاب و سنت پیامبر، دیگر چه جایی برای مطرح نمودن آن بطور مستقل در ردیف کتاب و سنت وجود داشت، و چه نیازی به مطرح کردن آن بود؟

۵- بر فرض صحت ادعای دست اندرکاران خلافت و پیروانشان مبنی بر عدم تعیین و معرفی علی علیه السلام به مقام خلافت از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله، به چه دلیل و با چه مجوزی، آن همه مایه های تقدم علمی و عملی و اخلاقی علی بر دیگران - که آیات شریفه قرآن و فرموده های پیامبر بیانگر آن است و در مصادر حدیثی و تفسیری و تاریخی و کلامی دست اول اهل تسنن ثبت و ضبط شده - بر خلاف معیارهای قرآنی به دست فراموشی سپرده شد، و عثمان با همه نقاط ضعف و منفی و زمینه ساز تسلط بنی امیه و بنی معیط بر مردم، انتخاب گردید؟.

همه می دانند و نوشته اند و قبلاً هم خواندیم که عثمان با تصدی مقام

خلافت چگونه پیشگویی عمر را عملی کرد، و بنی امیه و بنی معیط را مسلط و سوار بر مردم نمود، و بنی امیه هم با استیلاء بر حکومت اسلامی مهر بردگی بر دست و گردن مسلمانان زدند، و عملاً زبان اعتراض مسلمانان را در طول قرون گذشته بر علیه عمر به صدا درآوردند.

درحالی که اگر عمر - با آنچه در باره عثمان از همه بهتر می دانست و به گوشه‌ای از آن خبر داد - خود مایل و مصمم به حکومت بنی امیه و دست یابی عثمان به خلافت نبود، با استناد به هشدارهای پیامبر درباره بنی امیه، از عضویت عثمان در شورای خلافت صرف نظر می نمود، یا بطور ساده و بدون نقشه به عضویت او اکتفا می کرد، و قبل از هر چیز وی را به صحنه خلافت راه نمی داد. اما نمی توان انکار کرد که طرح شوری و دستور اجراء آن به دست ابن عوف و مطرح نمودن سیره شیخین، از اوّل تا آخر، در تصدی عثمان و خلافت او خلاصه می شد و دیگر هیچ. و روایات هم گواه بر این بود که خلافت عثمان کاری از پیش حساب شده بود.

اکنون این علما و دانشمندان سرنوشت ساز دینی اهل تسنن هستند که باید در راستای گرایش‌های مذهبی خود و افراد تحت نفوذشان با کنار نهادن تعصب و سرفروود آوردن در مقابل حقائق و رویدادهای غیر قابل انکار تاریخی، خود را از مشکلات پاسخگویی روز حساب و در پیش‌گاه خدا رهائی بخشند، و بدانند آنچه را که به عنوان حقانیت متصدیان خلافت و غاصبان حق اهل بیت به رخ عوام می کشند و بدان تمسک می جویند، جوابگوی آنچه را خود در حق تقدم علی و سایر اهل بیت نوشته‌اند و بدان محاکمه و احتجاج می شوند، نخواهد بود. و اما مرحله پیامدهای ناگوار و زیانبار تشکیل شورای خلافت، پس به خاطر اختصار و محدودیت این کتاب، خوانندگان را به کتاب «عقد الفرید» ابن عبد ربّه ۲۸۱/۴ و «طرائف» سید بزرگوار ابن طاوس ص ۴۸۲ به بعد و کتاب شریف «النص والاجتهاد» آیت الله شرف الدین ص ۳۸۳ - ۳۹۸ ارجاع می دهیم.

و اما معاویه پس به دنبال حکومت شام از طرف عمر و بعدا عثمان، با دسیسه و سوء استفاده از عنوان قتل عثمان و زور و کشتار مردم (در جنگ صفین) و به شهادت رسانیدن امام مجتبی علیه السلام به وسیله زوجه آن حضرت، و بالاخره ضعف مسلمانان، خود را خلیفه پیامبر خواند، و سپس یزید را کاندیدای خلافت و به مردم ابلاغ و از آنها خواست تا با او بیعت کنند.^(۱)

یزید هم فرزندش معاویه را ولیعهد و خلیفه بعد از خود قرار داد و رسماً آن را اعلام کرد.

و مروان بن حکم خود با زور و سوء استفاده از کناره گیری معاویه بن یزید، به مدت شش ماه تا ده ماه به زمامداری شام و مصر رسید، و پسرش عبدالملک را به ولیعهدی و خلافت بعد از خود منصوب و معرفی کرد.^(۲)

و به گفته ابن قتیبه و ابن حجر نیز عبدالعزیز را به ولایت عهدی و خلافت بعد از برادرش عبدالملک تعیین نمود.^(۳)

عبدالملک در سال ۸۶ فرزندش ولید و پس از وی فرزند دیگرش سلیمان را به خلافت بعد از خود تعیین نمود.^(۴)

سلیمان بن عبدالملک شوهر خواهر خود عمر بن عبدالعزیز را (که با ولید بن عبدالملک در انتقال خلافت از سلیمان به فرزندان خود مخالفت کرد) و از آن پس یزید بن عبدالملک را به شرح زیر^(۵) ولیعهد و خلیفه بعد از خود

۱- «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۲۰۶.

۲- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۱۱.

۳- «السیاسة و الامامة» ۱۴/۲، «الاصابة» ۳۲۰/۹.

۴- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۵- به نوشته سیوطی سلیمان بخاطر غائب بودن فرزند بزرگش و کم سنی فرزند بعدیش در نامه سر بسته، نخست عمر بن عبدالعزیز و پی از وی برادر خود یزید بن عبدالملک را به خلافت برگزید و از مردم خواست طبق شرح مندرج در آن نامه سر بسته بیعت نمایند و چون مردم از بیعت این چنانی امتناع ورزیدند دستور داد رئیس پلیس و ماموران مربوطه آنان را به زور راضی و وادار به بیعت کنند و بدین ترتیب مردم بی خبر از واقع امر، اجباراً بیعت کردند.

اعلام نمود.^(۱)

نیز «ماوردی» این قضیه را بدون شرح زیر آورده است:^(۲)

یزید بن عبد الملک به خاطر کوتاهی سن فرزندش ولید (که در حدود پانزده ساله بود) نخست برادر خود هشام بن عبد الملک و بعد از وی ولید را به ولایت عهدی و خلافت تعیین و اعلام کرد.^(۳)

ابو خالد یزید بن ولید بن عبد الملک با کشتن پسر عموی خود ولید بن یزید و اشغال کرسی خلافت، به روایتی برادر خود ابراهیم بن ولید را به ولیعهدی خویش برگزید.

ابراهیم هم پس از گذشتن هفتاد شب از مدت زمامداریش - بر اثر خروج مروان حمار (ابن محمد بن مروان) علیه او - فرار کرد و سپس خود را از عنوان خلافت خلع و زمام امر را به دست مروان سپرد و با وی بیعت نمود.^(۴)

۱- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۲۷.

۲- «احکام السلطانیه» ص ۱۳.

۳- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۵۰.

۴- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۵۴.

خلفاء بنی عباس و ادامه روش سوء بنی امیه درباره اهل بیت علیهم السلام

به شرحی که عموم تاریخ نویسان اسلامی نوشته‌اند، با قیام سرسختانه سادات و علویان و در کنار آنها عباسیان، علیه بنی امیه، حکومت اموی ساقط و از هم پاشیده شد، و دوران زمامداری این خاندان در عراق، حجاز، شام و ایران با کشته شده مروان حمار پایان یافت.

متأسفانه بنی عباس با پیشدستی مزورانه و ترفند سوء استفاده از شعارها و عناوین اسلامی مربوط به اهل بیت مثل: «یا للثارات، الطلب بثار القتلی من اهل البیت، الرضا من آل محمد» زمام حکومت و خلافت را به دست گرفتند و بطور خلاصه با جنایات فراوان و کشتارهای بی حساب و زنده در میان دیوار نهادن سادات و علویین و پرکردن زندانها و قطع حقوق اهل بیت و دیگر کارهای ظالمانه در حق آنها و شیعیانشان، و از همه بدتر و جنایت آمیزتر، کشتن شش نفر از امامان بر حق و معصوم شیعه از امام صادق تا امام عسکری علیهم السلام، آن همه ننگ و عار و فجایع حکومت بنی امیه را به دست فراموشی سپردند.

نخستین کسی که از این خاندان برمسند حکومت نشست ابوالعباس - عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب - معروف به سفاح بود که در سال ۱۳۶ هجری درگذشت و دوسال پیش از مرگش برادر خود ابوجعفر منصور و پس از وی عمویش عیسی بن علی را به ولایت عهدی بعد از خود تعیین و معرفی کرد.^(۱)

در سال ۱۴۷ منصور عمویش عیسی بن علی را از ولایت عهدی خلع و فرزند خود ابو عبدالله مهدی را به سمت ولایت عهدی برگزید.^(۲)

۱ - «احکام السلطانیه» ماوردی ص ۱۴، «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۲۵۸.

۲ - «تاریخ الخلفاء» ص ۲۶۱.

در سال ۱۵۹ مهدی عباسی به ولایت عهدی فرزندانش موسی هادی و هارون الرشید یکی پس از دیگری به ترتیب مراسم بیعت با آنها را انجام داد.^(۱) و در سال ۱۶۹ پس از مرگ مهدی مردم بر اساس ولایت عهدی هادی از طرف پدرش با وی بیعت بر خلافت کردند.^(۲)

و در سال ۱۷۰ پس از مرگ هادی مردم بر اثر ولایت عهدی هارون از طرف پدرش با او بیعت نمودند.^(۳)

و در سال ۱۷۵ هارون الرشید پسر پنج ساله اش محمد را - بر اثر حرص و اصرار مادرش زبیده - با لقب «امین» به ولیعهدی خود برگزید و با او بیعت نمود. و در سال ۱۸۲ با پسر دیگرش عبد الله «مأمون» به ولیعهدی بعد از برادرش بیعت کرد، سپس در سال ۱۸۶ پسر سومش قاسم را با لقب مؤتمن به ولیعهدی بعد از دو برادرش منصوب و با او بیعت کرد، و بالاخره تمامی کشورهای اسلامی آن موقع و مناطق تحت نفوذ را بر سه بخش نمود و هر بخشی را به یکی از سه نفر پسرانش واگذار کرد و نسخه مشروح بیعت را در کعبه بیاویخت.^(۴)

و در سال ۲۱۸ پیش از مرگ مأمون بخشنامه ای از طرف او به بلاد اسلامی فرستاده شد که بیانگر اعلام خلافت معتصم عباسی از طرف برادرش مأمون بود.^(۵) و در سال ۲۱۹ مردم بر خلافت الواثق بالله عباسی پسر معتصم بر اساس ولایت عهدی او از جانب پدرش بیعت نمودند.^(۶)

و پیش از سال ۲۴۷ متوکل عباسی با پسران خود منتصر، معتز و مؤید به عنوان ولایتعهدی - به ترتیب یکی پس از دیگری بیعت کرد، تا به ترتیب دست

۱- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۷۳.

۲- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۷۹.

۳- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۸۳.

۴- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۹۰.

۵- «تاریخ الخلفاء» ص ۳۱۳ و «احکام السلطانیة» ماوردی ص ۱۳.

۶- «تاریخ الخلفاء» ص ۳۴۰.

اندرکار خلافت شوند.^(۱)

و در سال ۲۴۷ پس از قتل متوکل و وزیرش، پسرش منتصر بر اساس ولایت عهدی قبلی بر مسند خلافت نشست.

و متوکل همان بود که وقتی نصر بن علی جهضمی بصری، در بغداد روایت کرد که پیامبر اکرم ﷺ با گرفتن دست حسن و حسین فرمود:

«من أحبّ هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي يوم القيامة»^(۲)

دستور داد هزار تازیانه به او بزنند، اما با شفاعت یکی از درباریان به نام جعفر بن عبد الواحد مبنی بر اینکه نصر از اهل سنت است، متوکل از وی درگذشت.^(۳) هم او بود که عمر بن فرج راجحی را به حکومت مدینه گماشت و دستور داد هرچه بیشتر نسبت به علویان سختگیری و اذیت کند.

و هم او تا آن جا علویان را تحت شکنجه و فشار قرار داد که مقرر نمود، نه آنها از کسی سؤال کنند و نه کسی به آنها کمک و احسان نماید، و چنانچه گزارش شود که کسی به علوی یا طالبی احسان کرده، به سخت ترین وجهی او را کیفر خواهم داد، تا مایه عبرت دیگران شود.

به دنبال این سخت گیری ها کار سادات به آنجا رسید که زنان آنها لباس مورد احتیاج ضروری را نداشتند، و بایک قطعه لباس یکی پس از دیگری نماز می خواندند، و شبانه روز همچنان برهنه و بدون پوشش به سر می بردند.

و چون دوران متوکل سپری شد و ثوبت به پسرش منتصر رسید، به والی خود در مصر دستور داد علویان را از سوار شدن بر اسب و تهیه غلام و کنیز منع

۱- «تاریخ الخلفاء» ص ۳۵۰.

۲- کسی که مرا و این دو (حسن و حسین) را و پدرشان و مادرشان را دوست بدارد روز قیامت با من در درجه من خواهد بود.

۳- «مسند احمد حنبل» ۱/ ۷۶- ۷۷.

«تاریخ بغداد» ۱۳/ ۲۸۷- ۲۸۸.

کن، و هرگاه بین کسی و یکی از آنها نزاعی واقع شد، پس گفته او را بدون شاهد بپذیر و گوش به حرف طالبی و شاهدش منده، و این موضوع را در مناطق مختلف تحت نفوذش بخشنامه کرد.^(۱)

و در سال ۲۶۱ معتمد عباسی به ولایتعهدی پسرش المفوض الی الله، جعفر، و بعد از او پسر دیگرش الموفق طلحه بیعت کرد.^(۲)

و در سال ۲۸۹ به هنگامی که معتضد عباسی در مرض موت بود، مردم بر اساس ولایتعهدی پسرش مکتفی بالله علی با وی بر امر خلافت بیعت نمودند.^(۳) و در سال ۲۹۵ مکتفی بالله بخاطر شدت بیماری، برادر خود مقتدر را پس از پی بردن بر بلوغ او به ولایت عهدی برگزید.^(۴)

و به این ترتیب بیست نفر دیگر از بقیه خاندان عباسی همه (به جز چند نفر از آنان که با زور روی کار آمدند) با ولیعهد قراردادن فرزند، نبیره، برادرزاده خود، دوران خلافت راهمچنان ادامه داده و سپری کردند، بدون آنکه از رهگذر شورای خلافت و نظر خواهی از مسلمانان کسی به این سمت منصوب گردد، یا اجازه دهند از خاندان پیامبر و علویین کسی بر سر کار آید، تا آخرین خلیفه عباسی «مستعصم بالله» که با قتل او به دست مغول دوران زمامداری آنها در عراق پایان یافت.^(۵)

نیز زمامداران عباسی مصر هم که به هنگام برچیده شدن بساط خلافت از عراق به مصر رفتند، تعداد پانزده نفر یکی پس از دیگری، با ولیعهدی از طرف خلیفه پیشین یا مصلحت اندیشی اطرافیان، و ساخت و سازش بادرباریان به

۱- «خطط» مقریزی ۱۵۳/۴.

«انتفاضات» الشیعیه... سید هاشم معروف حسینی ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲- «تاریخ الخلفاء» ص ۳۶۴.

۳- «تاریخ الخلفاء» ص ۳۷۶.

۴- «تاریخ الخلفاء» ص ۳۷۸.

۵- «تاریخ الخلفاء» ص ۳۸۶-۴۶۴.

مقام خلافت ظاهری نائل شدند، که البته خلافت آنها بی‌محتوی‌تر از خلفای عباسی عراق بود، و پیش از هر چیز جنبه تشریفاتی داشت و اختیارات همه جانبه در دست سلاطین معاصر و حاکم بر منطقه بود.^(۱)

عبدالله بن زبیر «۱ - ۷۳»

نظر به اینکه برخی از علمای اهل سنت^(۲) برای توجیه حدیث «...اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش» و دیگر احادیث هم مضمون به دست و پا افتاده و خواسته‌اند حدیث مزبور را با خلفای - باصطلاح - راشدین و چند نفر دیگر از جمله عبدالله بن زبیر منطبق نمایند، نگارنده بطور کوتاه توجه فضلا و علاقمندان را به مراتب زیر پیرامون چگونگی روحیه و روش عبدالله بن زبیر جلب و تفصیل بیشتر را واگذار به مصادر مربوطه می‌نماید.

عبدالله بن زبیر، خواهرزاده عایشه و پدرش پسر عمه امام امیر مؤمنان علیه السلام بود، و آن قدر مورد علاقه خاله‌اش عایشه بود که پس از شکست در جنگ جمل، به کسی که وی را بشارت به سلامتی عبدالله داد، ده هزار درهم مزدگانی عطا کرد و سجده شکر به جای آورد.

او آن چنان باکراحت از بنی هاشم و کینه توزی نسبت به خصوص امیر مؤمنان علیه السلام رشد کرده بود، که توانست پدرش را بر علیه آن حضرت وادار به تغییر مسیر کند، و امام فرمود:

«زبیر پیوسته مردی از ما اهل بیت به حساب می‌آمد تا وقتی که پسر نامیمونش عبدالله رشد کرد و به خود نمائی (یعنی توانائی بر شیطنت و

۱ - «تاریخ الخلفاء» ص ۴۴۷ - ۵۱۴.

۲ - مثل سیوطی و ابن حجر به شرحی که در بخش سوم این کتاب ضمن بررسی ائمه اثنا عشر بیاید.

تفتین) رسید»^(۱)

او خود به عبدالله بن عباس گفت: من چهل سال بغض و کینه شما اهل بیت را در دل پنهان داشته‌ام،^(۲) اما پیش از همه بغض علی بن ابی طالب علیه السلام را اظهار و حضرتش را هدف بدگوئی و مذمت قرار می‌داد.^(۳)

همچنین او محمد بن حنفیه، عبدالله بن عباس و هفده نفر از بی هاشم را جمله حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب را در «شعب عارم» مکه زندانی کرد و با ریختن مقداری فراوان چوب و هیزم در مدخل شعب، می‌خواست آنها را با آتش بسوزاند، که مختار آگاه شد و فوراً چهار هزار نیرو فرستاد و غافل‌گیرانه نامبردگان را از شعب نجات داد و آزاد کرد.^(۴)

عبدالله پس از مرگ یزید بن معاویه به سال ۶۴ هجری مسند زعامت نشست و از مردم بیعت برخلافت گرفت، و مصر، حجاز، یمن، خراسان، عراق و بخش‌هایی از سرزمین شام جزو قلمرو حکومتش درآمد، ولی بر اثر فشار بنی مروان و رو آوردن حجاج از طرف عبدالملک مروان، در مکه تمرکز یافت، و بعد از نه سال از دعوی خلافت، با پراکنده شدن اطرافیان و لشکرش، به دست حجاج، کشته شد.

۱- «الاستیعاب» ابن عبد البر شماره ۱۵۱۸.

«تهذیب تاریخ ابن عساکر» ۳۶۳/۷.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۶۷/۲ و ۴۸۰/۴.

۲- «مروج الذهب» مسعودی ۱۶۳/۵ - ۱۶۴.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۳۵۷/۱.

۳- «مروج الذهب» مسعودی ۱۶۳/۵، ۱۶۴.

«تاریخ یعقوبی» ۷/۳ - ۸.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۳۵۸/۱.

۴- «مروج الذهب مسعودی» ۱۵۸/۵ - ۱۶۰.

«شرح نهج البلاغه» ۳۵۸/۱.

«تهذیب تاریخ ابن عساکر» بطور اشاره ۴۰۸/۷.

«الکامل» ابن اثیر ۹۸/۴.

در ایام حکومتش چهل جمعه نماز جمعه را بدون ذکر صلوات بر پیامبر برگزار نمود، و بدین گونه عذر آورد که چون سادات با بردن نام بمحمد باد در بینی می‌کنند، علی رغم آنها، آن را ترک کردم، و به تعبیر دیگر: «انّ له أهیل سوء» محمد را خاندان سوئی است، که به خاطر آنها از صلوات بر وی خودداری می‌کنم.^(۱)

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که قرآن مجید چگونه آیه شریفه تطهیر، ذوی القربی، مباحله ودها آیه مشابه این آیات را در حق «اهیل سوء» پیامبرش نازل فرمود؟! و آیا چنین تعبیری از کسانی که این آیات در شأنشان نازل شده جز تخطئه قرآن مجید و تکذیب کلام الهی که ناشی از کفر و انکار وحی الهی است، به چیز دیگری تفسیر می‌شود؟

هم او در قیام پدرش زبیر به اتفاق عائشه و طلحه و راه اندازی جنگ جمل نقش به سزائی داشت، و اگر مبتکر اصلی پیدایش ناکثین نبود، یکی از عوامل مؤثر در تحریک و تشکل این گروه بود، و آنچه مسلم است وی در صف اول ناکثین بود، که پیامبر اکرم ﷺ مکرراً جنگ با آنها را به دست علی خبر داده و مجاز اعلام فرمود بود، و مصداق: «یا علی حربک حربی»^(۲) واقع شد، و دشمنی و بغضش نسبت به آن حضرت نشانه نفاق و دشمنی با خدا و رسولش بود.

و ابن عبد البر گفته است: در وجود ابن زبیر خلل‌هایی بود که صلاحیت خلافت نداشت، چون او مردی بود بخیل - تنگ نظر - بد اخلاق، حسود، پر اشتباه، او محمد بن حنفیه را از مدینه بیرون کرد، عبدالله بن عباس را به طائف تبعید نمود، و حضرت علی علیه السلام دربارهاش فرمود: پیوسته زبیر از ما اهل بیت به

۱- «تاریخ یعقوبی» ۷/۳-۸

«مروج الذهب مسعودی» - چاپ حاشیه ابن اثیر ۱۶۳/۵-۱۶۴.

«شرح نهج البلاغه» ۳۸۵/۱ و ۴۸۰/۴ - ۴۹۰.

۲- برای آگاهی تفصیلی بر مصادر این احادیث رجوع گردد به «ملحقات احقاق الحق» به شرح فهرست آن ص ۱۶۶-۱۶۷ و ص ۹۸-۱۰۴.

شمار می آمد تا وقتی که عبدالله پسرش سر برکشید.^(۱)
 مسلم در باب ذکر «کذاب ثقیف و مبیرها» آورده است: **إِنَّ ابْنَ عَمْرٍَ لَمَّا مَرَّ عَلَى ابْنِ الزَّبِيرِ وَ هُوَ مَقْتُولٌ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَأُمَّةٌ أَنْتَ أَشْرَهَا، لَأُمَّةٌ خَيْرٌ^(۲)**
 به خدا قسم امتی که تو شرورترین آن باشی امت خیر است. و این گواهی ابن عمر است بر اینکه عبدالله بن زبیر شرور این امت بوده است.

و بخاری از ابی برزه اسلم نقل کرده:

إِنَّهُ حَلَفَ بِاللَّهِ أَنْ ابْنَ الزَّبِيرِ لَنْ يَفْتَاتِلَ إِلَّا عَلَى الدُّنْيَا^(۳)

ابو برزه به خدا سوگند یاد کرد که ابن زبیر قتال و کشتار نمی کند مگر برای دنیا. و احمد بن حنبل روایت کرده است: عثمان بن عفان در پاسخ عبدالله بن زبیر که به او گفت: آیا می خواهی به مکه منتقل شوی (و مکه دار الخلافه شود)؟ گفت شنیدم رسول خدا می فرمود:

«يَلْحَدُ بِمَكَّةَ كَبْشٌ مِنْ قَرِيْشٍ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِثْلُ نِصْفِ أَوْزَارِ النَّاسِ»^(۴)

قوچی از قریش که نامش عبدالله است در مکه مُلحد، و همانند نصف وزر و وبال مردم بر عهده او خواهد بود.

نیز احمد از سعید بن عمرو روایت نموده که عبدالله بن عمر در حالی که ابن زبیر در حجر (اسماعیل) نشسته بود به نزد او آمد و گفت: بر تو باد ای پسر زبیر از الحاد در حرم خدا، پس من شهادت می دهم که شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود:
«يَحْلُهَا وَيَحْلُ بِهٖ رَجُلٌ مِنْ قَرِيْشٍ لَوْ وَزَنَتْ ذُنُوبُهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَوْزَنَهَا»^(۵)
 حرمت خانه خدا (و حرم) به دست مردی از قریش از بین می رود، که اگر گناهان او را با گناهان ثقلین (جن و انس) موازنه کنند برابر باشد.

۱- «استیعاب» تحت نام او: ۱۹۶/۶ «ج ذیل الاصابه».

۲- «صحیح مسلم» کتاب الفضائل.

۳- «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب اذا قال عند قوم شیئا ثم...

۴- «مسند احمد حنبل» ۶۴/۱.

۵- «مسند احمد» ۲۱۹/۲.

و بخاری در تفسیر سوره براءت از ابن عباس نقل روایت می‌کند که گفت:
کتب ابن زبیر و بنی امیه مُجَلِّین. (۱)

نوشته شده است (جزو رخدادهای آینده ثبت شده) که ابن زبیر و بنی امیه
حرمت شکن خانه خدا هستند.

نیز بخاری از ابن عباس آورده که رسول خدا فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَكَّةَ، وَلَمْ تَحَلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي وَلَا لِأَحَدٍ بَعْدِي، وَإِنَّمَا حَلَّتْ لِي
سَاعَةٌ مِنْ نَهَارٍ» (۲)

خداوند مکه را حرم و قرقگاه قرار داد و نه قبل و نه بعد از من بر احدی آن

را حلال نکرد، و تنها ساعتی از روز آن را برای من حلال و آزاد نمود.

گویا فرموده آن حضرت اشاره به ساعت فتح مکه و ورود به مسجد الحرام

و بالاخره تعقیب مشرکان داخل مسجد الحرام بوده است.

۱- «صحيح بخارى» كتاب التفسير، باب قوله تعالى: «ثاني اثنين اذ هما في الغار»

۲- «صحيح بخارى» كتاب البيوع، باب ما اذ قيل في الصوامع

بخش دوم

بررسی ریشه خانوادگی بنی امیه

پیش‌گوئی‌های پیامبر ﷺ در باره بنی امیه و خلافت آنها

نقش زمامداران بنی امیه در دوران خلافت

خاندان‌های بنی امیه و بنی عباس

از آن رو که موضوع بحث ما در این رساله شناختن امامی است که نشناختنش و سرپیچی از اطاعتش مرگ جاهلی را در پی دارد، و در این رابطه اختلاف شدیدی بین دو گروه مهم از شخصیت‌های درجه اول صحابه، بنی هاشم و شیعه از یک طرف و دیگر صحابه و اهل تسنن از طرف دیگر، بر سر حق یا باطل بودن خاندان بنی عباس و بنی امیه روی داد، که به خاطر اشغال کرسی خلافت و امامت، تا مرز شهادت امامان شیعه و زنده به گور کردن سادات و شیعیان پیش رفتند، به نظر رسید نخست به بررسی کوتاهی پیرامون هویت این دو خانواده از دیدگاه قرآن و فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته، آن گاه دورنمایی از چگونگی رفتار و گفتار و حکومت ایشان را از دیدگاه تاریخ، مورد مطالعه قرار دهیم، و در پایان داوری و اظهار نظر پیرامون حقانیت و هدایت‌گری یک طرف را، و باطل بودن و گمراه‌کنندگی طرف دیگر را، به عهده خوانندگان ارجمند واگذاریم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید؟!

امیه چه کسی بود و بنی امیه چه کسانی بوده‌اند؟

گرچه مشهور بین مورخین، این است که: امیه فرزند عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، از قبیله قریش، و جد امویان شام و اندلس (اسپانیا) و پسر عموی حضرت عبدالمطلب بن هاشم بوده، اما به نوشته کامل بهائی، به نقل از «کتاب البدیع» محمد بن عبدالرحمن بن محمد اصفهانی، امیه غلام رومی بود از آن

عبدشمس بن عبدمناف، که بر اثر حوادث جنگی و امثال آن در اختیار وی قرار گرفته و وی آن غلام را به رسم جاهلی پسر خوانده خود قرار داد و به امیه بن عبد شمس معروف گشت.

نیز صاحب کامل بهائی گوید: چون ثابت شد که بنی امیه رومی اند مقصود از آنچه حق تعالی فرمود: «الم غلبت الروم...» ایشان بودند، که در فتح مکه شکست خورده و مغلوب شدند و در ایام حکومت آنها جمله اهل دین و صلاح مغلوب بودند و ایشان غالب، و مراد از غلبه روم این است که، بنی امیه بر مسلمانان تسلط یافتند، چنانچه از ائمه صادقین روایت آمده است.^(۱)

بنابراین فرموده پیامبر اکرم ﷺ: «الأئمة من قریش یا الأئمة بعدی اثنا عشر کلهم من قریش» - علاوه بر اینکه در بعضی روایات به شرحی که از این پس بیاید، تصریح به اسامی ائمه اثنا عشر گردیده، و مصداقش امامان شیعه بوده و هستند - شامل عثمان، معاویه، یزید، و عبدالملک و دیگر دست اندرکاران خلافت از این خانواده نمی شود، زیرا ریشه ایشان رومی بوده نه قریش.

و مؤید آنکه امیه فرزند واقعی عبد شمس نبود سخن امام امیرمؤمنان علیه السلام است در پاسخ نامه معاویه که فرمود: «و لا المهاجر کالطریق و لا الصریح کاللطیق»^(۲) و با این عبارت معاویه را چسبیده خوانده نه پیوسته و متصل.

و محمد عبده دانشمند معروف مصری گوید:

«صریح» کسی را گویند که صحیح النسب باشد، و «لصیق» کسی که بیگانه بوده و او را به فامیل و قبیله‌ای چسبانده باشند.^(۳)

استاد عباس عقاد، نویسنده معروف مصری در کتاب «ابو الشهداء» نویسد:
و فی نسل امیه شبهة نشیر إليها ولانزید، فهي محل الإشارة والمراجعة فی

۱- «کامل بهائی» ۲۶۹/۱، ۱۸۱/۲ - ۱۸۲.

۲- «نهج البلاغه» نامه ۱۷.

۳- «شرح نهج البلاغه» ذیل نامه ۱۷.

هذا المقام.

در نسب و نژاد امیه شبهه‌ای است که ما تنها بدان اشاره می‌کنیم. آن گاه داستانی را که ابوالفرج^(۱) و ابن ابی الحدید^(۲) و دیگران^(۳) آورده‌اند ذکر نموده و بطور خلاصه داستان بدین شرح است که:
دغفل نسب شناس بر معاویه وارد شد، پس معاویه گفت: از سر سلسه‌های قریش چه کسی را دیده‌ای؟

گفت: عبدالمطلب بن هاشم و امیه بن عبد شمس را دیده‌ام.

معاویه گفت: آنها را برای من توصیف نما.

دغفل گفت: عبدالمطلب سفید رنگ، بلند قامت، نیکو صورت، و از چهره‌اش نور نبوت و عزت پادشاهی نمایان بود، اما امیه پیری کوتاه قامت، لاغر اندام و نایبنا بود که غلامش ذکوان، او را می‌کشید.

معاویه گفت: ذکوان فرزندش بود.

دغفل گفت: این حرفی است که شما (بنی امیه) می‌گویید. اما قریش ذکوان را جز به عنوان غلامی نمی‌شناسند.^(۴)

و ابن ابی الحدید به روایت از جماعتی از نسب شناسان قضیه «برده» و غلام بودن ذکوان را برای بنی امیه و پسرخواندگی او را نوشته است.^(۵)

نیز ابن ابی الحدید روایتی آورده مبنی بر آنکه امیه بر اساس مسابقه‌ای با عبدالمطلب ده سال به بندگی و بردگی عبدالمطلب درآمد، که جزء خدم و حشم او محسوب می‌شد، و تنها از سفره غذای عبدالمطلب شکم سیر می‌کرد^(۶)

۱- «آغانی ابوالفرج» ۱۲/۱.

۲- «شرح نهج البلاغه» ۲۳۱/۱۵ - ۲۳۲.

۳- «نصایح الکافیة» حضرمی ص ۱۳۹ به نقل از سیره حلبی.

۴- «ابو الشهداء» ص ۴۷.

۵- «شرح نهج البلاغه» ۲/۲۱۶.

۶- «شرح نهج البلاغه» ۲۳۲/۱۵ به نقل از کتاب واقعی ضمن داستان مفاخره عبد الله بن جعفر با یزید بن معاویه در مجلس معاویه.

آری بدون شک اگر امیه از قریش و پسر عم واقعی عبدالمطلب بود نه خود به چنین ذلتی تن درمی داد نه بزرگواری و بزرگ منشی عبدالمطلب با چنین کاری موافقت می کرد.

شاخه های بنی امیه:

مرکب از شاخه های متعددی بودند که اجمالاً بدین قرار است:

۱- شاخه سفیانی، زادگان ابوسفیان بن حرب بن امیه که وی از سردمداران کفر و دشمنی با اسلام و پیامبر ﷺ بود.

فرزندش معاویه بن ابی سفیان سرسلسه خلفای اموی سفیانی و نبیره اش یزید بن معاویه قاتل امام حسین و فرزند وی معاویه بن یزید بود که با گذشتن چهل روز تا سه ماه از مدت خلافت و زمامداریش بدون هیچگونه دخالتی در امر حکومت، خود کرسی خلافت را رها نمود و بعداً با فاصله کمی از دنیا رفت.

۲- شاخه ابی العاص که عثمان بن عفان بن ابی العاص (نخستین خلیفه اموی) از یکسو و مروان بن حکم بن ابی العاص - پسر عموی عثمان - و سر سلسله خلفای مروانی از سوی دیگر، هر دو به واسطه او به بنی امیه می پیوستند و شاخه ابی العاص را تشکیل می دادند، و حکم بن ابی العاص بن امیه همان بود که پیامبر اکرم ﷺ به خاطر روش نفاق آمیز و شیطنت صفتی و اذیت به حضرتش او و فرزندش مروان را از مدینه بیرون راند و به طائف تبعیدشان کرد، و حتی ابوبکر و عمر هم به درخواست برادر زاده اش عثمان - مبنی بر اجازه بازگشتن آنها به مدینه - ترتیب اثر ندادند، تا آنکه عثمان خود با تکیه زدن بر مسند حکومت، حکم را با پسرش مروان و دیگر افراد عائله به مدینه بازگردانید^(۱) و

۱- «معارف» ابن قتیبه ص ۸۳

دخترش را یکی به زوجیت مروان و دیگری را به زوجیت برادرش حارث بن حکم و سومین را به همسری عبدالله بن خالد بن اسید بن ابی العیص درآورد.

۳- شاخه ابومعیط ابان، فرزند ابوعمر و ذکوان بنی امیه (که قبلاً بنظر رسید ذکوان غلام و پسر خوانده امیه و اصلش رومی بود) پدر عقبه وجد ولید است که از فساق و اشرار و سرسخت ترین دشمنان امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام بود.

اکنون برای آگاهی بیشتر بر افراد خاندان اموی نخست می پردازیم به ذکر هویت آنها از دیدگاه قرآن مجید، و بعد به ذکر پیشگوئی های پیامبر درباره آنها و سپس با ارائه جدول مشتمل بر اسمای معروفین این خاندان به شرح کوتاهی پیرامون یک یک خلفای این خاندان و دیگر دست اندرکاران امور حکومتی از این سلسله خبیثه خواهیم پرداخت.

بنی امیه از نظر قرآن

بخاری، زمخشری و دیگر محدثان و مفسران روایت کرده اند که آیه شریفه:

﴿الم تر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرةً وأحلوا قومهم دارالبوار﴾^(۱)

آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل نموده و جمعیت خود را

به دارالبوار (آتش جهنم) کشاندند.

درباره بنی امیه و دیگر خاندان هائی از این قبیل نازل گردیده.^(۲)

← «تاریخ یعقوبی» ۱۵۴/۲، استیعاب قرطبی.

«ملل و نحل» شهرستانی ۲۶/۱.

«اسدالغابه» ابن اثیر ۳۳/۲.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۳۳۵/۱ و ۷۱/۴.

«اصابه» ابن حجر ۳۴۵/۱.

«تاریخ الخمیس» دیاربکری ۲۶۷/۲.

«سیره حلبی» ۷۶/۲.

۱- سوره ابراهیم: ۳۳/۱۴.

۲- «تفسیر طبری» ذیل آیه به روایت از عمر بن خطاب.

و حافظ حموینی روایتی آورده، شامل سؤال‌های ابن کوا از امیر مؤمنان علیه السلام و پاسخهای آن حضرت که از جمله سؤال از آیه فوق است، و پاسخ امام که: «مقصود از آیه افجران قریش (بنی امیه و بنی مخزوم) اند، که من در روز بدر به حساب آنها رسیدم،^(۱) نیز بیضاوی و مقریزی موضوع «افجران قریش» بودن بنی امیه را ذکر کرده‌اند،^(۲) و ثعلبی از عمر بن خطاب آورده که (افجران قریش) بنی مغیره و بنی امیه اند.^(۳)

نیز مفسران و حدیث‌آوران نقل کرده‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید تعدادی میمون و خوک بر فراز منبر او جست و خیز می‌کنند، و چون از خواب بیدار شد و ناراحت گردید، این آیه شریفه:

﴿وما جعلنا الرؤیا التي أريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة في القرآن ونخوفهم فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا﴾^(۴)

نازل گردید، و خداوند از این دو دسته زمامدار بعد از پیامبر (بنی سفیان و بنی مروان) و اطرافیان‌شان تعبیر به «شجره ملعونه» فرمود، و خواب پیامبر در باره میمون‌ها و خوکها با روی کار آمدن متصدیان خلافت و حکومت از این دو خانواده نامیمون و خوک صفت، تعبیر عملی گردید.^(۵)

← «کشاف» زمخشری ۲/۲ ذیل آیه.

«در المنثور» سیوطی ۸۴/۴، به نقل از تاریخ بخاری، طبری، ابن منده، معجم اوسط طبرانی، حاکم نیشابوری و ابن مردویه.

«کنز العمال» متقی هندی ۴۴۴/۲ چ حلبی به روایت از عمر و علی.

۱- «فرائد السمطين» ۳۹۴/۱-۳۹۵.

«کنز العمال» ۴۴۵/۲ به نقل از ابن مردویه.

«نهج السعادة» ۶۲۶/۲، مختار ۳۴۱-۴۴۳.

۲- «تفسیر بیضاوی» ذیل آیه فوق، النزاع والتخاصم مقریزی ص ۴۳.

۳- «تفسیر ثعلبی» مخطوط به نقل در المنثور ۸۴/۴

۴- سورة بنی اسرائیل: ۶۲.

۵- «تفسیر طبری» ۷۷/۱۵.

هر چند که قرطبی «عثمان، معاویه، و عمر بن عبدالعزیز» را از صحنه رؤیای صادقه پیامبر و از شاخه های شجره ملعونه بودن خارج نموده، اما این سؤال مطرح می شود که آیا قرطبی از روی شک در انتساب سه نفر زادگان ابی العاص و ابی سفیان و مروان به (بنی امیه) آنها را خارج کرده؟ یا به گمان آنکه این سه نفر از کارهایی که نشانگر میمون بودن بنی امیه در خواب و مایه شجره ملعونه بودن آنها در قرآن است، منزّه و برکنار بوده اند، آنها را استثنا نموده؟! یا خود همچون خواب پیامبر که به حکم قرآن از رؤیاهای صادقه بوده، خوابی دیده که نامبردگان در جمع میمونهای جست و خیز کننده بر منبر آن حضرت نبودند؟! حضرت نبودند؟!!

یا آنها به موجب شهادتی که چهل نفر از مشایخ سنی برای معافیت خلفاء از

-
- ← «تاریخ طبری» ۱۱، ۳۵۶.
 «مستدرک حاکم» ۴/۴۸۰.
 «تاریخ بغداد» خطیب ۸/۲۸۰، و ۴۴/۹ با ذکر سوره قدر به جای آیه فوق.
 «درالمشور» سیوطی ۴/۱۹۱.
 «خصائص الکبری» ۱ و ۱۱۸/۲.
 «دلائل بیهقی» و «مسند» ابویعلی و «تاریخ ابن عساکر» - به نقل کنزالعمال متقی هندی ۶/۴۰ و ۹۰ و در چ حلب ۱۱/۱۶۷، ۳۵۸ - و ابن مردویه و ابن ابی حاتم و دلائل النبوه «بیهقی» و ابن عساکر - نیز به نقل کنزالعمال ۱۴/۸۷ -
 مفاتیح الغیب فخررازی ذیل آیه.
 «اسدالغابه» جزری ۳/۱۴ از طریق ترمذی.
 «شرح نهج البلاغه» ۹/۲۱۸ و ۱۲/۱۸ بطور ارسال مسلم از قول مفسرین و ۱۶/۱۶ شرح مختار ۳۰ نقل از مدائنی از امام حسن بن علی، تفسیر نیشابوری - درحاشیه طبری - ۱۵/۵۵.
 «تفسیر قرطبی» ۱۰/۲۸۳، ۲۸۶.
 «النزاع والتخاصم» مقریزی ص ۵۲.
 «تطهیر الجنان» ابن حجر - حاشیه صواعق المحرقة: ص ۱۴۸ از طریق ترمذی و حاکم و بیهقی «سیره حلبی» ۱/۲۳۷.
 «تفسیر خازن» ۳/۱۷۷.
 «تفسیر شوکانی» ۳/۲۳۰ - ۲۳۱.
 «تفسیر آلوسی» ۱۵/۱۰۷.

حساب و کتاب در نزد یزید بن عبدالملک دادند^(۱) زیرا نام خلافت از وزیر و وبال جنایات و از جمله غصب حق آل محمد و از عکس العمل سوء رفتار خود، معاف از محاسبه و کیفر بودند؟!

یا... و...

ما نمی دانیم و بالاخره با شمول آیه نسبت به یک یک آنها چه راه فراری برای اخراج آنان داشته، برای ما معلوم نیست؟! و ما هم اصراری در این باره نداریم چون فرموده قرآن مجید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^(۲) به قوت خود باقی است، و با حرفهای عوام فریبانه و شبهه افکن و تعصب های کورکورانه، واقعیات تغییر نخواهد یافت.

و ابن ابی الحدید به نقل از «امالی» ابو جعفر محمد بن حبیب در ذیل حدیثی مفصل آورده است که: عمر از کعب الاحبار پرسید در اخبار شما مردم یهود آمده است که امر خلافت به دست چه کسی خواهد رسید؟

گفت: بعد از پیامبر و دو نفر از صحابه او، به دشمنانش رسد که بایشان جنگ کرد و ایشان با او جنگ کردند.

عمر گفت: «أنا لله وأنا إليه راجعون» و روی سخن به ابن عباس نموده گفت: من خود شبیه این سخن را از پیامبر شنیدم، و شنیدم که می فرمود:

«ليصعدن بنو أمية على منبري ولقد رأيتهم في منامي ينزون عليه نزل القردة،
و فيهم أنزل: وما جعلنا الرؤيا التي أريناك...»^(۳)

بدون شک بنی امیه بر فراز منبر من بالا روند و من خود آنها را در خواب دیدم همانند میمون بر فراز منبر جست و خیز می کنند و آیه «وما جعلنا...» درباره ایشان نازل گردید.

۱- رجوع شود به ذیل نام یزید بن عبدالملک.

۲- سوره زلزله: ۸/۹۹.

۳- شرح ابن ابی الحدید ۸۱/۱۲ و ۱۷۵/۱۵ ضمن بخشنامه معتضد عباسی.

نیز برخی از حفاظ حدیث و مورخان آورده‌اند:

چون پیامبر ﷺ خواب دید میمونها بر فراز منبر او، جست و خیز می‌کنند و او را خوش نیامد و دل گرفته شد، پس خداوند به او وحی فرستاد که جریان این رؤیا، سلطنت و ملوکیتی است که بنی امیه بدان دست یابند، و زمام امور را به دست گیرند، و آن گاه با نزول آیات شریفه: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^(۱)

خاطر افسرده پیامبر گرامیش را ترمیم و بشارت داد که جریان شب قدر و موضوع سرنوشت ساز این شب، و نقش آن حضرت و ائمه معصومین از فرزندان او در این باره، بهتر از هزار ماه دوران حکومت زود گذر بنی امیه است.^(۲) نیز خطیب و دیگران این روایت را با تعبیر به «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى بَنِي أُمِيَّةٍ فِي صُورَةِ الْقُرْدَةِ وَالْخَنَازِيرِ يَصْعَدُونَ...» آورده و بطور خلاصه خاطر نشان گردیده که بنی امیه رابه صورت میمون‌ها و خوک‌ها دید که بر فراز منبرش جست و خیز می‌کنند.^(۳)

و در بعضی روایات آمده است: وقتی امام حسن بر حسب شرایطی که به وجود آمده بود، از روی اجبار و مصلحت اندیشی برای اسلام و شیعیان با معاویه صلح کرد و مورد اعتراض مردی واقع شد، فرمود:

بر من ایراد مگیر، چه پیامبر از دیدن بنی امیه در عالم رؤیا بر منبرش دلگیر شد، پس ﴿أَنَا أُعْطِينَاكَ الْكُوْثُرَ﴾ نازل گردید و خطاب شد: ای محمد ما نه‌ری

۱- سوره قدر: ۱/۹۷-۲.

۲- «تاریخ بغداد» ۲۸۰/۸، تفسیر رازی، ذیل سوره قدر.

۳- «تاریخ بغداد» ۴۴/۹.

«تفسیر نیشابوری» - چ حاشیه تفسیر طبری - ۵۵/۱۴.

«درالمنثور» سیوطی ۱۹۱/۴.

«تفسیر بیضاوی» ۲۰۶/۳.

«مستدرک حاکم» ۴۸۰/۴.

«تلخیص ذهبی» ۴۸۰/۴، با اعتراف به صحت روایت طبق شرایط بخاری و مسلم.

در بهشت به تو عطاء کردیم و آیات ﴿ اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴾ نازل گردید
و خداوند خاطر نشان فرمود موضوع شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت
بنی امیه است. (۱)

واحمد بن حنبل و ابن جوزی در این باره روایتی نقل کرده‌اند که در ذیل نام
یزید بن معاویه می‌خوانید.

و حافظ ابن مردویه اصفهانی روایت کرده است که عایشه به مروان گفت:
شنیدم رسول خدا ﷺ به پدرت و جدت (حکم بن ابی العاص) می‌فرمود:

«أَنْكُمْ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ.»

مسلماناً شما شجره ملعونه در قرآن هستید.

و در عبارت مقریزی و قرطبی آمده: عایشه به مروان گفت: لعن الله أباك وأنت
في صلبه، فانت بعض من لعنه الله، ثم قالت: والشجرة الملعونة في القرآن.

عایشه به مروان گفت: خداوند پدرت را لعنت کرد در حالی که تو در پشت
او بودی پس تو قسمتی از کسی باشی که خداوند او را لعن فرموده.
سپس گفت: تو شجره ملعونه ای که در قرآن ذکر شده. (۲)

و سیوطی به نقل از عبد بن حمید، نسائی، ابن منذر، و حاکم - با اعتراف به

۱- سنن ترمذی ابواب تفسیر قرآن سوره قدر، جامع الاصول ابن اثیر ۵۱۱/۲ نقل از ترمذی،
مستدرک حاکم ۱۷۱/۳، و قریب بدین مضمون نیز ص ۱۷۵، تاریخ دمشق - بخش ویژه امام
حسن حدیث ۳۱۵، شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۱۶، شرح مختار ۳۰ از بخش ۲ نهج البلاغه، النزاع
والتخاصم ص ۵۲، تفسیر رازی ذیل سوره کوثر، کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی ۱۶۶/۴ چ هند.
درالمنثور سیوطی ۳۷۱/۶

۲- «النزاع والتخاصم» مقریزی ص ۲۵.

«درالمنثور» سیوطی ۱۹۱/۴.

«تاریخ الخلفاء» ۲۰۳.

«تفسیر قرطبی» ۴۸۶/۱۰.

«سیره حلبی» ۳۳۷/۱.

«تفسیر شوکانی» ۲۳۱/۳.

«تفسیر آلوسی» ۱۰۷/۱۵.

صحت روایت - و این مردویه آورده است: چون معاویه مراسم بیعت با پسرش یزید را انجام داد، مروان گفت: این کار بر اساس سنت ابوبکر انجام شد.

عبدالرحمن بن ابی بکر گفت: بر سنت هرقل و قیصر - پادشاهان روم - مروان با اشاره به عبدالرحمان گفت: این همانست که خدا آیه ﴿وَالَّذِي قَالَ لِيُؤَدِّيهِ أَفْ لَكُمْ﴾^(۱) را در شأنش نازل کرد.

چون خبر به عایشه رسید گفت: مروان دروغ می گوید، لکن رسول خدا ﷺ پدر مروان را لعن فرمود، در حالی که مروان در صلب وی بود، پس مروان هم جزئی و خلاصه ای از پدرش بود و سهیم در لعن است.^(۲)

و حاکم از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«إِنِّي أُرِيتُ فِي مَنَامِي كَأَنَّ بَنِي الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ يَنْزُونَ عَلَيَّ مِنْبَرِي كَمَا تَنْزَوُ الْقَرَدُ»

در خواب به من نشان داده شد گویا بنی حکم بن عاص بر فراز منبر من جست و خیز می کنند همانند جست و خیز میمونها.

آن گاه ابوهریره گفت: از آن پس دیگر پیامبر با چهره باز و خندان دیده نشد تا از دنیا رفت.

حاکم اضافه کرده است: این حدیث بر اساس شرائط حدیث شناسی بخاری و مسلم، صحیح می باشد، هر چند آنها، آن را نیاورده اند.^(۳) و ذهبی در تلخیص مستدرک عینا آن را ذکر نموده، و دمیری به نقل از حاکم آن را ذکر کرده است.^(۴) و ثعلبی در تفسیر آیه:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ

۱- سورة احقاف ۱۷/۴۹.

۲- «درالمنثور» ۴۱/۶، ۴۲.

۳- مستدرک ۴۸۰/۴.

۴- حياه الحيوان ذيل «قرده» ۲/۰۳.

الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ ﴿١﴾

گوید: این آیه درباره بنی امیه نازل گردیده. (۲)

آری مگر نه این بود که بنی امیه به محض دستیابی به قدرت، چه بلاهائی بر سر اهل بیت پیامبر و مسلمانان آوردند، و چه فسادهای برپا نموده، و با دور و نزدیک قطع رحم نموده، و خداوند آنها را مورد لعن و دور باش از رحمتش قرار داد، و نعمت گوش و چشم ایشان را تبدیل به کری و کوری نمود.

اعتراف الوسی به لعن بنی امیه در قرآن مجید

علامه الوسی ذیل آیه شریفه: ﴿وَمَا جَلَعْنَا الرَّؤْيَا الَّتِي...﴾ بعد از نقل گفته ابن مسیب که مقصود آیه، بنی امیه‌اند، و فتنه در آیه به معنای ابتلاء و آزمایش خداوند است، که آنها را در جریان آن قرار داد، کلام مفصلی آورده و بطور خلاصه گوید:

این ابتلاء مربوط به خلفای آنها است که کردند آنچه کردند، و از سنن حق عدول نمودند، و آن همه مبالغه در نکوهش و لعن بر ایشان، به خاطر مباح دانستن عملی خونهای بی گناهان، و تجاوزات ناموسی و گرفتن اموال بدون مجوز، و منع حقوق از اهلش، و تبدیل احکام الهی و حکم به غیر آنچه خدا نازل فرموده، و جز این امور از کارهای زشت و جنایات فراموش نشدنی بود که بطور اختصاصی - چنانچه شیعه پنداشته - یا بطور عموم - چنانچه ما (اهل تسنن) می‌گوئیم - در قرآن وارد گردیده و خداوند فرماید:

۱ - ترجمه: آیا جز این انتظار می‌رود که اگر روی گردان شوید در زمین فساد به راه اندازید و قطع رحم نمائید، اینها کسانی باشند که خداوند لعنت بر آنان نموده (از رحمت خویش دورشان ساخته) پس گوشه‌هایشان را کر و چشم‌هایشان را کور نموده است نه حقیقتی را می‌شنوند و نه واقعیتی را می‌بینند. سوره محمد ۲۲/۴۷ - ۲۳.

۲ - الکشف والبیان مخطوط، احقاق ۳/۵۷۵، بحار الانوار ۳۸۲/۸.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...﴾

محققا کسانی که خدا و رسولش را اذیت می کنند خداوند در دنیا و آخرت آنان را مورد لعن و دور باش از رحمت خود قرار دهد.

و نیز فرماید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ

الَّذِينَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ...﴾

و تحقیقا قبل از همه، بنی امیه مشمول این لعن و نفرین بوده اند.^(۱)

پیشگوئی‌های پیامبر ﷺ درباره بنی‌امیه و بنی‌العاص

۱ - پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّ فسادَ أُمَّتِي عَلَى يَدِي غَلَمَةٌ سَفَهَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ»^(۱)

بدون شک فساد امت من به دست نوجوانان سفیه از قریش خواهد بود.

۲ - نیز فرمود:

«هَلَاكُ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى يَدِ اغْيَلَمَةِ مِنْ قُرَيْشٍ»^(۲)

هلاکت و نابودی این امت بدست جوانسالهایی از قریش عملی خواهد شد.

۳ - و در حالی که روی سخنش به کعب بن عجره بود فرمود:

أَعَاذُكَ اللَّهُ يَا كَعْبُ مِنْ إِمَارَةِ السَّفَهَاءِ، قَالَ: مَا إِمَارَةُ السَّفَهَاءِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أُمَرَاءُ يَكُونُونَ بَعْدِي، لَا يَهْدُونَ بِهَدْيِي وَلَا يَسْتَتُونَ بِسِتِّي، فَمَنْ صَدَقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظَلْمِهِمْ، فَأُولَئِكَ لَيْسُوا مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُمْ، وَلَا يَرُدُّونَ عَلَيَّ حَوْضِي، وَمَنْ لَمْ يَصْدَقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَلَمْ يَعْنَهُمْ عَلَى ظَلْمِهِمْ، فَأُولَئِكَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ وَسِيرِدُونَ عَلَيَّ حَوْضِي»^(۳)

خداوند تو را پناه دهد ای کعب از امارت سفهاء. کعب گفت: یا رسول الله امارت سفهاء چیست؟ فرمود: بعد از من امرائی بر سر کار آیند که رهرو راه من نباشند و به سنت من عمل نکنند، پس کسی که آنها را به دروغ هایشان تصدیق کند و بر ستم بارگی آنان کمک نماید از من نخواهد بود، و اینان سر حوض بر من وارد نخواهند شد، و کسی که آنها را در دروغ‌هایی که می

۱ - صحیح بخاری کتاب الفتن ۱۰/۱۴۶، مستدرک حاکم ۴/۴۷۰، تلخیص مستدرک ذهبی با اعتراف هر دو به صحت حدیث.

۲ - مستدرک حاکم ۴/۴۷۹ و گفته که این حدیث بر اساس شرائط بخاری و مسلم صحیح است.

۳ - مسند احمد حنبل ۴/۲۴۳، تاریخ بغداد ۲/۱۰۷ و ۵/۳۶۲، مستدرک حاکم ۱/۷۹ و ۴/۱۲۷ و تلخیص آن از ذهبی.

گویند تصدیق نکند و بر ظلم‌هایی که می‌کنند یاری ندهد پس این گونه افراد از من باشند و من از ایشان و به زودی سر حوض بر من وارد خواهند شد. نیز به نقل ابوسعید خدری فرموده است:

«إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ مِنْ بَعْدِي مِنْ أُمَّتِي قِتْلًا وَتَشْرِيدًا، وَإِنَّ أَشَدَّ قَوْمَنَا لَنَا بَغْضًا بَنُو أُمَيَّةَ وَبَنُو الْمَغِيرَةَ وَبَنُو مَخْزُومٍ.»^(۱)

بدون تردید پس از من بزودی اهل بیت من با کشتار و از هم پاشیدگی روبرو شوند و محققاً سرسخت‌ترین قوم ما در بغض و دشمنی با ما بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم خواهند بود.

و نیز بنا به نقل ابوذر فرموده است:

«إِذَا بَلَغْتَ بَنُو أُمَيَّةَ أَرْبَعِينَ (ثَلَاثِينَ خ) اتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَمَالَ اللَّهِ نَحْلًا وَكِتَابَ اللَّهِ دَغْلًا.»^(۲)

هنگامی که بنی امیه به چهل رسند (و به حسب بعضی مصادر به «سی» رسند) بندگان خدا را برده خود بحساب آورند و مال خدا را دست به دست هم دهند و کتاب خدا را به بازی گیرند.

نعیم بن حماد در کتاب «الفتن» از ابن مسعود آورده که گفت:

«إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ آفَةٌ وَأَفَةٌ هَذَا الدِّينِ بَنُو أُمَيَّةَ.»^(۳)

برای هر دینی آفتی است و آفت این دین بنی امیه اند.

نیز به روایت نعیم امام امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«لِكُلِّ أُمَّةٍ آفَةٌ وَأَفَةٌ هَذَا الْأُمَّةَ بَنُو أُمَيَّةَ.»

برای هر امتی آفتی باشد و آفت این امت بنی امیه اند.

۱- «مستدرک حاکم» ۴/۴۸۷.

«صواعق المحرقة» ابن حجر ص ۱۴۲، به عنوان مختصر مناقب سخاوی.

۲- «مستدرک حاکم» ۴/۴۷۹ و «کنز العمال» ۱۱/۱۱۷ و ۱۶۵ و ۳۵۹ و ۳۶۱ به نقل از ابو سعید، ابوذر،

ابن عباس، معاویه، ابوهریره، از طریق احمد حنبل، ابن عساکر، ابو یعلی، طبرانی، دارقطنی.

۳- «کنز العمال» ۱۴/۸۷.

نیز نعیم بن حماد از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است:
«ألا إن أخوف الفتن عندي عليكم، فتنة بني أمية، ألا إنها فتنة عمياء مظلمة.»^(۱)

آگاه باشید ترسناکترین فتنه ها در نزد من بر شما فتنه بنی امیه است، آگاه باشید که آن فتنه ای است کور و تاریک.

نیز ابن حجر باسندی که تحسین نموده آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«شرالعرب بنو أمية وبنو حنیفة وثقیف.»^(۲)

شرورترین عرب بنی امیه اند و بنی حنیفه و ثقیف.

باز روایتی آورده (که گوید: حاکم بر اساس شرائط بخاری و مسلم در نقل حدیث آن را صحیح دانسته) به نقل از ابی برزه به این مضمون که: مبعوض ترین قبائل یا مبعوض ترین مردم در نزد رسول خدا، بنی امیه بوده اند.^(۳)

نیز امام امیر مؤمنان علیه السلام، از پیدایش اختلافاتی که در بین بنی امیه به سقوط حکومتشان به دست ابومسلم خراسانی انجامید پیشگویی فرمود:

«إن لبني أمية مروءة یجرون فیه ولو قد اختلفوا فیما بینهم، ثم کادتهم الضیاع لغلبتهم.»^(۴)

بنی امیه مدت معینی مهلت دارند تا به تاخت و تاز خود در آن مشغول باشند و همین که بین آنها اختلاف افتاد، دشمنان کفتار صفتشان آنها را فریب داده و بر آنان پیروز خواهند شد.

ابن ابی الحدید پس از تصریح به اینکه این سخن امام غیب گوئی صریحی است، شرحی پیرامون جنگها و درگیریهای بنی امیه با دیگران ایراد نموده، آن گاه

۱- «کنز العمال» ۳۶۴/۱۱-۳۶۵ به نقل از نعیم بن حماد به شماره های ۳۱۷۵۵ و ۳۱۷۵۹ و ۲.

«تطهیر الجنان» ص ۱۳۴، ۱۴۴.

۲- «تطهیر الجنان» ص ۱۳۴، ۱۴۴.

۳- همان مصدر.

۴- «نهج البلاغه» ترتیب صبحی، حکمت شماره ۴۶۴.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۸۲/۲۰ شماره ۴۷۳.

می‌گوید: وقتی که ولید بن یزید متصدی امر شد و پسر عمویش یزید بن ولید بر او خروج کرد و وی را بقتل رسانید و دو دستگی و اختلاف بین بنی امیه پدید آمد، و در همین موقع دعوات و به اصطلاح امروز بلندگوهای بنی عباس در خراسان به پا خواستند و مروان پسر محمد بن مروان از الجزیره به سراغ خلافت به پیش آمد، پس ابراهیم بن ولید را از خلافت خلع و بر کنار نمود و گروهی از بنی امیه را کشت و امر حکومت به اضطرار گرائید، و سرانجام بنی امیه سقوط نموده و دولت هاشمی بر سر کار آمد، و زوال ملک بنی امیه به دست ابومسلم انجام گرفت، و او در آغاز کار ضعیف‌ترین خلق خدا بود. و این ماجری بیانگر فرموده امام بود که فرمود: «ثم (لو) کادتهم الضباع لغلبتهم.»

ابن حجر باسندی که خود آن را تحسین نموده آورده است که: مروان به خاطر حاجتی وارد بر معاویه شد و گفت: هزینه زندگی من بسیار است، هم اکنون پدر ده فرزند و صاحب ده برادر و ده عم هستم، و آن گاه خارج گردید، پس معاویه روی سخن به ابن عباس که پهلوی وی بر تخت نشسته بود کرد و گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم ای ابن عباس، آیا نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ فرمود: «إذا بلغ بنو أبي الحكم ثلاثين رجلاً اتخذوا آيات الله بينهم دولاً و عباد الله خولاً و كتابه دخلاً، فإذا بلغوا سبعة و اربعمائة كان هلاكهم اسرع من كذا؟ قال: اللهم نعم.»^(۱)

و بلاذری به روایت از عمرو بن عثمان آورده است که پیامبر ﷺ فرمود: «إذا بلغ ولدك لحكم ثلاثين رجلاً، إتخذوا مال الله دولاً و دين الله دخلاً و عباد الله خولاً.»^(۲)

و در روایت طبرانی و بیهقی از معاویه و ابن عباس چنین آمده: «إذا بلغ بنو الحكم ثلاثين رجلاً، إتخذوا مال الله بينهم دولاً و عباد الله خولاً،

۱- «تطهير الجنان» - ج حاشیه صواعق المحرقة - ص ۱۴۷.

۲- «انساب الاشراف» جزء اول از بخش چهارم ص ۵۸.

وكتاب الله دغلاً، فإذا بلغوا تسعة و تسعين و أربعمائة كان هلاكهم أسرع من
لوك تمره»^(۱)

و در روایت دیگر بیهقی در دلائل النبوه، و ابن عساکر این اضافه آمده است
که مروان، عبد الملک را برای حاجتی به نزد معاویه فرستاد، و چون از پیش
معاویه برگشت معاویه گفت: ای ابن عباس، تو را به خدا سوگند آیا نمی دانی که
پیامبر خدا نام این شخص (یعنی عبد الملک) را برد و فرمود:

ابو الجبابره الاربعه؟

همانا پدر جباران چهارگانه است؟

ابن عباس گفت: آری می دانم.^(۲)

و در روایت مقریزی موضوع سؤال معاویه و پاسخ ابن عباس «مروان» ذکر
شده.^(۳)

حاکم نیشابوری به روایت از ابوذر و ابو سعید خدری، با اعتراف به صحت
آن آورده است که پیامبر اکرم فرمود:

«إذا بلغ بنو العاص ثلاثين رجلاً اتخذوا مال الله دولا و عباد الله خولا و دین

الله دغلاً...»^(۴)

و دهبی - ر تلخیص مستدرک همانند حاکم آن را نقل و تصحیح نموده.

نیز به نقل متقی هندی: احمد حنبل، ابن عساکر، ابویعلی، طبرانی،
و دارقطنی این حدیث را به روایت از ابوذر، ابن عباس، معاویه، ابوسعید،
بوهریره آورده اند.^(۵)

۱- «کنز العمال» ۱۱/۳۶۱.

۲- «مستدرک» ۴/۴۸۱.

۳- «کنز العمال» ۱۱/۱۱۷، ۱۶۵، ۳۵۹، ۳۶۱.

۴- جاحظ در کتاب السفیانیه - بنقل ابن ابی الحدید ۸- ۲۵۸، واقدی - بنقل ابن ابی الحدید ۳/۵۶.

مسعودی در مروج الذهب ۱/۴۲۸، مقریزی در النزاع و التخاصم ص ۵۴، ابن اثیر در نهایه ۲/۸۸.

۵- «کنز العمال» ۱۱/۱۱۷، ۱۶۵، ۳۵۹، ۳۶۱.

نیز عده‌ای از اعلام حدیث و بزرگان مورخین این حدیث را نقل کرده‌اند.^(۱) و بطور خلاصه حدیث بیان‌گر آن است که هنگامی که فرزندان ابی‌العاص یا فرزندان حکم بن ابی‌العاص به سی نفر برسند، مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان خدا را برده خود قرار دهند، و دین خدا را به دغل و بازی گیرند، و آن‌گاه که تعدادشان به چهار صد و نود و نه رسید، نابودی آنها سریع‌تر از جویدن دانه خرمائی است.

ابوالفرج اصفهانی در اغانی، پس از نقل ماجرای برکناری مروان حکم از حکومت مدینه توسط معاویه، و رفتن مروان به دربار معاویه، و گفت و گوئی که بین آن دو به وقوع پیوسته، و از جمله تهدید مروان معاویه را به رسیدن عدد بنی حکم بن عاص در آینده نزدیک به چهل نفر، گوید: این کلام مروان اشاره به فرموده رسول الله است که فرمود:

«إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ أَرْبَعِينَ رَجُلًا، إِتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ دَوْلًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا»

هرگاه فرزندان ابوالعاص به چهل نفر رسند مال خدا را غنیمت و در بین خود دست به دست کنند و بندگان خدا را برده و غلام خود به حساب آورند. پس بر اساس این فرمایش، پیامبر ﷺ، به خاطر داشتند که هرگاه بدین تعداد رسیدند، حکومت را به دست خواهند گرفت...، تا آخر گفت و گوی بین معاویه و مروان که همدیگر را هدف تهدید و توهین قرار دادند، و معاویه مروان را (طبق فرموده پیامبر) به یابن الوزغ مخاطب قرار داد.^(۲)

و حاکم به نقل از ابوهریره روایت نموده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«إِنِّي رَأَيْتُ فِي مَنَامِي كَانُ بَنِي الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ يَنْزُونَ عَلَيَّ مِنْبَرِي كَمَا

۱ - جاحظ در کتاب السفیانیة - بنقل ابن ابی الحدید ۸ - ۲۵۵، واقدی بنقل ابن ابی الحدید ۳/۵۶، مسعودی در مروج الذهب ۱/۴۳۸، مقریزی در النزاع و التخاصم ص ۵۴، ابن اثیر در نهایه ۲/۸۸

۲ - «اغانی» ۱۳/۲۵۹ و دنباله آن، «ابن ابی الحدید» ۶/۱۵۴ - ۱۵۵

تنزو القردة» فما رؤى النبي ﷺ مستجمعاً ضاحكاً حتى توفى.

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه. ^(۱)

من در خواب دیدم بنی حکم بن ابی العاص را بر منبرم جست و خیز می کنند،

همانند جست و خیز میمونها.

سپس ابوهریره گفت: از آن پس دیگر پیامبر ﷺ با چهره خندان دیده نشد

تا از دنیا رفت.

و حاکم اضافه کرده است این حدیث براساس ضوابط بخاری و مسلم در

نقل حدیث صحیح است ولی آنها آن را نیاورده اند.

نیز ذهبی در تلخیص مستدرک ^(۲) عیناً بدون رد و ایراد آن را روایت

کرده است.

وابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر به روایت از سعید بن المسیب

آورده اند که پیامبر ﷺ بنی امیه را در خواب بر فراز منابر دید، و چون بیدار شد

ناراحت گردید، پس خداوند به حضرتش وحی فرستاد که: این دنیا باشد که به

آنها عطا شده. در این موقع پیامبر خوشحال گردید و این همان فرموده الهی است

که فرمود: ﴿وما جعلنا الرؤيا التي أريناك الا فتنة للناس﴾ ^(۳)

۱- «مستدرک» ۴/۴۸۰.

۲- همان مصدر.

۳- «کنز العمال» ۱۴/۸۷.

پیشگوئی پیامبر از روش خلافتی بنی امیه

حافظ طبرانی در «معجم اوسط» و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» با ذکر سند از طریق ثوبان روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«لاتزال الخلافة في بني أمية يتلقفونها تلقف الكرة، فإذا نزع منكم فلا خير في عيش.»^(۱)

پیوسته امر خلافت در میان بنی امیه همانند گوی بازی باشد که به یکدیگر پاس دهند تا هنگامی که از آنها خلع شود، پس دیگر (بر اثر جنایات آنها و زمینه‌سازیهایی فساد بیشتر) خیری در زندگی نباشد.

راستی جان ما و عزیزانمان فدای پیامبر راستگوی اسلام باد که چندان طولی نکشید، پیشگوئی صریح حضرتش با گفته ابوسفیان از یک سو، و با رفتار و روش حکومتی بنی امیه از سوی دیگر تحقق یافت و جامه عمل پوشید. آری به روایت مسعودی هنگامی که با عثمان بیعت آن چنانی بر خلافت انجام یافت، ابوسفیان به همراهی بنی امیه وارد خانه عثمان شد و چون نابینا بود و کسی را نمی‌دید گفت: آیا غیر از شما کسی در این جا هست؟ سپس گفت:

يا بني امية تلقفوها تلقف الكرة، فوالذي يحلف به ابوسفیان مازلت ارجوها لكم ولتصيرن الى صيانتكم وراثه.^(۲)

ای بنی امیه همانند گوی بازی خلافت را به یکدیگر پاس دهید (که مبادا از دست شما بیرون رود) پس قسم بدان کسی که ابوسفیان بدان قسم می‌خورد (یعنی لات و هبل یا أساف و نائله)^(۳) پیوسته دست اندرکاری

۱- «کنز العمال» ۱۱/۱۶۸.

۲- «مروج الذهب» - ج حاشیه کامل ابن اثیر - ۱۶۵/۵.

۳- جهت توضیح این موضوع رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید ۱۷/۲۶۴.

خلافت را برای شما امیدوار بوده‌ام و باید آن را به عنوان ارث به بچه‌های
خود انتقال دهید...

و به روایت دیگر گفت:

تلقفواها یابنی عبد شمس تلقف الكرة، فوالله ما من جنة ولا نار.^(۱)

ای فرزندان عبد شمس دریا بید خلافت و حکومت را، همانند گوی بازی به
یکدیگر تحویل دهید، پس بخدا سوگند نه بهشتی باشد نه آتشی.

و به نقل قرطبی از حسن بصری هنگامی که کار خلافت عثمان مستقر شد
ابوسفیان روی سخن به او کرد و گفت:

قد صارت إليکم بعد تیم و عدی، فأدرها کالكرة، واجعل أوتادها بنی امیه، فإنما هو
الملك، ولا أدري ما جنة ولا نار.^(۲)

بعد از تیم و عدی (یعنی ابوبکر و عمر) امر خلافت در اختیار شما بنی امیه
قرار گرفت، پس همانند گوی بازی آن را بگردان و بنی امیه را میخ و مایه ادامه و
استمرار آن قرار ده، که این پادشاهی است، و من نه بهشتی سراغ دارم نه دوزخی.

حکم بن ابی العاص بن امیه ، عموی عثمان و پدر مروان

به نوشته ابن هشام و بلاذری وی از عهد جاهلیت و تا ایام هجرت از
همسایگان پیامبر اکرم در مکه معظمه بود، و همانند ابولهب از دشمنان سرسخت
و مایه آزار و اذیت آن حضرت بود، و در موقع فتح مکه از روی ترس تظاهر به
اسلام آوری کرد.

به نقل طبری و دیگران در نزدیک یا پشت سر رسول خدا می‌نشست و
هنگامی که مشغول صحبت می‌شد از روی سخریه و استهزاء سر و کله یا بدن
خود را به لرزه و ارتعاش درمی‌آورد، پس یک بار که حضرتش متوجه او شد و

۱- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۱۷۵/۱۵.

۲- استیعاب ذیل ترجمه ابوسفیان ۳۰۱/۱۱

چشمش به منظره آن چنانی او افتاد فرمود: «همچنان باش» و او تا آخر عمر به حالت لرزه غیر اختیاری بسر می برد.

وبه روایت مالک بن دینار پیامبر ﷺ از جلو روی حکم عبور می کرد که حکم با اشاره انگشت حضرتش را مورد استهزاء قرار داد، پس پیامبر فرمود:

«اللّٰهُمَّ اجْعَلْ بِهِ وَزْغًا»

خداوندا او را (همانند وزغ که دائما در حال لرزه و ارتعاش است) به لرزه اندام مبتلا ساز.

پس فوراً آن چنان دچار لرزه و اضطراب گردید، که به روایت حلبی به مدت یک ماه و به نقل ابن اثیر به مدت دو ماه به حالت صرع و بی هوشی بر زمین افتاده بود، و آن گاه که بهبودی یافت، برای همیشه تا دم مرگ مبتلا به رعشه و بدن لرزه بود.^(۱)

بلاذری و دیگران با ذکر سند از عمرو بن مرّه آورده اند: حکم بن ابی العاص برای ورود به خدمت رسول الله اجازه خواست، پس حضرت صدای وی را شناخت و فرمود:

«اِذْنُوا لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ مَنْ يَخْرُجُ مِنْ صِلْبِهِ إِلَّا الْمُؤْمِنِينَ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ، ذُومِكْرٌ وَخَدِيعَةٌ يُعْطُونَ الدُّنْيَا وَمَالَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»^(۲)

۱- «سیره ابن هشام» ۵۷/۲.

«انساب الاشراف» بلاذری ۲۷/۵.

«اصابه» ابن حجر ۲۷۱/۲ - بنقل از طبرانی و دلایل بیهقی.

«خصائص الکبری» سیوطی ۷۹/۲ - بنقل از طبرانی و بیهقی و حاکم با اعتراف به صحت آن

«فائق زمخشری» ۳۰۵/۲.

«نهایه ابن اثیر» لغت خلیج ۶۰/۲ چ بیروت

«تاج العروس» ۳۵/۶.

«سیره حلبی» ۳۳۷/۱.

«النزاع والتخاصم» مقریزی ص ۲۴.

۲- «انساب الاشراف» ۱۲۶/۵.

جهت آگاهی بر دیگر احادیث جالب و خواندنی در این زمینه مراجعه شود به پایان مقاله «گروه لعن یا صلوات».

نیز به نوشته بلاذری یک روز در حالی که پیامبر اکرم ﷺ در حجره یکی از زنان خود به سر می‌برد، متوجه شد حکم از لای درز دیوار به داخل حجره می‌نگرد.

پس درحالی که نیزه یا چیز دیگری در دست داشت، از حجره بیرون آمد و فرمود: «کیست مرا از این وزغ لعین راحت سازد؟»

سپس فرمود: دیگر نباید خود و فرزندش (مروان) با من یک جا سکونت نمایند، و او و عائله اش را بطور دسته جمعی از مدینه طرد و به طائف تبعید نمود.

وهم او با استراق سمع از گفته های پیامبر در مجمع اصحاب، درباره آن حضرت به نزد دشمنان و مشرکین افشاگری و شایعه پراکنی می‌کرد، و این روش شیطنت آمیز نیز یکی از عوامل طرد و تبعید او به طائف گردید.

و چون پیامبر خدا رحلت فرمود، عثمان از حکم و عائله اش به نزد ابوبکر شفاعت کرد، تا آنها به مدینه برگردند، و او نپذیرفت، بعد از عمر درخواست آزادی و پناهندگی برای آنها نمود، عمر هم با شدت پاسخ منفی داد، و همین که خود به خلافت دست یافت، به آنها پناهندگی داد، و شاید نخستین مورد بود که بر خلاف تعهد به عمل بر سیره شیخین در شورای خلافت، مرتکب خلاف شد، پس حکم و دار و دسته اش بر خلاف حکم پیامبر، و علی رغم مخالفت ابوبکر و عمر به مدینه بازگشتند، و حتی حکم با لباس کهنه و فرسوده وارد بر عثمان گردید، و با لباس نو و خلعت نشان که عثمان به او پوشانیده بود، از نزد وی

← «مستدرک حاکم» ۴/۴۸۱.

«حیة الحیوان» دمیری ۲/۲۹۹.

«صواعق» ابن حجر ص ۱۰۸ و دیگر مصادر مندرج در پاورقی مقاله گروه لعن یا صلوات.

خارج شد، اما با مخالفت و اعتراض مسلمانان به ویژه با اعتراض امام امیر مؤمنان و جمعی از صحابه و بنی هاشم روبرو گردید.^(۱)

مروان حکم

حاکم نیشابوری به روایت از عبدالرحمان بن عوف - و اعتراف به صحت آن - آورده است که هیچ نوزادی در مدینه متولد نمی شد مگر آنکه او را به نزد پیامبر می بردند پس هنگامی که مروان بن حکم را به خدمتش وارد نمودند، فرمود:

«هو الوزغ بن الوزغ، ملعون بن ملعون»^(۲)

همانا او وزغ پسر وزغ است و ملعون فرزند ملعون.

نیز دمیری و ابن حجر و حلبی این روایت را نقل کرده اند.^(۳)

و به همین دلیل معاویه، مروان را به کلمه «یا ابن الوزغ لست هناک» مخاطب قرار داد.^(۴)

وابن اثیر و دیگران به روایت از جبیر بن مطعم آورده اند که گفت: ما با پیامبر ﷺ بودیم که حکم بن ابی العاص از نزدیک ما عبور نمود پس پیامبر ﷺ فرمود:

۱- «تاریخ یعقوبی» ۱۵۴/۲.

«انساب الاشراف» ۲۷/۵ و ۱۲۵.

«استیعاب» ابن عبدالبر ۱۱۸ - ۱۱۹ و درج حاشیه اصابه ۴۷/۳ - ۴۸.

«سیره حلبی» ۳۳۷/۱.

«اسدالغابة» ابن اثیر ۳۴/۲.

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۱۹۸/۱ و ۳۳۵ و ۳۳۹، ۲۹/۳ - ۳۱ و ۱۷۵/۱۵ - ۱۷۶.

«النزاع والتخاصم» مقریزی ص ۲۴ - ۲۵.

«تاریخ خمیس» ۳۶۷/۲.

۲- «مستدرک» ۴۷۹/۴.

۳- «حیة الحیوان» ۳۹۹/۲، صواعق المحرقة ص ۱۰۸، سیره حلبی ۳۳۷/۱.

۴- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۵۶/۲، ۱۵۵/۶.

«وَبَلِّ لَأُمَّتِي مَعَا فِي صَلْبِ هَذَا»^(۱)

وای بر امت من از آن چه در پشت اوست یعنی فرزندان من که از او به وجود آیند.

معاویة بن ابی سفیان

نصربن مزاحم با ذکر سند از عبدالله بن مسعود آورده است که پیامبر فرمود:

«إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَفْيَانَ يَخْطُبُ عَلِيَّ مَنبَرِي فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ»

هرگاه دیدید معاویه پسر ابوسفیان بر منبر من خطبه می خواند گردنش را بزنید.

نیز این حدیث را با ذکر سند دیگر از حسن نقل کرده و اضافه می کند که گفت: پس مردم (با دیدن معاویه بر فراز منبر پیامبر) به دستور حضرتش عمل نکردند و روی رستگاری ندیدند.

و در روایت دیگر این اضافه را از ابو سعید خدری آورده که گفت: ما عمل به دستور آن حضرت نکردیم و رستگار نشدیم.^(۲) این روایت را به این عبارات نیز آمده است:

«إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلِيَّ مَنبَرِي فَاقْتُلُوهُ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلِيَّ الْأَعْوَادِ فَاقْتُلُوهُ»^(۳)

۱- «اسدالغابة» ۳۴/۲.

«اصابه» ابن حجر ۱/۳۴۶ م.

«سیره حلبی» ۳۳۷/۱.

«کنز العمال» ۱۶۷/۱۱ به نقل از جزء ابن نجیب و ابن عساکر.

۲- «وقعة صفین» ص ۲۱۶.

۳- «وقعة صفین» ۲۲۱.

«تاریخ طبری» ۳۵۷/۱۱.

«انساب الاشراف» بلاذری بخش ۴ جزء اول ص ۱۲۸ شماره ۳۶۹ و ۳۷۰.

هرگاه معاویة را بر فراز منبر من (یا بر فراز چوبها) دیدید او را بکشید.

و به روایت ابن عدی از ابن عیینة:

«إذا رأيتم معاوية على منبري فارجموه.»^(۱)

هرگاه معاویة را بر بالای منبر من مشاهده کردید سنگسارش کنید.

و نصر بن مزاحم با ذکر سند از مردی از اهل شام روایت کرده است که گفت:

شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود:

بدترین بندگان خدا پنج نفرند:

پسر آدم که قاتل برادرش بود.

فرعون ذوالاوتاد که مردم را میخ کوب و شکنجه می نمود.

مردی از بنی اسرائیل (یعنی سامری) که آنان را از دین خود برگردانید.

و مردی از این امت که در باب «لُد»^(۲) بر کفر خود بیعت گیرد.

آن مرد شامی اضافه کرده است که چون خود معاویة را در باب لُد مشاهده

کردم، بیعت می گیرد، به یاد فرموده رسول خدا ﷺ افتاده و به علی پیوستم و با او همراه شدم.^(۳)

و ابن ابی الحدید به نقل از علاء بن حریر قشیری روایت کرده است که

← «کتاب المعجرو حین» ابن ابی حاتم بستی ۱۶۲/۲ - ۱۶۳ و پاورقی آن.

«تاریخ بغداد» خطیب، ۱۸۱/۱۲.

«الکامل» ابن عدی ص ۶۲۷ و ۱۷۵۱ و ۱۷۵۴ و ۱۷۵۶ و ۱۹۵۱ و ۲۴۱۶.

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۱۷۶/۱۵.

«سیر اعلام النبلاء» ذهبی ۱۴۹/۳ و ۱۰۵۶.

«میزان الاعتدال» ذهبی ۱۷/۲، ۱۲۹ به سند دیگر.

«کنوز الدقائق» مناوی ص ۹.

«لئالی المصنوعه» سیوطی ۴۲۴/۱ و ۴۲۵.

«تهذیب التهذیب» ابن حجر چ حیدر آباد ۴۲۸/۲ و ۱۱۰/۵ و ۵۶/۷ و ۳۲۴ و ۷۴/۸.

۱- تهذیب التهذیب: ۳۲۴/۷.

۲- «لُد» قریه ای بوده است در نزدیکی بیت المقدس از نواحی فلسطین.

۳- «وقعة صفین» ۲۱۷.

ولید بن عبدالملک یا ولید بن یزید بن عبدالملک

احمد بن حنبل^(۱) و ذهبی^(۲) روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: «لیکونن فی هذا الأمة رجل یقال له الولید، هو أشد لهذه الأمة من فرعون لقومه».

بدون شک در این امت مردی باشد به نام ولید که برای این امت از فرعون بر قومش سختگیرتر و بدتر است.

ناگفته پیداست که هریک از دو ولید (ولید بن عبدالملک، و ولید بن یزید بن عبدالملک) می‌توانستند مصداق این روایت باشند، اما ویژه گی‌هایی که ولید بن یزید داشت بیشتر می‌توانست مصداق و منظور از روایت مبنی بر پیشگوئی رسول خدا ﷺ باشد.

و ابن حجر - با سند به اصطلاح حسن - از عمر روایت نموده که گفت: برادر ام سلمه زوجه رسول خدا ﷺ، نوزاد پسری پیدا کرد و نامش را ولید گذارد، پس پیامبر ﷺ فرمود:

او را به نامهای فرعون‌های خود نام نهادید، در این امت مردی بر سرکار آید به نام ولید، که شرورتر از فرعون بر قوم خود باشد.

و در روایت دیگری که بدین مضمون از طریق سعید بن مسیب آمده از وی پرسیده شد: کدام ولید مقصود است؟

گفت: اگر ولید بن یزید به خلافت تعیین شد که همان است، والا ولید بن عبدالملک مراد از حدیث باشد.^(۳)

۱- مسند ۱/۱۸، تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۵۱

۲- به نقل تاریخ الخمیس دیار بکری ۲/۳۲۰ چ بیروت

۳- «تطهیر الجنان» ص ۱۴۰-۱۴۱.

عمرو بن سعید بن عاص اشدق

احمد حنبل و دیگران به روایت از ابوهریره نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ

فرمود:

«لیرعفن علی منبری هذا جبارة من جبابرة بنی امیه، فیسیل رعافه.»

قال: فحدثنی من رای عمرو بن سعید رعن علی منبر رسول الله ﷺ حتی سال رعافه. (۱)

جباری از جباران بنی امیه بر فراز منبر من دچار خون دماغ گردد، آن چنان که خون از دماغ وی جاری شود.

آن گاه اضافه می‌کند از قول راوی حدیث از کسی که خود دیده بود، عمرو بن سعید بن عاص بر بالای منبر رسول الله ﷺ مبتلا به خون دماغ شد، و خون از دماغ وی بر پله های منبر سرازیر گردید.

و عمر بن سعید بن عاص از طرف معاویه والی مدینه بود، و در ایام یزید از طرف یزید، پس عبیدالله بن زیاد طی نامه‌ای او را به قتل امام حسین بشارت داد، و چون بنی هاشم باخبر شدند به نحو بی سابقه صدای فریاد و شیون از خانه‌های آنها بلند شد، پس عمرو بن سعید نامه را بر فراز منبر خواند و سپس گفت: این ضجه و شیون به تلافی ضجه و شیون عثمان بن عفان. (۲)

در مثال ابو عبید آمده: عمرو بن سعید اشاره به قبر شریف پیامبر کرد و گفت: یا محمد یوم بیوم بدر. یعنی این خبر وحشت اثر امروز برای بنی هاشم، در برابر جنگ بدر است که سران قریش و مشرکان مکه به دست تو و اصحابت کشته

۱- «مسند احمد» ۲/ ۳۸۵ و ۵۲۲.

«تاریخ ابن کثیر» ۳۱۱/۸.

«تطهیر الجنان» - در حاشیه صواعق المحرقة مؤلف - ص ۱۴۱.

۲- «تاریخ طبری» ۲۶۸/۶.

«کامل ابن اثیر» ۳۹/۴.

شدند. پس گروهی از انصار گفته او را مورد اعتراض و تخطئه قرار دادند.^(۱) و به نقل قسطلانی و انصاری، چون بر فراز منبر شدت عمل در دشنام به علی علیه السلام از خود نشان داد، دچار لغوه در صورت شد و به «أشذق» شهرت یافت.^(۲)

و در «کامل مبرد» و غیر آن آمده است که: ابو رافع غلام ابواحیحه سعید بن عاص بن امیه بود، پس بعد از مرگ سعید، فرزندانش هریک سهم خود را از وی بخشیدند تا او آزاد شود، مگر خالد بن سعید که سهم خود را به پیامبر واگذار کرد، و پیامبر هم نسبت به آن سهم او را آزاد فرمود، و از این رو ابورافع در مناسبت‌های مختلف می‌گفت: من غلام آزاد شده پیامبرم.

اما چون عمرو بن سعید بن عاص از طرف معاویه والی مدینه شد، به دنبال عبیدالله بن ابی رافع فرستاد و از وی پرسید: تو غلام آزاد شده که هستی؟ گفت: غلام آزاد شده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، پس عمر یکصد ضربه شلاق به او زد و او را رها کرد، سپس مجدداً او را احضار نمود و از وی پرسید: تو غلام آزاد شده چه کسی باشی؟ ابو رافع گفت: غلام آزاد شده رسول الله. این بار نیز صد ضربه شلاق به او زد و این کار را تا پنج مرتبه تکرار نمود، تا آنکه ابورافع از ترس جاننش گفت: من غلام آزاد شده شما (فرزندان سعید) هستم^(۳) و دیگر مجازات به شلاق پایان یافت.

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۷۲/۴.

۲- «ارشاد الساری» ۳۶۸/۴، و تحفة الباری نیز شرح صحیح بخاری ذیل آن.

۳- «کامل مبرد» ۷۵/۲.

«اصابه» ابن حجر ۶۸/۴، جهت تفصیل موضوع و اختلافی که در شخص آزاد شده است رجوع شود به اصابه ذیل «ابورافع».

نقش بنی‌امیه در دوران خلافت، و ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی

هرچند که دنیای امروز بلکه دنیای قرن چهارم به بعد، بنی‌امیه را به دست فراموشی سپرده، و از نظر جهات ظاهری زمینه مطرح کردن نام این خاندان و بررسی تاریخ پر ننگ و عار آنها جای خودش را به منفوریت هر چه بیشتر در نظر مسلمانان بیدار دل، و به شرمندگی و خجالت زدگی هواخواهان و رهروان آنان داده است.

و از سوی دیگر مسلمانان امروز آن قدر دست به گریبان اختلافات عقیدتی و اخلاقی و سیاسی زمامداران کشورهای اسلامی و عمال آنها و پیامدهای سوء مادی و معنوی آن هستند، که دیگر فرصت و زمینه بحث و سخن گفتن از خاندان بنی‌امیه برای آنها نمانده، و به حسب ظاهر هم ارتباطی بین صدها رقم اختلافات سیاسی و دینی و مایه‌های خرابکاری استعمارگران در کشورها و مناطق مسلمان نشین و بین خاندان اموی و راه و روش آنها به چشم نمی‌خورد تا کسی در صدد پی‌گیری و بحث و بررسی پیرامون آن برآید.

اما با مراجعه به تاریخ بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نقش شوم بنی‌امیه که در فاصله اندازی بین مردم و اهل بیت از خود نشان دادند، و بعداً بنی‌عباس با وسعت و شدت بیشتر آن را تعقیب و ادامه دادند، بدین حقیقت پی خواهیم برد که سهم مهمی از سر نخ اختلافات فعلی بین مسلمانان به ویژه سنی و شیعه، و پی‌آمدها و قتل عام‌ها و حتی جایگزین شدن قوانین و مقررات الحادی و ضد اسلامی در کشورهای مسلمان، به جای احکام و قوانین اسلامی، و بالاخره سوء

استفاده استعمار گران خارجی و عمال داخلی آنها از تفرقه و اختلاف مذهبی مسلمانان، و ضعف همه جانبه که دامنگیر آنان شده، همانا به دست بنی امیه بود که با جدا کردن مردم از اهل بیت عصمت، قبل از هر چیز آنها را از اسلام واقعی و قرآن جدا نمودند.

و هم بنی امیه بودند که با استخدام علمای دین به دنیا فروش و جیره خوار و جاه طلب - برای حلال کردن خون مسلمانان و شرب خمر و نادیده انگاشتن تعهدات شرعی و قانونی و غارت و مصادره اموال مسلمانان و به دست فراموشی سپردن ضوابط اسلامی - یا بکارگیری و استخدام حدیث سازان و قصه گویان - برای تحریف و تغییر احادیث صحیح و جعل و اشاعه احادیث ساختگی و داستان سرایی ضد اهل بیت و شیعیانشان - تا مرز برچیدن سفره اسلام و نابودی مسلمانان پیش رفتند، و هرچه بیشتر به فرقه گرائی و اختلاف آراء و دشمن تراشی برای خاندان معصوم پیامبر، و قتل و کشتار خود و شیعیانشان اقدام و کوشش نمودند.

علامه زرقانی در شرح حدیث ثقلین نویسد:

«قرطبی گوید: این وصیت و این تاکید با عظمت و جوب هرچه بیشتر احترام و نیکی و بزرگداشت و محبت را نسبت به اهل بیت اقتضای کند، همانند وجوب فرائضی که هیچکس برای تخلف از آنها عذری نخواهد داشت.

و این موضوع با علم به خصوصیت به هم پیوستگی ایشان است نسبت به پیامبر و اینکه آنان جزئی از او هستند، چنان که حضرتش خود فرمود: «فاطمة بضعة منی»، و با این وصف بنی امیه در برابر عظمت این حقوق، به درگیری و مخالفت برخاستند، پس خون اهل بیت را ریختند، زنان و کودکانشان را اسیر کردند، خانه هایشان را خراب نموده، و فضل و شرف آنها را نسبت به دیگران انکار و نادیده گرفتند، و سب و لعن بر آنان را مباح شمردند، و بالاخره با وصیت پیامبر مخالفت کردند، و با آن به رویارویی و کار شکنی برخاستند.»

پس چه خجالت بار است آن گاه که در پیشگاهش حاضر شوند و چه رسوائی را باشد روزی که بر حضرتش عرضه شوند.^(۱)

ابن حجر عسقلانی نویسد: کان بنو امیه اذا سمعوا بمولود اسمہ علی قتلوه.^(۲) بنی امیه چنان بودند که وقتی می شنیدند نوزادی را به «علی» نامگذاری کرده اند او را می کشتند.

اکنون این سؤال مطرح است که:

آیا علی و فرزندان همانند خودش (با خلاصه شدن هزاران حدیث از ناحیه پیامبر در فضیلت و برتری و تقدم همه جانبه آنها بر همه صحابه و مسلمانان) شایسته امامت و رهبری بعد از پیامبر بودند که شناختنشان مایه سعادت باشد و شناختنشان مایه مرگ جاهلی.

یا بنی امیه و متصدیان امر خلافت از این تیره، که از روی بغض و دشمنی با علی بچه های هم نام او را می کشتند، تا همه گونه آثارش را از عرصه وجود خارج و به دست فراموشی سپرند

عثمان بن عفان یا نخستین خلیفه اموی

مورخ شهیر ابن ابی الحدید زیر عنوان «پاره ای از اخبار عثمان بن عفان» می نویسد: سومین نفر از خلفاء، عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بود، که پس از برگزاری شورا، مردم با وی بیعت کردند و امر خلافت او مستقر و پا برجا گردید، و فراست و تیز بینی عمر درباره او که گفت: چنانست که می بینم چون به خلافت دستیابی، بنی امیه و بنی ابی مُعیط را برگردن مردم سوار کنی، به صحت پیوست و طبق گفته او، بنی امیه پا بر گردن مردم نهادند، پس حکومت بلاد و شهرها را به آنها واگذار نمود، و زمین ها را به آنها بخشید، و بخشی از مناطق

۱- «شرح مواهب اللدنیه» ۴/۷ - ۸ بنقل عباقت جلد ثقلین ۷۴/۳.

۲- «تهذیب التهذیب» ۳۱۹/۷.

آفریقا را که در دوران او فتح شد همه خمس و غنائم جنگی آن را که مسلمانان به دست آورده بودند به مروان هبه کرد، و چون داماد دیگرش^(۱) عبدالله بن خالد بن اسید (که از عموزاده‌های باواسطه او و از نواده های ابوالعیص بود) درخواست صله نمود، چهار صد هزار درهم به وی عطا نمود.

و (عمویش) حکم بن ابی العاص را که پیامبر ﷺ از مدینه رانده و به طائف اخراج کرده بود و ابوبکر و عمر هم اجازه بازگشتش را به مدینه ندادند و شفاعت وی را در حق او رد کردند، به مدینه بازگردانید و یک صد هزار درهم (از بیت المال) به او بخشید. و قطعه زمین صدقه رسول الله و موقوفه آن حضرت بر مردم را - که به نام «سوق المدینه» و در حقیقت عام المنفعه و همانند میادین بار فروشی کنونی بود - به پسر عمو و دامادش حارث بن حکم برادر مروان واگذار کرد.^(۲)

و فدک زهرا را به مروان بخشید! همان فدکی که فاطمه علیها السلام بعد از وفات پدرش یک بار به عنوان ارث و بار دیگر به عنوان سهم خمسی که پیامبر به او انتقال داده بود، مطالبه کرد، و از تحویل آن به دختر پیامبر امتناع و او را رد کردند. چراگاه‌های اطراف مدینه را برای حیوانات مسلمانان ممنوع، و برای بنی امیه آزاد اعلام نمود.

تمامی دست آوردها و غنائم جنگی فتح آفریقای غربی را که از طرابلس تا طنجه گسترش داشت، همه را به عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی اش بخشید، بدون آنکه دیگری را در آن سهم نماید.

نیز یک صد هزار درهم به مروان و در همان روز دویست هزار درهم به (پسر عموی پدرش) ابوسفیان از بیت المال بخشید، و دختر خود أم ابان را به زوجیت مروان درآورد.

۱- موضوع داماد عثمان بودن عبدالله بن خالد راز مخشری در «ربیع الابرار» ۴/۴۶۹ آورده.

۲- نیز ابن قتیبه در «معارف» ص ۸۴ ابن عبد ربه در «عقد الفرید» ۲/۲۶۱، راغب در «محاضرات» ۲/۲۱۳ قضیه واگذاری زمین را نوشته اند.

در این موقع زید بن ارقم که متصدی بیت المال بود، کلیدهای آن را در پیش عثمان نهاد و گریه آغاز کرد، پس عثمان گفت: به خاطر آنکه من صله رحم کرده‌ام تو گریه می‌کنی؟ زید گفت: نه، گریه من بدان جهت بود که پنداشتم تو عوض آنچه در ایام حیات رسول خدا اتفاق نمودی این اموال را برداشتی، به خدا قسم اگر یک صد درهم به مروان می‌دادی بسیار بود - تاچه رسد به یک صد هزار و... - عثمان گفت: کلیدها را ببنداز و برو که ما دیگری را (برای تصدی بیت المال) پیدا خواهیم کرد. و آنچه را که ابوموسی از اموال فراوان عراق به دست آورده بود (به عنوان خمس، زکات و خراج) همه را به بنی امیه بخشید.

و بعد از آنکه زید بن ارقم کلیدها را تحویل داد، حارث بن حکم برادر مروان را به دامادی خود برگزید، پس دختر دیگر خود عایشه را به زوجیت حارث درآورد، و یک صد هزار درهم از بیت المال به او عطا کرد.^(۱) و به نوشته بلاذری سیصد هزار درهم به او داد.^(۲)

نیز ابن ابی الحدید - تحت عنوان «ذکرالمطاعن التي طعن بها علی عثمان» و همچنین دیگران، یک سلسله اموری را درباره عثمان آورده و نقل کرده‌اند که هر یک دلیل بر عدم صلاحیت او بر تصدی مقام خلافت و رهبری مسلمانان و نشانه بزرگترین نقطه ضعف عامل آن در جهت اداره حکومت اسلامی است. اکنون با توجه به ظرفیت محدود این رساله تنها به ذکر تعدادی از آن موارد بطور فهرست اکتفا نموده، و علاقه‌مندان به بحث تفصیلی آن را به مصادر مربوطه ارجاع می‌دهیم.

۱ - واگذاری حکومت کوفه به ولید بن عقبه، عمو زاده با واسطه و برادر مادریش و کسی که زناکار و شارب الخمر بود و نیز کسی که آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾^(۳)

۱ - «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۱/۱۹۸ - ۱۹۹ نیز مراجعه شود به ۳/۲۳۳ - ۳۹.

۲ - «انساب الاشراف» ۵/۵۲.

۳ - سورة حجرات ۴۹/۶.

درباره او^(۱) و آیه ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ﴾^(۲) درباره امیر مؤمنان علیه السلام و او وارد گردید،^(۳) و چنان مصرّ و معتاد و معروف به شرابخواری بود، که در حال رکوع و سجود نماز جماعت، از روی مستی می‌گفت: اسقنی و اشرب، به من شراب ده و خود هم بیاشام. پس ابن مسعود و دیگر نماز گزاران حاضر در مسجد، با کتک و سنگ او را از محراب خارج و از مسجد هم بیرونش راندند تا به سمت قصر رفت^(۴) و یک روز نماز صبح را چهار رکعت خواند، آن گاه رو به سوی مردم نموده گفت: بس است یا باز هم نماز بخوانم؟^(۵)

به نوشته ابوالفرج و دیگران، گروهی از مردم کوفه به مدینه رفتند تا از ولید به عثمان شکایت کنند، ولی عثمان آنها را تهدید نمود که چون شب رابه صبح آورد ایشان را مجازات خواهد کرد.

پس مردم کوفه به خانه عایشه پناهنده شدند، و چون عثمان حرف‌های خشونت بار عایشه را در این زمینه شنید، گفت: آیا فساق و خوارج پناهگاهی جز خانه عایشه نیافتند؟! و چون عایشه این حرف را شنید کفش پیامبر را برداشت و گفت: تو (با تعطیل حد شرابخوار) سنت صاحب این کفش را تعطیل کردی!

-
- ۱- به شرح مصادر تاریخی و تفسیری از جمله اسباب النزول واحدی ص ۲۹۱، استیعاب در حاشیه اصابه - ۲۳/۱۱ و در اصابه: ۳۱۲/۱۰، و شرح ابن ابی الحدید ۸۱/۴
 - ۲- سورة سجده ۱۸/۳۲.
 - ۳- نیز به شرح مصادر تفسیری و حدیثی و تاریخی از جمله شرح ابن ابی الحدید ۱۸/۳ و ۸۰/۴ رجوع گردد.
 - ۴- «انسان العیون» یا سیره حلبی ۲۹۹/۳.
 - ۵- «الامامة والسیاسة» ۳۲/۱.
 - «مروج الذهب» ۳۳۴/۴.
 - «استیعاب» قرطبی ۲۶/۱۱ - ۲۹.
 - «الکامل» ابن اثیر ۵۲/۳.
 - «اسد الغابة» ۹۰/۵.
 - «شرح نهج البلاغة» ۲۲۹/۱۷.

پس بین طرفداران عایشه و عثمان درگیری و سر و صدا به راه افتاد، و همه به مسجد هجوم برده و مسجد از آنها پر گردید، و کار به زد و خورد و حمله به همدیگر با کفش انجامید.

در این موقع بعضی می گفتند: عایشه کار درستی کرد که از کوفیان جانبداری نمود، و بعضی می گفتند زنان را چه به این کارها که دخالت کنند! و بالاخره چون به گواهی شهود شرابخواری او بر عثمان ثابت گردید، عثمان که شهود را تهدید و به روایتی شلاق زد، و از اجراء حد طفره می رفت - بر اثر هشدار و فشار امیرمؤمنان و طلحه و زبیر و عایشه و دیگران ناگزیر دستور اجراء حد ولید را صادر کرد، که به گفته بعضی به وسیله امیرمؤمنان علیه السلام و به نقل دیگری، توسط شخصی دیگر انجام گرفت.^(۱) و آن گاه عثمان ولید را از حکومت کوفه برکنار نمود و سعید بن عاص را که پسر عموی خود بود به جای وی نصب کرد، و سعید هم گفت: منبر جای نشستن ولید بوده و نجس شده، باید تطهیر شود و تا آن را تطهیر نکردند بر بالای آن نرفت.^(۲)

و هم او (ولید) از دشمنان سرسخت امام امیرمؤمنان علیه السلام بود که علنا حضرتش را سب و دشنام می داد.^(۳)

و در ضمن احتجاج و مفاخره امام حسن مجتبی علیه السلام با ولید در مجلس معاویه آمده که حضرت به او فرمود: تو را با قریش چکار است؟ همانا تو کافری هستی از اهل صفوریه (یکی از دهات شمال غربی فلسطین)، به خدا سوگند می خورم تو از نظر تاریخ ولادت، بزرگتر از کسی هستی که به عنوان فرزندیش

۱- اغانی ابوالفرج اصفهانی ۱۷۶/۴، استیعاب - حاشیه اصابه - ۲۹/۱۱ - ۳۰، و درج دیگر ص ۱۵۵۲، شرح ابن ابی الحدید ۱۹/۳، نیز برای آگاهی بیشتر بنگرید به ۸۰/۴ - ۸۲ و ۱۷ - ۲۲۷ - ۲۴۷.

۲- شرح ابن ابی الحدید ۲۴۲/۱۷

۳- ابن ابی الحدید ۸۰/۴ و ۲۸۳/۶ - ۲۹۳

خوانده می‌شوی.^(۱)

۲ - همان طوری که گذشت عثمان پس از عزل ولید، سعید بن عاص عمو زاده خود را به جای او نصب کرد، اما طولی نکشید مردم بر اثر ظلم و خشونت و تند روی‌های او به تنگ آمده، پس بر وی شوریدند و او را از کوفه اخراج کردند، و به عثمان نوشتند نه ولیدات را می‌خواهیم نه سعیدات را.^(۲)

۳ - عثمان، عبدالله بن سعد ابن ابی سرح، برادر رضاعی خود را که در عهد عمر حاکم سرزمین صعید بود، ثابت گذارد و بقیه مصر را هم به قلمرو حکومتش اضافه کرد،^(۳) و چون مردم را تحت فشار ظلم و انواع فسق و فجور قرار داد، دسته جمعی از وی شکایت به نزد عثمان بردند، پس دستور عزل عبدالله و بر سرکار آمدن محمد بن ابی بکر را صادر نمود، اما افرادی که این حکم را از عثمان در دست داشتند در بین راه به شتر سواری برخوردند که پس از تفتیش او به نامه‌ای از عثمان دست یافتند مبنی بر اینکه ابن ابی سرح، محمد بن ابی بکر و اصحابش را بکشد و محکم بر جای خود بنشیند، پس آن‌ها، از جمله خود محمد بن ابی بکر، به مدینه بازگشتند و بالاخره غائله قتل عثمان به دست آنها و دیگر ناراضیان و حتی بعضی از صحابه مثل طلحه و زبیر جامه عمل پوشید.^(۴)

۱ - ابن ابی الحدید ۲۹۳/۶

۲ - «استیعاب» ابن عبدالبر (حاشیه اصابه) ۱۹۹/۴.

۳ - «الاصابه» ۱۰۲/۶.

۴ - «الامامة والسياسة» ۳۶/۱.

«تاریخ یعقوبی» ۱۶۳/۲ - ۱۶۴.

«عقد الفرید» ۷۷/۲ - ۷۹ و درج افسست بیروت ۲۸۸/۴ - ۲۸۹.

«کامل» ابن اثیر ۴۵/۳، ۸۳.

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۱۲/۳ و ۲۲.

«تاریخ الخلفاء» ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

«تاریخ الخمیس» ۲۵۹/۲.

و عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان همان بود که همیشه اسلام را به مسخره می گرفت و پس از گرایش ظاهری به اسلام مرتد شد و به مشرکین مکه پیوست پس آیه شریفه: ﴿ولکن من شرح بالكفر صدراً فعليهم غضب من الله و له عذاب عظیم﴾^(۱) در حق وی نازل گردید.^(۲)

خداوند خاطر نشان فرمود: کسانی که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند غضب خدا بر آنهاست، و عذاب عظیمی در انتظارشان است. و پیامبر خدا خون او را هدر اعلام کرد،^(۳) پس ایام فتح مکه در پناه ابوبکر و عمر و عثمان جان به سلامت برد، تا در ایام عثمان والی صعید و مصر شد.^(۴) و نیز همان بود که به عثمان گفت: بیم آن می رود با این گونه انفاق و تصدق برای تو چیزی نماند. عثمان جواب داد: من گناهان فراوان دارم و خطاهای بسیاری از من سرزده که می خواهم این عمل کفاره گناهان من شود و خدا از من بگذرد. ابن ابی سرح گفت: هم اکنون این ناقه خود را با ساز و برگش به من واگذار، من تمام گناهان تو را به عهده می گیرم، عثمان هم ناقه را به او بخشید و اقامه شهود هم کرد و دست از عطا و بخشش کشید، پس آیه شریفه: ﴿أفرأيت الذي تولى، وأعطى قليلاً وأكدى، أعمده علم الغيب فهو يري﴾^(۵) نازل و این داد و ستد را نکوهش و تخطئه نمود، و خاطر نشان کرد که هیچ کس نمی تواند بار گناه دیگری

۱- سورة نحل ۱۶/۱۰۶.

۲- «عقد الفريد» ابن عبد ربه ۲۶۹/۶ سطر ۸

«در المثور» سیوطی ۱۳۳/۴.

«تاریخ المذاهب الاسلامیه» ابن زهره پاورقی ص ۲۹.

۳- همان مصدر.

۴- «استیعاب» قرطبی - ذیل اصابه - ۲۲۰/۶.

«اصابه» ابن حجر ۱۰۰/۶.

«نقض المنطق» ابن تیمیه ص ۴۶ (هدی هی الوهابیة، مغنیه ۶۲).

۵- یعنی: آیا آن کسی که از اسلام (یا انفاق) روی گردان شد مشاهده کردی؟ و هم او کمی عطا کرد و از بیشتر امساک نمود، آیا نزد او علم غیب است و می بیند که دیگران بار گناهانش را بر دوش می نهند...، سورة والنجم ۳۴/۵۳.

را به دوش بکشد، و نتیجه سعی و کوشش هرکس اعم از ثواب یا گناه به خود او می‌رسد.^(۱)

جهت آگاهی بیشتر به راه و روش عثمان به مصادر زیر رجوع شود.^(۲)

عایشه و حکم او به کفر و قتل عثمان

طبری وابن اثیر نوشته اند: عایشه با تعبیر از عثمان به «نعثل» می‌گفت: اقتلوا نعثلا فقد کفر. پس ابن ام کلاب وی را بدین دو بیت مخاطب قرار داد:

فمنک البداء و منک الغیر
و منک الریاح و منک المطر
و انت امرت بقتل الامام
وقلت لنا انه قد کفر

و خاطر نشان کرد: تو خود امر به قتل عثمان نمودی و به ما گفتی او کافر شده است. بعد از قتلش هم به خون خواهی وی برخواستی.

پس آغاز و انجام ماجرای قتل عثمان و خون خواهی وی همه از ناحیه تو بوده است،^(۳) و ابن قتیبه نویسد: عایشه می‌گفت: اقتلوا نعثلا فقد فجر.^(۴)

نعثل را بکشید که فاجر و متجاوز شده است.

و ابن ابی الحدید نوشته است: هرکس پیرامون سیره و اخبار تصنیف نموده

۱- تفسیرهای «اسباب النزول» واحدی ص ۲۹۸، «قرطبی» ۱۱۱/۱۷، «کشاف» زمخشری ۱۴۶/۳، «نیشابوری» - در حاشیه تفسیر طبری - ۵۰/۲۷، «شربینی» ۱۲۸/۴ به نقل از ابن عباس و سدی و کلبی و مسیب بن شریک و دیگر مصادر مربوطه دیده شود.

نیز جهت آگاهی بر آیاتی دیگر از این قبیل که گویا عثمان همه را فراموش کرده یا نادیده انگاشته بود رجوع شود به الغدیر ۶۴/۹

۲- الغدیر: ۹۷/۸ تا آخر کتاب ج ۹ از آغاز تا انجام، «کشف البیان در عجائب اعمال و مظالم جناب عثمان» تألیف مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی (چ ۱۳۸۲ تهران) نیز از آغاز تا انجام.

۳- تاریخ طبری ۴۰۷/۴، ۴۵۹، ۴۶۵، کامل ابن اثیر ۸۰/۳ ذکر وقعة الجمل سنة ۳۶

۴- الامامة والسیاسة ۵۲/۱ و درج دیگر ۴۳، ۴۶، ۵۷، و شرح ابن ابی الحدید ۳۲۱۵/۶ - شرح ابن ابی الحدید ۲۱۵/۶

گوید: عایشه سرسخت ترین مردم بر علیه عثمان بود، تا آن جا که یکی از لباسهای پیامبر را در خانه اش آویخته بود و هرکس داخل خانه او می شد، می گفت: این لباس پیامبر خداست که هنوز کهنه نشده اما عثمان سنت اش را کهنه و فرسوده کرد.^(۱)

و فیروزآبادی گوید: نعثل پیرمرد احمق و ریش بلندی بود در مدینه (که عایشه و دیگران) عثمان را به او تشبیه می کردند.^(۲)

و ابن اثیر نویسد: دشمنان عثمان وی را نعثل می نامیدند و از جمله دشمنان او عایشه بود که می گفت: بکشید نعثل را خدا بکشد او را و مقصودش از این سخن عثمان بود.^(۳)

بدین ترتیب - اضافه بر روش حکومتی خود عثمان که مایه و عامل اصلی فراهم شدن زمینه قتلش به دست صحابه و دیگر مسلمانان مصر و مدینه بود - یکی از عوامل مؤثر در تحریک شدن مردم به کشتن عثمان گفته های تحریک آمیز و دستور صریح عایشه بدین موضوع بود، اما بزرگترین بهانه عایشه و طلحه و زبیر در راهاندازی جنگ جمل و رویارویی با امیرمؤمنان، و همچنین بهانه معاویه با کمک عمروعاص در راهاندازی جنگ صفین، مسئله قتل عثمان و تهمت دخالت آن حضرت بود، که اعلام کردند و بر سر زبانها افتاد.

معاویة بن ابی سفیان

ابن ابی الحدید می نویسد: از هند مادر معاویه به عنوان فاحشه و زناکار در مکه یاد می شد.^(۴)

۱ - «قاموس اللغة» ۶۰/۴.

۲ - «نهاية اللغة» ۷۹/۵ - ۸۰، «لسان العرب» ۱۴/۱۹۳.

جهت آگاهی بر دیگر مصادر مربوطه رجوع شود به النص والاجتهاد ص ۴۱۸ چ بیروت.

۳ - «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۱/۳۳۶.

۴ - «شرح ابن ابی الحدید» ۱/۳۳۶.

و علامه محقق زمخشری نوشته است: معاویه به چهار نفر نسبت داده می‌شد، و آنها عبارت بودند از مسافر بن ابی عمرو، عماره بن ولید بن مغیره، عباس بن عبدالمطلب، و صباح که خواننده‌ای سیاه بود برای عماره بن ولید، و چون ابوسفیان، مردی بود زشت رو و کوتاه قامت. و صباح مردی بود جوان و خوش قیافه، که در اجاره ابوسفیان بود، پس هند او را به خود دعوت نمود و او با وی در آمیخت و معاویه به وجود آمد.^(۱)

نیز ابوالفرج نقل کرده است که: هند عاشق مسافر بن ابی عمرو شد، و از وی به معاویه آبستن گردید، و پس از وضع حمل از بیم رسوائی او را به حیره برد^(۲) و حسان بن ثابت در باره او گفته است:

ونسیت فاحشه أتیت بها یا هند ویحک سبّه الدهر

زعم القوابل انها ولدت ابنا صغیرا کان من عمر

و بالاخره چون هند یک فاحشه رسمی بود و با نامبردگان رابطه داشت معاویه از یکی از این چهار نفر به وجود آمد، اما به خاطر اینکه هند زن رسمی ابوسفیان بود به او منتسب گردید.

معاویه یکی از راویان صحاح سته اهل تسنن بود،^(۳) و پس از وفات برادرش یزید بن ابی سفیان در ایام حکومت شام از طرف عمر، بجای برادر نشست و حدود بیست سال به عنوان امارت و استانداری شام و شامات از طرف عمر و عثمان دست اندرکار حکومت بود، و حدود بیست سال هم به عنوان خلافت زمامدار مناطق مسلمان نشین بود، به استثنای دوران (حدود پنج سال) خلافت ظاهری امام امیر مؤمنان بر کشورهای اسلامی غیر از شام و شامات. اکنون با توجه به شرح حال مفصل معاویه در کتابهای اختصاصی^(۴) و

۱- «ربیع الابرار» زمخشری ۴/۴۴۷، نیز ابن ابی الحدید ۱/۳۳۶ به نقل از زمخشری.

۲- «نصایح الکافیه» حضرمی پاورقی ص ۱۳۸.

۳- «الکاشف» ذهبی ۳/۱۵۷.

۴- «نصایح الکافیه لمن یتولی معاویه» محمد بن عقیل علوی حضرمی ج بیروت و ترجمه فارسی آن

غیره^(۱) تنها به ذکر اجمالی چند نمونه از جنایات ضد اسلامی او بسنده می‌کنیم و علاقمندان به تفصیل بیشتر را به مصادر مربوطه ارجاع می‌دهیم.

ضدیت معاویه با پیامبر تا مرز دفن نام آن حضرت ﷺ

ابن ابی الحدید به نقل از زبیر بن بکار نوشته است: مطرف بن مغیره بن شعبه روایت کرده است که به همراهی پدرم نزد معاویه رفتیم، پدرم هرگاه از نزد معاویه باز می‌گشت از عقل و هوش معاویه سخن می‌گفت و از کارهای شگفت‌آوری که از وی دیده بود، گفتگو می‌کرد.

در یکی از شبها پدرم در حالی به خانه آمد که بسیار اندوهگین به نظر می‌رسید، و حتی از خوردن غذا خودداری نمود، من مدتی در انتظار ماندم تا پدرم حرفی بزند و پنداشتم درباره خاندان ما حادثه‌ای رخ داده است.

بالاخره از پدرم پرسیدم: چرا اندوهگین هستی؟ وی گفت: امشب از نزد ناپاکترین مردم که از همه کافرتر است بیرون شدم، گفتم: جریان از چه قرار است؟ پدرم گفت: امشب با معاویه خلوت داشتم و به او گفتم: یا امیرالمؤمنین تو دیگر پیر شده‌ای و اکنون لازم است راه عدل و داد پیش‌گیری و به مردم نیکی کنی، چه بهتر نسبت به بنی هاشم عاطفه نشان دهی و از آنان دلجوئی کنی، به خدا سوگند دیگر در دست آنان چیزی باقی نمانده است که تو از آنها خوف داشته باشی، و چنانچه تو نسبت به آنها محبت کنی، ذکر خیری از خود به جای خواهی گذاشت.

معاویه گفت: تو بسیار از حقیقت امر به دور افتاده‌ای، من به کدام ذکر خیر امیدوار باشم که پس از من باقی بماند، یک نفر از «تیم» (یعنی ابوبکر) به خلافت رسید و با مردم هم به خوبی رفتار کرد، و چون از دنیا رفت به دست فراموشی

۱- «الفدیر»: ۱۳۸/۱۰ - تا آخر کتاب - ص ۳۸۴ و ۳/۱۱ تا ۱۰۲.

سپرده شد، و تنها نامی از او باقی مانده. و پس از آن مردی از «عدی» (یعنی عمر) به حکومت دست یافت او هم کوششی کرد و خود را به مشقت انداخت، و اکنون پس از ده سال حکومت تنها نامی از او باقی مانده است. هم چنین برادرمان عثمان اما نام «ابن ابی کبشه»^(۱) را هر روز و شب پنج مرتبه با فریاد بلند «اشهد أن محمداً رسول الله» اعلام می کنند، آیا دیگر من چه عملی انجام دهم که ذکر من بماند و از من یاد شود، نه من هرگز به آنها (یعنی بنی هاشم) احسان نخواهم کرد. با زنده بودن نام پیامبر هیچ یادی باقی نخواهد ماند، به خدا سوگند چاره‌ای نیست مگر آنکه نام پیامبر دفن شود تا هرگز نامی از او برده نشود.^(۲)

جنگ صفین

یکی از جنایات بزرگ و فراموش نشدنی معاویه، راه اندازی جنگ صفین بود، که در خروج از فرمان امام زمان واجب الاطاعه عصر خود و رویارویی با خلیفه برحق پیامبر ﷺ یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام خلاصه می شد، و پیامبر گرامی اسلام بطور مکرر به عنوان مقاتله و کشتار علی با قاسطین و تجاوزگران از آن پیشگوئی فرمود.

باینکه - گذشته از نصوص قاطعانه و تصریحات فراوان پیامبر اکرم درباره خلافت بلافصل علی، اگر قرار بود خلیفه پیامبر از طریق رای گیری عمومی یا

۱- ابی کبشه مردی بود از قبیله خزاعه که با قریش بر سر بت پرستی و پیروی از شعرا مخالفت می کرد، و چون پیامبر ﷺ با مشرکان در امر بت پرستی مخالفت می فرمود حضرتش را با تشبیه به «ابی کبشه» به این لقب می خواندند.

و بنا بر قولی: «ابی کبشه» جد مادری پیامبر ﷺ بوده است و بدین رو او را منسوب به آن مرد می دانستند، مجمع البحرین طریحی واژه «کبش».

۲- «مروج الذهب» ۲/۳۴۱.

ابن ابی الحدید ۵/۱۹۲.

نصایح الکافیة حضرت می ص ۱۲۴.

اعلام نظر اهل حل و عقد انتخاب و تعیین گردد، تا به رسمیت شناخته شود، طبق گزارشهای تاریخی و دست اول خود اهل تسنن - تنها خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام از چنین ضابطه ای برخوردار بود و دیگر هیچکس.

زیرا انتخاب امیرمؤمنان نه از طریق زور و تهدید - مانند غائله آتش سوزی خانه حضرت زهرا، که با تهدید و قسم به آتش زدن خانه آن حضرت، و بالاخره هجوم به داخل خانه او و سقط جنینش (محسن شش ماهه) - که برای بیعت با خلیفه اول انجام شد،^(۱) و نه از رهگذر نصب خلیفه قبلی و رأی گیری تحمیلی از مردم، بدون آنکه شخص منصوب (عمر بن خطاب) یا کاندیدای خلافت را بشناسند.

و نه از طریق شورائی که به گونه ای شالوده آن ریخته شده بود که عثمان به خلافت برسد. بلکه انتخاب علی از راه بیعت و رأی گیری عمومی آن هم بطور آزاد و از روی میل و اختیار و بر اساس پیشنهاد و استقبال بی سابقه خود مسلمانان بود - که حضرتش در چگونگی آن فرمود:

«فما راعنی إلا والناس کعرف الضبع إلى یثالون علی من کل جانب حتی

لقد وُطی الحسنان و شق عطفای، مجتمعین حولی کربیضة الغنم»^(۲)

انبوه جمعیتی که همچون یالهای کفتار بود، مرا به قبول خلافت وا داشت، آنان از هر طرف مرا احاطه کردند، چیزی نمانده بود که (ریحانه های پیامبر) حسن و حسین زیر پاله شوند، آن چنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رنج انداخت، و ردایم از دو طرف پاره شد! مردم همانند گوسفندانی (گرگ زده که دور چوپان جمع شوند) مرا در میان گرفتند... و با من بیعت بر خلافت کردند -

۱- این موضوع با ارائه حدود سی مدرک حدیثی و تاریخی و کلامی اهل تسنن در کتاب «حق با علی است» ص ۱۴۶ - ۱۴۹ مورد بحث و بررسی قرار گرفته مراجعه شود.

۲- نهج البلاغه خطبه سوم معروف به شقشقیه، شرح ابن ابی الحدید ۲۰۰/۱

و تنها تعدادی کمتر از عدد انگشتان، از بیعت با حضرتش سر برتافتند^(۱) که آنها هم از منافقان یا تیره اموی یا عمال صدقه بگیر عثمان بودند، و فاقد هرگونه شخصیت تقوایی، علمی و...

با این وصف معاویه از روی جاه طلبی و دشمنی با علی و بی اعتنائی به مقررات اسلامی دم از مخالفت و کوس استقلال طلبی زد، و به دنبال نامه هائی که بین او و امام رد و بدل شد، اعلام جنگ داد و با همکاری و نقشه های مزورانه عمرو عاص اقدام به خروج و شمشیر کشیدن به روی حجت خدا و صحابه پیامبر و دیگر مسلمانان نمود، و بالاخره به نوشته ابن عبدربه و روایت ابن ابی شیبه^(۲) در این جنگ پنجاه هزار تن از مردم شام (طرفداران معاویه) و بیست هزار عراقی (از طرفداران علی) کشته شدند، که به نوشته ابن ابی الحدید تعداد صدها نفر از صحابه رسول الله ﷺ در لشکر علی بودند و معاویه باید پاسخگوی آن باشد.

۱ - جهت آگاهی بر تعداد واسامی افراد متخلف یا متعذر از بیعت رجوع شود به تاریخ ابن وردی ۲۰۷/۱ و دیگر مصادر مربوطه
 ۲ - «عقد الفرید» ۴ / ۳۴۳.

بدعت معاویه در سب و لعن امیر مؤمنان علیه السلام و ادامه آن در شصت سال بر فراز هفتاد هزار منبر

قبل از پرداختن به اصل مطلب توجه خوانندگان ارجمند را بدین موضوع جلب می‌کنیم که به موجب روایات متواتر و قطعی الصدور منقول در مصادر حدیثی اهل تسنن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با کلمه «من سب علیا فقد سبني ومن سبني فقد سب الله» و دیگر تعبیراتی از این قبیل سب و دشنام به علی را سب و دشنام به خود، و سب و دشنام به خود را سب و دشنام به خدا اعلام فرموده، و در بعض روایات سب به خدا را محکوم به جهنم و به رو درافتادن در آتش دوزخ دانسته.^(۱)

و شکی نیست که سب و دشنام به خدا و رسولش بزرگترین گناه است، و جنایتی است کفرآمیز که بحث فقهی آن موکول به فرصت دیگری است، و

۱- «مسند أحمد حنبل» ۶/۳۲۳.

«خصائص نسائی» ص ۲۴، چ تقدم مصر و ص ۳۹ چ بیروت.

«مستدرک حاکم» ۱۲۱/۳ و تلخیص آن از ذهبی.

«فردوس دیلمی» ۴/شماره ۵۶۸۹.

«مناقب خوارزمی» ص ۸۲ و ۹۱ چ نجف.

«مناقب ابن مغزلی» ص ۳۹۴ شماره ۴۴۷.

«تاریخ ابن عساکر» - بخش ویژه امام امیرالمؤمنین ۱۸۴/۲ شماره ۶۶۰.

«فرائد السمطین» حموی ۳۰۲/۱ شماره ۲۴۰.

«کفایة الطالب» ص ۸۳.

«ذخائر العقبی» ص ۶۶، نیز ریاض النضره ۲/۲۱۹.

«فصول المهمه» ابن صباغ ص ۱۱۱.

«صواعق المحرقة» ابن حجر ص ۷۴.

«اخبار شعراء» الشیعه مرزبانی ص ۳۰ چ حیدریه.

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۷۳ و تعداد فراوانی دیگر مصادر مربوطه که به خاطر اختصار بدین مقدار اکتفا شد.

سرنوشت‌اش - طبق فراز آخر حدیث - با خواری به‌روافتادن در آتش جهنم باشد. اکنون می‌گوئیم: به نوشته مورخین معاویه از روی بغض و دشمنی با امام امیرمؤمنان علیه السلام هم خود برفراز منبر مرتکب بدعت کفر آمیز سب و لعن بر آن حضرت می‌شد، و هم به تمام بلاد و کشورهای اسلامی تحت نفوذش بخشنامه صادر کرد، تا خطبا و ائمه جمعه و دیگر مردم بطور علنی و برفراز منابر اسلامی آن بزرگوار و حتی دو ریحانه پیامبر حسن و حسین علیهما السلام را سب و لعن نمایند.^(۱) و در این زمینه حتی عده‌ای از صحابه و شخصیت‌های بزرگ اسلامی امثال حجر بن عدی را به جرم امتناع و خودداری از ارتکاب این جنایت به قتل رسانید^(۲). یا دستور داد زنده بگور نمایند^(۳).

بطور خلاصه بدعت سب و لعن به امام امیرمؤمنان علیه السلام طبق نوشته علما و

۱- «تاریخ یعقوبی» ۴۸/۳.

«مروج الذهب» ۱۶۷/۲ چ لیدن

«آداب السلطانیة» فخری ص ۱۲۹

«العقد الفرید» ۳۰۰/۲ و در چ لجنه تالیف مصر ۳۶۶/۴

«مستدرک» حاکم ۳۵۸/۲ و تلخیص ذمبی

«معجم البلدان» ۵۸/۵ چ بیروت

«الکامل» ابن اثیر ۱۷/۷

«شرح نهج البلاغة» ۵۴/۴ - ۱۲۸ و ۱۳۱/۵ باتصریح به نام حسین علیه السلام و ۴۴/۱۱ - ۴۶ و ۲۲۲/۱۳

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۲۴۳، ضمن شرح حال عمر بن عبدالعزیز

«تاریخ الخمیس» دیاربکری ۳۱۷/۲

«نصایح الکافیة» لمن يتولى معاوية ص ۹۷

۲- رجوع شود به مقتل حجر بن عدی اوائل جزء ۱۶ اغانی ابوالفرج الامامة والسیاسة ۱۳۱/۱ و در چ

دیگر ۱۴۸.

«تاریخ طبری» حوادث سال پنجاه و یک، ۹۵/۵ و ۲۵۳ - ۲۸۰.

«کامل» ابن اثیر ۳۵۲/۳ - ۳۵۷ و ۴۷۲ - ۴۸۸

«جمهرة رسائل العرب» احمد زکی صفوت ۶۷/۲

۳- معاویه، عبدالرحمان بن حسان عنزی را به خاطر امتناع از لعن بر امیرمؤمنان، تحویل زیاد داد،

تا او را چنان بکشد که در اسلام کسی را نکشته باشند، پس زیاد او را زنده دفن نمود. الغدیر ۱۱/

مورخین اهل تسنن از جمله زمخشری در ربیع الابرار^(۱) و سیوطی - به نقل «ذخیره المال عجیلی»^(۲) در طول شصت سال بر فراز هفتاد هزار منبر در کشورها و مناطق شرق و غرب اسلامی به پیروی از معاویه و به دستور خلفای دروغین بنی امیه و عمال دست نشانده آنها دائر و برقرار بود، و مسلمانان سنی مذهب خواه و ناخواه به رهروی راه معاویه روش کفرآمیز و دشمنی با خدا و رسولش را ادامه می دادند.

آری متأسفانه نه تنها خطباء و ائمه جمعه و جماعت سنی و جیره خوار دربار، مجری خواسته های شوم بنی امیه بودند، بلکه دیگر علما و قضات هم با شرکت در تجمعات مربوطه و سکوت در مقابل عمل کفر آمیز سب و لعن به علی، بالاترین درجه همکاری را با دستگاه های آن چنانی از خود نشان می دادند تا وقتی که عمر بن عبدالعزیز به شرحی که ذیل نام او می خوانید دستور ممنوعیت لعن بر فراز منابر را صادر و آن را موقوف کرد.

و اما کفر آمیز بودن سب و لعن به علی، پس مراجعه شود به شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۶۲، داستان تکفیر توأم با قسم محمد بن حنفیه سب کننده به علی را در مجلس عبدالله بن زبیر - که بر فراز منبر حضرتش را مورد اهانت قرار داد - و هیچکس حتی ابن زبیر محمد حنفیه را تکذیب و تخطئه نکرد، نیز در پایان صواعق المحرقة ابن حجر - بخش تلخیص مناقب اهل البیت - که مشتمل بر آراء فقهاء در کفر سب کننده به پیامبر و خلفا است.

۱ - ربیع الابرار به نقل الغدیر ۱۰۲/۲

۲ - «ذخیره المال» در شرح ارجوزه «عقد جواهر اللئالی» هردو از احمد بن عبدالقادر حفطی عجیلی شافعی «م حدود ۱۲۲۸» نیز به نقل الغدیر و به نوشته اعلام زرکلی ۱۵۴/۱، نسخه خطی آن در ۲۵۰ ورق در کتابخانه حبشی غرفه یمن موجود است. نیز در کتابخانه ناصریه لکهنو (به نقل صاحب عیقات الانوار) و احتمالاً در کتابخانه امام امیرالمؤمنین نجف، (برحسب نقل علامه امینی از آن در خلال الغدیر).

قتل ریحانه رسول الله امام حسن مجتبی به وسیله زوجه اش

یکی از جنایات کفر آمیز و غیر قابل انکار معاویه، توطئه و اقدام به قتل سبط اکبر پیامبر و امام زمان برحق بعد از امیر مؤمنان حضرت امام حسن بن علی علیه السلام بود. ابوالفرج اصفهانی پیرامون سبب وفات امام حسن علیه السلام نوشته است: معاویه در صدد برآمد برای پسرش یزید بیعت بگیرد، پس هیچ چیزی برای وی سنگین تر از امر حسن بن علی و سعد بن ابی وقاص نبود، از این رو هر دو را با نقشه مسموم کرد، و هر دو بر اثر مسموم شدن درگذشتند.

نیز ابوالفرج و دیگر مورخان نوشته اند: معاویه سمی برای جعه بنت اشعث بن قیس، زوجه امام حسن علیه السلام فرستاد و پیغام داد: اگر حسن را کشتی صد هزار درهم به تو جایزه دهم، و تو را به همسری فرزندم یزید در آورم. چون جعه تن به این جنایت داد معاویه مبلغ مورد قرارداد را برای وی فرستاد، و درباره ازدواج او با یزید گفت: می ترسم کاری که با پسر رسول خدا کردی، در حق پسر یزید انجام دهی، و به روایت دیگر گفت: چون فرزندم را دوست دارم نمی توانم ترا به زوجیت او در آورم.^(۱)

۱- «مقاتل الطالبین» ص ۵۰ و ۷۳.

«مروج الذهب» ۵۰/۲.

«استیعاب» قرطبی ۱۴۱/۱.

«تاریخ ابن عساکر» - بخش امام حسن - ص ۲۱۶.

«انساب الاشراف» بلاذری ۴۷/۳ ذیل حدیث ۵۶.

«ربیع الابرار» زمخشری باب ۸۱ ۲۰۸/۵.

«تذکره الخواص» ص ۲۱۱ ج نجف، به نقل از شعبی.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۱/۱۶، ۲۹.

«نصایح الکافی» عقیلی ص ۸۰.

«اهل بیت» توفیق ابو علم ص ۴۰۲.

نیز «الغدیر» علامه امینی این موضوع را از طبقات ابن سعد و تهذیب الکمال و مرآة العجائب

قتل عام شیعیان و جعل حدیث بر علیه حضرت علی علیه السلام و...

مورخ شهیر ابوالحسن مدائنی (م ۲۲۵) در کتاب «الاحداث» نوشته است: معاویه بعد از «عام الجماعه» به عمال خود در مناطق تحت نفوذش بخشنامه ای صادر کرد مبنی بر اینکه:

من اعلام بیزاری می‌کنم از کسی که چیزی از فضائل ابوتراب (علی بن ابیطالب) و خاندانش را روایت کند.

پس خطبا در هر محلی و بر فراز هر منبری علی را لعن می‌کردند، و از او تبری می‌جستند، و به او و اهل بیتش ناسزا می‌گفتند، و بدتر از همه مردم کوفه بخاطر فراوانی شیعیان علی علیه السلام در آن، دست بگریبان شدیدترین بلا و محنت بودند.

معاویه زیاد بن سمیه را به حکومت کوفه گماشت و بصره را هم بدان ضمیمه کرد، زیاد که در دوران امیر مؤمنان علیه السلام خود جزو شیعیان بود، و ایشان را به خوبی می‌شناخت، شیعیان را در زیر هر سنگی که پنهان بودند، ردیابی می‌کرد، دست و پاهایشان را بریده و چشم هایشان را کور، و ایشان را به درخت نخل می‌آویخت و به قتل می‌رساند، و یا طرد و از عراق تبعید می‌کرد، آن چنان که دیگر افراد سرشناسی از شیعه در عراق پیدا نمی‌شد.

نیز معاویه به عمال خود در هر کجا که بودند نوشت: به هیچ عنوانی اجازه شهادت دادن به شیعه علی داده نشود، و شهادت شیعه علی مردود قلمداد گردد، و در هر کجا برخورد به شیعیان عثمان و دوستاران و راویان فضائل و مناقبش کردید در مجالس آنها شرکت کنید، و آنان را به خود نزدیک نموده و گرامی

دارید و آنچه را هرکس از این گروه روایت کند، عینا با نام خود و پدر و عشیره‌اش، جهت تشویق و کمک‌های مختلف به من گزارش دهید. و چون به خاطر پاداشها و بخشش‌ها و لباس‌ها و زمین‌های واگذاری به عرب و عجم این کار عملی شد، هرچه بیشتر فضائل و مناقب دروغین عثمان فراوان و شایع گردید، و مسلمانان فریب خورده از این رهگذر در توسعه بیشتر مالی و خانه‌های قیمتی با یکدیگر به رقابت و فخر فروشی برخاستند، و کار به جایی رسید که هر شخص مردود و رانده شده از مردم، که مراجعه به عاملی از عمال معاویه می‌کرد و درباره فضائل عثمان فضل و منقبتی روایت می‌نمود، فوراً نام او را ثبت و وی را مورد تقرب و شفقت قرار می‌دادند.

پس مدتی بدین منوال گذشت تا اینکه معاویه به عمال خود نوشت:

اکنون در هر شهر و دیار و محل و ناحیه‌ای حدیث درباره عثمان شایع و فراوان گردیده، پس با رسیدن نامه من مردم را دعوت به نقل حدیث درباره صحابه و خلفای نخستین کنید، و مبادا احدی از مسلمین خبری را درباره ابوتراب (علی بن ابیطالب) روایت کند، و شما آن را ترک نمائید، مگر آنکه نقض آن (یعنی همانندش) را درباره صحابه بیاورید، که این کار مایه روشنائی دیدگان من و از هر چیزی نزد من محبوب‌تر است، و برای احتجاج و دلیل تراشی بر علیه ابوتراب و شیعه او، کوبنده‌تر، سخت‌تر و ناگوارتر از ذکر فضائل و مناقب عثمان خواهد بود.

پس نامه‌های او بر مردم خوانده شد و اخبار فراوانی که حقیقتی برای آن نبود ساخته و منتشر گردید...^(۱)

دیگر چه مقدار نیروهای انسانی و مالی صرف انجام این بخشنامه و اجراء عملی آن شد، و چه افرادی با دین فروشی این دستور را تعقیب و انجام دادند و

از همه بدتر، چه عکس العمل های زیان بار عقیدتی و عملی و سیاسی و اخلاقی در جامعه اسلامی به بار آمد، خدا می داند و بس.

اما یک نمونه آن تشدید اختلافات مذهبی و کشتارها و تفرقه بین مسلمانان و خلط حق به باطل بود، که با گذشتن حدود چهارده قرن هنوز مردم مسلمان دست به گریبان پیامدهای آن هستند.

آری با اینکه گروه زیادی از محققان حدیث شناس و مورخان، کتاب های مفصل و مستقلی پیرامون جمع آوری و بررسی و معرفی احادیث ساختگی تالیف کردند که اکثر آنها در قرنهای اخیر چاپ و منتشر گردید، مع الوصف نتوانستند آن طوری که باید و شاید منابع حدیثی، فقهی، تاریخی و تفسیری را از آن همه احادیث جعلی و ساختگی تصفیه نمایند، بلکه همین عمل در بسیاری از موارد توأم با کینه توزی مذهبی و تعصب جاهلی انجام شد، و نتیجه اش معکوس یا دست کم منفی بود، و جهت توضیح بیشتر، خوانندگان ارجمند را به کتاب «فتح الملک العلی» ابن صدیق غماری چ مصر خصوصاً ص ۹۸ به بعد ارجاع می دهیم.

الحاق زیاد فاحشه زاده، به ابوسفیان

معاویه - بر خلاف دستور صریح قرآن مجید که با آیه شریفه:

﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^(۱)

مقرر فرموده است: فرزندان به نام پدرانشان خوانده شوند و نیز بر خلاف فرموده پیامبر ﷺ «الولد للفراش وللأهل الحجر»^(۲) که فرزند فراش و همبستری شرعی را

۱- سورة احزاب ۵/۳۳.

۲- «صحیح بخاری» کتاب الفرائض ۱۹۹/۲.

«صحیح مسلم» کتاب الرضا ۴۷۱/۱.

«سنن ترمذی» ۱۵۰/۱ و ۳۴/۲.

فرزند رسمی اعلام نموده، و زناکار را محکوم به سنگباران و طرد نموده، زیاد را که از زن فاحشه‌ای به وجود آمده بود، به پدرش ابوسفیان ملحق کرد، تا از یک چنین عنصر پلید و خون خواری بر علیه خاندان پیامبر و شیعیانشان (که یک یک ایشان را به خوبی می‌شناخت) سوء استفاده نماید.^(۱)

و این نخستین بدعت جاهلی بود که معاویه آن را در اسلام تجدید و به اجرا درآورد، و با اینکه هرکس از مردم می‌فهمید این عمل را تخطئه و معاویه را سرزنش می‌کرد، امام معاویه اعتنائی نمی‌کرد و ترتیب اثری بدانها نمی‌داد، و بالاخره هزاران نفر از سادات و شیعیان اهل بیت را به دست زیاد زنازاده به دیار نیستی فرستاد.

اعتراف معاویه به حق امیر مؤمنان علیه السلام و بیعت‌گیری برای یزید در آخرین لحظات عمر

مورخ شهیر اعثم کوفی نویسد: روزی معاویه در اواخر عمرش نظر به چاهی انداخت، در همان موقع بخاری از آن به رویش متصاعد گردید که رویش درهم و دچار لغوه شد، و آن چنان قیافه‌اش مشوه و متغیر گردید که از ناراحتی می‌گریست.

← «سنن نسائی» ۱۱۰/۲.

«سنن ابی داود» ۳۱۰۱.

«سنن بیهقی» ۴۰۲/۷ و ۴۱۲.

سبیل الاسلام شرح بلوغ المرام ۲۷۷/۳، باعبارت متفق علیه من حدیثه (ای حدیث ابی هریره) و اینکه ابن عبدالبر گفته است این روایت از بیست و چند نفر صحابه روایت شده آمده است.

۱- «عقد الفرید» ۲/۳.

«تاریخ ابن عساکر» ۴۰۹/۵.

«کامل ابن اثیر» ۲۲۰/۳.

«الغدیر» بطور مشروح ۲۲۳/۱۰.

مروان پرسید از چه رو گریه می‌کنی؟

گفت: از زشتی اعمال خود می‌گیرم، و از این می‌ترسم که حق علی را بر دم و اصحاب او را کشتم.

پس آن عارضه شدت یافت و پیوسته هذیان می‌گفت و تشنگی بر او چیره می‌شد که هرچقدر آب می‌خورد تشنگی او زیاده می‌گشت، و بالاخره آن چنان حالت غشوه و بی‌هوشی بروی مستولی گردید که یک روز و دو روز همچنان به حالت اغماء و بیهوشی می‌گذشت، و هر دم که به هوش می‌آمد می‌گفت: ای پسر ابوطالب چرا با تو مرتکب خلاف شدم و شیعیان آن حضرت را که کشته بود یک یک نام می‌برد و می‌گفت: مرا با تو چه کار بود و از چه رو من تو را کشتم؟!

معاویه با دست به گریبان شدن با این حال و ملاحظه عاقبت اعمالش حب جاه و مقام و علاقه به دنیا از دلش بیرون نرفته بود، پس امرا و اکابر و رجال دربار و دیگر مردم را جمع و احضار نمود و از ایشان برای یزید بیعت بر خلافت گرفت، و از آنها خواست که بعد از خود این روش کفر آمیز را ادامه دهند. آن گاه از یزید پرسید: پس از من چگونه برنامه خلافت و حکومت را اجراء خواهی کرد؟ به روش ابوبکر عمل می‌کنی که او روشش نیکو و پسندیده بود؟ یزید گفت: نه، من به روش او نتوانم عمل نمود.

معاویه گفت: به روش عمر عمل می‌کنی که جهادگر در راه خدا بود؟

یزید گفت: همانند عمر هم نتوانم!

معاویه گفت: همچون عثمان رفتار کن که رعایت قوم و قبيله خود کرد. یزید برای سومین بار پاسخ منفی داد، و بالاخره از قبول پیروی راه خلفای نامبرده سرباز زد.

در این موقع معاویه آهی سرد از دل پر درد برکشید و گفت: ای پسر من! من به خاطر محبت تو، حق علی بن ابیطالب را بر دم، و آخرت را به دنیا فروختم، و بار گناه بر دوش گرفتم، می‌ترسم نصیحت مرا نشنوی و «خسر الدنیا و الاخره» شوی.

و این خلاصه‌ای بود از تفصیل داستان بیماری معاویه و بیعت‌گیری‌اش برای یزید در واپسین دم حیات،^(۱) تذکر این مطلب هم به جاست که یزید با گفتن شعر:

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل
عقیده خود را در باره کتاب و سنت اعلام کرد، و مقصودش از پاسخ به معاویه، بهانه‌شانه خالی کردن از التزام عملی به وظائف خلافت بود.

عمرو بن عاص

کلبی در کتاب نسب شناسی خود «مثالب» آورده است که: نابغه مادر عمرو عاص از فاحشه‌های معروف، رسمی و پرچمدار بود. پس عاص بن وائل با گروهی از قریش همچون ابولهب، امیه بن ابی خلف، هشام بن مغیره، ابوسفیان بن حرب در طهر واحد با وی درآمیختند، و او به عمرو حامله گردید، و چون وضع حمل نمود، هریک از پنج نفر نامبردگان مدعی پیدایش عمرو از خود شدند، و با هم به کشمکش در افتادند، اما بیش از همه عاص بن وائل و ابوسفیان در این باره اصرار می‌ورزیدند، و بالاخره نابغه را حکم قرار دادند.

نابغه هم عاص را اختیار و نوزاد را به او نسبت داد، و چون به وی گفته شد: از چه رو عاص را مقدم داشتی، درحالی که ابوسفیان اشرف از عاص است؟ گفت: مطلب از قراری است که شما می‌گوئید، ولی ابوسفیان مردی باشد تنگ نظر، بخیل و بی خاصیت برای دخترانم، اما عاص بن وائل مردی است گشاده نظر و بخشنده، و به دختران من کمک می‌کند.^(۲)

۱ - «فتوحات» اعثم ۲۴۹/۴ - ۲۵۸ چ حیدآباد.

۲ - «ربیع الابرار» ۴/۴۴۴.

وسبط ابن جوزی نویسد: به همین دلیل امام حسن - در مجلسی که معاویه تشکیل داد و تعدادی از اطرافیان خود را به حمله کلامی بر علیه آن حضرت وا داشت - به عمرو عاص فرمود: «ولدت علی فراش مشترک.»

و به روایت ابن ابی الحدید فرمود:

«فإن أمرک مشترک، وضعتک أمک مجهولاً، من عُهر و سفاح، فیک اربعة من

قریش، فغلب علیک جزاها...»

تو از زن فاحشه ای به وجود آمدی که عده‌ای مشارکت در هم بستری با او داشتند، و چهار نفر از قریش مدعی پدری تو بودند که پست‌ترین آنها از حیث نسب و خبیث‌ترین آنها در جهت دشمنی پیامبر، به عنوان پدر بر تو غالب و پیروز شد.^(۱)

و باید دانست یکی از جنایات عمرو عاص همکاری او با معاویه در ضدیت با امیرمؤمنان و قیام بر علیه آن حضرت بود که مشروح آن در تمام مصادر تاریخی دوران خلافت زیر عنوان جنگ صفین آمده است.

و در راستای جنگ صفین بود که برای پیشگیری از شکست قطعی معاویه، با ابتکار طرح قرآن بر سر نیزه قرار دادن مردم شام و فریب تفرقه آمیز بین لشکر امیرمؤمنان علیه السلام، فرقه خوارج هسته گذاری و تشکل یافت.^(۲)

آری به اجرا درآوردن این طرح بود که منتهی به قضیه حکمین و پیدایش فرقه ضاله خوارج شد، و مقاتله و رویارویی آنها را با امیرمؤمنان به دنبال داشت، و اضافه بر کشته شدن حدود چهار هزار نفر از آنها و بالاخره شهادت آن حضرت به دست آنان انجامید، و ادامه و استمرار یک فرقه انحراف گرای خون

← «تذکره الخواص» ص ۲۰۴ - ۲۰۵. دنباله شرح حال امام حسن علیه السلام.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۲۸۱/۶ - ۲۸۵.

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۲۹۱/۶.

۲- «تاریخ ابن وردی» ۱/ ۱۳ و دهها مصدر تاریخی دیگر.

خوار، جنگجو، بدعت گذار و مخالف با دیگر فرق اسلامی - اعم از شیعه و سنی - را در درازای قرون گذشته اسلام تحقق بخشید، که کتب تاریخی بیانگر مشروح جنگها و خون ریزی ها و فسادهای آنها در کشورها و مناطق اسلامی می باشد، و بدین ترتیب و بدون شک عمرو عاص بیشترین سهم جنایات ناشی از این فرقه را بعد از معاویه به خود اختصاص داد.

و از جمله کسانی که شخصا مورد لعن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شد، عمرو بن عاص بود.

به روایت واقدی و دیگران، عمرو عاص بسیار پیامبر خدا را هجو و ناسزاگوئی می کرد، و بچه های مکه را برای آزار و اذیت پیامبر آموزش می داد، و تحریک می کرد، پس هنگامی که حضرتش به آنها برخورد می کرد، دسته جمعی با فریاد بلند او را هجو می نمودند، و چون گویا یک بار در وقتی که پیامبر در حجر اسماعیل مشغول نماز بود و داد و فریاد بچه ها به هجو گوئی بلند شد، عرض کرد:

اللهم ان عمرو بن العاص هجانی و لست بشاعر، فالعنه بعدد ما هجانی^(۱)

خدایا عمرو بن عاص مرا هجو نمود و من شاعر نیستم (که همانند او شعر بگویم و با شعر پاسخش دهم) پس به عدد آنچه (با حروف و کلمات) مرا هجو نموده او را لعن فرما.

و در ماجرای احتجاج و مفاخره امام حسن با معاویه و اطرافیانش از جمله عمرو بن عاص - که قبلا یادآور شدیم - به او فرمود:

تو در جاهلیت و اسلام دشمن بنی هاشم بودی و تو خود می دانی و این عده هم منکرانت هم می دانند که پیامبر خدا را با ایراد هفتاد بیت از شعر، هجو نمودی، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اللهم انى لا اقول الشعر ولا ينبغى لى، اللهم العنه بكل حرف ألف لعنة»

پس بر تو باد لعن الهی به اندازه ای که به شمار در نیاید.^(۱)

سعید بن عاص

ابو اخیحه، سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن امیه به هنگام درگذشت رسول خدا ﷺ حدود نه سال داشت، و پدرش عاص بن سعید در غزوه بدر به دست امیر مؤمنان کشته شد. بر این اساس بود که روزی عمر به سعید گفت: از چه رو می بینم رو بر می گردانی؟ گویا پنداری من قاتل پدر تو هستم، نه من او را نکشتم، بلکه علی او را کشت، ولی من خالوی خود عاص بن هشام بن مغیره را بدست خود کشتم.

سعید بن عاص گفت: ای امیر مؤمنان اگر تو او را کشته بودی تو برحق بودی و او بریاطل، پس عمر از گفته او اظهار خرسندی نمود،^(۲) اما بالاخره سعید را به کینه توزی پدرکشی، در برابر علی تحریک نمود.

و در ایام خلافت عثمان بر اثر شکایات مردم کوفه از ولید و بیرون راندن او از مسجد و از شهر کوفه با سنگ و چوب، به خاطر آمدن به مسجد و نماز خواندن در حال مستی و ارتکاب دیگر جنایات، عثمان ناگزیر سعید را به جای او، به حکومت کوفه منصوب کرد.

سعید هم در حالی که جوانی به خود مغرور و تندرو بود، به منیر رفت و با

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۲۹۱/۶، توضیحا اگر هر مصرعی بطور متوسط با ۱۵ حرف تنظیم شده باشد هر بیتی شامل ۳۰ حرف میشود و با ضرب آن در ۷۰ دو هزار و صد حرف خواهد شد و چون ضرب در هزار شود حاصل آن بیش از دو میلیون می شود که به این عدد رسول خدا ﷺ عمر و عاص را لعنت فرمود.

و این غیر از دیگر اسباب و عوامل لعن بر عمر و عاص است (مثل من آذی عترتی علیه لعنة الله) که دیگر حسابش از محدوده قدرت و آگاهی ما خارج است.

۲- «طبقات» ابن سعد ۲۰/۵.

تندی و تحقیر و نسبت تفرقه و خلافتکاری، مردم کوفه را مورد خطاب قرار داد و گفت: زمین های سبزه زار اطراف کوفه، باغ و بستان فرزندان قریش است، و نباید کسی در آن دخالت و تصرف نماید.

پس مردم از وی به عثمان شکایت کردند، و عثمان گفت: هرکس از تندروی امیر و فرمانده خود شکایت دارد، می خواهد ما او را عزل و برکنار نمائیم. و در پایان ترتیب اثری به شکایات نداد و سعید به مدت پنج سال ظالمانه بر مردم کوفه حکومت کرد.

آن گاه مالک اشتر با جمعی از شخصیت های کوفه به شکایت از وی نزد عثمان رفتند، و در همان موقع سعید هم به مدینه نزد عثمان وارد شد و این بار نیز عثمان به شکایات مردم کوفه اعتنا نکرد و دستور داد سعید به کوفه بازگردد و به حاکمیت خود ادامه دهد.

پس مالک اشتر و همراهان زودتر از سعید به کوفه آمدند و با تشکیل نیروئی مانع از ورود سعید به کوفه و ادامه کار وی شدند، و او را بیرون راندند و ابو موسی اشعری را به جای او منصوب کردند...^(۱)

و این اولین ضربه ای بود که به دستگاه خلافت عثمان وارد شد، و از جمله جنایات سعید آن بود که یکبار در آخر ماه رمضان پرسید کسی ماه را رؤیت نموده؟ مردم گفتند: نه، اما هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص که یک چشمش را در جنگ یرموک از دست داده گفته است من ماه را دیده ام.

سعید روی سخن به هاشم که در مجلس حاضر بود نمود و گفت: تو با این چشم کورت ماه را دیده ای؟

هاشم گفت: تو به خاطر چشمم که در راه خدا آسیب دیده است مرا تحقیر و تخطئه می کنی؟ و بالاخره هاشم فردای آن شب در خانه خود صبحانه افطار کرد و مردم که به خاطر اعتمادی که به او داشتند به خانه اش رفته و افطار کردند.

در این موقع سعید، هاشم را احضار و او را کتک زد و خانه اش را هم به آتش کشید.^(۱)

نیز هنگامی که معاویه دست اندرکار خلافت شد سعید بن عاص را به ولایت مدینه منصوب کرد.^(۲)

عبدالملک بن مروان (۲۶ - ۸۶)

سیوطی نوشته است با عبدالملک در ایام خلافت ابن زبیر به ولایت عهدی از طرف پدرش مروان بیعت شد، اما خلافتش به صحت نپیوست، همچنان بر مصر و از آن پس بر عراق و اطراف آن دست انداخته و حکومت می کرد تا وقتی که ابن زبیر در سال ۷۳ کشته شد، پس عنوان خلافت عبدالملک تثبیت و به صحت پیوست،^(۳) و در همین سال بود که حجاج (در غائله ابن زبیر و پناهندگیش به کعبه، با نصب منجنیق) کعبه را درهم کوبید، و بعدا به شکل فعلی درآورد.

سپس می نویسد: ابن ابی عائشه گوید: به هنگامی که امر خلافت (با مرگ پدرش مروان) به او منتهی شد و خبر مرگ پدرش به وی رسید، قرآن در برابر وی بود، پس آن را بر هم نهاد و گفت: هذا آخر العهد بك، این آخرین دیدار و برخورد من با تو بود و دیگر خدا حافظ.^(۴)

و این موضوع را قبل از سیوطی، خطیب بغدادی و صفدی و بعد از سیوطی زرکلی هم نوشته اند.^(۵)

۱- «طبقات» ابن سعد ۲۱/۵.

۲- پاورقی دکتر سلیم نعیمی بر ربیع الأبرار ۴۷۷/۱.

۳- «تاریخ الخلفاء» ۲۱۴ و ۲۱۷.

۴- همان مصدر.

۵- «تاریخ بغداد» ۳۹۰/۱۰ به دوسند.

راستی باید گفت: اگر عبدالملک در دوران عمرش یک مرتبه حرفی راست و از روی حقیقت گفته است، کلمه وداع و خدا حافظی همیشگی او با قرآن بوده که با تحویل حکومت عراق به حجاج اقدام به برچیدن بساط اسلام و قیام عملی علیه قرآن نمود.

نیز به نقل از «اُولیات» عسکری نویسد: نخستین کسی که در اسلام غدر و حيله کرد عبدالملک بود، و هم نخستین کسی که نهی از سخن گفتن در محضر خلفا نمود، و نخستین کسی که نهی از «امر به معروف» کرد. و گفت: به خدا قسم احدی مرا - بعد از مقام خلافت - امر به تقوی نکند مگر آنکه گردنش را بزنم و از منبر بزیر آمد.^(۱)

همچنین از قول مدائنی نویسد: عبدالملک به هنگام مرگ روی سخن به ولیعهدش ولید کرد و گفت: در آنچه تو را در آن وا می گذارم تقوای خدا را پیش گیر... آن گاه (در توضیح تقوی) گفت: حجاج را بنگر و گرامی دار، چه او بود که - منابر خلافت را برای شماها آماده و راهش را هموار نمود، ای ولید، حجاج شمشیر توست و دست تو علیه کسی که با تو رقابت نماید، پس درباره وی به حرف هیچکس گوش مده، و تو به او محتاج تری تا او به تو، و چون من مُردم، مردم را به بیعت دعوت کن، پس کسی که سرش را در برابر تو تکان داد تو شمشیرت را در مقابل او تکان ده.

و به نقل از دیگری نویسد: چون عبدالملک به حال جان دادن درآمد و ولید داخل حجره شد، شعری خواند که ولید به گریه افتاد، عبدالملک گفت: همانند ناله زنان ناله می کنی، وقتی من مُردم پاچه ات را بالا بزن و پوست پلنگ بپوش و شمشیرت را بردوش نه و هرکس در صدد خودنمایی برآمد گردنش را بزن و

← «فوات الوفيات» ۱۴/۲.

«اعلام زرکلی» ۴/پاورقی ص ۱۶۵.

۱ - «تاریخ الخلفاء» ۲۱۹.

هرکس سکوت کرد به درد خودش خواهد مرد.

سپس سیوطی گوید: اگر عبدالملک هیچ گونه سوء رفتاری نداشت مگر حجاج و مسلط ساختن او را بر مسلمین و بر صحابه (که آنها را خوار و ذلیل کند و مورد قتل و ضرب و شکنجه و فحش و زندان قرار دهد تا آن جا که تعداد بی شماری از صحابه و بزرگان تابعین را کشت، تا چه رسد به دیگران، و گردن انس بن مالک و دیگر صحابه را مهر رقیت و بندگی زد) و او را همین بس که خدای رحمتش نکند و وی را نبخشاید.^(۱)

حجاج بن یوسف ثقفی «۴۰ - ۹۵» یا سیئه‌ای از سیئات بنی مروان

وی اصلش از طائف بود پس منتقل به شام گردید و به روح بن زنباع، نایب عبدالملک مروان پیوست، و در پلیس او وارد شد و همچنان خودنمایی می‌کرد تا آن جا که عبدالملک او را به فرماندهی سپاه منصوب کرد، و دستور داد علیه عبدالله بن زبیر به پاخیزد.

حجاج با لشکر فراوانی به حجاز رفت و ابن زبیر را که بر اثر احساس خطر به کعبه پناهنده شده بود، با نصب منجنیق و تخریب کعبه مقدسه کشت و اطرافیانش را متفرق نمود، پس از طرف عبدالملک عهده دار ولایت مکه، مدینه و طائف شد، و از آن پس عراق را نیز درحالی که دچار آشوب بود به عهده‌اش گذارد، و او هم آشوب را با کشتار و خفقان سرکوب و به آرامش تبدیل نمود و به مدت بیست سال بر مسند امارت نشست و شهر واسط را در بین کوفه و بصره بنا نهاد، و او به اتفاق مورخان مردی بود خون ریز و خون آشام و کتاب‌هایی درباره او نوشته شده از جمله «سیف بنی مروان، الحجاج» که تألیف عبدالرزاق حمیده و به چاپ رسیده است.^(۲)

۱- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۲۰.

۲- «اعلام زرکلی» ۱۶۸/۲.

ابن ابی الحدید نوشته است: حجاج در کوفه خطبه می خواند، پس سخن از زائران قبر رسول خدا به میان آورد و گفت: نیستی و نابودی بر آنها باد که به دور یک مشت چوب و سنگ پوسیده می گردند، چرا به دور کاخ امیرالمؤمنین عبدالملک طواف نمی کنند، آیا نمی دانند خلیفه شخص بهتر، از رسول و فرستاده اوست.^(۱)

هم او سعید بن جبیر اسدی کوفی را که از ائمه حدیث و علمای اسلام و روای صحاح سته^(۲) و زهاد معروف بود و هریک از رجال حدیث شناسی او را با عالیترین تعبیرات ستوده اند، به جرم تشیع دستور قتلش را در حضور خود صادر و او را شهید کردند.^(۳)

و عطیه بن سعد بن جناده را به جرم امتناع از دشنام به امیرمؤمنان چهارصد ضربه شلاق زد، و بالأخره عطیه زیر بار ننگ جسارت به آن حضرت نرفت.^(۴) و عبدالرحمان بن ابی لیلی انصاری را (که از خواص امیرمؤمنان و پرچمدار آن حضرت در جنگ جمل و از راویان صحاح سته بود) برای دشنام به امیرمؤمنان^(ع) آن قدر با شلاق یا چوب زد، که کتفش سیاه شد و او تن بدین جنایت نداد.^(۵)

و کمیل بن زیاد نخعی - راوی دعای کمیل - را به جرم تشیع و دوستی امیرمؤمنان کشت.^(۶)

نیز به بهانه دخالت در قتل عثمان یا خودداری از یاری اش، دست جابر بن

۱- «شرح نهج البلاغه» ۲۴۲/۱۵ نصابیح الکافیہ ص ۸۱

۲- «الکاشف ذہبی» ۵۶/۱ شماره ۱۸۸۰.

۳- «وفیات الاعیان» ۲۰۴/۱.

«طبقات» ابن سعد ۱۷۸/۶ و دیگر مصادر مندرج در «اعلام زرکلی» ۹۳/۳.

۴- «مرآة الجنان» یافعی ۲۴۲/۱.

«تهذیب التهذیب» ابن حجر ۲۲۶/۷.

۵- «تذکره الحفاظ» ذہبی ص ۵۸ شماره ۴۲ الغدیر ۹۷/۲.

۶- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۴۹/۱۷.

عبدالله انصاری و گروهی دیگر از صحابه را همانند اهل ذمه با خالکوبی و گردن انس بن مالک و سهل ساعدی را با داغ کردن علامتگذاری نمود.^(۱)

ابوسهل از اعمش روایت نموده که گفت: والله شنیدم حجاج بن یوسف می گوید: شگفتا از عبدهذیل (عبدالله بن مسعود) که می پنداشت قرآنی را قرائت می کند که از نزد خدا آمده، والله اینها جز الفاظ بهم بافته اعراب چیز دیگری نیست، به خدا سوگند اگر او را درک نموده بودم گردنش را می زدم.^(۲)

نیز ضمن خطبه ای گفت: به اندازه ای که می توانید تقوای الهی را پیشه کنید، (یعنی چندان به خود زحمت ندهید) که در آن ثوابی نباشد، و اطاعت کنید امیرالمؤمنین عبدالملک را که عین ثواب است، والله اگر دستور دهم مردم از فلان درب مسجد وارد شوند و از دربی دیگر خارج شوند و تخلف کنند خونهای آنها و اموالشان بر من حلال خواهد بود.^(۳)

و دو نفر مرد درباره حجاج کارشان به اختلاف کشیده شد یکی می گفت: حجاج کافر است و دیگری می گفت: مؤمن گمراه، پس از شعبی سؤال کردند، شعبی گفت: او مؤمن به جبت و طاغوت باشد و کافر به خدای عظیم.
و از واصل بن عبدالاعلی درباره حجاج سؤال شد، گفت: درباره پیرکافر از من پرسش می کنید؟

و قاسم بن مخیمره گفت: حجاج مقررات اسلام را از هم گسیخته و پاره کرد.
و عاصم بن ابی النجود گفت: هیچ حدیث و حرمتی برای خداوند نبود مگر

۱- «انساب الاشراف» بلاذری ۳۷۳/۵.

«تاریخ طبری» ۲۰۶۸/۷.

«کامل» ابن اثیر ۱۴۹/۷، (الغدیر ۲۹/۹ - ۱۳۰).

۲- «مستدرک» حاکم ۵۵۶/۳.

«تاریخ ابن عساکر» ۶۹/۴ با اضافه «ولأخلائین منها المصحف ولوبضلع خنزیر».

۳- «تاریخ ابن عساکر» ۳۶۹/۴ - ۸۱.

«الغدیر» ۵۱/۱۰.

آنکه حجاج آن را درهم شکست.

طاوس گفت: تعجب کردم از برادرانم از اهل عراق که حجاج را مؤمن می‌نامند.

و اجهوری گفت: امام محمد بن عُرْفَه و محققان از اتباعش کفر حجاج را اختیار کردند^(۱) و به نقل ترمذی و ابن عساکر از هشام بن حسان آمار کشته شده‌گان به دست حجاج یا به دستور او یکصد و بیست هزار نفر بود،^(۲) و افراد زندانی او، که (گویا پس از مرگش) آمارگیری شد، به هفتاد هزار نفر رسید، که سی هزار نفر زن و بقیه مرد بودند،^(۳) دیگر چه تعدادی از آنها بر اثر خفقان زندان و کمبود غذا و آب و هوای آزاد، شکنجه و ناراحتی روحی و روانی نابود شدند و چه تعدادی جان سالم و نیمه سالم به در بردند، خدا می‌داند.

هم او امام امیرمؤمنان علی علیه السلام را لعن می‌کرد و دیگران را هم وادار به لعن می‌نمود و چون مردی به او گفت: کسان من مرا عاق نموده و نامم را علی گذارده‌اند، پس نام مرا تغییر ده و صله‌ای به من ده که من فقیرم، حجاج گفت: به خاطر لطف آنچه بدان متوسل شدی نامت را فلان قرار دادم و تو را متصدی فلان پُست کردم و او را برای تصدی آن پُست فرستاد.^(۴)

ولید بن عبدالملک «۴۵ - ۹۶»

پس از مرگ عبدالملک نخستین فرزندش ولید بنا به ولایت عهدی از طرف

۱- «تاریخ ابن عساکر» ۸۱/۴

«الغدیر» ۵۱/۱۰

۲- «صحیح ترمذی» ۶۴/۹

«تاریخ ابن عساکر» ۸۰/۴

«تیسیر الوصول» ۳۶۴

۳- «تاریخ ابن عساکر» ۸۰/۴

«المستطرف» ابشیهی ۶۶/۱

۴- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۵۸/۴

پدرش بر مسند خلافت نشست.

سیوطی نویسد: شعبی گفته است چون پدر و مادرش او را به حال خوشگذرانی تربیت کردند، به سن جوانی رسید اما بدون ادب. و روح بن زنباع گوید: روزی بر عبدالملک وارد شدم و درحالی که او را مهموم دیدم گفتم: فکر کردم درباره کسی که او را زمامدار امر عرب نمایم، چنین کسی را نیافتم.

گفتم: نظرت درباره ولید چگونه است؟

گفت: او نحو و قواعد زبان عرب را نمی‌داند، و چون ولید این سخن را شنید در ساعت از جابر خواست و اصحاب خود را جمع کرد و به مدت شش ماه در خانه‌ای با آنها به یادگیری نحو نشست، سپس از آن خانه بیرون آمد در صورتی که نسبت به گذشته جاهل تر بود، پس عبدالملک گفت: اما او معذورتر از آن است که بتواند نحو را بیاموزد.

و ابو الزناد گوید: ولید بسیار غلط گو بود آن چنان که بر فراز منبر نبوی گفت: «یا اهل المدینه» بضم اهل نه به فتح. و ابو عکرمه نقل کرد: ولید بر فراز منبر آیه ﴿يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ﴾ را به غلط یا لیتها خواند.

نیز سیوطی نویسد: ولید جبّار ظالم یعنی زورگوی ستمگر بود.

و ابونعیم در حلیه از عمر بن عبدالعزیز آورده که (درحالی که ولید در شام بود و حجاج در عراق و عثمان بن حبار در حجاز و قره بن شریک در مصر) گفت: والله ظلم زمین را فرا گرفته است.

نیز از قول عمر بن عبدالعزیز نویسد: هنگامی که ولید را در قبر نهادند همچنان پاهای خود را بر زمین می‌زد.^(۱)

مسعودی نویسد: ولید جباری سرکش و ستمگری گستاخ بود، پدرش وصیت کرده بود که حجاج را گرامی بدار و از پوست پلنگ لباس بپوشد و پیوسته شمشیر بر دوش نهد، تا اگر کسی در برابر او خودنمایی کند فوراً گردنش را بزند. ولید هم به وصیت پدر عمل کرد، پس هرچه بیشتر دست حجاج را برای کشتن و شکنجه دادن باز و آزاد گذارد، و در ایام ولید بود که حجاج، سعید بن جبیر را به قتل رسانید.^(۱)

در دوران ولید، عمر بن عبدالعزیز از طرف وی والی مدینه و پناهگاه هر ستمدیده‌ای بود، آن چنان که فراریان از ظلم حجاج در عراق به او پناهنده می‌شدند. پس عمر نامه‌ای مبنی بر تندروی و شدت ظلم حجاج به ولید نوشت. ولید هم بخاطر خوشامد حجاج، عمر بن عبدالعزیز را از ولایت مدینه برکنار نمود و بدین مقدار هم اکتفا نکرد، بلکه از حجاج خواست تا کسی را که خود مایل است برای ولایت حجاج معرفی نماید، پس حجاج، خالد بن عبدالله قسری جلاد خونخوار (که خود متهم و مادرش نصرانی و برای او کنیسه‌ای ساخته بود) را معرفی کرد، و ولید وی را به جای عمر در مکه منصوب نمود.^(۲) و ابن اثیر ضمن رویدادهای سال ۸۹ نویسد: در این سال خالد بن عبدالله قسری والی مکه شد، پس به ایراد خطبه پرداخت و گفت: ای مردم کدام یک اعظم و بالاترند، خلیفه مرد بر اهلش (یعنی ولید بن عبدالملک) یا فرستاده او به سوی آنها (یعنی حضرت ابراهیم)؟ به خدا سوگند شما فضل خلیفه را نمی‌دانید.

حضرت ابراهیم از خدا آب طلبید، پس به آب شور نیمه تلخ زمزم سیرابش کرد، و خلیفه (ولید) آب طلبید، پس به آب گوارای خوشمزه چاهی که حفر

۱- «طبقات ابن سعد» ۱۷۸/۶.

«تاریخ طبری» ۲۹۳/۸.

۲- الشیعه و الحاکمون ص ۱۰۲.

نمود، وی را سیراب کرد. و خالد آب آن چاه را در حوضی که در کنار چاه زمزم ساخته بود می ریخت تا بهتر بودن آن آب را بر آب زمزم ثابت نماید، اما خداوند آب آن چاه را فرو نشانند و خشکانید.^(۱)

و ابوالفرج اصفهانی گوید: خالد از آب زمزم به ام جعلان تعبیر می کرد و هم او بر فراز منبر رفت و - در حالی که روی سخنش به مردم بود - گفت: تا چه اندازه باطل ما بر حق شما پیروز خواهد شد؟ آیا وقت آن نرسیده که پروردگار شما برای شما غضب کند (یعنی ما را سرکوب نماید) بدون شک اگر امیرالمؤمنین به من دستور دهد من کعبه را به صورت پاره سنگ در آورم و به شام انتقال دهم، والله امیرالمؤمنین (ولید) از پیامبران خدا در نزد او گرامی تر است.

سپس نویسد: خالد زندیق و مادرش نصرانی بود و او نصاری و مجوس را فرمانده و متولی امر مسلمانان قرار می داد، و آنها را وادار به خفت دادن و مضروب ساختن مسلمانان می کرد، و ازدواج کنیزان مسلمان را بر نصاری مباح و اجازه می داد آنها را بخرند، و با آنها به زناشوئی پردازند.^(۲)

عمر بن عبد العزیز «۶۳/۶۱ - ۱۰۱»

او نخست از سال ۸۶ تا ۹۳ از طرف ولید بن عبدالملک والی مدینه بود و به نوشته سیوطی به خاطر افراط در تنعم و خوشگذرانی و تکبر و خودنمایی در راه رفتن، مورد انتقاد و عیب جوئی واقع شده، و سپس در صفر سال ۹۹ به ولایت عهدی از طرف سلیمان بن عبدالملک با وی بیعت کردند، و دو سال و پنج ماه خلافتش به طول انجامید.

اگر چه امثال سیوطی فضائل اخلاقی و عقیدتی فراوانی برای او برشمرده اند

۱- «کامل ابن اثیر» حوادث سال ۸۹

۲- «اغانی ابوالفرج» ۵۹/۱۹ و دنباله آن.

«وفیات الاعیان» ۲/۷ برقم ۲۰۲.

که هم از نظر سند و هم از نظر فضیلت به معنای واقعی و منطبق با قرآن و سنت محل تامل و ناباوری است، لکن آنچه از نظر تاریخ مسلم و مستند است، مسئله منع لعن و تعطیل بدعت دشنام بر امام امیرالمؤمنین است، که معاویه آن را برقرار نمود و زمامداران بنی امیه آن را تثبیت و ادامه دادند.

ولی مطلب بدین شرح بود که عمر بن عبدالعزیز احساس کرد بنی امیه به خاطر ارتکاب این بدعت کفرآمیز از نظر مسلمانان ساقط و مورد نفرت واقع شده‌اند، پس اقدام به منع آن نمود، اما متأسفانه؛ اولاً منع سب، مختص لعن خطباء و ائمه جمعه بر فراز منبرها بود، نه بطور عموم و کلی،^(۱) لذا حتی در ایام منصور عباسی حدود نیم قرن بعد از فوت عمر بن عبدالعزیز «م ۱۰۱» بدعت کفرآمیز معاویه و بنی امیه همچنان ادامه داشت، و روایث ثقات!؟ مجلس خود را با سب و ناسزاگوئی به علی برگزار می‌کردند، و چون مثل ابو خالد کلاعی ثور بن یزید حمصی، که از حفاظ حدیث و اوثق اهل شام (م ۱۵۳) در جمع آنها بود و سب نمی‌کرد، پاهای او را می‌گرفتند و وی را بر زمین می‌کشیدند.^(۲)

ثانیاً: چون مسلمانان به خاطر جنایات معاویه گاهی او و اتباعش را لعن می‌کردند، از لعن و دشنام به معاویه هم جلوگیری شدید به عمل آورد و ابراهیم بن میسره گوید: من ندیدم عمر بن عبدالعزیز کسی را در دوران خلافتش بزند مگر مردی را که متعرض معاویه شد، پس او را سه ضربه شلاق زد.^(۳)

نیز ابن تیمیه نویسد: عمر بن عبدالعزیز کسی را که لعن بر عثمان و معاویه

۱- «مروج الذهب» مسعودی ۱۶۷/۲۹.

«تاریخ یعقوبی» ۴۸/۳.

«کامل ابن اثیر» ۱۷/۷.

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ۲۴۳.

۲- «تهذیب الکمال» ابن حجر ۴۲۷/۴.

۳- «استیعاب» قرطبی چ پاورقی اصابه ابن حجر ۱۴۹/۱۰ - ۱۵۰.

«تاریخ الخلفاء» ص ۲۳۷.

«صواعق» ابن حجر ص ۱۳۲ سطر ۱۰.

می‌کرد با شلاق مجازات می‌نمود.^(۱)

و به یاد دارم هنگامی که مرحوم علامه امینی با پیشنهاد و وساطت این جانب در دعوت از ایشان به اصفهان تشریف آورد، در مسجد جامع بر فراز منبر داستانی ایراد فرمود که متأسفانه غفلت شد از سند آن سؤال شود ولی آنچه مسلم است معظم له حرفی بدون سند ایراد نمی‌فرمود، آن هم در مجلسی که مشحون به هزاران مستمع بود و صدها نفر از علما و فضلاء و وعاظ و اساتید و افراد دانشگاهی و نویسندگان در آن شرکت داشتند، و داستان بدین قرار بود که:

عمر بن عبدالعزیز دستور داد هرکس لعن بر معاویه کند باید با پنجاه ضربه تازیانه مجازات گردد، و هرکس عمروعاص را لعن کند با سی ضربه تازیانه و هرکس علی بن ابی طالب را لعن کند، تنها او را موعظه نمایند که مثلاً شایسته نیست مؤمن زبانش را بر لعن به دیگری آلوده کند، اما تازیانه نه.

و زمخشری نوشته است: عمر بن عبدالعزیز به عامل خود نوشت: به من خبر رسیده که پیش از تو گروهی به ابوبکر و عمر دشنام می‌دادند پس هرکس را که در این باره شاهده‌ی علیه او شهادت داد، بزن همانند زدن کسی که ظالمانه برادرش را مضروب نموده، یا آبرویش را ریخته و او (در حال کتک خوردن) همچنان ساکت مانده است.^(۲)

اما کسی از عمر بن عبدالعزیز نپرسید: به چه دلیل دشنام به ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه محکوم به جریمه و شلاق است، اما لعن و دشنام به علی که برگشتش به خدا و رسول خداست، و کاری باشد کفرآمیز، به دور از ممنوعیت و معاف از جریمه شلاق است؟

و از همین قرار بود رد فدک که به خاطر کاهش دادن نفرت مسلمانان به

۱- «الصارم المسلول» ص ۲۷۲ بنقل الغدیر علامه امینی ج ۱۰ ص ۲۶۶. نیز برای آگاهی بیشتر در رابطه با مسائل فوق مراجعه شود به الغدیر ص ۲۶۶ تا ۲۷۷.

۲- «ربیع الأبرار» ۵۰۴/۱.

ویژه شیعه و علویین از دستگاه بنی امیه، آن را به امام باقر علیه السلام تحویل داد، در صورتی که عنوان خلافت را که سرنوشت ساز اسلام و مسلمانان و حق مسلم اهل بیت و مختص به حضرت باقر علیه السلام بود غصب و از تحویل آن امتناع کرد، وفدک کجا و موضوع خلافت کجا؟

در این زمینه کافی است برخورد عمر بن عبدالعزیز را نسبت به صحابی جلیل القدر پیامبر صلی الله علیه و آله ابوطیفیل عامر بن وائله، مورد دقت قرار دهیم تا معلوم شود عمر بن عبدالعزیز در بغض و کینه توزی درباره اهل بیت و طرفدارانشان و مقدم داشتن شامیان - به خاطر هواخواهی بنی امیه - بر کوفیان - به خاطر دوستی علی - دست کمی از دیگر زمامداران بنی امیه نداشت، و بالاخره او خود نبیره مروان بن حکم (یعنی زاده وزغ بن وزغ) بود و مادرش ام عاصم، نبیره عمر بن خطاب - ولن تلد الحیة الا الحیة.

آری عمر بن عبدالعزیز دستور داد حقوق ابوالطفیل را از بیت المال قطع کنند، و بهانه اش این بود که او می خواسته است علیه عمر با امام بر حق بپاخیزد، و به او گفت: به من رسیده است که تو شمشیرت را تند و نیزهات را تیز و تیرت را تراشیده و کمانت را در غلاف کرده ای به انتظار امام قائم، تا خروج کند، پس هرگاه خروج نماید حقوق تو را پرداخت خواهد کرد.

ابوالطفیل گفت: خدای تعالی در این باره از تو بازخواست خواهد نمود. پس عمر شرم زده شد و مقرری او را به وی عطا کرد.^(۱)

و جالب آنکه وقتی احساس می کند جوانی از بنی امیه از اولاد عثمان بن عفان عاشق و دلباخته کنیزی شده، آن کنیز را به ده رقبه باغ خریداری و در اختیار جوان اموی می گذارد، در حالی که صدها نفر دختران و پسران جوان بنی هاشم و ذریه های پیامبر صلی الله علیه و آله بر اثر شدت فقر از ارزانترین نوع ازدواج و اختیار

همسر عاجز و محروم بودند^(۱) و او اعتنا نمی کرد. و نیز دستور داد پرداختی اهل شام را هریک ده دینار بر آن بیفزایند به خاطر اینکه از طرفداران بنی امیه بودند، اما اهل عراق را به خاطر دوستی آنها با علی از پرداخت اضافی ممنوع کرد.^(۲)

آری این است معنای عدل در حکومت اموی و مصداق عدل بنی مروان بودن عمر بن عبدالعزیز.

در پایان توجه خوانندگان ارجمند را به یک حدیث از امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام جلب و تفصیل بیشتر را به مصادر مربوطه واگذار می کنیم.

محمد بن جریر بن رستم طبرانی و دیگران از عبدالله بن عطاء تیمی روایت کرده اند که او گفت: در مسجد همراه علی بن الحسین بودم، ناگهان عمر بن عبدالعزیز عبور نمود، در حالی که پشت پاشنه های کفشش نقره بود، و از همه مردم متکبرتر می نمود، پس گفتم: «انا لله» این فاسق ولی مردم می شود.

امام علی بن الحسین فرمود: آری اما طولی نمی کشد که بمیرد، پس اهل آسمان او را لعنت کنند، و اهل زمین بر وی گریه نمایند، و به تعبیر بحار الانوار: بر وی استغفار کنند.

در این موقع امام به او نگاه کرد و فرمود: ای عبدالله بن عطا این ناز پرورده خود باخته را می بینی؟ او نمیرد تا متصدی ولایت بر مردم شود.^(۳)

یزید بن عبدالملک «۷۱-۱۰۵»

ابو خالد یزید، پدرش عبدالملک مروان و مادرش عاتکه دختر یزید بن معاویه و متولد دمشق بود که در سال ۱۰۱ هجری بعد از عمر بن عبدالعزیز به

۱- «مروج الذهب» ۱۷۱/۲، و در ج حاشیه «کامل ابن اثیر» ۱۲۵/۷.

۲- «تاریخ یعقوبی» ۴۸/۳.

۳- «دلائل الامامة» طبری ص ۸۸

«بصائر الدرجات» ابو جعفر صفار ص ۴۵.

«بحار الانوار» ۳۲۷/۴۶.

ولایت عهدی از طرف برادرش سلیمان بر مسند خلافت نشست. یافعی نویسد: به هنگام روی کار آمدن گفت: سیر کنید به سیره عمر بن عبدالعزیز، پس چهل نفر از شیوخ (حدیث اهل تسنن) را به نزد وی بردند و آنها همه شهادت دادند که: «خلفاء را حساب و عذابی نباشد».^(۱)

ظاهراً بعد از این قضیه بود که به نوشته ابن عبدالربه با صدور بخشنامه‌ای - به شرح زیر - به عمال و دست اندرکاران حکومتی خود، کار خلافت را آغاز نمود. «اما بعد، بدون شک عمر بن عبدالعزیز شخص مغروری بود، شما و اصحابتان وی را مغرور ساختید، من خود نامه های شما را به او مبنی بر کسر خراج و برهم زدن ضریب و ضابطه آن رؤیت کردم، اکنون به محض رسیدن نامه من به شما، آنچه را که در دوران او معمول بوده رها کنید و مردم را به حال پیشین برگردانید (یعنی به همان میزان قبل مالیات بگیرید) در رفاه باشند یا در تنگنا، راضی باشند یا ناراضی، زنده بمانند یا بمیرند. والسلام».^(۲)

ویاقوت و ابن ابی الحدید نوشته اند: یزید بن عاتکه بعد از عمر بن عبدالعزیز فدک را که او به بنی فاطمه تحویل داده بود، از آنها گرفت و در اختیار بنی مروان قرار داد و همچنان در تصرف آنان بود تا وقتی که از خلافت برکنار شدند.^(۳)

یزید درست همانند جد مادری اش (یزید بن معاویه) به سرگرمی در لهو و لعب و فسق و فجور و می‌گساری و عشق‌بازی با زنان مشغول و شناخته شده بود. به نوشته ابن اثیر وی را دو کنیز به نامهای حبابه و سلامه القس بود، که اولین آن دو را چهار هزار دینار خریداری کرده، پس بین آنها می‌نشست آن گاه یکی از

۱- «مرأة الجنان» ۲۲۴/۱.

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ۲۴۶/۱.

«دول الاسلام» ذهبی ۷۴/۱.

۲- «عقد الفرید» ۱۷۶/۵ چ ۱۹۵۳.

۳- «معجم البلدان» ذیل کلمه «فدک».

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۲۱۶/۱۶.

آنها به او شراب می داد و دیگری غنا و آوازه خوانی می کرد، و آن چنان دلباخته و فریفته حبابه شده بود که زمام تولیت والیان بلاد و حکام کشورهای بلاد اسلامی و دیگر کارها را به عهده وی گذارده و حبابه خود مستقیماً دخالت می کرد.

روزی بر اثر معاشقه با حبابه، چنان به وجد و طرب آمد که گفت: مرا رها کنید و بگذارید من پرواز نمایم، حبابه گفت: امر امت را به که می سپاری؟ یزید گفت: والله به تو. و دستش را بوسید، آن گاه برای خوشگذرانی به بعضی نواحی اردن رفتند، پس دانه انگوری در دهن حبابه انداخت که همان راه گلویش را به بست و در دم جان داد، یزید خود را به روی وی انداخت و او را می بوئید و می بوسید و با نگاه بر وی گریه می کرد، و تا سه روز از اجازة دفنش امتناع می کرد، تا بر اثر تعفن جنازه و اصرار اطرافیان با آن موافقت نمود.

یزید پس از چند روز و به قولی بعد چهل روز بر اثر عشق و علاقه به حبابه از شدت غصه درگذشت، و جز او خلیفه دیگری شناخته نشد که از روی عشق از دست رفتن معشوقه اش مرده باشد.^(۱)

و به نقل ابن عبد ربه، یک روز از ابولهب ثناگوئی کرد، پس به او گفته شد: وی کافر از دنیا رفته است. و پیامبر خدا را آزرده می کرد. گفت: می دانم، لکن رقتی از او در دلم داخل شد، چه خوب غنا خوانی می کرد.^(۲)

ولید بن یزید بن عبدالملک «۹۰-۱۲۶»

پس از هلاکت هشام بن عبدالملک و پایان یافتن حکومت بیست ساله او در

۱- «کامل ابن اثیر» ۹۰/۶-۹۳ حوادث سال ۱۰۵.

«تاریخ الخمیس» ۳۱۸/۲.

«اعلام النساء» ۱۹۵/۱.

«اعلام زرکلی» ۱۶۳/۲.

«اغانی ابوالفرج».

۲- «عقد الفرید» ۲۰۲/۴.

سال ۱۲۵، برادرزاده اش ولید بن یزید بن عبدالملک که نواده دختری محمد بن یوسف ثقفی (برادر حجاج بن یوسف ثقفی) بود متصدی مقام خلافت گردید. تاریخ‌نگاران اسلامی عموماً او را به عنوان فاسق و سرگرم به لهو و لعب و عیاشی و شکار و عشق‌بازی با زنان معرفی نموده و هم به عنوان نخستین کسی که مغنیان و آوازه‌خوانان را از دیگر بلاد به محل خود دعوت و انتقال داد از وی نام برده‌اند. ابن ابی الحدید می‌نویسد: ولید بن یزید هنگامی که از مستی به هوش می‌آمد به غیر قبله نماز می‌خواند و چون در این باره به وی اعتراض شد آیه ﴿اینما تولوا فثم وجه الله﴾^(۱) را خواند.^(۲)

سیوطی گوید: ولید فاسق شرابخوار و گستاخ در هتک حرمت الهی بود، پس خواست به حج رود و بر بالای کعبه شراب بنوشد، که مردم وی را مورد خشم و بدگوئی قرار داده و به قتلش رسانیدند، و سرش را به نزد یزید بن ولید بردند. نیز سیوطی نوشته است: وی با مادران بچه‌های پدرش (یعنی با نامادری‌های خود) زنا می‌کرد.^(۳)

و احمد بن حنبل^(۴) و ذهبی^(۵) روایت کرده‌اند: که رسول خدا ﷺ فرمود: «لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له: الولید. هو اشد لهذه الامة من فرعون لقومه».

بدون شک در این امت مردی باشد به نام ولید که برای این امت از فرعون بر قومش سختگیرتر و بدتر است.

مسعودی نویسد: ابن عایشه مغنی، با غنا و نوعی آواز، چنان ولید را به طرب آورد که به او گفت: احسنت ای امیر من، تو را به حق عبد شمس دیگر بار این اشعار را بخوان. و چون تکرار کرد ولید گفت: تو را به حق امیه اعاده کن. و

۱- بقره ۱۱/۲

۲- «شرح نهج البلاغه» ۲۴۲/۱۵.

۳- «تاریخ الخلفاء» ص ۲۵۰.

۴- «مسند احمد حنبل» ۱۸/۱ و به نقل تاریخ الخلفاء ص ۲۵۱.

۵- به نقل «تاریخ خمیس» ۳۲۰/۲ چ بیروت.

همین که بار سوم آن اشعار را خواند، خود را بر روی ابن عایشه انداخت و هیچ عضوی از و نبود مگر آنکه آن را ببوسید، و چون خواست آلت رجولیتش را ببوسد و ابن عایشه امتناع کرد و پاهای خود را جمع نمود، و آن را مستور داشت، ولید گفت: نه بخدا قسم، من از تو دست بردار نخواهم بود تا مگر آن را ببوسم و بالآخره با اصرار زیاد، آن را هم بوسید.

آن گاه مستانه فریاد و اطربا بلند نمود و لباس خود را یکسره از برگرفت و بر ابن عایشه افکند، و هزار دینار به وی داد و او را سوار بر اسب خود کرد و گفت: از روی بساط من عبور کن، و او هم عبور نمود.

و مسعودی اضافه می‌کند: که ابن عایشه همین اشعار را بر یزید پدر ولید هم خواند و وی را به طرب آورد و گویند: او در حال طرب به الحاد و کفر گوئی درآمد، و به ساقی گفت: ما را در آسمان چهارم شراب بنوشان. و ولید این طرب را از پدر به ارث برده.

نیز حوضی را که در باغش ساخته بود که پر از شراب می‌کرد، و با یک عده زنان فاحشه در آن به شنا مشغول می‌شد، و آن قدر از آن شراب می‌نوشید که آثار نقص از آن نمایان می‌گردید.

سپس مسعودی گوید: روزی ولید آیه: ﴿وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾^(۱) را خواند، آن گاه قرآن را طلبید و چون آوردند آن را هدف تیر قرار داد، و در حال تیر اندازی با روی سخن به قرآن گفت:

اتوعد كل جبار عنيد

فها أنا ذاك جبار عنيد

إذا ما جئت ربك يوم حشر

فقل يا رب خرقني الوليد

ای قرآن تو هر جبار عنیدی را وعده عذاب می‌دهی، پس آگاه باش من همان جبار عنید هستم.

آن گاه که در روز قیامت به پیشگاه خدایت رسیدی، بگو خدایا ولید مرا با

۱ - آنها (پیامبران) از خداتقاضای فتح و پیروزی کردند و هر گردنکش کجروی نومید و نابود گردید، به دنبال او جهنم خواهد بود و از آب بد بوی متعفن نوشانده می‌شود. سوره ابراهیم ۱۴/۱۵.

تیر پاره پاره کرد.

راستی آفرین بر علمای سنی که این گونه افراد را خلیفه پیامبر دانسته و عمری از آنها در برابر امامان معصوم شیعه دفاع کرده و می‌کنند، و در قیامت چشمشان به مقام و منزلت چنین خلفائی روشن باد.

نیز او در شعرش یاد از پیامبر نمود و منکر وحی الهی به او شد.

اینها زمامداران اموی بودند که شرب خمر و زنا می‌کردند و به شکار، میمون بازی، بوسیدن عورت خواننده گان، و دشنام به پیامبر اعظم، علی، فاطمه، حسن و حسین می‌پرداختند، و صلحا و اولیاء را می‌کشتند، خانه‌ها را بر سر اهلش خراب می‌کردند، دست‌ها و پاها را می‌بریدند، با نبش قبر، مرده‌ها را بیرون آورده به دار می‌آویختند و قرآن را تیر باران و متلاشی می‌نمودند.

همانا زنا و می‌گساری و بازیگری و غنا و دیگر جنایات مانع ولید از ظلم و تعقیب فرزندان پیامبر نمی‌شد، پس دستور داد بدن زید بن علی بن الحسین علیه السلام را که به دستور هشام به دار آویخته بودند با چوبه دار آتش زنند و خاکسترش را بر باد دهند. در ایام حکومت ولید یحیی بن زید در جوزجان از مناطق خراسان به انکار ظلم و رویارویی علیه ستمگری بر مردم، قیام کرد، نصر بن سیار عامل ولید در خراسان مردی به نام سلم بن احوذ مازنی را مأمور سرکوبی او نمود، و در این ماجری تیری بر پیشانی یحیی اصابت نمود و او را از پای درآورد، پس سرش را برای ولید فرستادند و بدنش را در جوزجان به دار آویختند، تا وقتی که ابو مسلم خراسانی قیام کرد، سلم بن احوذ مازنی را به کیفر قتل یحیی کشت و جنازه یحیی را به زیر آورد و بر آن نماز خواند و دفنش نمود، و به مدت هفت روز مراسم عزایش را در سراسر خراسان به پاداشت.

و در این سال هیچ نوزادی در خراسان به دنیا نمی‌آمد مگر آنکه نامش را یحیی یا زید می‌گذارند، و تا هم اکنون (ایام مسعودی و تالیف مروج الذهب) قبرش مشهور و زیارتگاه است.^(۱)

۱- «مروج الذهب» ۲۲۵/۳ چ ۱۹۴۸ نیز جهت آگاهی به «مقاتل الطالبین» ۱۵۳-۱۵۸،

تفاخر و احتجاج بنی امیه و هاشم علیه یکدیگر

ابن ابی الحدید از قول جاحظ گوید: هاشم بر بنی امیه افتخار می کرد. کعبه را خراب نکرده و قبله را تغییر نداده و رسول خدا را پایین تر از خلیفه به شمار نیاورده و به گردن صحابه مهر ذلت و بردگی نزده و اوقات نماز را تغییر نداده و کف دست مسلمانان را به عنوان برده و غلام زرخرید علامت گذاری نکرده و بر فراز منبر رسول خدا ﷺ غذا نخورده و آب نیاشامیده و به حرام اموال مردم را غارت و مصادره نکرده و زنان مسلمانان (در ایام حکومت آنها) به عنوان اسیری نبرده، و در خانه‌ای پانتهاده.^(۱)

و این افتخار به خاطر آن بود که بنی امیه همه این جنایات و انحرافات را مرتکب شده و آشکارا بدان تظاهر می کردند. حالا دیگر قضاوت با طرفداران بنی امیه و توجیه کننده گان جنایات آنها و «رضی الله عنه» گویان بعد از بردن نام ایشان است، که باید عبدالملک مروان را با مسلط کردن حجاج بر مسلمانان، خلیفه واجب الاطاعه پیامبر و امام زمان دانست، یا امام چهارم علی بن الحسین زین العابدین را که عمرش به عبادت و مؤمن سازی و رهنمود به اسلام و پرهیز از هرگونه عمل مکروهی تا چه رسد به حرام، سپری گردید و با ایراد فرازهای مختلف راز و نیاز در قالب دعا عالی ترین درس توحید و اخلاق انسانی و اسلام را به مردم می آموخت.

← «مشاهد العترة الطاهرة» سید عبدالرزاق کمونه حسینی نجفی ص ۶۸-۶۹ مراجعه شود.

۱- «شرح نهج البلاغه» ۲۴۰/۱۵.

شجرهٔ خاندان بنی امیه و یازده نفر از زمامداران آنها به ترتیب تاریخ

سعید — عاص مقتول به دست حضرت علی در جنگ بدر — سعید والی کوفه از طرف عثمان و والی مدینه از طرف معاویه — عمر الاشدق والی مدینه و کوفه از طرف معاویه و والی مدینه از طرف یزید.

ولید — عبدالله شب عروقه در عروقات ضمن خطبه از هشام درخواست لعن بر حضرت علی کرد

عقان — عثمان «۱» — عایشه زوجهٔ حارث بن حکم

ام ابان زوجهٔ مروان بن حکم

..... زوجهٔ عبدالله بن خالد بن اسید

ابو العاص

عبدالعزیز — عمر «۲»

بشر والی عراق از طرف برادرش عبدالملک

سلیمان «۸» — یزید ناقص «۱۳»

ولید «۷» قاتل امام سجاد — ابراهیم «۱۴»

هشام «۱۱»

محمد والی الجزیره — مروان حمار «۵»

عبدالملک «۶» — آخرین خلیفهٔ اموی

مغیره — معاویه مثله کنندهٔ یثی حمزه در أحد — عایشه مادر عبدالملک

ولید والی کوفه از طرف عثمان

ام کلثوم زوجهٔ عبدالرحمان بن عوف و خواهر امی عثمان

ابو عمرو و ذکوان پسر خوانندهٔ امیه — ابو سعید — عقبه — ام کلثوم زوجهٔ عبدالرحمان بن عوف و خواهر امی عثمان

ام جمیل زوجهٔ ابولهب که در قرآن مجید از او به «امراته حماته العصبه» تعبیر شده.

معاویه «۴» — یزید «۳» قاتل امام حسین (ع) — معاویه «۴»

بختگنار سب امیرالمؤمنین — گوننده... فلا خیر ولا وحی نزل

محمد — عثمان والی مدینه از طرف یزید در جنگ حرة و قتل عام کنندهٔ اهل مدینه

عقبه مورد لعن پیامبر (ص) به عنوان راننده یا قائد مرکب پدرش ابوسفیان.

حرب — ابو سفیان سردمدار لشکر کفر و فرمانده کل نیروهای

مشرکین در جنگ بدر، احد، خندق...

ابو العیص — اسید — خالد — عبدالله داماد عثمان بن عفان

سقیان — حمهٔ مادر سعد بن ابی وقاص — عتاب — عبدالرحمان یکی از فرماندهان لشکر عایشه در جنگ جمل

سقیان — حمهٔ مادر سعد بن ابی وقاص

آنها فرزند عبدالمناف یا غلام زر خرید و پسر خوانندهٔ عبدشمس سر سلسلهٔ خاندان اموی

خلفای بنی امیه

- ۱- عثمان بن عفان ۲۴-۳۵
 - ۲- معاویة بن ابی سفیان ۴۰-۶۰
 - ۳- یزید بن معاویة ۶۰-۶۴
 - ۴- معاویة بن یزید (مستعفی بعد از چند هفته)
 - ۵- مروان بن حکم ۶۴-۶۵
 - ۶- عبدالملک بن مروان ۶۵-۸۶
 - ۷- ولید بن عبدالملک ۸۶-۹۶
 - ۸- سلیمان بن عبدالملک ۹۶-۹۹
 - ۹- عمر بن عبدالعزیز بن مروان ۹۹-۱۰۱
 - ۱۰- یزید بن عبدالملک ۱۰۱-۱۰۵
 - ۱۱- هشام بن عبدالملک ۱۰۵-۱۲۵
 - ۱۲- ولید بن یزید بن عبدالملک ۱۲۵-۱۲۶
 - ۱۳- یزید بن ولید بن عبدالملک ۱۲۶ (۵ ماه و ۱۲ روز)
 - ۱۴- ابراهیم بن ولید بن عبدالملک ۱۲۶ (۷۰ روز)
 - ۱۵- مروان بن محمد بن مروان بن الحکم ۱۲۶-۱۳۲
- در صورتیکه از عده نامبرده فوق:

- ۱- معاویة بن یزید را به خاطر ترک دخالت در امر خلافت و استعفایش
- ۲- مروان را به خاطر رسمیت نیافتن خلافتش
- ۳- و ابراهیم بن ولید بن عبدالملک را نیز به خاطر متزلزل شدن امر خلافتش و تسلیم شدن در برابر مروان حمار و بیعت با او استشنا کنیم بقیه دوازده نفر خواهند بود که طبق روایت سلیم بن قیس پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «در خواب دیدم دوازده نفر ائمه گمراهی بر فراز منبر من جست و خیز می کنند و امت مرا وادار به عقب گرد می کنند» (سلیم بن قیس ص ۲۳۱ ج بیروت)

بخش سوّم

انحصار خلفاء و جانشینان پیامبر ﷺ در دوازده نفر

و ظهور آن در ائمه دوازده گانه شیعه

پیشگویی پیامبر ﷺ از امامت ائمه دروغین

حدیث « من مات و... » و امام زمان عصر کنونی

خلفاء و جانشینان پیامبر ﷺ و انحصار آنها در دوازده نفر

در راستای بحث و بررسی پیرامون حدیث «من مات...» به نظر رسید که: در مرحله اول؛ احادیثی را که قاطعانه تعداد جانشینان پیامبر گرامی اسلام را با تعبیرات مختلف در عدد «اثنا عشر» خلاصه و محدود می‌کند فهرست وار به نظر خوانندگان برسانیم.

و در مرحله بعد؛ روایاتی را که مشتمل بر واژه های امام، امامان، ائمه، و از این قبیل است مورد بررسی قرار دهیم، تا از این رهگذر مراد و منظور اصلی و واقعی از ائمه اثنا عشر و امام زمان هر زمانی که در حدیث فوق مطرح شده، مشخص گردد، و آن گاه در پرتو شناسائی امام زمان عصر کنونی و از آن پس در سایه پیرویش از مرگ جاهلی و حشر با کافران رهائی یابیم.

اینک به ذکر احادیث مشتمل بر کلمه «اثنا عشر» که تعداد آن فراوان، و با عبارات مختلف، مجموعاً در حد تواتر است، می‌پردازیم:

۱- الأئمة بعدی اثنا عشر، عدد نقباء بني إسرائيل وحواری عیسی.

۲- الأئمة بعدی اثنا عشر، من أهل بیتی.^(۱)

۳- إن عدة الخلفاء بعدی عدة نقباء موسى.

۴- إن هذا الأمر عزیزاً منیعاً حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة.

۵- إن هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة.

۱- فردوس دیلمی - به نقل عبقات الانوار بخش حدیث تقلین ۲۴۶/۳ فارسی و ۳۶۰/۲ عربی

- ٦ - بعدي اثنا عشر خليفة، كلهم من بني هاشم.^(١)
- ٧ - الخلفاء بعدي اثنا عشر، كعدد نبياء بني اسرائيل.
- ٨ - لا تهلك هذه الأمة حتى يكون منها اثنا عشر خليفة، كلهم يعمل بالهدى ودين الحق^(٢).
- ٩ - لا يزال الإسلام عزيزاً إلى اثنا عشر خليفة.
- ١٠ - لا يزال أمي على الحق ظاهرين، حتى يكون عليهم اثنا عشر أميراً كلهم من قريش.
- ١١ - لا يزال أمر الناس ماضياً إلى اثنا عشر خليفة.
- ١٢ - لا يزال أمر الناس ماضياً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة.
- ١٣ - لا يزال أمر الناس ماضياً، ما وليهم اثنا عشر رجلاً.
- ١٤ - لا يزال أمر هذه الأمة هادياً على من ناواها، حتى يكون عليكم اثنا عشر أميراً كلهم من قريش.
- ١٥ - لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة و يكون عليهم اثنا عشر خليفة.
- ١٦ - لا يزال هذا الأمر عزيزاً إلى اثنا عشر خليفة.
- ١٧ - لا يزال هذا الدين ظاهراً حتى تقوم الساعة ويكون عليهم اثنا عشر خليفة.
- ١٨ - لا يزال هذا الدين ظاهراً على من ناواه... حتى يمضي من أمي اثنا عشر أميراً كلهم من قريش.
- ١٩ - لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلى اثنا عشر خليفة.
- ٢٠ - لا يزال هذا الدين قائماً إلى اثنا عشر من قريش، فإذا هلكوا ماجت الأرض بأهلها.

١ - مودة القربى همداني موده دهم، ينابيع الموده باب ٥٦ ص ٣٠٨ و باب ٧٧ ص ٥٣٣

٢ - «مسند كبير» مسدد «م ٢٢٨» به نقل فتح الباري عسقلاني ١٣/١٨٢.

«مطالب العاليه» ابن حجر قسطلاني ٣٤٢/٤ ج كويت.

«نهايه» ابن كثير ٦/٢٤٨.

«صواعق المحرقه» ابن حجر هيثمي ص ١٢ سطر ٢٠.

۲۱ - لایزال هذا الدين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم مجتمع عليه الأمة.

۲۲ - يكون بعده اثنا عشر خليفة، بعدد نقباء بني إسرائيل.

۲۳ - يكون بعده من الخلفاء اثنا عشر عدد نقباء بني إسرائيل.

۲۴ - يكون بعدي اثنا عشر أميراً.

۲۵ - يكون بعدي من الخلفاء عدة أصحاب موسى.^(۱)

۲۶ - يكون خلفي اثنا عشر خليفة.

۲۷ - يكون لهذه الأمة اثنا عشر قيماً لا يضرهم من خذلهم كلهم من قريش.

۲۸ - يملك من ولدي اثنا عشر خليفة.^(۲)

۲۹ - يملك هذه الأمة اثنا عشر خليفة كعدد نقباء بني إسرائيل.

۳۱ - يملك هذه الأمة من خليفة اثنا عشر عدة، كعدة نقباء بني إسرائيل.^(۳)

۱- ابن كثير ۲۴۸/۶، كنز العمال.

۲- فرائد السمطين ۳۲۹/۲ تحت شماره ۵۷۹ با ذکر سند از ابن عباس .

۳- این روایت را با دیگر روایات مشابه که تحت شماره های ۱، ۳، ۷، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۹، به نظر رسید مصادر فراوانی از ابن مسعود روایت کرده اند که اسامی تعدادی از آنها بدین قرار است: «مسند» احمد حنبل ۳۹۸/۱ و ۴۰۶.

«مسند» بزار - بنقل فتح الباری و مجمع الزوائد و تاریخ الخلفاء سیوطی و غیره .

«معجم کبیر» طبرانی ۱۹۵/۱۰ شماره ۱۰۳۱۰ .

«الکامل» ابن عدی - بنقل جامع صغیر سیوطی .

«مسند» ابویعلی ۴۴۴/۸ شماره ۵۰۳۱ .

«مستدرک حاکم» و تلخیص آن از ذهبی ۵۰۱/۴ .

«شرح غایة الاحکام» نجم الدین لُبودی - به نقل کشف الاستار محدث نوری ص ۱۰۷ .

«تاریخ دمشق» ابن عساکر - به نقل تهذیب آن ۱۱۸/۵ .

«تفسیر ابن کثیر» چ حاشیه فتح البیان بولاق مصر ۳۰۹/۳ .

«تاریخ ابن کثیر»، باب ذکر الائمة الاثنی عشر ۲۴۸/۶ - ۲۵۰ .

«مودة القربی» همدانی موده دهم ص ۹۴ چ لاهور .

«فتح الباری» احمد بن حجر عسقلانی ۱۸۱/۱۳ چ بهیه و در چ دیگر ۳۳۹/۱۶ .

«مطالب العالیه» از قسطلانی ۱۹۷/۲ شماره ۲۰۴۰ .

و دیگر عبارات و تعبیراتی از این قبیل که مجموعاً از هشت نفر از صحابه و اکثراً از سمره بن جندب روایت شده و تنها در ملحقات «احقاق الحق» با بیش از چهل سند مختلف و از بیش از یکصد مصدر حدیثی، تاریخی و کلامی نقل گردیده.^(۱) خلاصه طبق این احادیث، پیامبر گرامی اسلام با تعبیرات گوناگون، موضوع خلافت و زمامداری و رهبری دوازده نفر بعد از خود را، با قیود مختلفی همانند: «کلهم من قریش، کلهم من بنی هاشم، کلهم بعمل بالهدی و دین الحق، من اهل بیتی، من ولدی» و امثال آن، از زمان وفات خویش تا پایان عمر دنیا بشارت داد و پیشگویی نموده، و با توجه به نقل در حدّ تواتر آن از ناحیه اهل تسنن، و بحث و گفتگوی مراجع حدیثی و کلامی آنها پیرامون مصادیق ائمه اثناعشر، شکی نیست که آنها در اصل عقیده به خلاصه شدن مقام رهبری و زعامت و خلافت و امامت یا هر تعبیری از این قبیل در عدد دوازده با شیعه هم رأی و هم

← «مجمع الزوائد» هیشمی ۱۹۰/۵.

«صواعق المحرقة» ابن حجر هیشمی ص ۱۲ سطر ۴.
«تطهير الجنان» از همو.

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۷ و در چ دیگر مصر ص ۱۰.

«جامع الاحادیث» نیز از سیوطی ۱۷۳/۸ چ دمشق.

«جامع صغیر» از همو ۷۵/۱.

«کنز العمال» ۸۹/۶ شماره ۱۴۹۷۱ و ۳۳/۱۲ شماره های ۳۳۸۵۷ و ۳۳۸۵۹.

«البيان و التعريف» ابن حمزه حنفی ۲۳۹/۱ - به روایت از کامل ابن عدی و تاریخ ابن عساکر

«فیض القدير» مناوی ۴۵۸/۲ شماره ۲۲۹۷.

«ینابیع الموده» قندوزی باب ۵۶ و ۷۷ ص ۲۵۸ و ۴۴۵ چ اسلامبول و ص ۲۰۷ - ۳۰۸ و ۵۳۲ و

۵۳۴ چ حیدریه نجف.

«مرآة المؤمنین» لکهنوی ص ۱۱۱.

«الأضواء علی السنة» ابوریه مصری ص ۲۳۴ چ دوم - به روایت از ابودرداء و احمد و بزار.

«عقیده اهل السنة» عبدالمحسن عبادحجازی ص ۲۲ ضمن مجله دانشگاه مدینه شماره ۳ و دیگر

مضامین وارده پیرامون اثناعشر و مصادر حدیثی و تاریخی.

۱ - «احقاق الحق و ملحقات آن» ۳۵۲/۲ - ۳۵۴، ۱/۱۳ - ۴۹، ۱۹ - ۶۲۸/۱۹ - ۶۳۲، نیز مراجعه

شود به «عمده» ابن بطریق ص ۴۱۶ - ۴۲۲ و «معالم المدرستین» ۳۳۳/۱ - ۳۴۱.

آهنگ بوده و هستند، و عقیده به خلفای اثنا عشر و ائمه دوازده گانه از مختصات شیعه نیست.

لکن در اینکه مقصود و مصداق این دوازده نفر چه کسانی بوده و هستند و شرایط مربوط به چنین مسئولیتی خطیر و سرنوشت ساز چیست؟ پس طبق مدارک شیعه و سنی بین نظریه این دو فرقه تفاوت از زمین تا آسمان است. اما آنچه را بطور صریح و مسلم احادیث بیانگر آن است پس بدین قرار باشد:

- ۱- تعداد خلفاء و امامان راستین و دست اندرکاران اصلی و درجه اول بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منحصر به دوازده نفر است نه کم و نه زیاد.
- ۲- به موجب تعداد پنج متن از حدود سی متن مختلف همه این دوازده نفر از قریش اند، و به حسب روایات دوّم، ششم، بیست و هفتم، این عده فقط از تیره و شاخه بنی هاشم و از خاندان رسالت خواهند بود، نه از دیگر تیره ها و قبایل قریش.
- ۳- نیز به موجب هفت متن از احادیث اثناعشر (به شماره های ۱، ۳، ۷، ۲۲، ۲۳، ۲۸ و ۲۹) - که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جانشینان خود و رهبران امت اسلامی پس از خود را به نقباء بنی اسرائیل تشبیه نموده^(۱) - و به موجب متن شماره ۲۵ - که بیان گر همسان بودن تعداد خلفای آن حضرت با اصحاب موسی می باشد - ، و با توجه به آیه شریفه ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾^(۲)، که بیانگر تعیین و اعزام دوازده نفر نقباء بنی اسرائیل از طرف خدا می باشد، و طبق شرح آلوسی مفسر معروف مصری، این عده نقباء بنی اسرائیل، وزرای حضرت موسی بودند، که بعدا به مقام نبوت رسیدند،^(۳) شکی نخواهد

۱- همان طوری که قبلا اشاره شد.

۲- سوره مائده: ۱۲/۵ .

۳- تفسیر روح المعانی ۷۸/۶ حفاظ حدیث و تاریخ نگاران با ذکر سند آورده اند که مردی

بود که انتخاب و تعیین نقباء و امامان و خلفای اسلامی بعد از پیامبر هم باید از جانب خدا انتخاب و به حضرتش ابلاغ و به وسیله آن بزرگوار معرفی شوند. چه شریعت مقدس اسلام، شریعتی است ابدی و جاودانی و نقش سرنوشت‌سازی آن در طول قرن‌ها و به درازای باقیمانده عمر دنیا، قابل مقایسه با شریعت موسی نبوده، و به درجات بیشتر باید در جهت خلفای پیامبر و تعیین جانشینان حضرتش دقت و عنایت شود، و دست کم همان طوری که خداوند خود نقبای بنی اسرائیل و وزرا و جانشینان موسی رامعین فرمود، باید پیشوایان اسلامی و جانشینان پیامبر اسلام را نیز خود تعیین و معرفی فرماید.

آری بر فرض عدم تعیین و اجازه انتخاب آن به امت، پس به موجب روایت مسلم از رسول خدا ﷺ:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قَرِيشاً مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى

مِنْ قَرِيشَ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ»^(۱)

بنی هاشم افضل و مقدم بر دیگر قبائل قریش بوده و چون امام افضل ناس

← اعرابی در مجمعی وارد شد که عبدالله بن مسعود هم در آن حضور داشت، پس از ابن مسعود سراغ گرفت و چون او خود را معرفی کرد آن مرد گفت: آیا پیامبر از تعداد خلفای بعد از خود با شما سخن نگفت؟

ابن مسعود گفت: نعم اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل (پیامبر فرمود: آنها دوازده نفر خواهند بود به عدد نقباء و پیشوایان بنی اسرائیل (که از جانب خدا تعیین و وسیله حضرت موسی معرفی و ابلاغ شدند)

و در روایت دیگر آمده: که جوانی از وی پرسید: آیا پیامبر شما درباره شمار خلفای بعد از خود قراری گذارد؟

ابن مسعود گفت: توجوان نرسی هستی، و این چیزی است که قبل از تو کسی از من نپرسیده است، آری پیامبر ما با ما قرارداد کرد که بعد از او به عدد نقباء بنی اسرائیل دوازده خلیفه خواهد داشت.

جهت آگاهی بر مصادر حدیثی این حدیث و دیگر احادیث مشتمل بر کلمه نقباء بنی اسرائیل رجوع شود به پاورقی ص ۲۱۴ و دنباله اش.

۱- «صحیح مسلم» جلد ۲، ضمن کتاب الفضائل.

و دارای سمت رهبری و رهنمود به حق است، باید از افضل قبائل که بنی هاشم است انتخاب گردد، و نوبت به دیگران نمی‌رسد.

و گرنه با کنار نهادن همه این ضوابط و نادیده انگاشتن دستورات مربوطه، امثال معاویه قاتل سبط اکبر پیامبر و زاده سگبازش یزید، قاتل سبط دیگر پیامبر امام حسین، و مروان حکم - به تعبیر پیامبر وزغ بن وزغ - و عبدالملک مروان (با روش وداع با قرآن، و اعطاء حکومت عراق و حجاز به حجاج) و ولید که قرآن مجید را هدف تیر قرار داد و امثال آنها، که دست کمی از سلاطین مسیحی آن زمان یا زمامداران زندیق و استعمارگر دنیای امروز یا خود فروختگان به استعمار حتی در بعضی کشورهای اسلامی نداشتند، بلکه فاسدتر و مفسدتر از آنان بودند، به نام خلیفه پیامبر و قیّم امت و رهبر مسلمانان بر مسند حکومت می‌نشینند، که متأسفانه با زور و تزویر نشستند و کردند آنچه کردند.

۴ - به موجب حدیث هشتم که پیامبر اکرم فرموده است:

« لا تهلك هذه الأمة حتى يكون منها إثني عشر خليفة، كلهم يعمل

بالهدى و دين الحق...»^(۱)

حضرتش هلاکت و پایان یافتن عمر امت خود را مشروط و مبتنی بر خلافت دوازده نفر خلفائی فرموده، که هر یک به راست روی و دین حق عمل خواهند کرد.

آری پیامبر اکرم ﷺ با ایراد این حدیث یک یک زمامداران بعد از خود را - که با انواع کجروی‌های عقیدتی و عملی و اخلاقی و سیاسی تحت عنوان «خلافت» حکومت کردند و بر خلاف دین حق نه تنها خود را، که امت اسلامی را هم به دین های باطل و اسلام عوضی و فرقه گرائی و رویارویی با اهل بیت پیامبر ﷺ متمایل و وادار کردند - همه را نفی و از صحنه خلافت حقه اسلامی

۱ - فتح الباری عسقلانی ۱۸۲/۱۳ چ یهیه، مطالب العالیه نیز از عسقلانی ۳۴۲/۴ چ کویت «تاریخ خلفاء» سیوطی ص ۱۲ به نقل از مسند کبیر مسدد.

خارج نمود.

۵- نظر به کلمه «لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة» تحت شماره ۱۴ و ۱۶ در حدیث جابر بن سمره^(۱) - که استمرار دین در مدت زمامداری و رهبری خلفاء اثناعشر را، پیوسته و همراه با طول عمر دنیا و قیام ساعت اعلام می‌کند - و همچنین کلمه «فاذا هلکوا، ماجت الأرض بأهلها» به شماره ۱۹، در حدیث انس، که نابودی اهل زمین را بطور مطلق، همزمان با سر آمدن عمر خلفاء اثناعشر اعلام می‌کند، شکی نخواهد بود که باید حداقل یکی از خلفا هر چند بطور خارق عادت و غیر معمول، عمرش آن چنان به طول انجامد که بتواند خلافت اسلامی را هم‌سان با عمر دنیا ادامه دهد، تا با پایان یافتن عمر دنیا و قیام ساعت، خلافت هم پایان پذیرد.

بنابراین تنها مصداق احادیث یاد شده «ائمه اثناعشر شیعه» می‌باشند که طبق نقل تاریخ و اعتراف بسیاری از علماء و محققین اهل سنت^(۲) و عقیده شیعه، امام و خلیفه دوازدهم حضرت مهدی «عج» عمر مبارکش از نیمه دوم قرن سوم هجری تاکنون (۱۴۲۳ هـ ق) به درازا کشیده و همچنان ادامه خواهد داشت تا به امر الهی ظهور فرماید و از آن پس قیام ساعت تحقق یابد.

۱- «صحیح مسلم» ۳/۶ - ۴.

«صحیح بخاری» ۱۶۵/۴ کتاب الاحکام.

«صحیح ترمذی» باب ماجاء فی الخلفاء من ابواب الفتن.

«سنن ابی داود» ۱۰۶/۳ کتاب المهدی.

«مسند طیالسی» حدیث ۷۶۷، و ۱۲۷۸.

«مسند احمد» ۸۶/۵ - ۹۰ و ۹۲ - ۱۰۱ و ۱۰۶ - ۱۰۸.

«حلیة الأولیاء» ۳۳۳/۴.

۲- جهت آگاهی بر متن اعتراف بیش از یکصد نفر از علماء و تاریخ نگاران اهل تسنن بر ولادت حضرت مهدی «عج» در سال ۲۵۶ هجری و به درازا کشیده شدن عمر مبارکش تاکنون، رجوع شود به «مهدی منتظر در نهج البلاغه» تالیف نگارنده این کتاب ص ۳۳ تا ۳۹ و دیگر مصادر مربوطه امثال منتخب الاثر آیت الله صافی گلپایگانی.

خوشبختانه با برچیده شدن بساط خلافت خلفای اموی و عباسی و حتی نابودی آنها از صحنه روزگار (در نیمه قرن هفتم هجری) و بقاء امت اسلامی تاکنون (که وارد دهه سوم قرن پانزدهم هجری شده‌ایم) معلوم شد آنها، همه خلفای دروغین بودند، نه امامانی که شناختن آنان مایه مرگ جاهلی باشد، و بدین ترتیب، تنها ائمه اثناعشر مورد اعتقاد شیعه، از جمله حضرت مهدی (که زنده و غائب از انظار و منتظر اذن الهی برای ظهور و قیام است) مشمول این روایت و مصداق حقیقی آن بوده و خواهند بود، و دیگر هیچکس.

خلفاء و ائمه اثناعشر در نظر اهل سنت

اکنون که رشته بحث و بررسی پیرامون خلفاء و ائمه اثناعشر بدین جا رسید توجه خوانندگان به ویژه فضلا و محققین را نخست به آراء و نظریه‌های اهل تسنن پیرامون مصداق این احادیث جلب و سپس می‌پردازیم به شرح چگونگی انطباق آنها با نظریه شیعه و دلائل مربوط به آن.

۱- ابن عربی گوید: مابعد از پیامبر به بررسی دوازده نفر امیر پرداختیم، پس این عده را یافتیم که دست اندرکار حکومت بودند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک، مروان بن محمد بن مروان و سفاح.

آن گاه بیست و هفت خلیفه عباسی را تا آخر عصر خود نام برده و نویسد: اگر ما دوازده نفر را به حسب صورت شماره کنیم، به سلیمان منتهی می‌شود، و اگر نظر به جهات معنوی، آنها را ردیف نمائیم، پنج نفر آنان خلفای اربعه و عمر بن عبدالعزیز بوده، و من دیگر معنائی برای این حدیث سراغ ندارم.^(۱)

۲- قاضی عیاض در پاسخ اینکه بیش از این عده (اثنا عشر) متصدی امر خلافت شدند گوید: این اعتراض باطل است زیرا پیامبر نگفته است متصدی نمی‌شوند مگر دوازده نفر، و عبارتی که فرموده مانع از خلافت زیاده بر این عده نخواهد بود.^(۲)

۳- نیز گوید: از این عده (دوازده نفر) چهار نفر خلفای اربعه بودند، و ناگزیر قبل از قیامت تمام این عده بر سر کار آیند.^(۳)

۱- «عارضه الاحوذی» شرح سنن ترمذی ۶۸/۹-۶۹.

۲- «شرح نووی» بر صحیح مسلم ۲۰۱/۱۲-۲۰۲.

«تاریخ الخلفاء» ص ۱۲.

۳- «فتح الباری» ۳۴۱/۱۶.

۴- و ابن حجر عسقلانی در این زمینه نویسد: گفته شده است: مراد از حدیث «اثنا عشر» وجود دوازده خلیفه در سراسر دوران اسلام است تا قیامت، هر چند عصر و زمان آنها بهم پیوسته نباشد! (۱)

۵- و سیوطی و ابن حجر نوشته اند: از دوازده نفر خلفاء و ائمه این افراد پیدا شدند: خلفای اربعه، حسن، معاویه، ابن زبیر (۲)، عمر بن عبدالعزیز، که هشت نفر بوده اند، و بطور احتمال مهدی عباسی هم به آنها ضمیمه می شود، چه او در عباسی ها همانند عمر بن عبدالعزیز در اموی ها بود، نیز ظاهر عباسی هم به خاطر عدل منشی او اضافه می گردد، و باقی می ماند دو نفر «مُتَنظَر» که یکی از آن دو مهدی باشد، چون او از اهل بیت است. (۳) و بدین ترتیب در برابر یک امام منتظر مورد اتفاق شیعه و سنی، به عقیده سیوطی و ابن حجر دو امام منتظر مطرح خواهند بود!!

۶- نیز قاضی عیاض گوید: شاید مراد از «اثنا عشر خلیفه» کسانی باشند که در ایام عزت خلافت و نیرومندی اسلام و استقامت امور آن مسلمانان بر خلافتش گردهمائی کردند، تا هنگامی که امر بنی امیه به اضطراب گرائید... (۴)

۷- و ابن جوزی گوید: پیامبر ﷺ در حدیث اثنا عشر بدانچه بعد از خود و اصحابش به وقوع می پیوسته اشاره کرده، و حکم اصحابش مرتبط به حکم خود آن حضرت است، پس از ولایات و حکومت های واقع بعد از ایشان پیش گوئی فرموده، و چنان است که با این حدیث اشاره کرده است به تعداد خلفا (اثنا عشر)

۱- «فتح الباری» ۳۳۹/۱۶ و ۳۴۱ و درج بهیه ۳- / ۱۸۰ و ۱۸۲.

۲- جهت آگاهی بر شرح حال ابن زبیر رجوع شود به آخر بخش اول کتاب.

۳- «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۱۲.

«صواعق المحرقة» فصل سوم ص ۱۲.

۴- «شرح صحیح مسلم» نووی ۲۰۲/۱۲ به نحو اشاره.

«فتح الباری» ابن حجر عسقلانی ۳۳۸/۱۶.

«صواعق المحرقة» ص ۱۲.

«تاریخ الخلفاء» ص ۱۰.

از تیره اموی.

و گویا مراد از کلمه «لا يزال الدین» موضوع ولایت باشد که با روی کار آمدن دوازده خلیفه (اموی) ادامه خواهد داشت...

و نخستین خلیفه اموی یزید بن معاویه بود و آخرینشان مروان حمار و تعداد آنها سیزده نفر باشد، و عثمان و معاویه و ابن زبیر هم به خاطر صحابی بودن به حساب نیامده، و چون مروان حکم را - به دلیل اختلاف در صحابی بودنش یا به دلیل آنکه بعد از تجمع مردم بر عبدالله بن زبیر بر سر کار آمد - از این عده ساقط کنیم عدد اثناعشر به صحت پیوندد...

سپس ابن جوزی گوید: من بررسی پیرامون این حدیث را به درازا کشاندم و از مظاننش پیگیری و از آن پرس و جو نمودم، و بالاخره به مقصود از آن دست نیافتم.^(۱)

۸- ائمه اثنا عشر هنوز خلق نشده و پس از ظهور مهدی منتظر و در گذشت او به وجود آیند.^(۲)

۹- ابن حجر (با توجه به نظریه هائی که علی را خلیفه چهارم و چهارمین امام از ائمه اثناعشر می داند) در توضیح کلام قاضی عیاض گوید:
علی چند صباحی پیش خلیفه نبود و با پیشامد (داستان خائنانه و تحمیلی) حکمین بر اثر جنگ صفین وی از کار خلافت برکنار و معاویه خلیفه رسمی و شرعی پیامبر و امام زمان امت شد. نیز بر اثر صلح امام حسن با معاویه باز امام حسن برکنار و معاویه خلیفه مطلق و قانونی گردید. امام حسین هم با بودن یزید کارش به جایی نرسید بلکه کشته شد و به دنبال آن بقیه افراد بنی امیه عدد اثناعشر را تحقق بخشیدند.^(۳)

۱- «کشف المشکل» - به نقل فتح الباری ۱۳/۱۸۱ به بعد چ بهیه ۳۴۰/۱۶ چ دیگر -

«اضواء علی السنة المحمدية» ص ۲۳۵.

۲- «صواعق محرقه» فصل سوم از باب اول ص ۱۲ به نقل از بعض محدثین.

۳- «فتح الباری» ۳۴۱/۱۶ به نقل از ابن جوزی.

۱۰- و شیخ عبد الله عامر شبراوی نویسد: نخستین امام از ائمه اثنا عشر، امام حسین بود و بعداً زید بن حسن بن علی بن ابی طالب و سوم برادرش حسن بن حسن بن علی چهارم زین العابدین... تا آخر ائمه اثنا عشر شیعه.
و آن گاه اضافه می‌کند: مقصود از مهدی آخر الزمان غیر از حجه بن الحسن العسکری متولد ۲۵۵ هجری است...^(۱)

اکنون این سؤال مطرح است که این نظریه از چه منبع حدیثی یا کلامی سنی یا شیعه سرچشمه گرفته؟ اما هر چه هست بهترین دلیل است بر بی‌خبری امثال شبراوی یک عالم معروف سنی از منابع و متون حدیثی، تاریخی و کلامی.
۱۱- و گروهی از مفسرین حدیث اثنا عشر گفته اند:

گمان می‌رود پیامبر ﷺ در این حدیث از اعاجیبی فتنه انگیز بعد از خود خبر داده، که مردم با گرایش به دوازده نفر خلیفه معاصر و همزمان به افتراق و جدائی افتند...

آن گاه گفته‌اند: این قضیه در قرن پنجم به وقوع پیوست که در اندلس به تنهایی شش نفر همزمان به عنوان خلیفه خودنمایی می‌کردند، و با اضافه زمامدار مصر و خلیفه عباسی در بغداد بدان شش نفر و آنها را به دیگر کسانی که در اقطار زمین از علویها و خوارج مدعی خلافت بودند، عدد دوازده همزمان تحقق یافت^(۲)

این قبیل اقوال و نظریه‌های دیگر ارائه شده، مجموعاً بیانگر آن است که حدیث آوران و حدیث شناسان معروف و درجه اول اهل تسنن - بر اثر نادیده

← «صواعق المحرقة» ص ۱۲.

۱- «الاتحاف بحب الاشراف» ص ۱۳۰-۱۳۲، ۱۳۵، ۱۷۹.

۲- «فتح الباری» ۳۳۹/۱۶.

«شرح نووی» بر صحیح مسلم ۲۰۲/۱۲.

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۱۲.

«معالم المدرستین» ۳۳۹/۱ - ۳۴۰.

انگاشتن احادیثی که مشتمل بر اسامی این دوازده خلیفه است، و بی اعتنائی به مقام امامت ائمه معصومین اهل بیت علیهم السلام و هم پشت کردن به تمام ضوابط و معیارهای اسلامی در جهت هدف اصلی از خلافت و رهبری اسلام و مسلمانان - در توضیح احادیث اثنا عشر به بن بست رسیده و دچار سر درگمی و فرو رفتگی در منجلاب تعصب شده‌اند.

و متأسفانه یا خوشبختانه تا هم اکنون که قرن چهاردهم از تاریخ صدور این احادیث را پشت سر می‌نهمیم، علمای سنی با همه کز و فرّ و زد و بندی که در توجیه این گونه احادیث و موجه جلوه دادن روش خلفا از خود نشان داده‌اند، نتوانسته‌اند توضیح منطقی برای احادیث مورد بحث و مصداق قابل قبولی برای خلفای اثنا عشر ارائه دهند، تا هم خود در عقیده به متصدیان امر از یک پشتوانه حدیثی مورد نقل و قبول خودشان برخوردار شوند، و هم شیعه دست از احتجاج به احادیث خود آنها علیه آنان بردارد.

و جالب آنکه براساس نقل تاریخی بعضی از علما و مورخین، مبنی بر نفی قریشی بودن بنی امیه (واینکه امیه غلام رومی و مملوک عبد شمس بود و براساس رسم جاهلی چون عبد شمس فرزندی از خود نداشت، امیه را پسر خود خواند، پس امر بر بسیاری مشتبه گردید و به غلط امیه فرزند رسمی عبد شمس به حساب آمد^(۱)) تحت هیچ عنوانی نمی‌توان بنی امیه را مشمول احادیث «اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش» دانست و ناگزیر باید برای مصدق حدیث به سراغ دیگران رفت، و اکنون می‌رویم به سراغ دیگر احادیث وارده درباره امامان.

۱- «کامل بهائی» ۲۶۹/۱ به نقل از البدیع محمد بن عبدالرحمن اصفهانی

خلاصه شدن احادیث «الأئمة من قریش» در شاخه بنی هاشم

علامه محدث سید علی بن شهاب همدانی به واسطه عبدالملک بن عمیر، از جابر بن سمره نقل روایت می‌کند که گفت: به همراه پدرم نزد رسول خدا ﷺ بودم، پس شنیدم می‌فرمود:

«بعدي اثنا عشر خليفة ثم أخفى صوته، فقلت لأبي: ما الذي أخفى صوته؟ قال: «قال كلهم من بني هاشم.»

بعد از من دوازده نفر خلیفه باشند. پس صدای خود را مخفی و آهسته کرد، من به پدرم گفتم: با آهسته کردن صدای خود چه گفت؟ پدرم گفت: «فرمود: همه آنها (یعنی دوازده نفر خلیفه) از بنی هاشم خواهند بود.»

سپس علامه همدانی می‌نویسد: از سماک بن حرب (همانند عبدالملک بن عمیر که از جابر روایت نمود) مثل این حدیث نقل شده که او هم آن را از جابر بن سمره آورده است.^(۱)

و این نکته در خور دقت است که کلمه «أخفى صوته» تنها در مورد بنی هاشم مناسب بود، که به خاطر پیش‌گیری از شرّ دیگر قبائل نسبت به آنها با احتیاط و بطور مخفی و آهسته‌گوئی کلمه «كلهم من بني هاشم» را ادا فرماید. و اما آنچه در بعضی روایات «كلهم من قریش» کلمه «أخفى صوته» آمده مناسبتی نداشته و وحشتی هم از غیر قریش در برابر قریش نبوده تا مخفیانه بگوید: «كلهم من قریش» و بدون شک کلمه «كلهم من قریش» یا تحریف کلمه «كلهم من بني هاشم» است، که همانند دیگر احادیث وارده در زمینه خلافت تحریف شده است، یا مقصود از آن خلفای بنی هاشم و عترت پیامبراند، نه

۱ - «مودة القربی» مودة دهم.

«ینابیع الموده» قندوزی: ص ۳۰۸ و ص ۵۳۳ باب ۷۷

دیگر خاندانهای قریش، و این روایت با روایاتی که در آنها «کَلِّهْمْ مِنْ بَيْنِ هَاشِمٍ» است تفسیر شده است.

و امام امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلِحُ عَلَيَّ سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلِحُ الْوَلَاةَ مِنْ غَيْرِهِمْ»^(۱)

امامان و پیشوایان از قریش درخت وجودشان در سرزمین وجود این تیره از بنی هاشم کشت شده، و این مقام در خور صلاحیت دیگران نیست و دیگران شایستگی این مقام را ندارند.

و ابن ابی الحدید پیرامون این فراز از سخن امام گفته است:

اگر بگوئی: تو این کتاب را براساس قواعد و اصول معتزله شرح نموده‌ای و نظرت درباره این سخن امام چیست که تصریح می‌کند به اینکه: امامت جز درخصوص بنی هاشم از قریش نمی‌تواند تحقق یابد. و این مطلب با اصول مذهب معتزله اعم از متقدمین یا متأخرین آنان سازگار نیست؟

پاسخ می‌دهیم که: این موضوع مشکلی است و من خود در آن تأمل دارم، و اگر چنین سخنی از علی به صحت پیوسته باشد، من نیز به آن قائل و معترف می‌باشم، چون نزد من ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرموده:

«إِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَإِنَّ الْحَقَّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ»

علی باحق است و بهرسو بگردد حق بهمراه او می‌گردد...^(۲)

و مؤید این سخن حدیث مسلم است که قبلاً بدان اشاره شد، و در بخش

کتاب «الفضائل» با ذکر سند روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ اصْطَفَى قُرَيْشاً مِنْ كِنَانَةَ وَ اصْطَفَى

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۴۴ به ترتیب صبحی.

۲- «شرح نهج البلاغه» ۸۷/۹.

من قریش بنی هاشم و اصطفائی من بنی هاشم»^(۱)

خداوند کنانه را از نسل اسماعیل برگزید و قریش را از کنانه و بنی هاشم را از قریش و مرا (که پیامبر خاتم او هستم) از بنی هاشم.

نیز حدیث طبرانی و دیگران از پیامبر ﷺ:

«ان الله اختار من بنی آدم العرب، و اختار من العرب مضر، ومن المضر قریشاً، ومن قریش بنی هاشم، و اختارني من بنی هاشم»^(۲)

خداوند اختیار فرمود از بنی آدم «عرب» را و از عرب «مضر» را و از مضر «قریش» را و از قریش «بنی هاشم» را و اختیار کرد از بنی هاشم مرا.

و علامه شیخ سلیمان قندوزی به نقل از بعض محققین شرحی در تحقیق از مراد و مصداق احادیث اثناعشر آورده که بطور خلاصه گوید: مراد پیامبر از احادیث «اثنا عشر» که از طرق فراوان اشتهار یافته ائمه اثناعشر از اهل بیت و عترت خود آن حضرت اند.

و ممکن نیست آن را حمل بر خلفای از صحابه نمود، چه آنها عددشان کمتر از اثناعشر است.

و نه حمل بر بنی امیه، زیرا عدد ایشان زیاده بر «اثنا عشر» بوده، و نیز به خاطر ظلم فاحش آنها جز عمر بن عبد العزیز، و در مرحله سوم به خاطر نبودن آنان از تیره بنی هاشم، در حالی که پیامبر ﷺ در روایتی که عبد الملک از جابر آورده فرمود: کلهم من بنی هاشم - همه اثنا عشر از شاخه بنی هاشم باشند - .

و اخفا و آهسته گوئی پیامبر کلمه «کلهم من بنی هاشم» را - در پاسخ کسی که سؤال کرد: ائمه اثنا عشر چه کسانی اند - مرجح این نظریه است.

و حمل آن بر بنی عباس به خاطر افزونی عدد آنها بر عدد «اثنا عشر» و نیز به

۱ - «صحیح مسلم» ج ۲.

۲ - «مستدرک حاکم» ۷۳/۴.

«کنز العمال» ۴۳/۱۲، ۴۵ به روایت از بیهقی، ابن عدی حکیم، طبرانی ابن عساکر.

خاطر کمی رعایت آنها آیه شریفه «قل لا أسئلكم عليه أجرأ إلا المودة في القربى» و حدیث «كساء» را، ناممکن و غیر عملی است.

پس ناگزیر حمل می‌شود بر «ائمه اثنا عشر» از خاندان پیامبر و عترت او که همیشه اعلم اهل زمان خود و اجل و اورع و اتقی و اعلائی در نسب و افضل از حیث حسب و شئون اجتماعی، و گرامی‌ترین خاندان‌ها در پیشگاه خدا بوده‌اند و علوم آنها به وراثت خدا داد از ناحیه پدران شان تا برسد به جدشان پیامبر ﷺ حاصل گردیده، و این چنین اهل علم و تحقیق و اهل کشف و تحقیق آنها را شناخته‌اند.

آن گاه علامه قندوزی خود گوید: و مؤید و هم گواه و مرجح این نظریه که مراد پیامبر از «اثنا عشر» همان ائمه اثنا عشر از اهل بی‌تش بوده‌اند، حدیث «ثقلین» و دیگر احادیث فراوانی است که در این کتاب و دیگر کتابها ذکر شده.

و اما فرموده آن حضرت: «كلهم تجتمع عليه الأمة» در روایت جابر بن سمره (بشماره ۲۱) پس مراد و مقصود او این باشد که: به هنگام ظهور قائمشان حضرت مهدی «رضی الله عنه» امت همه هماهنگ بر اقرار به مقام امامت آنان خواهند شد.^(۱)

احادیث وارده مبنی بر اینکه ائمه از فرزندان پیامبرند

۱- حافظ ابو منصور شهردار دیلمی با ذکر سند از ابو سعید خدری روایت کرده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نماز اول (یعنی نماز صبح یا ظهر) صورت مبارکش را به سمت مردم کرد و فرمود:

«یا معاشر أصحابی: إنَّ مثل أهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح و باب حطة بنی اسرائیل، فتمسکوا بأهل بیتی، الأئمة الراشدین من ذریتی فإنکم لن تضلوا أبداً.»

فقیل: یا رسول الله کم الأئمة بعدک؟

قال: إثنا عشر من أهل بیتی، أو قال: من عترتی^(۱)

ای گروه صحابه من، بدون شک مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است و باب حطه بنی اسرائیل، پس تمسک جوئید بعد از من به اهل بیت من، ائمه راشدین از ذریه‌ام، که هیچگاه گمراه نخواهید شد.

پس گفته شد: یا رسول الله تعداد امامان بعد شما از چه قرار است؟

فرمود: دوازده نفر از اهل بیتم یا فرمود: از عترتم.

۲- و علامه محدث همدانی از علی علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الأئمة من ولدی، فمن أطاعهم فقد أطاع الله، و من عصاهم فقد عصی الله، هم العروة الوثقی والوسيلة إلى الله جل و علا»^(۲)

امامان از فرزندان من هستند پس کسی که اطاعت آنان کند محققاً اطاعت خدا نموده، و کسی که نافرمانی آنان کند نافرمانی خدا نموده، هم ایشان رشته محکم و وسیله‌ای بسوی خداوند جلیل هستند.

۱- «مسند الفردوس» به نقل ثقلین عباقت ص ۹۸۰ ج اصفهان.

۲- «مودة القربی» پایان موده دهم، ینابیع الموده باب ۷۷ ص ۵۳۴.

۳- حافظ طبرانی و دیگر حفاظ حدیث و اعلام اهل تسنن به روایت از ابن عباس آورده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود:

«من سره أن يحيى حياتي ويموت مماتي ويسكن جنّة عدن التي غرسها ربّي، فليوال عليّاً من بعدي وليوال وليه، وليقتد بالائمة [باهل بيتي] من بعدي، فإنهم عترتي، خلقوا من طيبتني و رزقوا فهماً و علماً، [فهمي و علمي] ويل للمكذّبين بفضلهم من أمتي، القاطعين فيهم صلتني، لأنّهم الله شفاعتي»^(۱)

۱- «معجم كبير» طبرانی ۲۲۰/۵ و در موضوع دیگر از معجم باکمی اختلاف در لفظ - به نقل کنز العمال ۶۱۱/۱۱ شماره ۳۲۹۵۹.

نیز ذیل المذیل تاریخ ابن جریر طبری - به نقل منتخب ذیل المذیل نیز از طبری، چ ضمن ذیول تاریخ تاریخ طبری - ص ۵۸۹ با اختلاف در بعضی کلمات.

«مستدرک حاکم» نیشابوری ۱۲۸/۳.

«حلیة الأولیاء» ابونعیم ۸۶/۱ و ۱۷۴/۴ با اسناد متعدد و مختلف، و در منقبة المطهرین مخطوط - به نقل عباقات الانوار مجلد ثقلین ص ۱۱۵۳ -.

«مناقب خوارزمی» فصل ششم ص ۳۴.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر - بخش امام علی... - ۹۵/۲ شماره ۵۹۹.

«التدوین فی تاریخ قزوین» رافعی ۳۸۵/۲.

«تاریخ بغداد» خطیب بغدادی ۴۱۰/۴.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۶۸/۹ و ۱۷۰، به نقل از احمد حنبل و ابونعیم.

«کفاية الطالب» باب ۵۶ ص ۲۱۴ چ حیدریه.

«فرائد السمطين» ۵۳/۱.

«میزان الاعتدال» ذهبی ۱۵۱/۱.

«مجمع الزوائد» نورالدین هیثمی ۱۰۸/۹ به نقل از طبرانی.

«توضیح الدلائل» شهاب الدین احمد شافعی شیرازی ص ۱۹۰ مخطوط.

«اصابه» ابن حجر عسقلانی ذیل معرفی زیاد بن مطرف ۵۴۱/۱ چ مصر.

«لسان المیزان» ۳۴/۲.

«جامع الاحادیث» سیوطی، بشرح کنز العمال.

«کنز العمال» متقی هندی ۶۱۱/۱۱ - به نقل از معجم طبرانی و مستدرک حاکم و فضائل الصحابة ابونعیم - و به لفظ دیگر به نقل از مطیر و باوردی و ابن جریر طبری (طبق نقل چ هند

←

کسی که دوست دارد زندگانش همانند زندگانی من و مردنش همانند من باشد و در بهشت جاودانی، که نهال آن را خداوند - به دست او - نشاند، مسکن گزیند، باید بعد از من تن به پیروی علی دهد و دوستی علی و دوستانش را پیشه کند، و به امامان پس از من (به اهل بیت من) اقتدا نماید، که ایشان عترت من و آفریده شده از طینت و سرشت من اند، و از سرچشمه زلال فهم و علم سیراب و بهره مند گشته اند.

وای بر گروهی از اُمت من که فضائلشان را تکذیب نمایند، و رشته پیوند من و آنان را قطع کنند، خداوند شفاعت مرا شامل حالشان نفرماید.

این روایت بیانگر اموری است که به خاطر اختصار به چند امر آن اشاره می‌کنیم. **اول:** وجوب اقتدا به علی و فرزندان معصومش.

و این در حالی است که مورد بی چون و چرا و قدر مسلم اقتداء عینی تنها نسبت به امام معصوم و واجد شرائط است و بس.

دوم: نامیدن آنها را به «ائم» و تعبیر از آنان بدین کلمه، صریح ترین و گویاترین تعبیر از امامت عامه و خلافت بر امت می‌باشد، و با توجه به دیگر تعبیرات و ذکر شئونی که (از قبیل عترت بودن و خلق شدن از سرشت پیامبر و سیر و سیراب گردیدن از چشمه زلال فهم و علم) برای آنها به عمل آمده

← قدیم (۲۱۷/۶) و ابن شاهین و ابن منده - ۱۰۳/۱۲ به نقل از طبرانی و رافعی و منتخب کنز العمال -

حاشیه مسند احمد - ۳۲/۵ و ۹۴ به شرح کنز العمال.

«مناقب المرتضویه» محمد صالح کشفی ص ۹۸ چ بمبئی

«الکواکب الدرّیه» عبدالرؤف مناوی ۴۴/۱

«تحقیق الاشارة الی تعمیم الاشارة» و «رجال مشکوة» هر دو از عبدالحق دهلوی - به نقل عباقات الانوار، حدیث ثقلین ۱۱۵۳ -

«مفتاح النجا» بدخشانی ص ۵۹ مخطوط - به روایت از طبرانی، حاکم، و فضائل الصحابة ابی نعیم و ابن منده و باوردی و ابن شاهین -

«ینابع الموده» سلیمان قندوزی باب ۴۳ ص ۱۴۹ - به نقل از ابونعیم و حموی - و در ص ۱۵۰ از خوارزمی به دو سند و باب ۵۹ ص ۳۷۷ - به نقل از شرح ابن ابی الحدید - چ حیدریه و ص ۱۲۷ و ۳۱۳ چ اسلامیه.

«اهل البیت» توفیق ابو علم مصری - بخش امام علی بن ابی طالب - ص ۶۷ چ قاهره.

می‌توان مقصود از آن را هرگونه امام و پیشوایی همانند امام جماعت و امیر الحاج و امراء بلاد و سردارهای نیروهای جنگی و یا فقها و رهبران فقهی دانست. آری بدون شک چنین امامان و رهبرانی مستثنای از بحث و به دور از مقام امامت به معنای خلافت در امر نبوت و رهبری عموم امت هستند.

سوم: تعبیر به «خلقوا من فاضل طیبی» دلیل بر ارتباط تام و وابستگی و همانندی و مماثلت آنها با پیامبر خدا باشد، که مقتضی و مستلزم جانشینی پیامبر است، و چون مقام نبوت به آن حضرت پایان یافت، پس آنان قائم مقام پیامبر در امر امامت و بالآخره خلفای بلا فصل و واجد شرایط آن حضرت بر امت اند نه غیر ایشان.

چهارم: تعبیر به «رزقوا فهماً و علماً» یا «رزقوا فهمی و علمی» شاهد و بیان‌گر استحقاق و شایستگی آنها نسبت به مقام امامت و رهبری مطلقه است که خداوند آنها را به فهم و علم برتری داده، و ذی حق‌ترین و سزاوارترین کس در جانشینی پیامبر و تصدی منصب امامت بوده و هستند، در حالی که دیگران و اشغال‌کنندگان منصب اختصاصی آنها، فاقد چنین پشتوانه ارزنده‌ای بوده و به همین دلیل هیچ‌گاه صلاحیت منصب رهبری و امامت را نداشته‌اند.

نکته قابل توجه آنکه شیعه - به استناد این گونه روایات و بر اساس انواع مایه‌های برتری و حق تقدیمی که در علی و فرزندان او بوده و هست و اهل تسنن خود در مصادر معتبرشان آورده‌اند - آنها را امامان بر حق و مقدم بر دیگران دانسته و می‌داند.

اما اهل تسنن به دلیل تصدی زورمندانه دست اندرکاران خلافت (ابوبکر، عمر، عثمان) آنها را افضل و شایسته‌تر از اهل بیت دانسته و حق تقدم در تصدی خلافت را به آنها عطا می‌کنند.

پنجم: ایراد کلمه «فویل للمکذبین من امتی» به‌طور صریح گویای این حقیقت است که تکذیب‌کنندگان قولی و عملی مقام امامت اهل بیت، مستحق ویل^(۱) و

۱ - «ویل» وادی پر حرارتی باشد در جهنم که اگر کوههای بزرگ در آن سرازیر شود، از شدت

قطع رابطه با پیامبر و محرومیت از شفاعت آن حضرت بوده و خواهند بود. ششم: باور کنندگان مقام امامت ائمه اهل بیت و اقتدا کنندگان بدانها، حیات شان حیات پیامبر و مرگشان مرگ پیامبرگونه (و با ایمان) و سرنوشت شان بهشت عدنی باشد که خداوند خود نهال درختانش را به ید قدرتش کشت نموده است.

ناگفته نماند که جمله «القاطمین فیهم صلتی» اشاره به یکی از چهار چیز است:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلافت ائمه اطهار و رهبری امت خود را به نبوت خود وصل نمود و فرمود: بعد از من ایشان خلفا و امامان امت هستند. اما دست اندرکاران خلافت گفتند: نبوت و خلافت در یک خانه جمع نشوند، و پیروان آنها گفتند: بیگانگان میان ایشان فاصله اند. پس قطع چنین پیوند و اتصالی (که سرنوشت امت را در طول قرن‌ها در خطر انحراف و پیامدهای آن قرارداد) مورد نفرین و طلب عذاب برای متصدیان امر، از طرف رسول خدا واقع شد.

۲- بنی امیه و بنی عباس می گفتند: علویین به ویژه ائمه معصومین را نباید از اولاد رسول قلمداد کرد، چه ایشان از طرف مادر (فاطمه زهرا علیها السلام) منسوب به آن حضرت اند، و اولاد دختر فرزند رسمی نیست، پس نفی فرزندی آنها از پیامبر محکوم به نفرین آن حضرت گردید.

۳- چون فاطمه زهرا علیها السلام، امیرمؤمنان، حسنین، و دیگر امامان، و علویان همه مورد ظلم و تجاوز دست اندرکاران خلافت و بنی امیه و بنی عباس واقع شدند و مقام رحمت بین پیامبر اکرم و عترتش را رعایت نکردند، حضرت آنها را مورد نفرین و طلب عذاب قرارداد.

۴- و بعید نیست که مقصود از این عبارت همه کسانی باشند که به نحوی از انحاء مرتکب نوعی از بی اعتنائی به حقوق اهل بیت علیهم السلام و قطع رحم و جدائی بین پیامبر اکرم و عترت او شدند، و در این صورت نفرین حضرتش شامل حال هر سه دسته فوق خواهد شد.

احادیث وارده مبنی بر اینکه ائمه احدى عشر از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام می باشند

۱- خطیب خوارزمی با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود:

«من أحب أن يحيى حياتي و يموت مماتي و يدخل الجنة التي وعدني ربّي، فليتول عليّ بن أبي طالب و ذريته الطاهرين، أئمة الهدى و مصابيح الدجى من بعده فإنهم لن يخرجوكم من باب الهدى إلى باب الضلالة»^(۱)

کسی که دوست دارد زندگی کند همانند زندگی من و بمیرد همچون مردن من، و داخل گردد بهشت آن چنانی را که پروردگار من به من وعده داده، پس باید دوستی و پیروی علی بن ابیطالب و ذریه طاهرين او - امامان رهنمون کننده به حق و چراغهای ظلمت و تاریکی بعد از او - را بر عهده گیرد، چه آنها شمارا از دروازه هدایت به دروازه گمراهی نبرند.

۲- علامه قندوزی با ذکر سند از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می کند که پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«... يا عليّ أنا و أنت و الأئمة من ولدك سادات في الدنيا و ملوك في الآخرة...»^(۲)

ای علی من و تو و امامان از فرزندان تو سادات و آقایان در دنیا باشیم

۱- «مناقب» فصل ۶ ص ۳۴.

«ینابیع الموده» باب ۴۳ ص ۱۲۷ چ اسلامبول و ص ۱۵۰ چ حیدریه و نیز ص ۱۵۱ با روایت دیگری بهمین مضمون از خوارزمی.

«مناقب المرتضویه» ص ۹۸- بنقل ملحقات احقاق ۱۰۴/۵-.

«اهل البيت» توفیق ابو علم مصری ص ۴۲۹. جهت آگاهی بر بیش از بیست مصدر حدیثی دیگر مراجعه شود به ذیل عنوان مرگ جاهلی یا مرگ پیامبر گونه در بخش ۴ این کتاب.

۲- ینابیع الموده باب ۴۱ و ص ۱۴۵ چ حیدریه.

وملوک و پادشاهان در آخرت

۳- حافظ ابراهیم حموی نے روایتی از سعید بن جبیر، و او از ابن عباس آورده کہ پیامبر ﷺ علی را به ذکر مناقب متعددی مخاطب قرار داد آن گاه فرمود:

«... مثلك و مثل الأئمة من ولدك بعدي مثل سفينة نوح ، من ركب فيها نجي ومن تخلف عنها غرق»^(۱)

یا علی مثل تو و امامان از فرزندان تو بعد از من مثل کشتی نوح باشد، کہ هر کہ سوار بر آن شد نجات یافت و هر کہ تخلف نمود و سوار نشد غرق گردید

۴- علامه محدث ہمدانی از علی علیہ السلام روایت کرده کہ رسول خدا ﷺ فرمود:

«من أحب أن يركب سفينة النجاة و يستمسك بالعروة الوثقى و يعتصم بحبل الله المتين، فليوال علياً بعدي وليعاد عدوه وليأتم بالأئمة الهداة من ولده، فإنهم خلفائي و اوصيائي و حجج الله على خلقه بعدي و سادات امتي»^(۲)

کسی کہ دوست دارد سوار بر کشتی نجات شود و بہ دست گیرہ محکم چنگ زندوبہ ریسمان ناگسستنی الہی دست آویز شود، پس باید بعد از من با علی پیوند دوستی برقرار کند و با دشمنش دشمنی، و باید بہ ائمه ہدی از فرزندانہ اقتدا نماید کہ ایشان خلفای من و اوصیاء من و حجتہای خدا بعد از من بر خلقش، و سادات امت من باشند.

۵- علامہ فقیہ ابن مغازلی و دیگران با ذکر سند از اعمش آورده اند کہ در مجلس منصور دوانیقی گفت: حدیث نمود مرا صادق، گفت: حدیث نمود مرا باقر، گفت: حدیث نمود مرا سجاد، گفت: حدیث نمود مرا شہید (حسین بن علی)، گفت: حدیث نمود مرا تقی و وصی، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، گفت:

۱- «فرائد السمطين» ۲/۲۴۳

«پنابیع المودہ» باب چهارم ص ۳۱، و باب چہل، چہارم ص ۱۵۲
«انتہاء الافہام» مولوی ابو محمد بصری ص ۲۰۶، «قل ملحقات احقاق ۴/۴۸۲ -

۲- «مودہ القربی» مودہ دہم ص ۹۶ چ لاهور

۱- «پنابیع المودہ» ص ۲۵۴ و ۴۴۵ چ اسلامبول، ص ۳۰۱، ۳۳۰ چ حدریہ

حدیث نمود مرا رسول خدا ﷺ ، فرمود:

الآن جبرئیل به نزد من آمد و گفت:

«تختموا بالعقیق فإنه أول حجر شهد لله بالوحدانية ولي بالنبوة و لعلی بالوصية و لولده بالإمامة و لشیعته بالجنة...»^(۱)

انگشتری و خاتم عقیق در دست کنید که اول سنگی که به یکتائی خدا و به پیامبری من و به وصایت علی و فرزندان او و به بهشتی بودن شیعیان او گواهی داد عقیق بود.

۶ - علامه محدث سید علی همدانی روایت می کند از علی علیه السلام که فرمود: روزی من در خواب بودم پس پیامبر خدا ﷺ داخل گردید و با پای خود مرا تکان داد و فرمود:

«قم یفدی بك أبي أمي ، فإن جبرئیل أتاني فقال : بشر هذا بأن الله تعالى جعل الأئمة من صلبه ، وأن الله تعالى لیغفر له و لذریته و لشیعته و لمحبيه ، و أن من طعن علیه و بخص حقه فهو فی النار.»^(۲)

برخیز پدر و مادرم به فدایت ، هم اکنون جبرئیل به نزد من آمد و گفت این (یعنی علی) را بشارت ده که خدای تعالی امامان را از صلب وی قرار داده و بدون شک خداوند تعالی او و ذریه اش و شیعیان و دوستارانش همه را بیامرزد و کسی که بر او طغیان و سرکشی نماید و حقش را حبس نماید (بر او طعن زند و از اداء حقش بخل ورزد) پس در آتش خواهد بود.

۷ - حموی با ذکر سند روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«یا علی طوبی لمن أحبک و صدقک و الویل لمن أبغضک و کذبک،

۱ - «مناقب علی بن ابی طالب» ص ۲۸۱.

«مناقب خوارزمی» فصل ۱۹ ص ۲۳۴ با کمی اختلاف در لفظ و به نقل از سلمان

«اربعین» ابن ابی فوارس ص ۱۴۹ حدیث ۳۹ بنقل ملحقات احقاق ۸۸/۴

۲ - «مودة القربی» موده دوم: ص ۳۳ چاپ لاهور

«ینابیع الموده» ص ۲۴۴ چ اسلامبول و ۲۹۱ چ حیدریه

«انتهاء الأفهام» ابو محمد حسینی ص ۱۹

محبّوك معروفون بين أهل السماوات، و هم أهل الدين والورع والسمت الحسن و التواضع، خاشعة أبصارهم، و جلة قلوبهم، و قد عرفوا حقّ ولايتك، وألستهم ناطقة بفضلك وأعينهم ساكبة دموعها تحثناً عليك و على الأئمة من ولدك، عاملون بما أمرهم الله في كتابه، و بما أمرتهم أنا و بما تأمرهم أنت و بما يأمرهم أولوا الأمر من الأئمة من ولدك بالقرآن و سنيّ ، و هم متواصلون متحابّون، وإنّ الملائكة لتصلّي عليهم و تؤمن على دعائهم و تستغفر للذنوب منهم»^(۱)

بطور خلاصه این حدیث بیان گر حالات معنوی و صفات اخلاقی شیعه علی است و گویا بودن زبان آنها به فضائلش و اشکبار بودن چشمانشان - از روی مهر و شفقت نسبت به حضرتش و امامان از فرزندان او، یا از روی خوف و خشیت الهی - و عمل کنندگان به امر خدا در کتابش و امر پیامبر و امر علی و امر اولوا الامر (که امامان از فرزندان او باشند) به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ ...

۸ - علامه سمهودی در تاریخ مدینه - پیرامون برشمردن انواع خرماهای مدینه زیر عنوان: (نوع صیحاتی) - به روایت از ابراهیم بن محمود حموی از جابر رضی الله عنه نقل کرده که گفت:

در یکی از باغ های مدینه همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم، پس در حالتی که دستش در دست علی بود به درخت خرمائی برخوردیم که فریاد زد:

«هذا محمّد سید الانبياء و هذا عليّ سید الاولياء ابوالأئمة الطاهرين»

این محمّد آقای پیامبران است و این علی آقای اولیاء، پدر ائمه طاهرین.

پس به درخت خرماي دیگری برخوردیم که صیحه زد:

هذا محمّد رسول الله و هذا عليّ سيف الله

این محمد رسول خدا است و این علی شمشیر خدا.

در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله نظر به علی کرد و فرمود: ای علی این نخل را

۱ - «فراند السمطين» ۳۰۹/۱ و به نقل ینابيع الموده باب ۴۴ ص ۱۵۷ چ حیدریه و ص ۱۳۳ چ اسلامبول .

صیحانی نام گذار و از آن روز نوع خرماي آن درخت به نوع صیحانی خوانده شد چه دیگر درختها هم از آن نوع درخت به وجود آمد.^(۱)

۹- علامه شهاب الدین سید علی همدانی نویسد: زید بن حارثه - غلام آزاد شده پیامبر - گفت شبی که رسول خدا ﷺ برای نخستین بار از انصار بیعت گرفت فرمود:

«أخذت عليكم بما أخذ الله على النبيين من قبل أن تحفظوني بما تحفظوا أنفسكم ، وتمنعوني فيما تمنعوا أنفسكم ، وتحفظوا علي بن أبي طالب بما تحفظوا أنفسكم ، فإنه الصديق الأكبر يزيد الله به دينكم .

وإن الله أعطى موسى العصا ، وأعطى إبراهيم النار المطفئة ، وعيسى الكلمات التي كان يحيى بها الموتى ، وأعطاني هذا ، ولكل نبي آية وهذا آية ربي والأئمة الطاهرون من ولده آيات ربي ، لن تخلوا الأرض من (أهل) الإيمان ما بقي أحد من ذريته ، وعليهم تقوم القيامة.»^(۲)

همان گونه که خداوند قبلا با پیامبران پیمان بست من هم با شما پیمان می بندم که از من و علی همچون جان خودتان حفاظت و حمایت به عمل آورید و محققا او صدیق اکبر است...

و اگر خدا به موسی عصا بخشید ، و به ابراهیم خاموشی آتش ، و به عیسی کلماتی که با آن مرده ها را زنده می کرد ، به من هم (با اشاره به علی) این را بخشید و این آیت پروردگار من باشد ، و برای هر پیامبری آیت و نشانه ای

۱- «وفاء الوفاء» باخبار دارالمصطفى ص ۷۳ .

«فرائد السمطين» ۱/۱۳۷ شماره ۱۰۱ .

«شرح جامع صغير» سيوطي از علامه مناوي ص ۲۵۹ .

«فتوحات الوهاب» شيخ سليمان بن عمر عجيلي شافعي ج مصر ۶۲ (ملحقات احقاق ۴۲/۱۵)

«الدرر المكنونه في النسبة الشريفه المصونة» شيخ ابو عبدالله محمد المدني المغربي الفاسي المالكي ص ۷ چ مطبعة فاسية .

۲- «مودة القربي» مودة دهم ص ۹۷ چ لاهور .

«المناقب المرتضوية» ص ۱۳۰ چ بمبئي .

«ينابيع المودة» ص ۳۰۸ چ حيدريه و ۲۵۸ چ اسلامبول .

است از جانب خدا، وائمه طاهرين از فرزندان او آیات الهی هستند، زمین تا وقتی کسی از ذریه من در آن باقی است از (اهل) ایمان خالی نماند و با پایان یافتن دوران حیات ایشان قیامت برپا خواهد شد.

۱۰ - علامه محدث قندوزی از ابوطفیل عامربن واثله - آخرین کس که از صحابه درگذشت - و او از علی نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«يا عليّ أنت وصيّی، حربك حربی وسلمك سلمی، وأنت الإمام أبو الأئمة الإحدى عشر، الذين هم المطهرون المعصومون، و منهم المهديّ الذي يملأ الارض قسطا و عدلا فويل لمبغضهم.

يا عليّ لو أنّ رجل أحبّك و أولادك في الله، لحشره الله معك و مع أولادك، و أنتم معي في الدرجات العلی و أنت قسيم الجنة و النار.»^(۱)

ای علی تو وصی من هستی، جنگ با تو جنگ با من است و سلم و سازش با تو سلم و سازش با من باشد. تو امام، و پدر ائمه یازده گانه ای که آنها همه پاک و پاکیزه و معصومند. و از ایشان است مهدی که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، پس وای بر دشمنان کینه توز آنها.

ای علی اگر مردی تو را و فرزندان را بخاطر خدا دوست دارد خداوند او را با تو و فرزندان محشور فرماید و شما (تو و فرزندان و دوستان) با من در درجات عالی بهشت خواهید بود، و تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی (دوستان را به بهشت داخل کنی و دشمنان را به آتش).

۱ - «ینابیع الموده» باب ۱۶ ص ۹۷ ج حیدریه و ص ۸۵ ج اسلامبول.

احادیثی مبنی بر اینکه ائمه یازده گانه از فرزندان فاطمه علیها السلام می باشد

پیامبر اکرم فرمود صلى الله عليه وآله:

۱ - «فاطمة بهجة قلبي و أبناؤها ثمرة فؤادي ، و بعلمها نور بصري ، و الأئمة من ولدها أمناء ربّي و حبله ، المدود بينه و بين خلقه ، من اعتصم بهم نجا و من تخلف عنهم هوى.»^(۱)

فاطمه سرور قلب من ، و دو پسرش میوه دل من ، و شوهرش نور دیدگان من ، و امامان از فرزندانش امنای پروردگار من و ورشته کشیده و راه گشوده بین خدا و خلقش هستند، کسی که بدانها چنگ زند نجات یابد و کسی که از آنها تخلف جوید کارش به تباهی انجامد .

۲ - هنگامی که خدیجه به فاطمه باردار شد حضرتش از داخل شکم با مادرش سخن می گفت ... پس پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود:

«ابشری یا خدیجة، هذه بنت جعلها الله أم أحد عشر من خلفائي يخرجون بعدي و بعد أبيهم.»^(۲)

بشارت باد تورا ای خدیجه ، این بچه (در شکم تو) دختری باشد که خداوند او را مادر یازده نفر از خلفای من قرار داده و پس از من و پدرشان (علی بن ابیطالب) متصدی مقام خلافت خواهند شد .

۱ - « مناقب » زمخشری: ۲۱۳ (احقاق ۱۳ / ۷۹).

« مقتل الحسين » خوارزمی: ۵۹/۱ فصل ۵.

« فرائد السمطين » حموینی در ۲ / ۶۶ بشماره ۳۹۰.

« بحر المعارف » ابن حسویه موصلی در ص ۱۰۶ مخطوط (احقاق ۱۳ / ۷۹).

« ينابيع المودة » قندوزی باب ۱۵ ص ۹۳ چ نجف و ص ۸۲ چ اسلامبول.

« اربعین » ابی الفوارس در ص ۱۴ مخطوط از جابر بن عبدالله - (ملحقات احقاق ۴ / ۲۸۸).

۲ - شیخ عزالدین عبدالسلام شافعی در مدح الخلفاء الراشدين (ملحقات احقاق ۱۰ / ۱۲ به واسطه تجهیز الجیش حسن دهلوی -).

نیز عباقات الانوار بخش حدیث ثقلین ۳ / ۲۳۹ - ۲۴۰ بدون کلمه احد عشر قریب به این مضمون را نقل کرده.

احادیثی مبنی بر اینکه جانشینان امیرمؤمنان؛ امام حسن، امام حسین و نه فرزند او می‌باشند

۱- صحابی جلیل القدر سلمان روایت نموده که وقتی در محضر پیامبر ﷺ وارد شدم دیدم حسین علیه السلام را بر روی زانوهای خود نشانیده و در حالی که چشمانش را می‌بوسد و لب بر لبانش می‌گذارد می‌فرماید:

«أنت سيّد ابن سيّد ، أبو السادة ، وأنت إمام ابن إمام ، أبو أئمة ، وأنت

حجّة ابن حجّة أبو حجج تسعة من صلبك ، تاسعهم قائمهم»^(۱)

تو آقا فرزند آقا پدر آقایان هستی، و تو امام، فرزند امام، پدر امامان باشی، و تو حجت فرزند حجت و پدر نه نفر حجت از تبار خود خواهی بود، که نهمین آنها قائم ایشان است.

و به نقل مصادر زیر - به جز مقتل الحسین - جمله «أخو الامام وأخو الحجّة»

نیز ضمیمه حدیث است، یعنی تو برادر امام و برادر حجت می‌باشی.

۲- حافظ حموی با ذکر سند روایت از رسول خدا ﷺ آورده مشتمل بر

این جمله:

«...و هو إمام كل مسلم و أمير كل مؤمن بعدي ...»

ثم قال ﷺ: والحسن والحسين إماما أمتي بعد أبيهما وسيّدا شباب أهل

۱- «مقتل الحسین» ۱/ ۱۴۶.

«مودة القربی» موده دهم.

«ینابیع الموده» پایان باب ۵۶ ص ۳۰۸ بخش موده القربی، و باب ۷۷ ص ۵۳۴ از سلیم بن قیس، و باب ۹۴ ص ۵۹۰ به نقل از مناقب خوازمی.

«حیب السیر» خواند میر ۱۰۳/۲.

«المناقب المرتضویه» ص ۱۲۹.

«منهاج السنة» ابن تیمیه ۲۱۰/۴.

«الامام جعفر الصادق» مستشار عبدالحلیم جندی پاورقی ص ۲۵۳.

الجنة وأمهما سيّدة نساء العالمين وأبوهما سيّد الوصيّين ، و من ولد الحسين تسعة أئمة تاسعهم القائم من ولدي.»^(۱)

۳- نیز حدیثی از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده شامل این فراز:

«...ولكن أوصيائي منهم أولهم أخي ووزيري ووارثي وخليفتي في أمّتي ووليّ كلّ مؤمن بعدي ، هو أولهم ، ثمّ ابني الحسن ، ثمّ ابني الحسين ، ثمّ تسعة من ولد الحسين واحد بعد واحد ، حتّى يردوا على الحوض...»^(۲)

۴- نیز حموینی با ذکر سند روایت کرده است که ابن عباس گفت : شنیدم رسول خدا ﷺ می فرماید:

«أنا وعليّ والحسن والحسين وتسعة من ولدالحسين، مطهرون معصومون»^(۳)

من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاکیزه گان و معصومان هستیم.

بطور خلاصه در این سه حدیث (۲ تا ۴) امام امیرمؤمنان و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری به عنوان امام های بعد از پیامبر و همگی پاک از آلودگی و معصوم از خطا و گناه معرفی گردیده، با این اضافه که نهمین فرزند حسین (حضرت مهدی) قائم و خلاصه برپا دارنده حکومت معرفی شده است.

۵- حافظ ابراهیم جوینی بطور مسند از ابن عباس حدیث مفصّلی شامل تشریح نعل یهودی به خدمت پیامبر ﷺ نقل کرده ، آن گاه می نویسد : نامبرده عرض کرد: به من خبر بده وصیت کیست ؟ چون هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه

۱- «فرائد السمطين» ۵۴/۱-۵۵.

۲- «فرائد السمطين» ۳۱۸/۱ ضمن خطبه مناشده امیرمؤمنان در شورای خلافت.

۳- فرائد السمطين ۱۳/۲.

برای او وصی مقرر شده، و پیامبر ما موسی بن عمران، یوشع بن نون را به مقام وصایت معرفی کرد. پیامبر ﷺ فرمود:

آری وصی و خلیفه بعد از من علی بن ابیطالب علیه السلام و پس از او دو نبیره ام حسن و - پس از او - حسین است که نه نفر ائمه ابرار از صلب او دارای مقام وصایت خواهند شد.

نعثل (که یک یهودی عادی نبود و در صدد پیگیری از موضوع سرنوشت ساز وصایت و امامت بود) گفت: ای محمد اسامی آنها را برای من بیان کن .
پیامبر ﷺ فرمود:

آری آن گاه که حسین درگذرد فرزندش علی امام و وصی او باشد، و او که درگذرد فرزندش محمد، و او که درگذرد فرزندش جعفر و پس از او فرزندش موسی، و بعد از او فرزندش علی، و پس از او فرزندش محمد، و بعد از او فرزندش علی، و از آن پس فرزندش حسن، و سپس حجة بن الحسن، پس این دوازده نفر امامان هم عدد نقباء بنی اسرائیل اند. ^(۱)

۶ - نیز حافظ ابراهیم جوینی با ذکر سند از ابو الطفیل از ابی جعفر علیه السلام نقل روایت کرده که پیامبر ﷺ به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:
آنچه را برای تو املاء می کنم بنویس .

امیر مؤمنان عرض کرد: یا نبی الله از فراموشی بر من می ترسی؟!
پیامبر فرمود: نه، از فراموشی بر تو خوفی ندارم و از خداوند درخواست کرده ام که تو را از فراموشی و نسیان حفظ کند ^(۲) و لکن بنویس برای شرکای خودت.

۱ - «فرائد السمطين» ۱۳۳/۲ - ۱۳۴ و «ینابيع الموده» باب ۷۶ ص ۵۲۹ به نقل از جوینی.
۲ - و دلیل بر فرموده پیامبر ﷺ نزول آیه شریفه «وتعيها أذن واعية» «سورة الحاقة ۱۲/۶۹» و تفسیر آن به امیر مؤمنان است که خداوند حضرتش را به وسعت شنوائی بر دیگران امتیاز داد. جهت تفصیل به «شواهد التنزیل» حسکانی ۲۷۲/۲ و «غایة المرام» بحرانی باب ۶۹ ص ۳۶۶ رجوع گردد.

امیر مؤمنان پرسید: شرکای من کیانند یا نبی الله؟

فرمود: امامان از فرزندان من ، همان هائی که امت من به پرتو آنها از آب باران سقایت و سیراب می شوند و بخاطر آنان دعای شان به هدف اجابت می رسد ، و خداوند به برکت آنان بلا را از ایشان می گرداند و رحمت از آسمان فرو می آید . و با اشاره دست به حسن علیه السلام فرمود: و این نخستین (امام از فرزندان تو) باشد پس اشاره به حسین علیه السلام کرد و فرمود: این دومین امام است و دیگر امامان از فرزندان او هستند. (۱)

۷- حافظ ابراهیم جوینی با ذکر سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است

که فرمود:

«من أحب أن يتمسك بدیني ويركب سفينة النجاة بعدي، فليقتد بعلي بن أبي طالب، وليعاد عدوه وليوال وليه، فإنه وصيي وخليفتي على أمتي في حياتي و بعد وفاتي، و هو إمام كل مسلم و أمير كل مؤمن بعدي، قوله قولي، ونهيه نهيي، وتابعه تابعي، وناصره ناصري، وخاذله خاذلي. ثم قال: من فارق علياً بعدي لم يرني ولم أره يوم القيامة، ومن خالف علياً حرّم الله عليه الجنة و جعل مأواه النار، ومن خذل علياً خذله الله يوم يعرض عليه، و من نصر علياً نصره الله يوم يلقاه و لقنه حجته عند المسألة.

ثم قال صلی الله علیه و آله: والحسن والحسين اماما أمتي بعد أبيهما، وسيّدا شباب أهل الجنة، وأمهما سيّدة نساء العالمين، وأبوهما سيّد الوصيين، ومن ولد الحسين تسعة أئمة تاسعهم القائم من ولدي، طاعتهم طاعتي و معصيتهم معصيتي، إلى الله أشكو المنكرين لفضلهم والمضيعين

۱- «فرائد السمطين» ۲/۲۵۹ به رقم ۵۲۷.

«ينابيع المودة» ص ۲۲ باب سوم.

نیز در «امالی شیخ طوسی» ۲/۵۶ و «بصائر الدرجات» ص ۱۶۷ که از مصادر حدیثی شیعه می باشد آمده است.

لحرمتهم بعدی، وكفی بالله ولیاً وناصرأ لعترتی وأئمة أمتی، ومنتقماً من
الجاحدین حقهم ﴿وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون﴾^(۱) ^(۲)

کسی که دوست دارد به دین من تمسک جوید و بعد از من سوار کشتی
نجات گردد، ناگزیر باید به علی بن ابی طالب اقتدا کند، با دشمنش دشمنی
ورزد و با دوستش دوستی کند، چون او در حال حیات من و پس از وفاتم
وصی و خلیفه من خواهد بود.

او بعد از من امام هر مسلمان و امیر هر مؤمنی است، گفتارش گفتار من
باشد و امرش امر من و نهی من و پیرویش پیروی من و یاورش
یاور من و خوار کننده اش خوار کننده من است.

آن گاه فرمود: کسی که بعد از من از علی مفارقت جوید، روز قیامت نه او
مرا خواهد دید نه من او را، و کسی که با علی مخالفت کند، خداوند بهشت را
بر او حرام و جایگاهش را جهنم قرار دهد، و کسی که علی را خوار نماید
روزی که در پیشگاه خدا حاضر شود خوارش کند، و کسی که علی را
یاری نماید، روزی که به دیدار خدا شتابد، یاریش نماید و (در باز جوئی
و محاکمه) سخنی که مایه نجات و رستگاری او باشد به او تلقین کند.

سپس فرمود: حسن و حسین بعد از پدرشان دو امام امت من و آقای
جوانان بهشت اند، مادرشان سرور زنان عالم و پدرشان سید الوصیین
است، و از تبار حسین نه نفر امام به وجود آیند که نهمین آنها قائم از
فرزندان من خواهد بود.

اطاعتشان اطاعت من باشد و سرپیچی از فرمانشان سرپیچی از فرمان
من خواهد بود، من به خدا از منکرین فضلشان و تزییع کنندگان
حرمتشان شکایت می کنم، و همین بس که خداوند یار و یاور عترت من و

۱- سورة شعراء: ۲۶/۲۲۷.

۲- «فرائد السمطين» ۱/۵۴.

امامان اُتم و انتقام کشنده از منکرین حق ایشان خواهد بود (وبه فرموده قرآن) «آنان که ظلم و ستم روا داشتند به زودی خواهند دانست که بازگشتشان به کجا و سرنوشتشان از چه قرار است».

۸ - علامه محقق موصلی ضمن حدیث مفصلی از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

چنین آورده:

«إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعًا فَأَخْتَارَنِي مِنْهُمْ ، ثُمَّ أَطَّلَعَ إِلَيْهِمْ ثَانِيَةً فَأَخْتَارَ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدِي...»

...إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ نَظَرَ إِلَى الْأَرْضِ ثَالِثَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، فَهَمَّ خِيَارَ أُمَّتِي وَمِنْهُمْ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا ، حَتَّى أَنَّهُ كَلَّمَ هَلِكًا وَاحِدًا قَامَ وَاحِدًا ، كَمَثَلِ نَجُومِ السَّمَاءِ ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ ، أُمَّةٌ هَادِيَةٌ مَهْدِيَةٌ...»

و هم حجج الله في أرضه و شهدائه على خلقه، من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله، هم مع القرآن و القرآن معهم ، لا يفارقهم حتى يردوا الحوض .

أولهم إبن عمي علي بن أبي طالب و هو خيرهم و أفضلهم، ثم إبنی الحسن ثم الحسين و أمهم فاطمة إبنی و تسعة من ذریتها ولد الحسين»^(۱)

خداوند از بین اهل بیت من دوازده امام برگزید که بهترین افراد امت من هستند و همانند ستارگان آسمان که هر یک غروب کند دیگری طلوع نماید، آنها هم هر کدام درگذرند دیگری به پا خیزد، فرمان بری و سر پیچی از آنان فرمان بری و سر پیچی از فرمان خداست، آنها با قرآن اند و قرآن با آنها، از هم جدا نشوند تا وارد بر حوض (کوثر) شوند، نخستین آنان پسر

۱ - «بحر المناقب» علامه محدث جمال الدین ابن حسنویه موصلی «ملحقات احقاق ۴۰/۵»

عمم علی بن ابیطالب و بهترین آنها و برترین ایشان است، آن گاه فرزندم حسن سپس حسین، و مادر ایشان فاطمه دختر من باشد، و نه نفر امامان ذریه های او از فرزندم حسین خواهند بود.

۹- سلیم بن قیس از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب روایت مفصلی در رابطه با دیدارش با معاویه آورده است که ضمن گفتگو درباره امیر مؤمنان و حسین علیه السلام گوید شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ از آیه: ﴿وما جعلنا الرؤیا التي أريناك إلا فتنةً للناس والشجرة الملعونة في القرآن﴾ فرمود:

دیدم دوازده نفر از سردمداران گمراهی بر فراز منبر من جست و خیز می نمایند و امت مرا به عقب گرد وادار می کنند، و در بین این عده دو نفر از دو قبیله مختلف از قبائل قریش باشند و سه نفر از بنی امیه و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص.

و شنیدم که می گوید:

«إِنَّ بَنِي أَبِي الْعَاصِ إِذَا بَلَغُوا خَمْسَةَ عَشْرَ رَجُلًا جَعَلُوا كِتَابَ اللَّهِ دَخْلًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَمَالَ اللَّهِ دَوْلًا.»

از گاه فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین اولی بر نفوسشان نیستم؟
ما؛ عبدالله بن جعفر، عمرو بن ابی سلمه، اسامه بن زید، سعد بن ابی وقاص، سمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد و زبیر بن عوام، همه گفتیم: آری یا رسول الله.
از حضرت فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ - أُولَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ - وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ مِنْكَبٍ عَلَيَّ فَقَالَ: اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهِ.»

اَیُّهَا النَّاسُ: أَنَا أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، لَيْسَ لَهُمْ مَعِيَ أَمْرٌ وَعَلَيَّ مِنْ بَعْدِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، لَيْسَ لَهُمْ مَعَهُ أَمْرٌ، ثُمَّ إِبْنِي الْحَسَنَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مَعَهُ أَمْرٌ.

ثُمَّ عَادَ فَقَالَ: أَيْهَا النَّاسُ إِذَا أَنَا اسْتَشْهَدْتُ فَعَلَيَّ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

فإذا استشهد عليّ فابني الحسن أولى بالمؤمنين منهم بأنفسهم ، فإذا استشهد الحسن فابني الحسين أولى بالمؤمنين منهم بأنفسهم ، فإذا استشهد الحسين فابني عليّ بن الحسين أولى بالمؤمنين منهم بأنفسهم ، ليس لهم معه أمر.

ثم أقبل عليّاً عليه السلام فقال : يا عليّ إنك ستدرکه فاقراء مني السلام . فإذا استشهد فابني محمد أولى بالمؤمنين منهم بأنفسهم ، وستدرکه أنت يا حسين فاقراء مني السلام ، ثم يكون في عقب محمد رجال واحد بعد واحد وليس منهم إلا وهو أولى بالمؤمنين منهم بأنفسهم ليس لهم معه أمر ، كلهم هادون مهتدون...»^(۱)

بطور خلاصه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نخست علی علیه السلام را به مقام امامت و اولویت بر نفوس مؤمنین از خودشان معرفی فرمود ، آن گاه فرمود که بعد از علی ، حسن و بعد از او ، حسین و بعد از او ، فرزندش علی بن الحسین زین العابدین و بعد از او ، فرزندش محمد بن علی الباقر ، و از آن پس فرزندانش یکی پس از دیگری امام و واجب اطاعه خواهند بود . و پیش گوئی فرمود که امیر مؤمنان ، حضرت زین العابدین را و امام حسین ، امام باقر را درک خواهند کرد ، و از آن دو امام خواست سلام حضرتش را به آنها ابلاغ نمایند .

۱۰ - نیز سلیم بن قیس ضمن احتجاج امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شورای خلافت همین موضوع را آورده است.^(۲)

۱۱ - نیز در روایتی که سلیم بن قیس - مبنی بر پاسخ امیر مؤمنان علیه السلام به نامه معاویه - آورده ، به این موضوع تصریح شده است.^(۳)

۱ - کتاب سلیم بن قیس ص ۲۳۱ - ۲۳۳ چ بیروت ، الغدیر ۱/ ۱۹۹ - ۲۰۱ به عنوان احتجاج عبدالله بن جعفر علیه معاویه بطور کامل و به نقل از کتاب سلیم .

۲ - «سلیم بن قیس» ص ۱۲۴ .

۳ - «سلیم بن قیس» ص ۱۸۷ .

احادیث مشتمل بر اسامی ائمه اثنا عشر

۱- علامه خطیب خوارزمی با ذکر سند از علی بن ابیطالب روایت کرده و او از رسول خدا ﷺ که فرمود:

«أنا و اردکم علی الحوض ، و أنت یا علی السائق ، و الحسن الرائد ، و الحسین الأمر ، و علی بن الحسین الفارط ، و محمد بن علی الناشر ، و جعفر بن محمد السائق ، و موسی بن جعفر محصی المحبّین و المبغضین و قاصع المنافقین ، و علی بن موسی مزین المؤمنین ، و محمد بن علی منزل أهل الجنة درجاتهم ، و علی بن محمد خطیب شیعتہ و مزوجهم الحور العین ، و الحسن بن علی سراج أهل الجنة یستضیئون به ، و المهدي شفيعهم يوم القيامة حيث لا یأذن الله إلا لمن یشاء و یرضی.»^(۱)

بطور خلاصه پیامبر اکرم ﷺ در حالی که روی سخن به علی بن ابی طالب نموده، فرمود من (در قیامت) بر سرحوض کوثر وارد بر شما خواهم بود و تو یا علی ساقی هستی و آن گاه اسامی یازده امام دیگر را با ذکر منصب و مقام هر یک در رابطه با شئون قیامت و سپس بهشت و رفتن شیعیان به آنجا ایراد فرمود.

۲- و نیز خطیب خوارزمی با ذکر سند روایتی از ابو سلیمان راعی - یکی از صحابه و خدومه پیامبر - نقل کرده که آن حضرت سخن از معراج بمیان آورد و آن گاه فرمود: خداوند فرمایش نمود:

«یا محمد إني خلقتك و خلقت علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین و الأئمة من ولد الحسین، من شیح نور من نوري، و عرضت ولايتکم علی

أهل السماوات و الأرضین ، فمن قبلها كان عندي من المومنین ، و من
 جحدها كان عندي من الكافرين...
 ثم قال: يا محمد تحب أن تراهم؟
 قلت: نعم يا رب
 قال: التفت عن يمين العرش.

فالتفت فإذا بعلي و فاطمه و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و
 محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و
 محمد بن علي و علي بن محمد و الحسين بن علي و المهدي في
 ضحضاح من نور قیام»^(۱)

ای محمد من تورا و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ولد حسین
 را از لمحهای از نور خود آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمینها
 عرضه داشتم ، پس کسی که پذیرفت نزد من از مؤمنان به حساب آمد و
 کسی که انکار نمود در شمار کافران قرار گرفت...
 سپس فرمود: ای محمد دوست داری آنها را ببینی؟
 گفتم: بلی پروردگارا.

فرمود بسمت راست عرش بنگر . پس نگاه کردم دیدم علی ، فاطمه ، حسن ،
 حسین ، علی بن الحسین ، محمد بن علی ، جعفر بن محمد ، موسی بن
 جعفر ، علی بن موسی ، محمد بن علی ، علی بن محمد ، حسن بن علی و
 مهدی - همچون کوكب دري - در موجی از نور ایستاده‌اند.

۳ - علامه مورخ شهیر غیاث الدین خواند میر « م ۹۴۱ - ۹۴۲ » از جابر بن

۱ - «مقتل خوارزمی» ۹۵/۱ - ۹۶.

«فرائد السمطين» ۳۱۹/۲.

«طرائف» سید بن طاوس ص ۱۷۲.

«ینابیع الموده» ۱۶۰/۳ باب ۹۳ چ بیروت و ص ۵۸۳ چ نجف.

یزید جعفی آورده است که گفت: از جابر بن عبد الله انصاری خزر جی شنیدم می گفت: هنگامی که خداوند آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۱) را بر پیامبرش نازل فرمود گفتم یا رسول الله خدا و رسولش را شناختیم اکنون می خواهیم بدانیم مراد از اولی الامر که خداوند اطاعتشان را به اطاعت شما مقرون فرموده کیانند؟

پیامبر ﷺ فرمود:

ای جابر! آنها خلفا و جانشینان بعد از من باشند و ائمه هدی پس از من، نخستین آنان علی است، و پس از او حسن و حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، که در تورات به باقر معرفی شده و از این پس به زودی او را درک خواهی کرد. ای جابر! هنگامی که وی را دیدار کردی، از من به او سلام برسان، بعد از او جعفر بن محمد الصادق، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، که به ترتیب یکی پس از دیگری امام واجب الطاعه خواهند بود، و سپس هم نام و هم کنیه من، حجت خدا در زمینش و ذخیره الهی در بین بندگانش، محمد بن الحسن بن علی.

همان کسی که خداوند عزوجل شرق و غرب زمین را به دستش بگشاید و آن چنان از بین شیعیان خود غائب و پنهان گردد که جز کسانی که خداوند قلبشان را به نور ایمان آزمایش فرموده، کسی در عقیده به امامتش ثابت نماند.^(۲)

۴- علامه فاضل الدین محمد حموی با ذکر سند از ابوذر و مقداد و دیگران

روایت کرده است که رسول خدا ﷺ به علی فرمود:

۱- «سورة نساء» ۱۵۲/۴.

۲- «تاریخ حبیب السیر» ۱۰۳/۲ - ۱۰۴ نیز صاحب روضة الاحباب ذیل نام امام دوازدهم عینا این حدیث را نقل کرده «عقبات الانوار حدیث ثقلین ۲۳۸/۳».

«یا علیّی أنت خلیفتی من بعدی وأمیر المؤمنین و إمام المتقین و حجّة الله علی خلقه، و یكون بعدك أحد عشر إماماً من أولادك وذریّتك، واحداً بعد واحد إلى یوم القيامة، هم الذین قرن الله طاعتهم بطاعته و بطاعتی، كما قال: ﴿أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منكم﴾»

قال: یا رسول الله بیّن لی إسمهم .

قال: إبنی هذا، ثمّ وضع یدیه علی رأس الحسن، ثمّ إبنی هذا، ثمّ وضع یدیه علی رأس الحسین، ثمّ سمّیک یا علیّ، و هو سید الزهاد و زین العابدین، ثمّ إبنه باقر، سمّی باقر علمی و خازن وحی الله تعالی و سیولد فی زمانک فاقرئه یا أخي منی السلام^(۱) ثمّ یکمل أحد عشر إماماً معهم ولدک مهدیّ أمّتی محمّد، الذی یملأ الله الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.^(۲)

بطور خلاصه این حدیث بیانگر مقام خلافت بلا فصل امام امیر مؤمنان علیه السلام و از آن پس امامت یازده نفر فرزندان علی علیه السلام یکی پس از دیگری است، که تا امام پنجم حضرت باقر العلوم علیه السلام و بعد از آن امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام را نام برده و به ظهورش بشارت داده است.

۱- پیشگوئی از ولادت امام باقر مربوط به روایت جابر بن عبدالله انصاری است و شاید همانند روایت قبل پیشگوئی از ولادت امام علی بن الحسین و ابلاغ سلام به آن حضرت بوده.
۲- «مناهج الفاضلین» ص ۲۳۹ بنقل ملحقات احقاق ۶۸/۱۳.

تعبیرات پیامبر ﷺ از امیرمؤمنان علیؑ در رابطه با مقام امامت

حفاظ حدیث و حدیث شناسان اهل تسنن، روایات فراوانی با اسناد متعدد و مختلف آورده‌اند مشتمل بر آنکه پیامبر گرامی اسلام ﷺ با القاب فراوان و گوناگون علی بن ابی طالب را مخاطب قرار داده، یا از حضرتش نام برده و مجموعاً بیان‌گر مقام امامت و رهبری مطلقه امیرمؤمنان است در همه شئون اسلامی، و بر همه افراد و گروه‌ها و طبقات، و ما به خاطر ظرفیت محدود این کتاب تنها به ذکر آن القاب بسنده کرده و علاقمندان به تفصیل بیشتر را به مراجع مربوط حواله می‌دهیم، و آن القاب شریفه بدین قرار است:

امام، امام اولیاء پروردگار، امام اولیاء پیامبر، امام امت پیامبر اسلام، امام خلق، امام بعد از خود (پیامبر)، امام کل مسلم، امام اولین و آخرین، امام مسلمین، امام پیروان پیامبر ﷺ، امام هر مؤمن و مؤمنه‌ای، امام القوم، امام شیعیان، امام متقین، امام اتقیاء، امام الغر المحجلین (پیشوای پیشانی سفیدان قیامت)، امام البرره (رهبر نیکوکاران)، امام قیامت، پدر یازده امام، امام در گهواره، همانند پیامبری عیسی در گهواره -، امام المجاهدین.^(۱)

با توجه به اینکه امام و رهبر اسلامی هر عصر و زمانی دارای مقام و موقعیتی است که طبق حدیث «من مات ولم یعرف...» شناختن یا نشناختنش سرنوشت ساز و یک سره کننده کار بهشت یا جهنم میلیاردها مسلمان از هر طبقه و نژادی بوده، و تا قیامت چنین خواهد بود، این سؤال مطرح است که - با چشم پوشی از همه نقاط ضعف عقیدتی و اخلاقی و علمی و عملی دست اندر کاران

۱- «ملحقات احقاق الحق» آیت‌الله مرعشی ج ۱ تا ۲۱ مشتمل بر احادیث مربوطه و فهرست آن، ص ۶۳-۶۷ بیانگر محل احادیث است.

خلافت، که علما و محققین اهل سنت خود در باره آن‌ها نوشته‌اند^(۱)، و با نادیده انگاشتن انواع امتیازات و برتری‌های همه جانبه اهل بیت به ویژه امام علی بن ابی طالب علیه السلام که نیز علما و نویسندگان اهل سنت در طول دوازده قرن گذشته سهم مهمی از کتاب‌ها و مصادر حدیثی، تفسیری، تاریخی کلامی، ادبی و دیگر رشته‌های علمی خود را بطور اختصاصی (مثل فضائل امیرالمؤمنین احمد حنبل، خصائص نسائی، مناقب خوارزمی، مناقب ابن مغزلی، ذخائر العقبی محب طبری، تا برسد به عبقریه الامام، عباس عقاد مصری) یا به نحو ضمنی (مثل بخشهایی از صحاح و مسانید و تفاسیر و...) که به نقل فضائل و مناقب و شرح زندگانی و آثار علمی این خاندان اختصاص داده‌اند) - می‌پرسیم:

با توجه به احادیث زیادی که در مقام امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام و فرزندان او وارد شده است، که برخی از آنها اشاره کردیم، چه کسی می‌تواند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مصداق واقعی و مقصود حقیقی از امام در حدیث «من مات ولم يعرف...» باشد؟

آیا حضرت علی علیه السلام و فرزندان می‌باشند؟

یا کسانی که در تمام مصادر مربوطه پیروانشان، حتی به یک نمونه صحیح و قابل قبول از این گونه القاب و شئون و تعبیرات برای آنها برخورد نشده است و بطور خلاصه هیچ گونه تضمین معقولی برای پیروی از آنها و سرنوشت ساز بودن شناخت یا عدم شناخت آنان بنظر نرسیده است؟

بدین ترتیب با تهدیدها و توعیدهایی از قبیل: «من أنکر إمامتك فقد أنکر نبوتی»^(۲) و «و أما من خفت موازینه فأمه هاویة»^(۳) لمن أنکر ولایته وإمامته»^(۳) و دهها

۱ - جهت آگاهی تفصیلی و مستند براین موضوع رجوع گردد به «تشید المطاعن» سید محمد

قلی لکهنوی و «الغدیر» علامه امینی به ویژه جلد‌های ۶ - ۱۱.

۲ - ینایع الموده باب هفتم ص ۵۲ ج اسلامبول و ص ۵۹ ج حیدریه.

۳ - «مناقب» عبدالله شافعی - به نقل ملحقات احقاق ۲۵۶/۹.

نمونه دیگر که به دنبال القاب امامتی آمده هیچ جای شکی نخواهد بود که مقصود از امام بعد از پیامبر در حدیث «من مات...» امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب بوده است، که انکار امامتش از روی قصور یا تقصیر انکار نبوت پیامبر محسوب، و مرگش مرگ جاهلی، و کارش به جهنم پایان خواهد یافت.

و نیز طبق همین احادیث امامان بعد از امیر مؤمنان، بقیه ائمه اثنا عشر بوده و هستند که با امام حسن بن علی آغاز و به حضرت بقیه الله محمد بن الحسن المهدی امام حی و موجود - اما غائب از انظار - پایان می یابد.

آری در صورتی که حدیث «من مات و لم یعرف...» راست و قابل قبول باشد، اما احادیث مربوط به امامت و رهبری ائمه اثنا عشر از عترت نبوی فاقد اعتبار و بدون محتوی و تشریفات و فقط کتاب پرکن، دیگر شناختن امام برحق و ائمه یا خلفای اثنا عشر پیامبر، امری محال خواهد بود، و قبل از همه حدیث «من مات...» با همه ارزش و برخورداری آن از اعتبارات حدیث شناسی، حدیثی خواهد بود بی محتوی و بی فائده، و در حالی که تکلیف به محال و الزام به شناختن امام های نامعلوم و بدون رهنمود از طرف خود پیامبر، نیز امری باشد محال و خارج از محدوده تکلیف و به موجب: ﴿لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا﴾^(۱) به دور از شأن خدا و پیامبرش، ناگزیر باید بگوئیم: همان طوری که خدا و رسولش به اصل شناختن امامان برحق و جانشینان صالح و شایسته پیامبر تذکر و هشدار داده اند، نیز با دیگر تذکرات و اعلام مشخصات و نشانه های مربوطه، زمینه شناخت را هم به نحو هرچه گسترده فراهم کرده اند، تا حجت بر هر دسته و گروهی تمام شود. ﴿وَلَنَلَايَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ﴾^(۲)

۱- سورة بقره: ۲۸۶/۲.

۲- سورة نساء: ۱۶۵/۴.

پیشگوئی از امامت امامان دروغین ونفی امامت آنها

همان طوری که به شرح گذشته ملاحظه کردیم، احادیث فراوانی از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بیان گر امامت بدون قید و شرط، و خلافت بلافصل امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود، و از آن پس بیان گر امامت یازده نفر از فرزندان معصومش و لزوم پیروی از یک یک آنها،

نیز احادیث متعددی وارد شده مبنی بر نفی امامت افراد فاسق و فاقد صلاحیت، که در آن دستور مؤکد به تمرد و سرپیچی از فرامین آنها آمده است. مگر در صورت تقیه و احساس خطر - که مصداق واقعی و بی چون و چرای آنها، قبل از همه رقبای ائمه معصومین و متصدیان امر خلافت، دار و دسته بنی امیه و بنی عباس بوده‌اند.

اکنون نظر به ظرفیت محدود این رساله، تنها به ذکر چند نمونه از آن روایات اکتفا نموده، تفصیل بیشتر را به مصادر مربوطه ارجاع می‌دهیم.

۱- طبرانی از عبادة بن صامت روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«سیکون علیکم أمراء من بعدی یأمرونکم بما لاتعرفون و یعملون بما تنکرون، فلیس أولئک علیکم بأئمة»^(۱)

بزودی پس از من امرائی بر شما امارت و حکومت کنند که شما را به آنچه به عنوان دین نمی‌شناسید امر نمایند، و به آنچه منکر می‌دانید عمل کنند، پس این‌ها امامان واجب‌الاطاعه بر شما نخواهند بود.

۲- نیز طبرانی بواسطه ابو سلامه آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«سیکون علیکم أئمة یملکون أرزاقکم ، یحدثونکم فیکذبونکم، یعلون

۱- «معجم کبیر» به نقل مجمع الزوائد ۲۲۷/۵ کنز العمال ۶۸/۹ شماره ۱۴۸۸۳.

فیسیتون العمل ، لا یرضون منکم حتی تحسنوا قبحهم و تصدقوا کذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل علی ذلك فهو شهید»^(۱)

بزودی امامانی بر شما مسلط شوند که ارزاق و مواد غذایی شما را تملک نمایند برای شما حدیث می‌گویند ولی به دروغ، کار می‌کنند اما به بدی و خرابکاری، از شما راضی و خوشنود نشوند مگر آنکه زشتی‌های آنان را نیکو شمرده و دروغ ایشان را تصدیق کنید، پس آن قدر حق را به آنها دهید که به آن راضی شوند، و آن گاه که تجاوز نمایند هر کس کشته شود شهید خواهد بود.

۳- هم طبرانی به واسطه کعب بن عجره نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

«إنها ستكون علیکم أمراء بعدی ، يعظون بالحكمة علی منابر ، فإذا نزلوا اختلت منهم ، قلوبهم اتن من الجيف ، فمن صدقهم بكذبهم وأعانهم علی ظلمهم فليس مني و لست منه، ولا یرد علی الحوض ، ومن لم یصدقهم بكذبهم ولم یعنهم علی ظلمهم فهو مني و أنا منه، و سیرد علی الحوض.»^(۲)

به زودی امیرانی بر شما امارت نمایند که بر فراز منابر پند و موعظه حکمت آمیز دهند و چون از منبر فرود آیند خود عکس آنچه را گفته‌اند عمل کنند، دل‌های آنها نفرت انگیزتر از مردار است، پس کسی که دروغشان را تصدیق نماید و آنها را در ظلم بر مردم یاری دهد، از من نخواهد بود و من هم از وی نخواهم بود، و بر سر حوض کوثر بر من وارد نشود.

و کسی که گفتار دروغ آنها را باور و تصدیق نکند و با آنها در ظلم به

۱- «کنز العمال» ۶۷/۹ به شماره ۱۴۸۷۶ به نقل از معجم کبیر طبرانی .

«مجمع الزوائد» ۲۲۸/۵ نیز از طبرانی .

۲- «کنز العمال» ۷۴/۹ بشماره ۱۴۸۹۸ بنقل از معجم کبیر طبرانی .

مردم همکاری ننمایند، پس او از من است و من از او، و بزودی سر خوض
بر من وارد خواهد شد.

۴ - مسلم از حذیفه بن یمان آورده است که گفت پیامبر ﷺ فرمود:
«يكون بعدي أئمة لا يهدون بهدای ولا يستنون بسنتي، وسيقوم فيهم
رجال قلوبهم قلوب الشياطين في جثمان انس»^(۱)

بعد از من امامانی بر سر کار آیند که به راهنمایی من رهنمون نشده و به
سنت من عمل نخواهند کرد، و به زودی رجالی از بین آنان به پا خیزند که
دل‌های شان دل‌های شیطان و در قالب انسان باشند.

و اوضاع پس از درگذشت پیامبر و دوران حکومت‌های بنی امیه و بنی
عباس، خود شاهد بر صدق این مدعاست.

۱ - «صحیح مسلم» ۳۵/۲ چ عیسی حلبی و ۲۰/۶ چ صبیح و ۲۳۸/۱۲ به شرح نووی و این
روایت را با اختلاف اندک اما به همین مضمون دیگر ارباب سنن و مسانید هم آورده‌اند.
رجوع شود به کنز العمال ۶۷/۹ - ۷۵.

حدیث «من مات و لم یعرف . . .» و امام زمان عصر کنونی

نظر به اینکه حدیث فوق، با برخورداری از عالی ترین درجه اعتبار از دیدگاه حدیث شناسی سنی و شیعه، فاقد هرگونه قید و شرط زمانی، محلی و گروهی است، و بالاخره محدود و مختص به زمان و مکان خاص و گروه مخصوصی نیست، شکی نخواهد بود که هم در طول چهارده قرن گذشته از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، هر مسلمانی بطور مطلق باید پاسخگوی مسئله امام زمان شایسته و واجد شرایط عصر خود و وظائف مربوط به آن باشد. و هم از این پس تا پایان عمر اسلام هر مسلمانی در هر زمان و مکان و از هر فرقه و گروهی که باشد، ناگزیر از شناخت امام زمان واجب الطاعه است، و مکلف به پیروی از گفتار و رفتار او خواهد بود.

و گرنه هر کس در این زمینه از خود کوتاهی نشان داده یا بدهد، محکوم و دست به گریبان مرگ جاهلی بوده، و سرانجام، حشرش با مردم عصر جاهلیت خواهد بود.

اکنون می گوئیم: به موجب احادیث وارده در منابع حدیثی اهل تسنن، و نیز کتابها و رسائل اختصاصی فراوان و بخش های ویژه از کتابهای حدیثی و اعتقادی و تاریخی این فرقه درباره حضرت مهدی و حکومت جهانی آن بزرگوار و تحقق بخشیدن به فرموده پیامبر: «یملاء الله به الأرض قسطاً و عدلاً، بعد ما ملئت ظلماً و جوراً».

و با نگرشی در بحثهای گذشته این کتاب پیرامون تعداد خلفای پیامبر و ائمه

اثنا عشر، شکی نخواهد بود که در اصل مسئله مهدویت در اسلام و اینکه آخرین و دوازدهمین امام و خلیفه رسول الله حضرت مهدی موعود منتظر است، هیچ گونه اختلافی بین اهل تسنن و شیعه اثنا عشری وجود نداشته و ندارد.

اما همان طوری که قبلا اشاره کردیم و ملاحظه شد - که در مصداق «خلفا و ائمه اثنا عشر» بین شیعه و سنی، تفاوت از زمین تا آسمان است -

نیز در مصداق امام دوازدهم و موجودیت حضرت مهدی، و به دیگر عبارت در حسینی یا حسنی بودن امام زمان و تولد یافتن یا از این پس متولد شدن آن حضرت بین شیعه و بعضی از فرق سنی اختلاف نظرهایی وجود دارد. بطور خلاصه شیعه امامیه براین عقیده بوده و هستند که مهدی موعود منتظر و امام و خلیفه دوازدهمین پیامبر از اولاد امام حسین، به نام محمد بن الحسن العسکری است که در سال ۲۵۶ هجری در شهر سامرای عراق بدنیا آمده و به خاطر برخی مصالح الهی از نظرها غائب گردیده و خداوند عمر حضرتش را همانند نوح و خضر و دیگر معمرین جهان طولانی فرموده تا وقتی که مصلحت اقتضا کند، پس اجازه ظهور و قیام جهانی صادر گردد.

اما اهل تسنن، پس گروهی کثیری از آنها در مسئله حسینی بودن حضرت مهدی و ولادت آن بزرگوار موافق با شیعه اثنا عشری و از دیدگاه حدیث و تاریخ معترف به دو موضوع فوق می باشند، هرچند که در مسئله امام زمان بودن آن حضرت به عنوان دوازدهمین خلیفه واجب الطاعه پیامبر اکرم ﷺ ساکت و بی تفاوت و بطور خلاصه غیر ملتزم به لوازم شرعی مقام خلافت و امامت و رهبری ایشان بوده و هستند.

و گروهی هم قائل به حسنی بودن و عدم ولادت آن حضرت بوده و می گویند: از این پس نزدیک ظهور و قیام جهانی متولد خواهد شد.

بنابراین موضوع امامت و خلافت پیامبر در مرحله دوازدهم در نظر اهل تسنن پا از محدوده لفظی احادیث «من مات...» و دیگر احادیث مربوطه

بیرون ننهاد، همچنان که فرموده قرآن مجید: ﴿یوم ندعوا کل اناس بامامهم﴾ به دست فراموشی سپرده شده و اصلاً در شئون دینی و وظائف اسلامی و بحث‌های عقیدتی این فرقه غیر مطرح و نادیده قلمداد گردیده.

در حالی که هنوز با گذشتن قرن‌ها از دوران زمامداری دست اندرکاران آن چنانی خلافت بعد از پیامبر، با تشبث به ضوابط ساختگی و احادیث جعلی یا سوء استفاده از احادیث اسلامی، کفر و ارتداد و مهدور الدم بودن تخلف کنندگان از خلافت آنها را مطرح و ادعا می‌کنند، و در این رابطه چه شخصیت‌های بزرگ و ارزشمندی را، از طبقه صحابه و تابعین و علماء، از صحنه روایت حدیث خارج و نقلیات حدیثی آنها را مردود و بی اعتبار وانمود می‌نمایند. که مصادر رجالی و تاریخی و حدیث شناسی خود مفصلاً شاهد و بیانگر این موضوع است.

مهدی از اولاد حسین است

در این جا بطور کوتاه و مختصر می‌پردازیم به ذکر دلائل و پشتوانه های حدیثی و تاریخی نظریه‌های هریک از دو فرقه شیعه و سنی درباره حسینی بودن حضرت مهدی و تولد آن حضرت، یا حسنی بودن و تولد نیافتن آن بزرگوار.

۱- حذیفه بن یمان یمنی «۳۶»

۱- حافظ ابونعیم اصفهانی «م ۴۳۰» و دیگر حدیث آوران اهل تسنن در منابع حدیثی خود از حذیفه روایت کرده اند که گفت:

«خطبنا رسول الله ﷺ فذكر لنا بما هو كائن إلى يوم القيامة، ثم قال: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله عزوجل ذلك اليوم حتى يبعث الله رجلاً من ولدي، اسمه اسمي.

فقام سلمان رضي الله عنه، فقال: يا رسول الله من أي ولدك هو؟

قال: من ولد إبنی هذا، و ضرب يده على الحسين»^(۱)

حذیفه گوید: پیغمبر بر ما خطبه خواند، پس ما را بدانچه از آن پس به وقوع خواهد پیوست متذکر نمود آن گاه فرمود:

اگر تنها یک روز از عمر دنیا بماند، خداوند آن روز را ب-

مردی را از فرزندان من برانگیزد که همنام با من باشد.

در این موقع سلمان رضی الله عنه به پاخواست و گفت: یا رسول الله از کدام فرزند شما خواهد بود؟

پیامبر با دست زدن بر حسین علیه السلام فرمود: از این فرزندم.^(۲)

۱- عقد الدرر مقدسی دمشقی آخر باب دوم ص ۳۱.

۲- حدیث ششم از «اربعین» او درباره حضرت مهدی عج.

۲ - نیز حافظ ابوالحسن ربیع مالکی، مؤلف «الاعلام بفضائل اهل الشام» «م ۴۴۴ یا ۴۳۵» این روایت را از حذیفه بدین گونه نقل کرده است:

«لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد، لبعث الله فیہ رجلاً اسمه اسمی، و خلقه خلقی، (یکتی ابا عبدالله خ) ینایع له الناس بین الرکن و المقام، یرد الله به الدین و یفتح له فتوح، فلا یبقی علی وجه الأرض إلا من یقول: لا اله إلا الله.

فقام سلمان، فقال: یا رسول الله من أئی ولدك ؟

قال: من ولد ابنتی هذا، و ضرب بیده علی الحسین»^(۱)

← نیز بدین مضمون با کمی اختلاف در بعضی کلمات عده‌ای از علمای سنی آن را نقل کرده‌اند: حافظ ابوالحسن ربیع مالکی صاحب «الاعلام بفضائل اهل الشام» مطبوع و «م ۴۳۵/۴۴۴» به نقل عقدالدرر .

حافظ ابوالعلاء عطار همدانی «۵۶۹»، به نقل فرائدالسمطین از «اربعین» او در باره آن حضرت. حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی (۶۵۸) در «ال بیان...» حدیث سیزدهم، به روایت از ابونعیم اما بر طبق عبارت ربیع مالکی .

حافظ محب الدین طبری (۶۹۴) در ذخائر العقبی ص ۱۳۶ با اعتراف به اینکه روایات مطلق و این ذکر نام «حسین» حمل میشود برین روایت که مهدی را با قید «فرزند حسین بودن» معرفی وده.

نلامه یوسف مقدسی شافعی «م قرن ۷» در عقدالدرر حدیث ۲۹ از باب اول به روایت از «صفة لمهدی» ابونعیم اصفهانی و حدیث ۶۴ باب دوم به روایت از ابوالحسین ربیع مالکی، با اعتراف به حسن بودن حدیث از دیدگاه حدیث شناسی .

حافظ ابراهیم حموی (۷۲۰) در فرائدالسمطین ۳۲۵/۲ به نقل از ابونعیم اصفهانی و ابوعلاء عطار همدانی .

علامه محدث ابن صباغ مالکی (۸۵۵) در فصول المهمه ص ۲۷۷ به نقل از ابونعیم .

محمد کومی تونسلی در تیسیر المطالب ۸۸/۱ .

علامه قندوزی در ینابیع الموده باب ۹۴ ص ۵۸۵ .

علامه امرتسری در ارجح المطالب ص ۳۸۵ .

۱ - «عقدالدرر» مقدسی دمشقی، باب دوم ص ۳۱ .

۲- سلمان فارسی «۳۶»

۳- خطیب خوارزمی و دیگران به روایت از سلیم بن قیس، از صحابی جلیل القدر «سلمان» نقل کرده‌اند که گفت: وقتی در محضر پیامبر ﷺ وارد شدم، پس دیدم حسین را روی زانوهای خود نشانده و درحالی که چشمانش را می‌بوسد و لب بر لبانش می‌نهد فرماید:

«إِنَّكَ سَيِّدٌ، إِبْنُ سَيِّدٍ، أَبُو السَّادَةِ، وَأَنْتَ إِمَامٌ، إِبْنُ إِمَامٍ، أَخُو الْإِمَامِ، أَبُو الْأَئِمَّةِ، وَأَنْتَ حِجَّةٌ بَنَ حِجَّةً، أَخُو الْحِجَّةِ، أَبُو حِجَجٍ تِسْعَةَ مَن صَلَبِكَ، تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ.»^(۱)

تو آقا فرزند آقا پدر آقایان هستی، و تو امام فرزند امام، برادر امام، پدر امامان می‌باشی، و تو حجت، فرزند حجت، برادر حجت، پدر نه نفر حجت از تبار خود خواهی بود که نهمین آنها قائم ایشان است.

و ابن تیمیه بنیان گذار مذهب وهابی و مستشار عبدالحمید جندی مصری این روایت را چنین نقل کرده‌اند:

هذا إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعة^(۲)

این (حسین) امام، پسر امام، برادر امام، پدر ائمه نه گانه است.

۱- «مقتل الحسن» ۱/۱۴۶.

«مودة القربی» موده دهم.

«حبیب السیر» خواند میر ۲/۱۰۳.

«مناقب المرتضویه» ص ۱۲۹.

«ینابیع المودة» پایان باب ۵۶ ص ۳۰۸- بخش مودة القربی - و باب ۷۷ ص ۵۳۴ به روایت از سلیم بن قیس و باب ۹۴ ص ۵۹۰ به نقل از مناقب خوارزمی.

«ارجح المطالب» امر تسری ۴۸۸.

۲- منهاج السنة ۴/۲۱۰.

الامام جعفر الصادق جندی پاورقی ص ۲۵۳.

۳- امام امیر المؤمنین علی علیه السلام «۴۰»

۴- علامه ابن ابی الحدید به نقل از قاضی القضاات (قاضی عبد الجبار صاحب مغنی) از کافی الکفات ابوالقاسم، اسماعیل معروف به صاحب بن عباد، رحمه الله با سند متصل به علی علیه السلام آورده است:

امیر مؤمنان علیه السلام سخن از مهدی به میان آورد و فرمود:

«إنه من ولد الحسين علیه السلام وذكر حليته، فقال: رجل أجلى الجبين، أقى الأنف، ضخم البطن، أذيل الفخذين، أجبليج الثنايا، بفخذه اليمنى شامة...»

محققا او از فرزندان حسین علیه السلام است، آن گاه به بیان نشانه ها و علائم ظاهری او پرداخت و فرمود...

سپس گوید: این حدیث را عینا عبدالله بن قتیبه در کتاب «غریب الحدیث» با شرح این کلمات آورده است.^(۱)

نیز ابن ابی الحدید موضوع حسینی بودن حضرت مهدی را از غریب الحدیث ابن قتیبه نقل کرده است.^(۲)

۵- علامه مقدسی شافعی روایت مفصلی از علی علیه السلام درباره خروج سفیانی و قیام حضرت مهدی آورده است که در ضمن آن فرمود:

«إنه من ولد فاطمة - ابنة محمد علیه السلام - من ولد الحسين ، ألا فمن توالى غيره لعنه الله.»^(۳)

محققا مهدی از فرزندان فاطمه - دختر محمد - از فرزندان حسین می باشد،

۱- «شرح نهج البلاغه» ۲۸۱/۱ - ۲۸۲.

«ینابیع المودة» قندوزی باب ۹۶ ص ۵۹۷.

۲- «شرح نهج البلاغه» ۱۳۰/۱۹.

۳- «عقد الدرر» باب ۴ ص ۹۵.

آگاه باشید هرکس به ولایت غیر او گرایش جوید خداوند لعنتش کند.

۶- مورخ شهیر ابن قتیبہ دینوری با ذکر سند از علی علیه السلام روایت نموده که حضرتش سخن از مهدی به میان آورد و فرمود:

«إنه من ولد الحسين»^(۱)

محققاً او از فرزندان حسین است...

و به نوشته ابن ابی الحدید - چنانچه گذشت - نیز این موضوع را قاضی القضاة (قاضی عبدالجبار صاحب مغنی) از صاحب بن عباد آورده است.^(۲)

۷- نیز علامه همدانی در مودة القربی نویسد:

علی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

« لا تذهب الدنيا حتى يقوم على أمتي رجل من ولد الحسين يملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظمًا »^(۳)

دنیا سپری نخواهد شد تا وقتی که مردی از فرزندان حسین برامت من به پاخیزد و زمین را مالمال از عدل کند، چنان که مالمال از ظلم شده باشد.

۸- حافظ حموینی به روایت از سلیم بن قیس حدیث مفصلی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده، که مشتمل است بر محاکمه غاصبان خلافت و طرفداران آنها - در مجلسی که بیش از دویست نفر از صحابه حاضر بودند - و احتجاج به حدیث غدیر و خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله - پیرامون امر ولایت و امامت بعد از خود - از جمله فرموده آن حضرت در پاسخ سؤال ابوبکر و عمر:

« علی أخي و وزیري و وارثي و وصيي و خلیفتي فی أمتي و ولی کل مؤمن بعدی، ثمّ إبني الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ تسعة من ولد إبني الحسين واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القرآن. »

۱- «غریب الحدیث» ص ۱۲۴.

۲- «ابن ابی الحدید» ۲۸۱/۱ و ۱۳۰/۱۹.

۳- مودة دهم: ۹۶، چ لاهور، نیز مراجعه شود به ینابیع المودة باب ۵۶ ص ۳۰۸ و باب ۷۶ ص ۵۳۴.

علی برادرم و وزیرم و وارثم و وصیّم و خلیفه ام در بین امّت و رهبر هر مؤمنی بعد از من است، و پس از او فرزندانم حسن و بعد از او حسین. سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری خلیفه و جانشین من باشند، قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن.

و در پایان اعتراف ابوبکر و عمر و شهادت حضار به فرموده پیامبر ﷺ^(۱).
 ۹ - علامه محقق جمال الدین ابوالفضل معروف به ابن منظور افریقی از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

«المهدی من ولد الحسین ، رجل أجلی الجبین ، أقی الأنف...»^(۲)

مهدی از فرزندان حسین است ، مردی باشد بلند پیشانی ، کشیده بینی...

۱۰ - علامه محمد بن محمد جزری دمشقی شافعی با ذکر سند روایت کرده است که: علی علیه السلام در حالی که به فرزندش حسین نظر انداخت فرمود:

«إن ابني هذا سید كما سماه النبی ﷺ و سیخرج من صلبه رجل یسمی یاسم نیکم، یشبهه فی الخلق و لایشبهه فی الخلق»^(۳)

بدون شک این فرزندم سید و آقا است هم چنان که پیامبر ﷺ او را بدین نام خواند، و از این پس به زودی مردی از نسل او به وجود آید که هم نام با پیامبرتان باشد، و در خلق و خو همانند آن حضرت است ، اما در خلقت نه.

۴ - امام حسین بن علی علیه السلام «۶۱»

۱۱ - علامه قندوزی به نقل از مناقب با ذکر سند به روایت از امام حسین علیه السلام آورده است که فرمود: بر جدم رسول خدا ﷺ داخل شدم پس مرا بر زانوی

۱ - «فرائد السمطین» ۳۱۲/۱.

نیز «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۱۱ چ بیروت.

۲ - «لسان العرب» ذیل لغت «زی ، ی ، ل».

۳ - «اسنی المطالب» حدیث ۶۱.

خویش نشانید و به من فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ صَلْبِكَ يَا حُسَيْنَ تِسْعَةَ أَثْمَةِ، تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ، وَكَأَنَّهُمْ
مِنْ فِي الْفَضْلِ وَالْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ سِوَاءٍ.»^(۱)

ای حسین! بدون شک خداوند اختیار فرمود از نهاد تو نه نفر امامان را که
نهمین آنها قائم ایشان باشد و همه آنها در فضل و منزلت در پیشگاه
خداوند یکسانند.

۵- ابوسعید خدری «۶۴»

۱۲ - حافظ ابوالحسن دارقطنی از اعلام محدثین اهل تسنن و مشاهیر
حدیث شناسان این فرقه در کتاب «الجرح والتعديل»^(۲) با ذکر سند حدیث
مفصلی به روایت از ابوسعید خدری آورده است که پیامبر در پایان آن فرمود:

«وَمَنْ مَهْدِيَّ (هَذِهِ) الْأُمَّةِ، الَّذِي يَصْلِي خَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ، ثُمَّ ضَرَبَ
عَلَى مَنْكَبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: مِنْ هَذَا مَهْدِيَّ (هَذِهِ) الْأُمَّةِ.»^(۳)

از ما است مهدی این امت، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز
می خواند. سپس با زدن دست بر شانه حسین علیه السلام فرمود: از این خواهد بود
مهدی این امت.

۱- «ینابیع الموده» باب ۹۴ ص ۵۹۰.

۲- گویا مقصود از این کتاب «العلل الواردة فی الاحادیث النبویة» است که با املاء دارقطنی
شاگردش برقانی آن را تنظیم نموده و به نوشته بروکلیمان در تاریخ الادب العربی: ۲۱۱/۳
نسخه خطی آن در قاهره و بانگی پور و اصفیه و پته موجود است.

۳- «البیان» گنجی شافعی: باب ۹ ص ۱۲۰.

«فصول المهمة» ابن صباغ مالکی: باب ۱۲ ص ۲۷۷.

«ینابیع الموده» قندوزی: باب ۹۴ ص ۵۹۰ با اختلاف و اختصار در لفظ.

«ارجح المطالب» عبید الله امرتسری هندی حنفی ص ۳۸۵.

«بحار الانوار» علامه مجلسی: ۹۱/۵۱.

۶- عبد الله بن عمرو عاص «۶۵»

۱۳- علامه مقدسی شافعی بواسطه نعیم بن حماد در «الفتن» - باب نسب المهدی^(۱) و حافظ ابوالقاسم طبرانی در «معجم...»^(۲) و حافظ ابونعیم اصفهانی در «صفه المهدی» از عبد الله بن عمرو روایت کرده که گفت:

«يخرج رجل من ولد الحسين من قبل المشرق، و لو استقبلته الجبال
هدمها و اتخذ فيها طرقاً.»^(۳)

مردی از فرزندان حسین از طرف مشرق خروج نماید که اگر با کوهها
روبرو شود آنها را متلاشی سازد و راههای عبور قرار دهد.

نیز گنجی شافعی عیناً از معجم طبرانی و مناقب المهدی ابونعیم آن را نقل
کرده است.^(۴)

۷- عبد الله بن عباس «۶۸»

۱۴- حافظ حموی با ذکر سند از ابن عباس نقل می کند که گفت شنیدم
رسول خدا ﷺ می فرمود:

«أنا و عليّ و الحسن الحسين و تسعة من ولد الحسين مطهرون

۱- در نسخه عکسی از نسخه خطی فتن موجود در کتابخانه بریطانیا «عمر» بدون واو ذکر شده
و شاید همان صحیح تر باشد و بالاخره اگر با واو باشد ظاهراً مقصود عبدالله بن عمرو عاص
است و اگر بدون واو باشد مراد عبدالله بن عمر خطاب است و بعید نیست به هر دو عبارت
وارد شده باشد که آن هم دلیل بر تعدد حدیث است هر چند معنا و مقصود یکی بیش نیست.

۲- طبرانی دارای معجم کبیر است (که اخیراً در بغداد چاپ شده) و متوسط و صغیر (که هر دو
در مصر به چاپ رسیده) اما چون در حال حاضر در دسترس این جانب نبود از تعیین محل
حدیث معذرت میخواهد.

۳- «عقد الدرر» باب ۵ ص ۱۲۷ و باب ۹ ص ۲۲۳.

۴- «البیان» باب ۱۶ ص ۱۳۴.

معصومون. «تاسعهم المهدی» علی ضبط الینابیع. (۱)

من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاکیزگان معصوم می‌باشیم. (بنا به ضبط ینابیع الموده) «نهمین آنها مهدی است»

۸- ابو وائل شقیق بن سلمه «۸۲»

۱۵- علامه مقدسی به روایت از اعمش از ابو وائل نقل کرده است که گفت:

حضرت علی علیه السلام نظر به حسین انداخت و گفت:

«إِنَّ ابْنِي هَذَا السَّيِّدِ، كَمَا سَمَّاهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سَيُخْرَجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يَأْسُمُ نَبِيِّكُمْ، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا» (۲)

این فرزند من سید و آقا است همچنان که رسول خدا او را بدین عنوان صدا زد. پس به زودی مردی از صلب او بیرون آید، که هم نام پیامبر شما باشد، و زمین را از عدل مالا مال کند، چنان که مالا مال از ظلم و ستم گردیده باشد.

نیز این روایت را با کمی اختلاف در لفظ سلیلی در «الفتن» به روایت از

موسی بن جعفر از پدرش از جدش آورده است. (۳)

۱- فرائد السمطين ۱۳۳/۲ بشماره ۴۳۰ و ص ۳۱۳ بشماره های ۵۶۳-۵۶۴.

مودة القربی موده دهم.

ینابیع الموده باب ۵۶ ص ۳۰۸، باب ۷۷ ص ۵۳۴.

۲- در «عقد الدرر» باب اول ص ۲۳ و باب سوم ص ۳۸ چ قاهره به لفظ «حسن» ضبط شده ولی در عکس نسخه خطی کتابخانه سوهاج موجود در نزد محقق کتاب استاد عبدالفتاح مصری، و عکس نسخه مخطوط آستان قدس مشهد موجود در کتابخانه شخصی این جانب که فتوکی آن را در اختیار محقق نامبرده در مصر قرار داد «حسین» ضبط شده.

و استاد عبدالفتاح پنداشته صحیح آن «حسن» است در حالی که احادیث مربوطه و وارد در منابع حدیثی اهل تسنن همه مهدی را از اولاد حسین ذکر کرده‌اند و شاید ذکر حسن در بعض نسخ «عقد الدرر» از روی سهو و خطای ناسخ بوده.

۳- «الملاحم و الفتن» سید بن طاوس: ۱۰۳/۲ باب ۷۶.

۹- جابر بن یزید جعفی «۱۲۸»

۱۶- علامه مقدسی شافعی به روایت از جابر بن یزید جعفی حدیث مفصلی از ابو جعفر «امام باقر علیه السلام» آورده که در پایان آن فرماید:

«والمهدی - یا جابر - من ولد الحسین یصلح الله له امره فی لیلۃ واحدة»^(۱)

ای جابر مهدی مردی باشد از اولاد حسین که خداوند یک شبه امر (ظهور) او را عملی سازد و تحقق بخشد.

۱۰- امام جعفر صادق علیه السلام «۱۴۸»

۱۷- علامه شهیر و مورخ معروف محمد بن محمود بخاری، مشهور به خواجه پارسا حنفی نقشبندی «م ۸۲۲» در «فصل الخطاب»^(۲) و علامه مولوی محمد مبین دهلوی به نقل از او در وسیله النجات از امام جعفر بن محمد الصادق آورده‌اند که فرمود:

«منا إثنا عشر المهديّ والهادي، قد مضى منهم ستة و بقى منهم ستة و یصنع الله عزّوجلّ فی السادس ما أحبّ.»

از ما (خاندان رسالت) دوازده نفر مهدی و هادی باشند که شش نفر آنها گذشته‌اند و شش نفر باقی مانده‌اند و خداوند آن چنان که دوست داشته باشد در باره ششمین آنها رفتار خواهد کرد.

۱- عقد الدرر باب چهارم فصل دوم ص ۸۷-۹۰ ظ.

توضیحا جابر بن یزید همچنان که ذهبی نویسد از اکابر علمای شیعه و مورد وثوق محدثین عامه بوده و ترمذی و ابوداود و ابن ماجه هر یک در سنن خود از وی روایت کرده‌اند. «الکاشف ۱۷۷/۱- ۱۷۸»

۲- فصل الخطاب گویا در هند به چاپ رسیده ولی نویسنده از فتوکپی نسخه خطی کتابخانه مجلس، تهران، در نقل این روایت استفاده کردم و علامه قندوزی در ینابیع الموده باب ۵۶ ص ۴۴۲- ۴۶۶ بخش ویژه ائمه اثنا عشر آن را ذکر کرده است.

سپس خواجه پارسا گوید: این کلام اشاره به امام مهدی است، پس از ناحیه او دین متین (یعنی اسلام واقعی و منزّه از قلب و غش) آن چنان که شایسته آن است به ظهور پیوندد، و بنابراین ائمه اثنا عشر نخستین آنها امیر مؤمنان علی مرتضی باشد و دومین آنها امام حسن مجتبی و سومین آنها امام حسین شهید کربلا و چهارمین آنها علی بن الحسین زین العابدین و پنجمین آنها ابوجعفر محمد باقر و ششمین آنها ابوعبدالله جعفر صادق و هفتمین آنها موسی کاظم و هشتمین آنها ابوالحسن علی بن موسی الرضا و نهمین آنها ابوجعفر محمد بن تقی جواد و دهمین آنها ابوالحسن علی هادی نقی زکی، و یازدهمین آنها ابومحمد حسن بن علی عسکری و دوازدهمین آنها امام زمان و خلیفه الرحمان امام مهدی «صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین».

روایت «...إسمه إسمی و إسم أبیه اسم أبي»

همان طوری که قبلاً اشاره شد، گروه مخالف با شیعه از اهل تسنن در نسب حضرت مهدی، گویند: مهدی حسنی است نه حسینی، و نام پدرش عبدالله است از اولاد امام حسن مجتبی که هنوز متولد نشده و از این پس در نزدیکی عصر ظهور به وجود آید و بر صحنه دنیا قدم نهد.

دلیل این گروه جمله کوتاه جعلی «واسم ابیه اسم ابی» می باشد که مغرضین یا سهل انگاران در نقل حدیث آن را به فرموده پیامبر اکرم: «المهدی اسمه اسمی» افزوده اند و حدیث آن حضرت را در شکل «المهدی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی» آورده اند و لازمه اش «محمد بن عبدالله» بودن آن حضرت است نه «محمد بن الحسن العسکری - متولد در سال ۲۵۶ هـ»

اکنون می گوئیم: روایت مشتمل بر این جمله از جهات مختلف مخدوش و فاقد اعتبار است.

اول آنکه: این حدیث نقلش منحصر به ابی داود^(۱) و چند کتاب حدیثی در این حدود و نازلتر از آن می باشد، در حالی که ده ها مصدر حدیثی امثال مسند احمد حنبل و همان چند کتاب و حتی سنن ابی داود این روایت را عیناً با اسناد مختلف و بدون جمله «واسم ابیه اسم ابی» نقل کرده اند و پیدا است که این یک

۱ - «سنن ابی داود» ۱۵۱/۴ ج سعادت مصر .

روایت نمی‌تواند در برابر آن همه روایات خودنمایی کند.

دوم آنکه: راوی این حدیث زائده است که به نوشته گنجی شافعی در حدیث زیاده می‌کرده و چنین حدیثی که او واسطه نقل آن است فاقد اعتبار می‌باشد^(۱) آن هم در مورد یک موضوع عقیدتی و سرنوشت ساز ابدی. سوم آنکه: این روایت با اضافه «واسم ابیه...» از جهات مختلف دارای زمینه جعل و ساختگی است، و ما به منظور توضیح این موضوع توجه خوانندگان اهل تحقیق را به دو ماجرای تاریخی جلب می‌کنیم تا خود به بی اعتباری این روایت پی برده به داوری بنشینند.

۱- مورخ شهیر ابن طقطقی نویسد:

محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی ابی طالب علیه السلام معروف به «نفس زکیه» مدعی مهدویت در اسلام شد و گروههایی از شیعه و حتی بنی العباس مثل منصور دوانیقی قبل از تکیه زدن خود و برادرش سفاح بر مسند خلافت برای رویارویی و قیام علیه بنی امیه با وی به عنوان خلیفه بیعت کردند و در آغاز امر بین مردم شایع کرده بود مهدی موعود مورد بشارت پیامبر اوست، و پدرش عبدالله نیز این مطلب را همواره در نفوس گروههایی از مردم تزریق و تثبیت می‌نمود و روایت می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لو بقي من الدنيا يوم، لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه مهدياً أو قائماً اسمه

کاسمی و اسم ابیه کاسم ابی.»^(۲)

بدین ترتیب بعید نیست که جمله «واسم ابیه اسم ابی» را این پدر و پسر یا اطرافیان و هواخواهانشان به حدیث افزوده باشند تا از این رهگذر مهدی دروغین (محمد نفس زکیه) را به جای مهدی موعود واقعی معرفی و جایگزین

۱- «البيان في اخبار صاحب الزمان» باب اول ص ۹۳-۹۶.

۲- تاریخ فخری ص ۱۴۸-۱۴۹ ط قاهره. و ترجمه آن بقلم آقای وحید گلپایگانی ص ۲۲۴.

کنند و بالاخره مردم عوام به او گرایش جویند، و این کار هم تاحدی عملی شد اما دیری نپائید که قضیه کشف و دروغ او برملا گردید.

۲- ابو الفرج اصفهانی نویسد:

«هنگامی که منصور دوانیقی در صدد برآمد برای فرزندش مهدی بیعت گیرد، فرزند دیگرش جعفر در این باره به وی اعتراض داشت، پس امر به احضار مردم کرد و چون حاضر شدند و خطبا خطبه خواندند و شعرا به مدیحه سرائی و توصیف مهدی و فضائلش پرداختند، و از جمله آنها مطیع بن ایاس یکی از شعرای عیاش و متهم به زندقه بود که وقتی از شعر و خطبه فارغ شد روی سخن به منصور نمود و گفت:

ای امیر مؤمنان حدیث کرد ما را فلان از فلان از پیامبر که گفت:

المهدی منا محمد بن عبدالله و أمة من غیرنا یملأها عدلاً کما ملئت جوراً.

و ابن عباس بن محمد برادر تو بدین حدیث گواهی می دهد، سپس رو به

عباس نمود و گفت: تو را به خدا سوگند آیا این حدیث را شنیده ای؟

عباس گفت: آری.

پس منصور دستور داد با مهدی بر امر خلافت بیعت کنند.

و چون مجلس منقضی شد عباس بن محمد رو به حاضرین گفت: آیا

متوجه شدید این زندیق چگونه به خدا و رسولش نسبت دروغ داد و حتی مرا بر

دورغش به شهادت طلبید، پس من از ترس منصور به دروغ شهادت دادم و

هر کس حاضر در مجلس بود شاهد بود بر اینکه من به دروغ شهادت دادم.»

سپس اضافه می کند:

«وبلغ الخیر جعفر بن ابی جعفر وکان مطیع منقطعاً إلیه یخدمه، فخافه وطرده عن

خدمته، قال: وکان جعفر ماجناً فلما بلغه قول مطیع هذا غاظه و شقت علیه الیعة لمحمد

فأخرج ايره ثم قال: إن كان أخي محمد هو المهدى فهذا القائم من آل محمد»^(۱)
 نیز با مراجعه به شرحی که ابوالفرج^(۲) و دکتر سمیره مختار لیشی^(۳) هر یک در باره محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و دعوی مهدویت و خلافت او و برخوردها و عکس العمل های منصور دوانیقی و دعوی مهدویت او برای فرزند خود نوشته‌اند، این موضوع به خوبی روشن می‌شود که هر یک از نامبردگان در صدد بودند با عنوان «محمد بن عبدالله» مسئله مهدویت در اسلام و وعده به ظهور مهدی را در باره خود یا فرزند خود بر مردم تحمیل نمایند و از چنین عبارتی (و اسم ابیه اسم ابی) سوء استفاده نموده مردم را فریب دهند.
 و بالاخره این جمله ساخته و پرداخته نامبردگان و عوامل و هواخواهان آنها بوده است.

نیز روایت دیگر ابوداود است از ابواسحاق شیبی (عمرو بن عبدالله بن عبید) بدین لفظ:

قال علی عليه السلام و نظر إلى ابنه الحسن فقال: «إن إبنی هذا سید کما سماه رسول الله صلى الله عليه وآله، و سیخرج من صلبه رجل یسمى یاسم نبیکم فی الخلق، و لا یشبهه فی الخلق، یملاً الارض عدلاً.»^(۴)

علی عليه السلام به فرزندش حسن نگاه کرد و گفت: این فرزندم سید و آقا است همچنان که رسول خدا صلى الله عليه وآله وی را بدین نام خواند، و بزودی مردی از تبارش

۱- «آغانی» ۸۱/۱۲ چ دی ساسی قاهره سال ۱۳۲۳ هـ.

«آغانی الاغانی» مختصر آغانی از خوری یوسف عون ۱۰۱۱/۲ چ دمشق بدون فراز «وبلغ الخبر» تأخر قضیه.

«لسان المیزان» ۶۱/۶

۲- «مقاتل الطالبيين» ۲۳۲-۲۹۹.

۳- «جهاد الشيعة» ص ۱۱۱-۱۴۲.

۴- سنن ۴۲۳/۲-۴۲۴ و درج دیگر ۱۰۹/۴ و درج دیگر ص ۱۵۳ شماره ۴۲۹۰.

خارج گردد که به نام پیامبرتان نامیده خواهد شد، در خُلق و خو شبیه آن حضرت باشد اما در خلقت نه، و زمین را مالا مال از عدل و میانه روی کند.

و این روایت همانند روایت قبل مخدوش و غیر قابل استناد در یک موضوع عقیدتی و سرنوشت ساز اسلامی است، زیرا مندری در مختصر سنن ابی داود می نویسد: این روایت منقطع و بین راوی حدیث و گوینده آن فاصله است، زیرا ابواسحاق سیعی علی رضی الله عنه را رؤیت نموده ولی روایتش از او ثابت نشده، نیز ابن حبان معروف به ابوالشیخ «م ۳۶۹» در «طبقات المحدثین باصفهان» بدین موضوع تصریح نموده که ابواسحاق علی را رؤیت کرده اما جزء راویان از علی به حساب نیامده. (۱)

و ابو داود در نقل این روایت تعبیر به «حَدَّثْتُ عَنْ هَارُونَ بْنِ مَغِيرَةَ» کرده - و لازمه اش آن باشد که ابو داود با واسطه آن را از هارون بن مغیره نقل نموده، اما واسطه کیست و از چه درجه اعتباری برخوردار بوده، معلوم نیست - (۲)

و ذهبی می نویسد: ابو اسحاق نود و پنج سال عمرش به درازا کشید و در سال ۱۲۷ درگذشت - بدین ترتیب حدود دو سال از دوران خلافت عثمان باقیمانده بود که متولد شد - (۳) بنابراین در پایان حیات امام امیر مؤمنان رضی الله عنه او در حدود شش سال و نه ماهه بود که معمولاً نمی توان از دیدگاه علما و دیگر طبقات به نقل روایت چنین کسی در این گونه مسائل سرنوشت ساز تکیه نمود.

و علامه محمد ناصر الدین آلبنانی گوید: اسناد این حدیث ضعیف است (۴) و از این ها گذشته بعید نیست در اصل کلمه «حسین» بوده و از روی سهو و خطا یا

۱- نسخه عکسی از مخطوط کتابخانه علیگره هند، و اخیراً در بیروت به چاپ رسیده.

۲- سنن ۱۶۲/۶، نیز رجوع شود به ۱۰۱/۱ ذیل صفحه.

۳- «الکاشف» ۳۳۴/۲ و ذیل آن از محقق کتاب.

۴- «مشکاة المصابیح» ۲۷/۳ ذیل صفحه، شماره حدیث ۵۴۶۲.

تعمد و تزویر «حسن» ضبط شده، چنان که ابن بطریق^(۱) و قندوزی^(۲) هر دو حسین ضبط کرده‌اند.^(۳)

۱- «عمدة» حدیث ۹۱۲ ص ۴۳۴.

۲- «ینابیع المودة» باب ۷۲ ص ۵۱۸.

۳- در این باره مؤلف را خاطره‌ای باشد که ذکرش بی مناسبت نیست، و آن بدین قرار است که: یکی از اساتید دانشگاه اسلامی مدینه به نام شیخ محسن عباد، ضمن مقاله مفصلی پیرامون حضرت مهدی علیه السلام در مجله دانشگاه «شماره ۳، سال اول، ذوالقعدة ۱۳۸۸» به استناد روایت «المهدی اسمه اسمی و اسم اَبیه اسم اَبی» و گفته ابن تیمیه و اتباعش، روی موضوع حسنی بودن و محمد بن عبدالله بودن امام زمان تکیه نموده و مقاله را به پایان رسانیده بود. این جانب هنگام تشریف به مدینه در سفر حج، به سراغ او در دانشگاه رفته و بعد از پرس و جو، در صحن دانشگاه با وی برخورد نمودم، و بطور خلاصه نوشته او را درباره حسنی بودن حضرت مهدی مطرح و مورد اعتراض قرار دادم. او در پاسخ گفت: «مهدینا غیر مهدیکم». مهدی ما (سنی‌های وهابی) غیر از مهدی شما (شیعیان امامیه) است.

گفتم: «مهدینا مهدی الاسلام، فاذا كنت مسلما لا بد ان تعتنق بمهدی الاسلام.»

مهدی ما، مهدی اسلام است پس در صورتی که شما مسلمان باشید ناگزیر باید به مهدی اسلام اعتراف و در برابر او گردن نهید.

در این موقع، سر به زیر انداخته، سکوت کرد و حالت تفکر از خود نشان داد، آن گاه کتاب «منتخب الاثر» آیت الله صافی را که به همین منظور همراه برده بودم به وی داده و گفتم: این کتاب براساس احادیث و منابع تاریخی خود شما (اهل تسنن) و هم شیعه، معرف مهدی واقعی اسلام است، من آن را به تو هدیه می‌کنم تا با دقت بخوانی، پس در صورتی که به اشتباه خود پی بردی در مقاله بعدی نوشته خود را ترمیم و جبران کن، و در صورتی که ما اشتباه کرده باشیم کتاب ما را آگاه کن. و با ارائه آدرس و نشانی، با او خداحافظی نموده و برگشتم، اما نه تنها چیزی نوشت و نفرستاد، بلکه پس از چندی به عنوان رد بر مقاله رئیس محاکم شرعی قطر شیخ عبدالله بن زید محمود - در انکار اصل مهدویت در اسلام - مقاله‌ای مفصل و محققانه در همان مجله (شماره ۴۵ ص ۲۹۷ - ۳۲۸ و شماره ۵۶ ص ۳۶۱ - ۳۸۳ سال ۱۴۰۰، به حجم چند برابر) انتشار داد، و همان حرف قبلی را تکرار کرد، بدون آنکه در رد یا قبول محتویات «منتخب الاثر» چیزی بنویسد.

ولی ناگفته پیداست که چیزی در این باره نداشت بنویسد، جز اعتراف به اشتباه خود و حسینی دانستن حضرت مهدی علیه السلام و ولادت آن بزرگوار در قرن سوم هجری، که در آن کتاب از قول حدود هفتاد نفر از علما و مورخین سنی به اثبات رسیده. اما متأسفانه تعصب مانع از حق گوئی و اعتراف به خطا و کج روی بوده، آن هم در روش عقیدتی و عملی اهل تسنن به ویژه فرقه وهابی.

حدیث «إِنَّ مِنْهُمَا (الحسن و الحسين) مهدي هذه الأمة»

حافظ ابو نعیم و دیگر اعلام محدثین به روایت از علی الهلالی حدیث مفصلی از پیامبر اکرم ﷺ آورده اند که ضمن آن فرمود:

«...یا فاطمة والذي بعثني بالحق، إِنَّ مِنْهُمَا (يعني الحسن و الحسين) مهدي هذه الأمة...»^(۱)

ای فاطمه سوگند بدان کسی که به حق مرا برانگیخت از این دو (حسن و حسین) مهدی این امت باشد.

و در روایت ابو ایوب انصاری از پیامبر ﷺ به لفظ: «يولد منها - یعنی الحسن و الحسين - مهدي هذه الأمة»^(۲) آمده.

۱ - «معجم کبیر طبرانی ۵۲/۳ شماره ۲۶۷۵ .

«معجم اوسط» طبرانی به نقل مجمع الزوائد صفة المهدي ابو نعیم به نقل عقد الدرر.

«اربعین» ابو نعیم به نقل عقد الدرر .

«نعت المهدي» ابو نعیم ، به نقل البيان گنجی شافعی .

«البيان» گنجی باب اول .

«اربعین» ابو العلاء همدانی به نقل ذخائر العقبی .

«ذخائر العقبی» طبری ص ۴۴ نیز ص ۱۳۵ - ۱۳۶ .

«عقد الدرر» باب ۷ ص ۱۵۲ و باب ۹ ص ۲۱۷ .

«فرائد السمطين» ۸۴/۲ رقم ۴۰۳ .

«مجمع الزوائد» ۱۶۵/۹ .

«عرف الوردی» سیوطی ضمن الحاوی ۶۶/۲ - ۶۷ .

«برهان» متقی باب ۲ ص ۹۴ .

۲ - ذخائر العقبی ص ۱۳۶ .

با توجه به محتوای این روایات می‌گوئیم در صورتی که از دیدگاه حدیث شناسی صحیح و قابل قبول باشد، توضیح آنها بدین گونه است که حضرت مهدی از طرف پدر به حسین منتهی می‌گردد و حسینی خواهد بود، و از طرف جددهاش مادر امام محمد باقر علیه السلام - که دختر امام حسن بود - بدان حضرت منتهی می‌شود و حسنی است.

و قاضی عیاض هم در کتاب «الشفاء» بدین مطلب اشاره نموده^(۱) و بالاخره اگر روایت صحیحی پیدا شود که بیانگر حسنی بودن حضرت مهدی باشد جز آن گونه که گفته شد وجه دیگری ندارد.

و اما موضوع ولادت آن حضرت، پس بیش از یکصد نفر از اعلام محدثین و مشاهیر مورخین و دیگر افراد مورد قبول اهل تسنن و از خود آنها در کتابهای اختصاصی خود در باره امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) یا ضمن فصول و ابواب کتابهای مختلف حدیثی و تاریخی و عقیدتی که تالیف نموده‌اند و اکثراً به چاپ رسیده صریحاً و مفصلاً به ولادت آن حضرت از امام حسن بن علی عسکری (هشتمین فرزند حسین بن علی ابیطالب علیه السلام) و نرجس خاتون شاهزاده رومی در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ هـ ق در شهر سامرای عراق اعتراف نموده‌اند و ما به خاطر ظرفیت محدود این کتاب از نقل آنها معذور و علاقمندان به تفصیل بیشتر در این زمینه می‌توانند به کتابهای زیر مراجعه کنند.^(۲)

۱ - به نقل اشاعه برزنجی باب سوم مقام اول.

۲ - «کشف الاستار» محدث عالیقدر مرحوم حاجی نوری چ.

«منتخب الاثر» علامه صافی گلپایگانی چ قم.

«مهدی منتظر» در نهج البلاغه از مؤلف این کتاب شامل معرفی بیش از یکصد نفر از معترفین به ولادت حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری «عج».

بخش چهارم

شامل بیست و یک سؤال بر مبنای مشخصات و ویژگی‌های منفی و مثبت هر یک، یا گروهی از امامان و خلفای مورد قبول سنی و شیعه، و مقایسه بین آنها.

نظری بر ریشهٔ اختلافات بین شیعه و اهل تسنن

قبل از طرح سؤال‌هایی که از این پس به عنوان بخش چهارم کتاب حاضر به نظر می‌رسد توجه خوانندگان را ضمن مقدمه کوتاهی به اصل اختلاف شیعه و سنی بر سر مسئله خلافت بعد از پیامبر معطوف داشته و آن گاه می‌پردازیم به موضوع بحث، و اینک توضیح درباره نظریه هر یک از این دو فرقه: شیعه بر این عقیده بوده و هست که همچنان که به موجب آیه کریمه:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^(۱)

پیامبر گرامی اسلام همان طور که یک یک احکام و مقررات اسلامی را اعم از اصول و فروع با استمداد از وحی الهی به امت خویش ابلاغ فرمود، خلیفه و جانشین خویش را نیز باید از روی لطف و با استمداد از وحی، قبل از رفتن به سرای آخرت، به مردم معرفی می‌کرد، تا مردم بلا تکلیف و دچار گمراهی و انواع فرقه‌گرایی و پیامدهای سوء آن نشوند، و این قضیه نه تنها دست کمی از دیگر قوانین و احکام حقهٔ اسلام نداشته، بلکه سرنوشت ساز موجودیت اصل اسلام و ضامن استمرار آن در طول قرن‌ها، و نیز رشد و گسترش آن در سراسر جهان بوده و هست.

نیز شیعه بر این عقیده بوده و می‌باشد که - به شهادت غیر قابل انکار مصادر تاریخی و حدیثی و تفسیری و کلامی اهل تسنن - پیامبر اکرم ﷺ هم زمان با

آغاز امر نبوت تا آخرین لحظه های حیات، بیش از هر چیزی عملاً بر موضوع تعیین خلیفه و معرفی امامان بعد از خود یکی پس از دیگری عنایت و اهتمام از خود نشان داد، تا آنجا که در هر فرصت و مناسبتی که پیش می آمد، فرصت را مغتنم شمرد، مسئله خلافت و جانشینی خود را مطرح می کرد، که در این زمینه هیچ گونه کمبود و نارسائی و یا بهانه ای برای مغرضین به جای نگذارد، و بارها دوازده نفر جانشین و مسؤول امر امامت و رهبری امت اسلامی را با تمام مشخصات و شرایط لازمه، معین و معرفی فرمود.

و در مرحله سوم شیعه مدعی است: در تمام آیات شریفه قرآن و احادیث معتبر اسلامی، هیچ دلیلی بر واگذاری امر خلافت و انتخاب جانشین برای پیامبر به مسلمانان، وجود ندارد، و این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه نا آگاه نسبت به اهمیت و سرنوشت سازی موضوع خلافت و رهبری بعد از خود بود، و نه عاجز و ناتوان از تعیین جانشین و معرفی خلفای شایسته و واجد شرایط، و نه سهل انگار در انجام یک چنین وظیفه بزرگ و سرنوشت ساز دین.

اما اهل تسنن بر این عقیده اند که پیامبر کاری به کار خلافت نداشته و نصی هم ایراد نفرموده و آنچه درباره اهل بیت خود به ویژه در خصوص امیر مؤمنان علیه السلام بیان فرموده، تنها سفارشی عادی و غیر الزامی، در محدوده فضیلت گوئی و توصیه به دوست داشتن آنها بوده، و اختیار تعیین امام و خلیفه بعد از خود را به امت واگذارده، بدون آنکه حتی ضابطه ای در چگونگی انتخاب یا شرایطی برای رأی دهنده یا شخص منتخب ارائه کرده باشد. و این مطلب را عموماً در کتب کلامی و عقیدتی خود نوشته اند که اهل تحقیق خود بدان آگاهند. اکنون نویسنده با توجه به حدیث «من مات و لم يعرف...» که مستلزم وجود امام در هر عصر و زمانی است، و بر مبنای عقیدتی اهل تسنن که اختیار و انتخاب امام و خلیفه اسلامی را موکول به نظر امت می دانند، سئوالاتی چند بر اساس مقایسه بین امامان شیعه و زمامداران مورد قبول اهل سنت طرح می کند، تا کسانی

که از مرگ جاهلی و پیامدهای برزخی و قیامتی آن در بیم و هراسند، به تحقیق و بررسی پیرامون شرایط ضروری امام اقدام کرده، و ببینند وظیفه آن‌ها چه چیز است و از چه کسی باید پیروی کنند، نه اینکه بر اثر تعصب و یا بی تفاوتی، سعادت ابدی و نجات همیشگی خود را فدای امامان دروغین مرده یا زنده کنند، و سعادت را به شقاوت تبدیل نمایند.

در پایان در حالی که روی سخن نویسنده با اهل تسنن، زیدیه، اسماعیلیه و صوفی‌منشان یک امامی و هشت امامی و دیگر شیعیان نیمه راهی بدون امام زمان است، می‌گوئیم: بانوشتن این کتاب و طرح این سئوالها-

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

سؤال اول

مخاطب به خطاب « یا ایها الذین آمنوا » یا مخاطب به . . . ؟

حافظان حدیث و تاریخ نگاران و دیگر اعلام اهل تسنن با ذکر سند و به نقل از ابن عباس روایت کرده‌اند که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما أنزل الله آية فيها ﴿يا أيها الذين آمنوا﴾ إلا و عليّ رأسها و أميرها»
و در بعض مصادر «و علیّ قائدها و شریفها» یا «و علیّ شریفها و أميرها» یا «و علیّ أولها و أميرها و شریفها» یا «و علیّ لبها» و دیگر تعبیراتی از این قبیل آمده و در بسیاری از مصادر با اضافه: «و لقد عاتب الله أصحاب محمد في غير آية من القرآن و ما ذکر علیاً إلا بخیر» یا «و ما من أحد من أصحاب محمد إلا و قد عوتب في القرآن إلا علی بن ابي طالب فإنه لم يعاتب في شيء منه» ضبط شده است^(۱).

۱- «فضائل الصحابة» احمد حنبل شماره ۱۱۱۴.

«مناقب امیرالمؤمنین» احمد حنبل به نقل ریاض النظره شماره ۲۳۶.

«مسند احمد حنبل» به نقل ملحقات احقاق ۴۷۶/۳.

«معجم طبرانی» به نقل مجمع الزوائد و تاریخ الخلفاء.

«ابن ابی حاتم» به نقل تاره الخلفاء.

«حلیة الاولیاء» حافظ ابونعیم.

«مناقب خوارزمی فصل ۱۷ ص ۱۸۸.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش امام امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۲۸/۲ - ۴۳۰ به پنج طریق.

«شواهد التنزیل» حسکانی ۴۹/۱ تحت شماره های ۷۰-۸۵ به شانزده طریق.

«کفایة الطالب» باب ۳۱ ص ۱۳۹ به دو طریق.

«تذکرة الخواص» سبط ابن جوزی ص ۱۳ چ نجف.

«درر السمطین» زرنندی ص ۸۹.

«مجمع الزوائد» هیشمی ۱۱۲/۹ به نقل از طبرانی.

«ذخائر العقبی» طبری ص ۸۹ ریاض النظره نیز از او ۲۰۶/۲ چ خانجی به نقل از مناقب احمد.

«نهاية العقول» فخر رازی ص ۱۹۶.

خداوند آیه ای نازل نفرمود که در آن ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ باشد مگر آنکه علی در رأس آن و امیر آن و به دیگر تعبیرات مندرجه در حدیث رهبر و پیشوا و شریف و پیش قدم و مخاطب اصلی آن بوده است.

توضیحاً در قرآن شریف، بیش از هشتاد مورد آیات شریفه با ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ شروع شده است.

اکنون روی سخن ما با علمای اهل تسنن و مخصوصاً دانشمندان عرب زبان این فرقه است: کسی که در طول بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر و نزول قرآن بیش از هشتاد مرتبه مخاطب به عالی ترین و ارزشمندترین خطاب از خطاب های الهی یعنی کلمه مقدسه ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ واقع شده، آن هم نه به عنوان یک مؤمن عادی و معمولی بلکه به عنوان: امیر مؤمنان، و پیشوای مؤمنان، و نخستین مؤمنان (به اسلام)، و پیش قدم مؤمنان (در عمل به دستورات قرآن، و انجام دهنده وظائف مؤمنین و همکاری و حمایت از پیامبر اکرم) و لب و مغز و خلاصه مؤمنان.

آیا چنین کسی صلاحیت دارد امیر مؤمنان و امام زمان بعد از پیامبر ﷺ باشد تا مردم را به ایمان و تقوی و راستی در گفتار و درستی در کردار

-
- ← «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۶۶ چ میمنیه و در چ سعادت مصر ص ۱۷۱.
 «صواعق المحرقة» ابن حجر ص ۷۶ و در چ محمدیه ص ۳۸ و ۱۲۵ به دو طریق.
 «کنز العمال» ۶۰۴/۱۱ شماره ۳۲۹۲۰ منتخب آن حاشیه مسند احمد - ۳۱/۵.
 «حبیب السیر» خواندمیر ۱۳/۲ چ حیدری تهران.
 «کواکب الدریه» عبدالرؤف مناوی ص ۳۹ چ ازهر مصر.
 «نور الابصار» شبلنجی ص ۷۴ چ عامره مصر و در چ دیگر مصر ص ۱۰۵.
 «اسعاف الراغبین» محمد صبتان چ حاشیه نور الابصار - ص ۱۰۸ به نقل از طبرانی و ابن ابی حاتم.
 «تجهیز الجیش» مولوی امان الله دهلوی ص ۳۳۳ مخطوط (احقاق ۴/۳۱۲).
 «ینایع الموده» قندوزی باب ۵۹ فصل ۳ ص ۳۴۳ به نقل از طبرانی و ابن ابی حاتم.
 «تفرح الاحباب» مولی محمد عبدالله قرشی ص ۳۵ چ دهلی.
 «مفتاح النجا» بدخشی ص ۳۷ مخطوط.

گرایش دهد،

یا کسانی که اگر - بخاطر رفتار و روشی که داشتند - آیه «یا ایها المتفقین» و «یا ایها الظالمین» و «یا ایها الجاهلین» و امثال آن درباره آنها نازل نشد؛ لکن مصداق و مخاطب ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ هم قرار نگرفته‌اند.

برای اطلاع از اینکه هریک از صحابه و دست اندرکاران خلافت چند بار مورد عتاب و ملامت قرآن قرار گرفته‌اند، به متون احادیث خصوصاً به متن حدیث «فضائل الصحابه» احمد حنبل مراجعه شود، در صورتی که علی علیه السلام تنها به عنوان خیر و نیکی مخاطب واقع شده و بس.

سؤال دوم

امام زمان و جانشین پیامر کیست تشویق کننده به سؤال از قرآن یا منع کننده از آن؟

به شرحی که ضمن سؤال هفتم خواهد آمد، عمر و همفکران قبل و بعدش (ابوبکر، عثمان و معاویه) به بهانه حمایت از کتاب الهی با شدت عمل هر چه بیشتر، از نقل و نوشتن احادیث نبوی و سنت آن حضرت جلوگیری نمودند... اکنون بطور کوتاه می پردازیم به چگونگی حمایت عمر و بعداً علی علیه السلام از مطرح بودن قرآن و پرس و جو از محتویات آن.

طبق روایاتی که حدیث آوران و حدیث شناسان و تاریخ نگاران با اندکی اختلاف در سند و متن آورده اند: مردی به عمر گزارش داد صبیغ تیمی را دیدار کردیم، پس از ما درباره تفسیر حروف قرآن پرس و جو نمود.

عمر گفت: خداوندا مرا بر او مسلط ساز، پس روزی در حالی که عمر نشسته و مردم صبحانه می خوردند، صبیغ با لباس و عمامه وارد گردید و به خوردن صبحانه مشغول شد، آنگاه که فارغ شد روی سخن به عمر نمود و گفت: ای امیر مؤمنان! معنای فرموده الهی: ﴿وَالذَّارِيَاتُ ذُرُوءًا فَالْحَامِلَاتُ وِقْرًا﴾ چیست؟

عمر باشنیدن این سخن گفت: وای بر تو، تو همان صبیغ تیمی هستی؟! پس از جای خود برخاست و آستین ها را بالا زد و با شلاقی که در دست داشت آن قدر بر سر و صورت و بدن او زد که عمامه از سرش افتاد، و چون رشته گیسوان بلند و به هم بافته اش نمودار گردید گفت: سوگند بدان کسی که جان عمر در دست اوست، اگر تو را با سر تراشیده می دیدم گردنت را می زدم.

سپس وی را در خانه ای زندانی کرد و هر چند روز یک بار او را بیرون می آورد و یک صد ضربه شلاق می زد و همین که جای شلاق ها بهبودی

می یافت دگر بار صد ضربه شلاق می زد، تا پس از مدتی وی را درحالی که لباس بر او پوشانید، بر شتری سوار و به سمت بصره که محل او بود روانه اش کرد، و به ابوموسی اشعری والی بصره نوشت: مردم را از نزدیک شدن با صبیغ منع و نشست و برخاست با او را تحریم کن و بدانها بگو صبیغ در صدد فراگرفتن علم برآمد اما بی راهه رفت.

و بدین ترتیب کسی که در میان قوم و قبیله اش سالار و سرور و با شخصیت بود، در نظر آنها و دیگر مردم پیوسته خوار و ذلیل گردید تا از دنیا رفت.^(۱) و در روایت دیگران از جمله دارمی^(۲) آمده: که چون صبیغ وارد مصر شد و سؤال از بعضی آیات و کلمات قرآن را مطرح کرد، عمرو عاص والی مصر وی را با نامه‌ای مبنی بر گزارش کار او تحت الحفظ به نزد عمر در مدینه فرستاد، و عمر دستور داد تعدادی ترکه تازه درخت خرما بیاورند و آن قدر بر بدن صبیغ زد که پشتش شکاف برداشت، پس او را رها نمود تا زخم های بدنش بهبودی یافت، سپس بار دوّم و سوّم این کار را تکرار کرد و پس از مرتبه سوّم صبیغ گفت: اگر می خواهی مرا بکشی به راحتی بکش، و اگر می خواهی مرا (از بیماری سؤال از

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۰۲/۱۲.

۲- «سنن دارمی» ۵۵۵۴/۱.

«تاریخ ابن عساکر» ۳۸۴/۶ ج دمشق [الغدیر ۲۹۱/۶].

«سیره عمر» از ابن جوزی ص ۱۰۹.

«تفسیر» ابن کثیر ۲۳۲/۴.

«اتقان» سیوطی ۵/۲.

«در المنثور» سیوطی ۱۱۱/۶، به نقل از ده نفر نامبردگان در پاورقی آخر این مقاله.

«جامع الاحادیث سیوطی» به شرح کنز العمال ۳۳۳/۲ به نقل از ابن انباری، نصر مقدسی، لالکائی

ابن عساکر، دارمی، اصفهانی، و حاکم در الکنی، و نیز ص ۵۱۰ به نقل از بزار، افراد دارقطنی،

ابن مردویه، ابن عساکر، فریابی، و ابن انباری، و در ۱۰۹/۱۴، از گروه دیگران جمله ازرقی.

«احیاء العلوم» غزالی ۳۰/۱.

«فتح الباری» ابن حجر ۱۷/۸.

«فتوحات اسلامیة» ۴۴۵/۲.

آیات و کلمات قرآن) درمان کنی، پس به خدا قسم من درمان شده و بهبودی یافته‌ام. در این موقع عمر اجازه داد او به وطن باز گردد و به ابوموسی نوشت: نباید کسی با صبیغ نشست و برخاست نماید، و چون این ممنوعیت وی را در شدت و ناراحتی فراوان قرار داد، ابوموسی نامه‌ای مبنی بر توبه او به عمر نوشت و عمر ممنوعیت مجالست با او را لغو کرد.

و در موقعی که خود بر فراز منبر آیه: ﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدائقُ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأُبًّا﴾^(۱) را قرائت کرد، گفت: این‌ها همه را دانستیم اما «أب» چیست؟

آنگاه عصائی را که در دست داشت بر زمین انداخت و گفت: به خدا قسم این تکلف است، پس چه باکی بر تو باشد که ندانی «أب» چیست، آنچه از رهنمون‌های قرآن برای شما هویدا است بدان عمل کنید و آنچه را نمی‌شناسید پس به خدایش واگذار نمایید. و در دیگر عبارت گفت: تو را چه باک است ای ابن‌ام‌عمر که ندانی «أب» یعنی چه...؟!

و در عبارت محب طبری آمده که گفت: ... آرام باش، ما از تکلف نهی شده‌ایم، ای عمر این (پیگیری از معنای أب) تکلف است و باکی بر تو نیست که ندانی أب یعنی چه؟

و در روایتی آمده که مردی از عمر درباره ﴿فَاكِهَةً وَ أُبًّا﴾ سؤال کرد که: «أب» چیست؟ پس عمر پاسخ داد: ما از تعمق و تکلف نهی شده‌ایم. این داستان را ده‌ها نفر از محدثین، مفسرین و تاریخ‌نگاران اهل تسنن از جمله نامبردگان زیر آورده‌اند.^(۲)

۱- سوره عبس: ۳۱/۸۰.

۲- ابن جریر در تفسیر ۳۸/۳۰.

«مستدرک حاکم» ۵۱۴/۲، با اعتراف ذهبی در تلخیص آن.

«تاریخ بغداد» خطیب، ۴۶۸/۱۱.

وبه نوشته حدیث آوران و تاریخ نگاران اسلامی، عمر با ایراد خطبه بطور علنی و رسمی، خود را از دانستن و جواب گوئی از علوم قرآن و حلال و حرام آن تبرئه و به عنوان خزینه دار و مسئول اموال بیت المال معرفی نمود و گفت: «من أراد أن يسأل عن القرآن فليأت أبي بن كعب، ومن أراد أن يسأل عن الحلال و الحرام فليأت معاذ بن جبل، ومن أراد أن يسأل عن الفرائض فليأت زيد بن ثابت، ومن أراد أن يسأل عن المال فليأتني، فإني له خازن، و في لفظ: فإن الله تعالى جعلني خازناً و قاسماً»^(۱)

کسی که می خواهد از قرآن سؤال کند به سراغ اُبی بن کعب برود.
و کسی که می خواهد از حلال و حرام قرآن پرسد نزد معاذ بن جبل برود.
و کسی که می خواهد از فرائض و سهم الارث طبقات وابسته پرسش کند، به سراغ زید بن ثابت برود.
و کسی که می خواهد در باره مال سؤال نماید بیاید نزد من، پس من خازن

← «کشاف» زمخشری ۲۵۳/۳.

«ریاض النظره» محب طبری ۴۹/۲، به نقل از بخاری و بغوی و مخلص ذهبی.
مقدمه «اصول التفسیر» ابن تیمیه ص ۳۰.

«تفسیر ابن کثیر» ۴۷۳/۴.

«فتح الباری» ابن حجر ۲۳۰/۱۳.

«در المنثور» سیوطی، ۳۱۷/۶.

«کنز العمال» متقی هندی ۳۲۸/۲ از گروهی از حفاظ آورده است

«تفسیر ابو السعود» - چاپ در حاشیه تفسیر کبیر رازی - ۳۸۹/۸ با این اضافه که این قضیه درباره ابوبکر بن اُبی قحافه هم روایت شده، برای آگاهی بر روایات مربوطه مراجعه شود به کنز العمال ۳۲۷/۲ و ۵۴۵، نیز برای تفصیل بیشتر رجوع شود به الغدیر ۱۰۰/۶.

۱ - «الاموال» ابو عبیده ص ۲۲۳ با ذکر وسائط مورد وثوق.

«سنن الکبری» بیهقی ۲۱۰/۶.

«مستدرک حاکم» ۲۷۱/۳ ۲۷۲.

«عقد الفرید» ابن عبدربه ۱۳۲/۲.

«سیره عمر» ابن جوزی ص ۸۷.

«معجم البلدان» یاقوت حموی ۳۳/۳، بطور اشاره در زیر لغت «جایبه».

آن هستم. و به نقل دیگر گفتم: خداوند مرا خزینه‌دار و قسمت‌کننده مال قرار داده. هم او برای فهمیدن انواع مسائل علمی و فقهی و حل مشکلات قضائی و سیاسی تا مسائل عادی و پیش پا افتاده، نه تنها دست نیازش به سوی باب مدینه علم رسول خدا، یعنی امام امیر مؤمنان علیه السلام دراز بود، بلکه از صحابه فاقد هرگونه آگاهی علمی و فقهی، حتی از غلام سیاه، مرد رهگذر ناشناس، و پیره زن گمنام سؤال می‌کرد، و نیاز خود را به پرس و جو نشان می‌داد.

هر دم که برای حل مشکلی به امیر مؤمنان علی علیه السلام مراجعه می‌کرد و حضرتش مشکلی را که همه در مقابل آن درمانده بودند، به نحو حیرت‌انگیزی حل می‌نمود، او با کلمات زیر اظهار تعجب و تشکر می‌کرد.

لولا عليّ لهلك عمر.

لولا عليّ لضلّ عمر.

اللّهم لا تبقني لمعضلة ليس لها ابن أبي طالب.

لا أبقاني الله بأرض لست فيها يا أبا الحسن.

اللهم لا تنزل بي شديدة إلاّ وأبو الحسن إلى جنبي.

كاد يهلك ابن الخطاب، لولا عليّ بن أبي طالب.

أعوذ بالله من معضلة لا عليّ بها.

عجزت النساء أن تلدن مثل عليّ بن أبي طالب لولا عليّ لهلك عمر.

ردّوا قول عمر إلى عليّ، لولا عليّ لهلك عمر.

لا أبقاني الله بعد ابن أبي طالب.

يا أبا الحسن أنت لكلّ معضلة و شدة تُدعي.

هل طفحت حرّة بمثله و أبرعته.

هیئات هناك شجنة من بني هاشم، وشجنة من الرسول وأثره من علم يؤتي لها و

لا يأتي، في بيته يؤتي الحكم.

أبا حسين لا أبقاني الله لشدة لست لها و لا في بلد لست فيه.

یا ابن ابی طالب فما زلت کاشف کل شبهة، وموضح کل حکم.

لولاک لا فتضحنا.

أعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو حسن.

هذا أعلم بنبيّنا و بکتاب نبينا.

بأبي انت و أمي بكم هدانا الله ، و بكم أخرجنا الله من الظلمات إلى النور.

لا عشت إلى زمان لا أرى فيه أبا حسن.^(۱)

یا وقتی بر فراز منبر از زیاده روی در مقدار مهریه زنان نهی و تهدید به

تحویل دادن مهریه زیاده بر ۴۰۰ درهم یا ۴۰ اوقیه را به بیت المال می کند، پس

زنی با آیه شریفه ﴿...و آتیتم احداهن قنطارًا فلا تأخذوا منه شیئا﴾^(۲) گفته عمر را

تخطئه و تکذیب و خاطر نشان کرد: خداوند فرموده است اگر تصمیم گرفتید

همسر دیگری به جای همسر خود اختیار کنید و مال فراوانی^(۳) به او پرداخته و

مهر او قرار داده‌اید چیزی از آن را نگیرید.

عمر با کلماتی امثال:

کلّ الناس أفتقه من عمر.

کلّ أحد أفتقه من عمر.

کلّ أحد أعلم من عمر.

کلّ الناس أفتقه منك یا عمر.

کلّ الناس أفتقه من عمر حتی ربّات الحجال.

کلّ الناس أفتقه من عمر حتی المخدرات فی البيوت.

پوزش خواسته و آن گاه با تند روی سخن به اطرافیان نموده و گفت: چرا شما

۱- برای آگاهی تفصیلی بر داستان های هریک از این جملات و مصادر متعدد و فراوان آن،

رجوع شود به «الغدیر» ۳۲۸ ۸۳/۶ زیر عنوان «نوادیر الاثر فی علم عمر» و «علی و الخلفاء»

شیخ نجم الدین عسکری ص ۸۲ تا ۳۰۴ و نیز «امام امیرالمؤمنین از دیدگاه خلفاء» از مؤلف.

۲- سوره نساء ۲۰/۴.

۳- این مقدار به روایت امام باقر یا امام صادق علیهما السلام معادل ظرفیت پوست گاو پر از طلا می باشد.

در برابر اشتباه و خطا گوئی من سکوت می کنید تا زنی به خود اجازه دهد بر من خطا گیرد و گفته مرارد کند؟!^(۱)

و عثمان در ایام خلافت کسی را به نزد ابی بن کعب فرستاد تا درباره مردی که زن خود را طلاق داده و در نوبت سوّم از ایام عادت حیض رجوع کرده سئوال نماید.

ابی گفت: من تا وقتی که این زن غسل بار سوّم را نکرده و نماز برای وی حلال نشده شوهرش را به او احق و شایسته می دانم. و راوی حدیث (ابی عبید) اضافه کرده است: که من عثمان را جز به عنوان عمل کننده به جواب ابی به چیزی نمی شناسم.^(۲)

و شافعی و مالک و دیگران با ذکر سند نقل کرده اند که زنی به نام فریعه بنت مالک بن سنان خدمت پیامبر رسید و چون غلامان شوهرش او را کشته بودند و خانه ای از خود نداشت اجازه گرفت به محل اصلی خود بازگردد، پیامبر فرمود: در همین خانه ای که هستی بمان تا مدتی را که مقرر است (چهار ماه و ده روز) به پایان رسانی و آنگاه به خانه خانواده ات برو.

پس وقتی که عثمان بر سر کار آمد به نزد آن زن فرستاد و قضیه را سئوال کرد و طبق آن به مراجعه کننده پاسخ داد و بر اساس آن قضاوت و داوری نمود. شافعی از روی استعجاب گوید: عثمان در دوران امامتش و با فضل و علمش بر اساس خبر زنی از بین مهاجر و انصار قضاوت می کند!

و ابن قیم در زاد المعاد گوید: حدیث صحیح است و در حجاز و عراق مشهور و مالک هم آن را در موطاء درج نموده و بدان احتجاج و بر اساس آن

۱ - جهت تفصیل مطلب و آگاهی بر اسامی حدود چهل مصدر حدیثی، تاریخی و کلامی این داستان مراجعه شود به الغدیر ۹۵/۶ ۹۹.

نیز حاکم با تالیف رساله ای به شرح مستدرک ۱۷۷/۲ تواتر خطبه عمر را که شامل این داستان است به اثبات رسانیده و ذهبی هم در تلخیصش آن را ثابت دانسته.

۲ - بیهقی ۴۱۷/۷

مذهب فقہیش را پایه گذاری نموده.^(۱)

مؤلف گوید: عجباً از شافعی و مالک دو امام و دو بنیان گذار مذاهب فقہی شافعیه و مالکیه، که مثل عثمان را با - دراز بودن دست نیاز علمی پیش یک زن - خلیفه بر حق پیامبر و امام و رهبر خود و مسلمانان دانسته و براساس این روایت مذهب فقہی خود را پایه گذاری نموده‌اند!

اکنون می‌پرسیم: آیا چنین کسانی شایسته مقام امامت بوده و می‌توانسته‌اند مصداق واقعی امام مورد نظر در حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه...» باشند تا مسلمانان در پرتو شناخت آنان و فراگیری علوم قرآن و حلال و حرام اسلام و سنن پیامبر از ایشان به سعادت ابدی نائل و از مرگ جاهلی و رفتن به جهنم رهائی یابند؟!

یا کسی که دائماً بر فراز منبر و در صحنه جنگ و در جمع صحابه و مسلمانان آشکارا و از روی تشویق خود رادر معرض سئوال از مشکلات علمی و مسائل درهم پیچیده قرآن و دیگر چیزها قرار می‌داد و با قدرت، بر جواب گوئی اصرار می‌کرد:

۱ - «سلوني قبل أن لاتسألوني، و لن تسألوا بعدي مثلي»^(۲)

۱ - «رساله شافعی» ص ۱۱۶، و «کتاب الأم» نیز از شافعی ۲۰۸/۵، اختلاف الحدیث هم از وی

چ حاشیه کتاب الام ۲۲/۷.

«موطا» مالک ۳۶/۲.

«سنن ابی داود» ۳۶۲/۱.

«سنن بیهقی» ۴۳۴/۷.

«احکام القرآن» جصاص ۴۹۶/۱.

«زاد المعاد» ابن قیم ۴۰۴/۲.

«اصابه» ابن حجر ۳۸۶/۴.

«نیل الاوطار» شوکانی ۱۰۰/۷ به نقل از صحاح خمسسه و تصحیح ترمذی، و اکتفاء نسائی و ابن ماجه به ذکر اصل قضیه بدون مراجعه عثمان بدان زن.

۲ - حاکم در «مستدرک» ۴۶۶/۲ و ذهبی در «تلخیص» آن را نقل و تصحیح کرده‌اند.

بپرسید از من (هرچه را بخواهید) پیش از آنکه (با فرارسیدن مرگ من) نتوانید بپرسید و هرگز پس از من از مثل من سئوال نتوانید کرد.

۲- «و لا تسألونی عن آیه فی کتاب الله و لاسنة عن رسول الله ﷺ إلا أنباتکم بذلك»^(۱)

از هیچ آیه ای در کتاب خدای تعالی و یا سنت رسول الله نمی پرسید مگر آنکه به شما از آن خبر خواهم داد.

۳- «و سلونی، و الله لاتسألونی عن شیء یكون إلى یوم القیامة إلا أخبرتکم، و سلونی عن کتاب الله، فوالله ما من آیه إلا وأنا أعلم بلیل نزلت أم بنهار، و فی سهل أم فی جبل»^(۲)

سئوال کنید از من، به خدا سوگند از هیچ چیزی که تا روز قیامت به وجود آید از من سئوال نکنید مگر آنکه به شما خبر دهم و سئوال کنید از من درباره کتاب خدا، پس والله آیه ای نباشد مگر آنکه من می دانم آیا در شب نازل شده یا در روز، در بیابان نازل گردیده یا در کوه.

۴- «و سلونی قبل أن تفقدونی، سلونی عن کتاب الله، و ما من آیه إلا وأنا أعلم حیث أنزلت، بحضیض جبل أو سهل أرض، و سلونی عن الفتن، فما من فتنة إلا و قد علمت من کسبها و من یقتل فیها»^(۳)

بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید، بپرسید از من از کتاب خدا، و آیه ای

۱- ابن کثیر در تفسیرش ۲۳۱/۴ به دو سند ذکر نموده و گوید به دیگر سند نیز وارد شده.

۲- «جامع بیان العلم» قرطبی ص ۱۱۴.

«ریاض النضره» محب طبری ۱۹۸/۲.

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۱۲۴ و در اتقان ۳۱۹/۲.

«تهذیب التهذیب» عسقلانی ۳۳۸/۷، نیز در فتح الباری ۴۸۵/۸.

«عمدة القاری» بدرالدین عینی ۱۶۷/۹.

«مفتاح السعادة» احمد طاش کبری زاده ۴۰۰/۱.

۳- احمد حنبل با اضافه این جمله: همانند این روایت را بسیاری ازو نقل کرده اند (ینابیع الموده

نباشد مگر آنکه بدانم کجا نازل گردیده، در دامنه کوه یا در زمین هموار، و
پرسید از من از فتنه ها، پس فتنه ای به وقوع نپیوندد مگر آنکه بدانم چه
کسی آنرا به وجود آورد و چه کسی در آن کشته خواهد شد!

۵- «وسلونی من کتاب الله فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم أبليل نزلت أم بنهار، أم
في سهل أم في جبل، ولو شئت أوقرت سبعين بعيراً من تفسير فاتحة
الكتاب.»^(۱)

سؤال کنید مرا از کتاب خدا، پس به خدا قسم آیه ای نباشد مگر آنکه بدانم
در شب نازل گردیده یا در روز، در دشت فرود آمده یا در کوه، و اگر
بخواهم می توانم هفتاد شتر را از (نوشته های) تفسیر فاتحه الکتاب
(سوره حمد) بار زتم.

و آن حضرت در عمل نیز ادعای خود را جامه عمل می پوشانید.

۶- روایتی را حاکم و ذهبی با اعتراف به صحت آن و دیگران از ابوطیفیل
یکی از صحابه عظیم الشأن مورد قبول اهل سنت، نقل کرده اند که گفت:
دیدم امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بر فراز منبر ایستاده و می فرماید:
پرسید از من قبل از آنکه نتوانید پرسید و پس از من هم از کسی هم چون
من نخواهید پرسید.

پس ابن کوا (که بعداً از گروه خوارج سر در آورد) به پا خواست و گفت:

یا امیر المؤمنین: ﴿الذاریات ذروا﴾^(۲) چیست؟

امام فرمود: بادها.

ابن کوا گفت: ﴿فالحاملات وقرا﴾ یعنی چه؟

امام فرمود: منظور از آن کشتی ها است.

۱- «الفتوحات الاسلامیه» احمد زینی دحلان ۳۳۷/۲.

«اصابه» ابن حجر ۵۹-۶۰ این حدیث را تا کلمه جبل با سه مرتبه کلمه سلونی روایت کرده.

۲- سوره الذاریات ۱/۵۱.

ابن کوا گفت: ﴿فالمقسمات أمراً﴾ چیست؟

امام فرمود: مقصود فرشتگان می باشند.

ابن کوا گفت: ﴿الذین بدّلوا نعمة الله کفرًا وأحلّوا قومهم دار البوار جهنم﴾^(۱) کیانند؟

امام فرمود: منافقان قریش.^(۲)

در اینجا عقلا و دانشمندان اهل تسنن و پیروان خلفای سه گانه، باید توضیح دهند - گذشته از مسئله قیامت و ضرورت شناخت و پیروی امامانی که بتوانند پاسخگوی علمی و دینی مسلمانان باشند تا مردم در پرتو رهنمودهای آنها به سعادت برسند - که در دنیای امروز که دنیای علم، تخصص، صلاحیت و لیاقت است، چه دلیل منطقی و قابل قبولی برای پیروی از افراد جاهل و نادان دارند، و در قیامت چه حجتی دارند که مردم عوام و افراد تحت نفوذشان را به سوی این اشخاص سوق داده و دعوت کرده اند؟! که مبادا آبروی خود را در دنیا و آخرت، فدای عصبیت های ارثی و حالت بی تفاوتی کنند.

۱ - سوره ابراهیم ۲۸/۱۴.

۲ - «مستدرک حاکم» ۴۶۶/۲، و تلخیص آن از ذهبی نیز در ص ۳۵۲ روایتی در این زمینه آمده رجوع شود.

«نظم درر السمطین» زرنندی ص ۱۲۶ با تفصیل بیشتر.

«درالمنثور» سیوطی ۱۱۱/۶ بدون ذکر ابن کوا و به روایت از عبدالرزاق، فریابی، سعید بن منصور، حارث بن ابی اسامه، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، مصاحف ابن انباری، حاکم با اعتراف به صحت حدیث، شعب الایمان بیهقی از طرق مختلف.

«فتح الملک» العلی ابن صدیق مغربی ص ۴۵ ۴۶.

سؤال سوم

فرمان بردار بی چون و چرا یا شخص متخلف و بهانه جو؟

با نگاهی به تاریخ دوران نبوت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و بررسی چگونگی برخوردها و عکس العمل‌های افراد در برابر انواع ماموریت‌های جنگی و تکالیف دینی از ناحیه آن حضرت، بدین نتیجه دست می‌یابیم که بعضی از افراد (با آنکه حجم ماموریتشان از لحاظ کم و کیف با همه ماموریت‌های محوله به دیگران برابری بلکه زیادتی داشته) برای نمونه، یک مورد تخلف و عذر تراشی از آنها سر نزده، بلکه هرگونه ماموریت پر خطر و پر درد سر را با جان و دل می‌پذیرفتند و حتی بیش از حد انتظار و متعارف در راه انجام آن جان فشانی و مردانگی از خود نشان می‌دادند.

هم چنان که نسبت به دیگر دستورات و تصمیم‌گیریهای پیامبر اکرم ﷺ در هر امر عبادی، مالی، جنگی، سیاسی و... بدون هیچ گونه تامل و رد و ایراد تسلیم محض و پیش قدم در هم کاری بوده‌اند.

به عکس افراد مقابل، که پیامبر گرامی اسلام با توجه به موقعیت آنها، کمتر ماموریت سرنوشت ساز بدانها محول می‌کرد، و هم در هر کجا و هر وقت کوچک‌ترین ماموریتی به آنان احاله می‌فرمود؛ یا نقش مثبتی از خود نشان نمی‌دادند، و یا از آغاز امر با بهانه جوئی و عذر تراشی، شانه خالی کرده و فرار را بر قرار ترجیح دادند.

اضافه بر این، چه بسا در کارهای پیامبر دخالت و چون و چرای بی جا می‌نمودند که از یک سو قبل از پیامبر سر و صدای دوستان و همفکرانشان علیه آنها بلند می‌شد و ایشان را ملامت و سرزنش می‌کردند.

و از سوی دیگر مایه رنجش خاطر آن حضرت می‌شدند، و طبعاً با این

چون و چرای بی جا روح جسارت و گستاخی را در دیگران می دمیدند و کار به جبهه گیری مخالفان منتهی می گردید.

اکنون به منظور توضیح کوتاهی جهت روشننگری موضوع بحث، می پردازیم به ذکر نمونه هایی از نقش طرفین فرمانبردار یا متخلف و بهانه جو.

عملکرد امیر مؤمنان علیه السلام و خلفاء، در مأموریت های جنگی و غیره

ناگفته پیداست که زمینه بررسی کامل موضوع سر مقاله فوق با هر چقدر رعایت اختصار و کوتاهی در سخن، به اندازه ای وسیع و پهناور است که از محدوده ظرفیت اصل کتاب خارج و خود به تنهایی مستلزم کتاب مستقل و پر حجمی خواهد بود تا پاسخ گوی علاقمندان و محققینی باشد که شخصا نا آگاه و بی بهره از فراز و نشیبهای تاریخ اسلام به ویژه دوران سرنوشت ساز بیست و سه ساله نبوت نبوده، و کم و بیش می دانند این بخش از تاریخ اسلام چقدر آلوده و مخلوط به دروغ و تحریف و تناقض است و چه سهم عظیمی از قدرت حکومت قرون اولیه اسلام و نیروهای مالی و علمی و انسانی مسلمانان تحت نفوذ، صرف دستبردهای حدیثی، تفسیری، تاریخی و مسخ حقائق و به دیگر اصطلاح تلبیس حق به باطل شده، که متأسفانه این رشته سر دراز دارد، و به هر حال به خاطر خالی نبودن این کتاب از مقایسه ای که بعداً بر اساس سرمقاله به نظر خواهد رسید. به ذکر بخشی از کتاب «دورنمایی از زندگی امیر مؤمنان علیه السلام» که به قلم این جانب تنظیم شده و بیانگر تفصیل خدمات و همکاریهای آن حضرت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، اکتفا می نمائیم.^(۱)

۱- امید است به یاری خدا و عنایت صاحب اصلی کتاب - مولای متقیان ارواحنا له الفداء - مشکلات همه جانبه چاپ و نشر کتاب، جای خود را به امکانات مربوطه دهد، و به زودی اصل کتاب که شاید در نوع خود کم نظیر باشد عیناً در اختیار خوانندگان قرار گیرد.

نقش عملی امیرمؤمنان در یاری رسول خدا

- ۱- مأموریت برای تشکیل مجمع چهل نفری از سران قریش و اطعام آنها جهت دعوت به اسلام در دو نوبت.
- ۲- مأموریت شبانه و سرّی برای شکستن بت بزرگ هبل بر بام کعبه، قبل از هجرت و انجام آن با بالا رفتن از دوش مبارک پیامبر ﷺ.^(۱)
- ۳- مأموریت همراهی با پیامبر ﷺ در مهاجرت به طائف بعد از وفات حضرت ابوطالب و فشار مشرکان بر آن حضرت در سال دهم بعثت.
- ۴- مأموریت همراهی با پیامبر در پناهندگی به قبیله بنی عامر بن صعصعه.
- ۵- مأموریت ليله المبيت و خوابیدن در بستر پیامبر در شب توطئه قتل آن حضرت و زمینه سازی مهاجرت آن بزرگوار به مدینه.
- ۶- مأموریت تهیه مرکب سواری و ساز و برگ سفر دور و دراز پیامبر به مدینه، پس از رفتن به غار ثور.
- ۷- مأموریت سه روز ماندن در مکه جهت رد امانات و سپرده های نزد پیامبر و انتقال فواطم (فاطمه زهرا، فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب که گویا دختر عمه پیامبر ﷺ بود) و چند نفر از مسلمانان مکه برای پیوستن به پیامبر ﷺ.
- ۸- مأموریت های جنگی و همراهی با پیامبر اکرم در همه غزوات^(۲) جز

۱- در این باره سه رساله مستقل نوشته شده رجوع شود به مجله شریف «تراننا» ۷۷/۱۵، ۷۸.

۲- مورخ شهیر و سیره نویس معروف اهل تسنن، ابن هشام به نقل از محمد بن اسحاق بزرگ مورخ اسلامی در «سیره نبوی» ۲۵۶/۴ نویسد غزوات و جنگهایی که پیامبر خدا ﷺ شخصا در آن شرکت و هم راهی داشت بیست و هفت غزوه بود. آنگاه یک یک این غزوات را با علل و انگیزه‌ای که هر یک داشته نام برده، سپس اضافه می‌کند: از این تعداد کار نه غزوه (بدر،

غزوه تبوک که از این پس بیاید، و عهده دار شدن پرچمداری صحنه‌های جنگ و رفتن در خط مقدم جبهه و رویارویی با سران کفر و شرک، و به دست آوردن پیروزی بر آنان با کشتن امثال مرحب خیبری یهودی و عمرو بن عبدود و دیگر شجاعان و یا سردمداران قریش و دفاع از جان شریف پیامبر در غزوه احد و غزوه حنین، در موقعی که همه فرار کردند و تنها علی و چند نفر از بنی هاشم باقی ماندند.

۹ - مأموریت گرفتن کلید کعبه از عثمان بن طلحه، که در روز فتح مکه از داخل کعبه در را بست و به بام کعبه رفت، پس علی علیه السلام هم به هر وسیله‌ای که بود به بام کعبه رفت و کلید را گرفت.

۱۰ - مأموریت‌های فراوان جهت سرکوبی آشوب‌گران یهود و بت پرستان اطراف مدینه، مثل فدک و دستیابی به بخشی از سرزمین فدک (که بعداً از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار به فاطمه علیها السلام شد) و بلاد مَدْحَج، و وادی الرَّمْل که تحت عنوان «سریه ذات السلاسل» مطرح گردیده و...

۱۱ - مأموریت برای سرکوبی بنی قریظه بعد از اعزام بزرگان صحابه و فرار هریک از آنها از جنگ، موفقیت حضرت علی علیه السلام.

۱۲ - مأموریت رفتن به طائف به همراهی پیامبر و محاصره آن شهر بعد از فتح مکه.

۱۳ - دو مرتبه مأموریت رفتن به یمن جهت دعوت به اسلام و فتح منطقه یمن به دست آن حضرت.

۱۴ - مأموریت رفتن به یمن در مرتبه سوم جهت امور قضائی بین مسلمانان و انجام آن به نحو جالب و حیرت انگیز.

← احد، خندق، قریظه، مصطلق، خیبر، فتح، حنین و طائف) به قتال و کشتار انجامید و تنها در غزوه تبوک علی که در همه غزوات شرکت داشت به دستور پیامبر از مدینه خارج نشد تا از توطئه منافقان در مدینه پیشگیری و به جای پیامبر اکرم مراسم اسلامی را برگرداند و انجام دهد.

- ۱۵ - مأموریت جانشینی از پیامبر در مدینه در وقعه تبوک، جهت حفاظت از مدینه و مردم در مقابل توطئه منافقان و انجام مراسم اسلامی.
- ۱۶ - مأموریت برای رفتن به منطقه بنی جذیمه (که به دست خالد بن ولید قتل عام و غارت شده بودند) جهت پرداخت خونبهای مقتولین و تاوان خسارتهای مالی و غیر مالی بدانها و انجام آن به نحو احسن و بیش از حد انتظار.
- ۱۷ - مأموریت ابلاغ آیاتی سرنوشت ساز از سوره مبارکه براءت، در جمع حجاج مکه و مردم آن، پس از عزل ابوبکر.
- ۱۸ - مأموریت پر افتخار شرکت در قضیه مباحله و رویارویی با نصاری نجران در جنگ با سلاح دعا و نفرین.
- ۱۹ - مأموریت رفتن به نجران جهت جمع آوری صدقات و دریافت جزیه‌های اهل کتاب.
- ۲۰ - مأموریت برای قتل ذوالثدیه (که بعداً به عنوان یکی از رهبران خوارج سر از آب در آورد) در موقعی که قبلاً ابوبکر و عمر برای این کار مأموریت یافته و از دستور پیامبر تخلف نموده بودند، و چون علی علیه السلام برای انجام آن رفت از محلی که بود خارج گردیده و حضرتش بدو دست نیافت.
- و دیگر مأموریت‌های جنگی که سیوطی نوشته است^(۱) در نوزده سریه فرماندهی نیروی اعزامی برای مقابله با مخالفان و دشمنان اسلام را به عهده داشت، و ارجاعات از قبیل تنظیم و نوشتن قرارداد صلح و متارکه جنگ در حدیبیه و انجام مراسم غسل و کفن و دفن بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات.

۱ - «تاریخ الخلفاء» ص ۷۶، پایان فصل مبایعه علی .

فداکاریهای امیر مؤمنان علیه السلام بدون مأموریت قبلی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱ - متفرق کردن و تاراندن بچه‌های مشرکین که به تحریک مشرکین، پیامبر را با سنگ و کلوخ مورد اذیت قرار می‌دادند، و چون حضرتش این موضوع را با علی در میان گذارد، علی علیه السلام خود داوطلب همراهی با پیامبر شد و آنان را مرعوب و متفرق می‌نمود، آن چنان که هر وقت او را می‌دیدند فرار می‌کردند و می‌گفتند: جاء ابوالحسن القضم. و حضرتش خود در بعضی مواقع در برابر دشمنانش می‌فرمود:

«أنا أبو الحسن القضم»^(۱)

۲ - در سالهای پناهندگی پیامبر و بنی هاشم به توصیه ابوطالب در محلی (مشهور به شعب ابی طالب) حضرتش طبق نقشه پدرش به منظور جلوگیری از توطئه قتل پیامبر اکرم در تاریکی شب، به جای پیامبر می‌خوابید و پیامبر در جای دیگر، تا وقتی که زمینه آزادی آنها (با خوردن موریانه، قرارداد کتبی و توطئه آمیز قریش را بر علیه پیامبر و بنی هاشم که به دیوار کعبه آویخته بودند) فراهم شد.

۳ - نقش امیر مؤمنان علیه السلام در تهیه مواد غذایی و دیگر نیازهای پناهندگان «شعب» در برابر تحریم و ممنوعیت اقتصادی قریش، و جلوگیری شدید از معامله با بنی هاشم در طول بیش از دو سال که بسیار سرنوشت ساز بود، و آنها را از قحطی و مردن از گرسنگی نجات داد.

خلافاء و وظایف و مأموریت‌های محوله از طرف پیامبر

۱- فرار از جنگ احد و تنها گذاشتن پیامبر.

به نوشته تاریخ نگاران و زندگی نویسان پیامبر، موقعی که در جنگ احد پیروزی مسلمانان بر اثر سرگرم شدن محافظین گذرگاه احد به جمع‌آوری غنائم به شکست تبدیل شد، و دشمنان فراری همه برگشته و نخستین هدف خویش را پیامبر قرار دادند، امیر مؤمنان که به پیامبر و سلامت او می‌اندیشید با کمک چند نفر امثال ابودجانة و سهیل بن حنیف، به دفاع از جان شریف پیامبر برجا ماندند، و حمزه هم مشغول جنگ و درهم کوبیدن هجوم مشرکین شد، اما دیگران از جمله ابوبکر و عمر و عثمان همه فرار کردند. و جالب آنکه عثمان حتی از محدوده احد هم خارج شد تا موقعی که رسول خدا به مدینه برگشتند و کار از کار گذشته بود شرفیاب محضر آن حضرت شد.

آری در حالی که نامبردگان با عده دیگر در پناه سنگی بر بلندی کوه خزیده و می‌گفتند: «ای کاش کسی به نمایندگی ما نزد عبدالله بن اُبی می‌رفت تا برای ما از ابوسفیان امان گیرد، ای مردم محمد را کشتند و باید همگان به جانب قوم خود برگردید، پیش از آنکه آنها بیایند و شما را بکشند» امیر مؤمنان از هر سو حمله و هجوم به پیامبر را دفع و هجوم آوران را تار مار می‌کرد و در این حال به سان کبد شتر از بدنش خون می‌ریخت.

و در همین موقع بود که جبرئیل امین کلمه ارزنده «لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذوالفقار» را درباره علی به پیامبر عرض کرد.

هم چنان که آیه شریفه: ﴿ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا﴾^(۱) درباره فراریان از جنگ بدر از جمله عثمان

نازل گردید...^(۱)

برای آگاهی بر مشروح جنگ احد و اطلاع از لیست فراریان از اطراف پیامبر، از جمله ابوبکر، عمر و عثمان، مراجعه شود به تاریخ طبری سال سوم از هجرت و دیگر مصادر.

۲- مأموریت ابوبکر و عمر برای فتح قلعه‌های خیبر .

به شرحی که تاریخ نگاران آورده‌اند با برپائی جنگ خیبر و آغاز جنگ بر علیه یهود، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر روز فرماندهی نبرد را به یکی از مسلمین می‌دادند، اما او شکست خورده باز می‌گشت.

به نوشته ابن هشام از قول ابی سلمه بن عمرو اکوع: پیامبر نخست پرچم را به ابوبکر داد و او را به فتح برخی از قلعه‌های خیبر مأمور فرمود، اما او کاری

۱- «مسند احمد» ۶۸/۱.

«تفسیر ابن کثیر» ۴۱۹/۱.

«تفسیر قرطبی» ۲۴۵/۴.

«ریاض النظره» ۹۷/۲.

«تفسیر خازن» ۳۰۷/۱.

«صحیح مسلم» به چند سند ۱۱۹/۲، ۱۸۹/۵، ۱۲۱/۷، ۱۲۲.

«خصائص احادیث» نسائی ۱۴ و ۱۵.

«مستدرک» حاکم به دو سند ۳۸/۳.

«اسدالغابه» ابن اثیر ۲۱/۴.

«تلخیص مستدرک» ذهبی در ۳۸/۳.

«سنن الکبری» بیهقی ۵۳/۴، ۳۶۲/۶، به دو سند ۱۳۱/۹.

«محمد رسول الحریره» عبدالرحمن شرقاوی بدوی چ مصر ص ۱۳۳۲.

«اکتفاء فی مغازی رسول الله» سلیمان بن موسی کلاعی ۲۵۸/۲.

«عیون الاثر» ابن سید الناس در ۱۳۲/۲.

«البدایة و النهایة» ابن کثیر در ۱۸۴/۴، ۱۸۵، ۱۸۸.

«کنز العمال» متقی هندی در ۴۶۲/۱۰ از ابن شیبیه و بزار و ص ۴۶۳ از ابن جریر و ابن ابی شیبیه.

«ابن ابی الحدید» ۱۹/۱۵-۲۵.

«حیة» دکتر محمد هیکل مصری ص ۲۹۸.

از پیش نبرد و برگشت.

روز دوم پرچم رابه دست عمر داد، او نیز همانند دوستش نومیدانه با دست خالی برگشت.^(۱)

طبری از بریده اسلمی آورده است که چون عمر بن خطاب پرچم به دوش با گروهی از مردم به سوی دشمن رفت، شکست خورد و او و همراهانش در حالی که هر یک دیگری را به ترس متهم می‌کردند به خدمت پیامبر بازگشتند، و بدین ترتیب هر بار که پیامبر پرچم را به کسی می‌داد بی‌آنکه کاری از پیش برد باز می‌گشت، تا آنکه بالاخره توان مسلمانان رو به کاهش نهاد و بیشتر ساز و برگ آنها پایان گرفت.

در آن موقع پیامبر ﷺ با فریادی که همه شنیدند فرمود:

به خدا سوگند فردا رأیت جنگ را به کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

و فردا پرچم را بدست علی داد و او با پیروزی حیرت انگیز برگشت. در غزوه بدر عثمان پا به فرار نهاد و از صحنه جنگ خارج و به مدینه رفت بعدها عبدالرحمان بن عوف، که گرداننده شورای خلافت بود و او را انتخاب کرد، بر اثر تندروی های وی در پایان خلافتش او را به عنوان فرار از جنگ بدر هدف ملامت و سرزنش قرار داد، چون خبر به ولید بن عقبه عموزاده فاجر عثمان رسید، ادعا کرد که رقیه، دختر خوانده پیامبر ﷺ و زوجه عثمان بیمار بوده و بدین جهت او از صحنه جنگ فرار کرده. اما از صحابه کسی چنین چیزی را باور نداشت.^(۲)

۱- «سیره النبویه» ۳/۳۴۹ به نقل از ابن اسحاق.

«حلیة الاولیاء» حافظ ابو نعیم در ۶۲/۱.

۲- رجوع شود به مصادر پاورقی دو صفحه قبل، ذیل آیه (ان الذین تولوا...)

۳- فرار از جنگ حنین و تنها گذاردن پیامبر

سال هشتم هجرت در غزوه حنین، هنگامی که حمله مزورانه و از پیش حساب شده هوازن به مسلمانان شروع شد و از هر سوی بر آنها تاختند، و باران تیر و نیزه و شمشیر باریدن گرفت و بالاخره هر دو لشکر در هم آمیختند، مسلمانان ترسیدند و پیامبر اکرم ﷺ را تنها گذارده، گریختند. و تنها علی بن علی بن ابیطالب رضی الله عنه و عباس بن مطلب و ابوسفیان بن حارث و اسامه بن زید در اطراف حضرتش باقی ماندند.

و به روایت «ارشاد» شیخ مفید تنها ده نفر در کنار پیامبر ماندند که نه تن آنان هاشمی و دهمی ایمن فرزند ام ایمن بود که شهید هم شد، اما دیگران از جمله ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر دست اندکاران سقیفه و خلافت همه پابه فرار نهادند و هرچه پیامبر فریاد زد: اینک من رسول خدا هستم، محمد بن عبدالله را تنها نگذارید، کسی اعتنا نکرد.

یعقوبی در تاریخش به روایت مفید تاکید دارد، اما حلبی در سیره اش گوید: آن گاه که در حنین همه از اطراف پیامبر پراکنده شدند فقط چهار نفر بر جای ماندند، سه تن هاشمی علی، عباس و ابوسفیان بن حارث و ابن مسعود که از جانب چپ دفاع می کرد و دو نفر اول از پیش روی پیامبر دفاع می نمودند و ابوسفیان زمام اشتروی را در دست داشت.

و بالاخره با کشته شدن ابن جروول پرچم دار هوازن به دست امیر مؤمنان کار آنها به شکست انجامید و اضافه بر فرار تعدادی از آنها و کشته شدن تعدادی دیگر، نیز تعدادی اسیر باغنائم فراوان جنگی بدست مسلمانان افتاد و در همین موقع آیه شریفه: ﴿إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شِئًا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۱) نازل

گردید و خداوند از سختی جنگ و فرار مسلمانان و آرامش بخشیدن به رسولش و به مؤمنین خبر داد.

و شیخ مفید گوید: مقصود از مؤمنین علی و همراهان هاشمی او هستند که در هنگامی که از همه جا بر پیامبر سخت تر و دشوارتر بود آنها پا برجا ماندند...^(۱)

۴ - ترمذ از دستور پیامبر در قتل ذوالثدیه رئیس خوارج

احمد حنبل و دیگر حدیث آوران و تاریخ نگاران آورده اند که ابوسعید خدری گفت: ابوبکر به خدمت رسول خدا ﷺ رسید و گفت: یا رسول الله من به محلی چنین و چنان برخوردم، پس مردی را دیدم به حال خشوع و حسن هیئت نماز می خواند. پیامبر ﷺ فرمود: هم اکنون برو او را به قتل برسان. پس ابوبکر رفت ولی چون او را به حالت نماز گذار دید خوش نداشت او را بکشد و مجدداً بدون انجام مأمورت به نزد پیامبر برگشت.

پیامبر ﷺ به عمر فرمود: برو و او را بکش. عمر هم مثل ابوبکر چون او را به حال نماز دید بدون اقدام به قتلش برگشت، پیامبر این بار به علی دستور داد یا علی برو او را به قتل برسان.

ابوسعید گوید: موقعی که علی بدان محل رفت او را ندید و برگشت و گفت: یا رسول الله من او را نیافتم. پس حضرتش فرمود: این شخص خود و اصحابش قرآن را می خوانند اما از گلوی آنها تجاوز نکند (یعنی قرآن تنها بر سر زبان آنهاست و در دل از آن خبری نباشد) از دین خارج می شوند همانند تیر از

۱ - «تاریخ یعقوبی» ۵۱/۲ - ۵۳.

«ارشاد مفید» ج ۱.

«سیره» ابن هشام ۸۰/۴ - ۹۲.

«سیره حلبی»، ذیل غزوه حنین.

کمان (به سرعت زیاد) پس بکشید ایشان را که شرورترین مردمند.^(۱)

نیز به روایت از ابویعلی در مسندش، انس بن مالک گوید: در عهد رسول خدا ﷺ سخن از مردی که جهد و کوشش او در عبادت شگفت آور بود به میان آمد، ولی پیامبر ﷺ نه به اسم او را می شناخت نه به وصف، که ناگهان آن مرد پیدا شد و به پیش آمد تا در مقابل حاضرین رسید و بدون آنکه سلام کند هم چنان ایستاد، پس رسول خدا ﷺ روی سخن به او نمود و فرمود: تو را به خدا قسم آیا به هنگام ایستادن در اینجا پیش خود نگفتی در بین افراد کسی افضل یا بهتر از من نباشد؟ گفت: آری. آن گاه داخل (مسجد یا محل دیگری که مجاور بود) شد و به نماز ایستاد.

در این موقع پیامبر فرمود: چه کسی حاضر است او را بکشد؟ ابوبکر گفت: من. پس داخل گردید و چون وی را دید نماز می خواند گفت: سبحان الله مردی را بکشم که نماز می خواند؟! و برگشت و در پاسخ رسول خدا که فرمود چه گردی؟ گفت: کراحت داشتم در حالی که نماز می خواند او را بکشم و تو خود از کشتن نماز گذار منع کردی.

پیامبر برای دومین بار فرمود: کیست او را بکشد؟ عمر گفت: من. پس او هم داخل محل گردید و چون او را در حال سجده دید گفت: ابوبکر افضل از من است (و وی را نکشت) پس برگشته و در جواب سئوال پیامبر از چگونگی امر گفت: من وی را در حال نهادن پیشانی خود برای خدا بر خاک دیدم و خوش نداشتم او را بکشم.

پیامبر ﷺ برای سومین بار از کسی که او را بکشد سراغ گرفت و این بار علی گفت: من. پس حضرتش فرمود: اگر او را بیایی. آن گاه علی داخل گردید و متوجه شد که بیرون رفته و او را نیافت، پس برگشت و چون پیامبر جویای امر

۱- «مسند احمد» ۱۵/۳ ج میمنیه.

«تاریخ ابن کثیر» ۲۹۸/۷.

شد گفت: او خارج شده بود.

پیامبر ﷺ فرمود: اگر کشته شده بود هیچ گاه دو مرد از امت من اختلاف نمی کردند.

و حافظ محمد بن موسی شیرازی این داستان را با اضافات و اندکی اختلاف در کتابی که به نام «نزول القرآن فی شأن امیر المؤمنین» از دوازده تفسیر از تفاسیر اهل سنت برداشت و خلاصه گوئی و تالیف نموده، آورده است^(۱).
و در پایان حدیث، پیشگوئی پیامبر ﷺ از موضوع افتراق امت موسی به هفتاد و یک فرقه و امت عیسی به هفتاد و دو فرقه و امت حضرتش به هفتاد و سه فرقه، آمده است و اینکه از هریک از این سه امت یک فرقه ناجی و بقیه گمراه و در هلاکت اند و آن گاه این فرمایش پیامبر در پاسخ سؤال علی از فرقه ناجیه این امت که فرمود:

«آن فرقه ای که به تو و روش اصحابت چنگ زند»^(۲).

اکنون این سؤال مطرح است که آیا پیامبر خدا و بر پا دارنده مراسم نماز و دیگر احکام اسلام به اندازه ابوبکر و عمر نماز را مایه مصونیت خواننده اش نمی دانست که حضرتش دستور داد در حال نماز ذوالثدیة را بکشند و آن دو به خاطر اشتغال به نماز از کشتن وی امتناع کردند؟ و آیا پیامبر اکرم ﷺ خود سرانه و از روی هوای نفس دستور کشتن چنین کسی را هر چند در حال نماز باشد صادر کرد، یا از طرف خدا مأمور صدور چنین امری بود؟ که البته با توجه به مقام عصمت و به دور بودن پیامبر از هرگونه گناه و خطا فرض اول محال است و فرض دوم که مأموریت الهی داشت قولی است که جملگی بر آن اند، و ناگزیر

۱- «مسند ابویعلی» به نقل اصابه ابن حجر ۲۱۲/۳ تحت شماره ۷۲۲ و تاریخ ابن کثیر ۲۹۸/۷.

«حلیة الاولیاء» ابونعیم ۳۱۷/۲ و ۲۲۷/۳.

«مسند بزار» از طریق اعمش، نیز به نقل ابن کثیر ۲۹۸/۷.

«عقد الفرید» ابن عبد ربّه ۴۰۳/۲ چ لجنه تالیف.

۲- «نهج الحق» علامه حلی ص ۳۳۰ چ دارالهجره.

باید اعتراف نمود که ابوبکر و عمر بدون هیچگونه مجوزی تمرد و سرپیچی از فرمان پیامبر نمودند.

۵- مأموریت برای شرکت و همراهی با جیش اسامه و...

بعد از این موضوع جیش اسامه در زیر عنوان «سؤال بیستم» به نظر خوانندگان خواهد رسید که بطور خلاصه:

۱- پیامبر گرامی اسلام در نزدیکی فوت خود براساس مصالحی از جمله خنثی کردن توطئه منافقان در رابطه با مسئله خلافت به هنگام درگذشت آن حضرت، یا پیشگیری از اختلاف افکنی اخلال‌گران در امر جانشینی بعد از خود نیروئی را به فرماندهی جوانی هفده تا بیست ساله به نام اسامه بن زید اعزام به اطراف شام و مقابله با نیروهای رومیان فرمود.

۲- و آنها (یعنی افرادی که هدف اصلی از اعزام نیرو بیرون راندن ایشان از مدینه و خالی بودن شهر از وجود آنان در موقع رحلت پیامبر بود) همه به خاطر تحقق بخشیدن به نقشه از پیش تهیه شده، با بهانه جوئی‌های مزورانه، و کارشکنی، کار رفتن را به درازا کشاندند تا رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، و عملاً دستور جدی پیامبر به تخلف و تمرد انجامید.

۳- طبق مصادر فراوان و معتبر حدیثی و تاریخی اعلام حدیث و رجال تاریخ اهل تسنن^(۱) ابوبکر، عمر، عثمان، ابو عبیده جراح و... شخصا مأموریت

۱- «طبقات الکبری» ابن سعد ۱۹۰/۲ و ۶۶/۴ از ابن عمر.

«تاریخ» یعقوبی ۹۳/۲ چ نجف و ۷۴/۲ چ بیروت. «سنن ترمذی».

«مسند احمد حنبل» ۲۰/۲.

ابن عساکر به شرح «تهذیب تاریخ دمشق».

«کامل التواریخ» ابن اثیر در ۳۱۷/۲ و اسد الغابه.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۵۹/۱ و ۵۲/۶ و ۸۳/۱۲ نیز رجوع شود به جلد

۱۷۵/۱۷ الطعن الرابع علی ابی بکر.

داشتند در جیش اسامه شرکت و با آن همراهی کنند، اما تخلف نمودند و معلوم شد نقشه های از پیش تهیه شده از چه قرار بوده است.

۶- مأموریت از طرف پیامبر برای آوردن قلم و کاغذ، و جسارت به ایشان به روایت ده ها نفر از صحابه و نقل بیش از پنجاه نفر از حدیث آوران درجه اول سنی و تاریخ نگاران این فرقه و همه با ذکر سند آمده است که: پیامبر گرامی اسلام ﷺ در دم واپسین حیات و در جمع صحابه امر به آوردن قلم و کاغذ کرد تا چیزی بنویسد که در پرتو آن مردم پس از درگذشت حضرتش تا قیامت دچار گمراهی و بیراهه روی نشوند.

اما عمر با گفتن کلمه کفرآمیز «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» یا «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْذُوا» کارشکنی کرد و مانع آوردن وسیله نوشتن شد و بالاخره پس از اختلافی که بر سر آوردن کاغذ و قلم به وقوع پیوست، و برخی از حاضران گفتند دستور پیامبر را باید عملی نمود و برخی گفته عمر را تایید کردند، پیامبر ﷺ فرمود: این جا؛ جای بحث و کشمکش نیست برخیزید و به دنبال کار خود بروید.

جالب توجه آنکه عمر خود بعدا ضمن گفتگو با ابن عباس پیرامون مسئله خلافت اعتراف بدین حقیقت کرد که چون پیامبر در مرض موت می خواست (در رابطه با امر خلافت) تصریح به نام علی بن ابیطالب کند من از روی شفقت و

← «تذهیب التهذیب» ذهبی در ج ۱ ذیل نام اسامه بن زید و در تاریخ الاسلام بخش مغازی .
«فتح الباری شرح صحیح بخاری» ابن حجر عسقلانی، کتاب الغزوات باب بعث اسامه...
«روضه الاحباب» عطاء الله بن فضل الله شیرازی ضمن وقایع سال یازدهم هجری .
«کنز العمال» متقی هندی ۵۷۰/۱۰ و در منتخب آن چ حاشیه مسند احمد- ۱۸۰/۴ از عروه شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة چ هند (تشید المطاعن ۵۶/۱).
«سیره النبویة» حلبی در ۲۰۷/۳ و در چ دیگر ص ۲۳۴.
«تهذیب تاریخ ابن عساکر» قادر بدران در ۳۹۱/۲.
«سیره النبویة» زینی دحلان در چ حاشیه سیره حلبی ۳۳۹/۲.
«اعلام زرکلی» ۲۹۱/۱.

دلسوزی و به خاطر حیطة و تسلط بر اسلام مانع انجام آن شدم، و چون حضرتش از پی بردن من به هدفش از نوشتن کاغذ آگاه شد خود نیز از پذیرفتن آن امتناع ورزید.^(۱)

ناگفته پیداست که پیامبر ﷺ خود متوجه بود که بعد از کارشکنی عمر اگر هم چیزی نوشته شود با جو سازی عمر و طرفدارانش به عنوان هجر و هذیان گوئی آن حضرت، دیگر آن نوشته چندان اعتباری نخواهد داشت و آنها پیوسته روی این کلمه کفر آمیز پافشاری و تاکید خواهند کرد، و چه بسا عنوان کلی اسلام دچار خرابی و سقوط گردد.

در پایان جهت آگاهی تفصیلی بر موضوع این بحث مراجعه شود به «تشیید المطاعن» علامه محقق سید محمد قلی لکهنوی ج ۱ ص ۳۵۷ تا ۴۳۱ و دیگر مصادر مربوطه.

همراهی ابوبکر با پیامبر اکرم ﷺ در غار ثور و مهاجرت به مدینه *

به عقیده اهل تسنن و به شرحی که نوشته‌اند: همراهی ابوبکر با پیامبر در رفتن به غار ثور در نزدیکی مدینه و بعدا مهاجرت به مدینه، یکی از فضائل بی چون و چرای ابوبکر و از دلایل بر خلافت اوست و شاهدش هم تعبیر قرآن مجید است از ابوبکر به کلمه «صاحب» در آیه ﴿اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا...﴾^(۲)

اما شیعه می‌گوید: این همراهی ابوبکر با پیامبر مسبوق به دستور نبود، ولی هنگامی که حضرتش متوجه شد کسی در تعقیب اوست و چون روبرگردانید دید

۱- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۲۰/۱۲ و ۲۱ و ۷۹ به نقل از تاریخ بغداد احمد بن ابی طاهر یا ذکر سند.

۲- ترجمه: هنگامیکه پیامبر به همراهش (ابوبکر) فرمود: غمگین مباش که محققا خدا با ماست. سوره توبه ۴۰/۹.

ابوبکر است، به خاطر برملا نشدن نقشه فرارش از مکه و مهاجرتش به مدینه وی را به همراه خود برد. لکن نویسنده این موضوع را مسکوت عنه می‌گذارد تا حداقل چون فضلی برای ابوبکر نبوده قدحی هم نباشد، و همان سخنی را که نسائی در جواب مردم شام در باره معاویه گفت می‌گوید:

آری ابن کثیر دمشقی نویسد: موقعی که حافظ نسائی وارد دمشق شد و بر فراز منبر دم از فضائل علی زد، مردم دمشق از وی خواستند چیزی در فضائل معاویه بگویند: پس نسائی گفت: «أما یکفی معاویه أن یذهب رأساً برأسی حتی یروی فضائل»^(۱)

۷- لغو مأموریت ابوبکر در ابلاغ آیات برائت و اعطاء مأموریت به علی علیه السلام

عموم مفسرین سنی و شیعه و بسیاری از تاریخ نگاران اسلامی نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را جهت ابلاغ آیاتی چند از سوره مبارکه برائت به زائران مکه و اهل آن در ایام حج در سرزمین منی، اعزام و مأمور کرد. و این آیات در حقیقت قطعنامه‌ای بود مبنی بر ممنوعیت روش‌های مختلف جاهلی مشرکان در مکه و مسجد الحرام.

اما پس از طی چند منزل حضرتش به امر خدا او را از این کار معزول و دستور برگشتن وی را صادر و علی بن ابی طالب علیه السلام را مأمور انجام این وظیفه مهم و سرنوشت ساز کرد، و در پاسخ ابوبکر که از علت این عزل و نصب سؤال نمود فرمود:

«...ولکن جبرئیل جانی فقال: لا یؤدی عنک إلا أنت أو رجل منک.» یا

جمله «إنه لا یبلغ عني إلا رجل من أهل بيتي.»

و خاطر نشان نمود که ابلاغ این آیات و انجام این مأموریت سرنوشت

۱- «النهاية» ۱۲۴/۱۱، یعنی آیا معاویه را بس نیست که ما از کارهای خلاف و ناشایسته او سکوت کنیم، که از من می‌خواهید سخن از فضائل او بگویم؟

ساز، تنها در خور صلاحیت خود آن حضرت یا مردی از اهل بیت اوست. همچنانکه امام امیر مؤمنان علیه السلام هم که افتخار این مأموریت به او واگذار شد آن چنان آن را به خوبی انجام داد که دشمنان اسلام و مشرکان همه در برابر آن مرعوب و خود باخته شدند و هدف اصلی از نزول و ابلاغ آیات شریفه قرآنی تحقق پیدا کرد.

در پایان با تسلمی که این قضیه در تاریخ اسلام داشته و دارد تنها به ذکر چند مصدر حدیثی درباره آن اشاره می‌کنیم^(۱) و علاقمندان به تفصیل بیشتر را به مصادر مربوطه ارجاع می‌دهیم.^(۲)

۸- تخلف از فرمان رفتن به مکه

به نوشته ابن هشام هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال ششم از هجرت به قصد زیارت مکه معظمه با گروهی از صحابه و دیگر مسلمانان به راه افتاد قریش وحشت زده شد که مبادا پیامبر به قصد جنگ و قتال راه مکه را پیش گرفته و چند نفر را هریک به تنهایی نزد آن حضرت فرستادند تا از هدف اصلی او آگاه شوند، و از طرفی در صدد توطئه جلوگیری از آمدن پیامبر و مسلمانان بر آمدند که کار به

۱- «مسند احمد» ۲۸۳/۳.

«صحیح بخاری» ۸۱/۶

«تفسیر طبری» ۶۴/۱۰

«شواهد التنزیل» حسکانی ۲۳۹/۱

«الکشف و البیان» ثعلبی ذیل آیات مربوطه در آغاز سوره.

۲- جهت آگاهی بر تعدادی بیش از هفتاد نفر از حفاظ حدیث و مفسران و مورخان اسلامی که این داستان را نوشته اند رجوع شود به «الغدیر» ۳۳۸/۶ ۳۵۰، «سبیل النجاة فی تامة المراجعات» ضمیمه چ بیروت ص ۱۴۸ تحت شماره ۵۶۷ به قلم دانشمند ارجمند آقای حسین راضی.

«النص و الاجتهاد» از آیت الله شرف الدین چ منضم به تحقیقات دانشمند ارجمند آقای ابومجتبی، در بیروت ص ۳۴۰.

صلح حدیبیه و رفتن به مکه در سال بعد انجامید.

در این موقع رسول خدا ﷺ عمر خطاب را به پیش خواند تا به مکه اعزام نماید و به اشراف مکه اطلاع دهد که هدف اصلی پیامبر چیزی جز زیارت خانه خدا نیست.

عمر گفت: یا رسول الله من بر جان خود از قریش می ترسم و از بنی عدی بن کعب (قبیله عمر) کسی در مکه نیست که از اذیت و قصد جان من جلوگیری کند و بدین وسیله از اطاعت دستور پیامبر و رفتن به مکه سرپیچی و شانه خالی کرد و گفت: عثمان را بفرست که از من در نزد آنها عزیزتر است.^(۱)

در صورتی که علی رضی الله عنه در توطئه قتل پیامبر در جای آن حضرت خوابید تا حضرتش بتواند از شر مشرکین جان سالم بدر برد.

۹- تخطئه صلح حدیبیه

و در صلح حدیبیه که در سال ششم هجری در نیمه راه رفتن پیامبر و گروهی از مسلمانان به مکه انجام شد موقعی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نمایندگان مشرکین موافقت کرد (طبق شرایط مندرج در صلحنامه‌ای که به دست امیر مؤمنان تنظیم گردید) خود و مسلمانان همراه از رفتن به مکه صرف نظر کنند و رفتن آنها به مکه برای مراسم زیارت به سال بعد موکول گردد، عمر بن خطاب در صدد تخطئه و انکار برآمد و گفت:

یا رسول الله مگر ما مسلمان نیستیم؟

فرمود: چرا.

گفت: مگر آنها کافر نیستند؟

فرمود: چرا.

گفت: پس از چه رو ما در امر دین تن به ذلت دهیم و از رفتن به مکه منصرف شویم.

فرمود: من فقط بدانچه مامور شده ام عمل می کنم.

گفت: مگر نه اینست که که به ما وعده دخول در مکه داده شده؟ در حالی که ما فعلا ممنوع الدخول شده و با تن به ذلت دادن در امر دین برمی گردیم، به خدا قسم اگر یاورانی بیابم تن به ذلت نخواهم داد.

آن گاه ابوبکر به عمر نهیب زد و گفت: وای بر تو متابعت حضرتش را رعایت کن، به خدا قسم او رسول الله است، و محققا خداوند وی را ضایع نخواهد کرد، و اضافه نمود: آیا وعده داده شده که همین امسال داخل مکه می شوید؟

عمر گفت: نه.

ابوبکر گفت: پس بعدا داخل خواهید شد.

و چون در سال هشتم هجری پیامبر خدا ﷺ مکه را فتح نمود و کلید کعبه را به دست آورد عمر را به پیش خواند و فرمود: این همانست که شما (مسلمانان) بدان وعده داده شدید. (۱)

۱- «سیره ابن هشام» ۳/۳۳۱.

«صحیح بخاری» ۱۷۰/۶ کتاب التفسیر.

«صحیح مسلم» ۱۴۱۲ کتاب جهاد و السیر حدیث ۱۷۸۵.

«مسند احمد حنبل» ۴/۴.

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۵۹/۱۲، ۸۷ و ۱۵/۱۸۰.

«سیره النبویة» حلبی ۷۰۶/۲.

«تفسیر قرطبی» ۲۷۷/۱۶.

«درالمنثور» سیوطی ۷۶/۶.

«فتح القدیر» شوکانی ۵۵/۵.

«تفسیر خازن» ۱۶۸/۴.

«سیره النبویة» حلبی ۷۰۶/۲.

و این قضیه را با اختلاف در بعضی جزئیات شامل تعبیراتی تند و زننده از ناحیه عمر، و اعتراف وی به شک در اسلام و رد و ایراد بین او و پیامبر و ابوبکر و ابو عبیده جراح (با اضافه تمرد و نافرمانی عمر و دیگر همراهان از دستور پیامبر ﷺ مبنی بر نحر و ذبح شترهایی که به منظور قربانی در مینا همراه آورده بودند، و تراشیدن سرها بجای حلق در مینا، با آنکه سه مرتبه بر آن تاکید نمود، تا وقتی که حضرتش خود مبادرت به نحر و قربانی و حلق شعر نمود، پس همراهان هم متابعت کردند) ضمن اسناد مختلف آورده‌اند، مراجعه شود.

۱۰ - تخطئه از نماز بر جنازه ابن سلول

نیز در موقعی که ابن سلول یکی از سران منافقین از دنیا رفت و پیامبر ﷺ بنا بر مصلحتی اقدام به خواندن نماز بر جنازه او کرد، عمر با گرفتن و کشیدن گوشه لباس پیامبر، حضرتش را مورد عتاب و اعتراض قرار داد و گفت: از چه رو بر جنازه فرمانده منافقین نماز می‌خوانی و استغفار می‌کنی؟! (۱)

* * *

اکنون که کم و بیش از نقش امام امیرمؤمنان و هریک از دست اندرکاران خلافت قبل از او در برابر مأموریت‌های جنگی و غیر جنگی از طرف پیامبر اسلام آگاه شدیم و نمونه‌هایی از عملکرد منفی و مثبت هریک را در همکاری با او و نقش ایشان را در پیشرفت اسلام خواندیم، و نیز آنچه را که امیرمؤمنان در مجمع صحابه و مهاجر و انصار با صدای بلند خاطر نشان کرد و فرمود:

← «تاریخ الخمیس» دیاربکری ۲۴۲/۱

برای تفصیل بیشتر رجوع شود به النص والاجتهاد مرحوم آیت الله شرف الدین مورد ۱۷ ص ۱۳۶ ۱۸۱ ج دارالاسلامیه بیروت.

۱ - «صحیح بخاری» ۹۲/۲ و ۱۱۵ باب ما یکره الصلاة علی المنافقین و باب الکفن و القمیص من ابواب الجنائز و ۸۵/۶

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۸۱/۱۰.

« ولقد علم المستحفظون من أصحاب محمد ﷺ اني لم أرد على الله و لا على رسوله ساعة قط، و لقد واسيته بنفسي في المواطن التي تتكص فيها الأبطال و تتأخر فيها الأقدام نجدة أكرمني الله بها »^(۱)

أصحاب و یاران محمد ﷺ که حافظان و نگهداران اسرار او هستند به خوبی می دانند که من حتی یک لحظه به معارضه با (احکام و دستورات) خدا و رسولش برنخواستام و با در کف نهادن جان خود در صحنه های نبردی که دلاوران قدمهایشان می لرزید و پایه فرار می گذاردند با حضرتش مواسات و فداکاری کردم، و این در سایه نیرو و شجاعتی بود که خداوند مرا بدان گرامی داشته بود.

پس از یک سو احدی از دشمنان و منافقان دم از تخطئه و تکذیب آن نزدند و از سوی دیگر به شرحی که خواندید، ده ها نفر از صحابه و عموم حدیث آوران و تاریخ نگاران و ارباب رجال، همه و همه گفته های حضرتش را تأیید و یک یک مواردش را نقل نمودند.

می گوئیم: آیا علی بن ابیطالب واجد شرائط خلافت بلا فصل پیامبر و دارای صلاحیت امام زمان بودن بعد از آن حضرت بود که شناختنش مایه سعادت و نجات باشد و شناختنش متعقب به مرگ جاهلی؟

یا سه نفر متصدیان پیش از علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی ابوبکر، عمر و عثمان؟ و می پرسیم: آیا در دنیای علم و درایت، عدل و انصاف، و تمدن و دمکراسی، و در رابطه با انتخاب رؤسا و مسئولان درجه اول و سطح بالای کشورهای پیشرفته و تمدن، روش علی بن ابیطالب می تواند الگو و ملاک تصدی زعامت و زمامداری و سرنوشت ساز ابدی شئون مادی و معنوی گروهها و طبقات از نژادهای مختلف و مناطق گوناگون دنیای اسلام باشد یا روش رقبای حضرتش؟

۱ - «نهج البلاغه» خطبه ۱۹۷ به ترتیب صبحی.

و در صورتی که پیامبر خود دخالتی در تعیین و معرفی خلفای بعد از خود نکرده باشد و آنرا واگذار به انتخاب امت فرموده باشد باید علی را انتخاب کرد یا دیگران را؟

محققان این رجال دین و مسئولان رهبری اهل تسنن هستند که باید دست از تعصب و لجاجت بردارند و بدانند اگر اینگونه سثواها و صدها همانندش را پیشینیان آنها قبلاً نادیده و ناشنیده انگاشته و اینان هم از این پس آنها را نادیده و ناشنیده انگارند، بدون شک در قیامت باید پاسخگوی آنها باشند، و به موجب ﴿یوم ندعوا کلّ أناس بآمامهم﴾^(۱) با کسانی که دم از محبت و حمایت آنان می‌زنند محشور و محاکمه خواهند شد. ﴿ان خیراً فخیراً و ان شرأ فشرأ﴾

سؤال چهارم

صالح مؤمنین یا فاسد...؟

حفاظ حدیث و اعلام از اهل تسنن با ذکر اسناد متعدد و مختلف به نقل از حدیفه، زید بن ارقم، عبدالله بن عباس، علی بن ابیطالب، عمرو بن عاص، مجاهد، و أسماء بنت عمیس روایت کرده‌اند: وقتی آیه شریفه: ﴿و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاہ و جبرئیل و صالح المؤمنین﴾^(۱) نازل گردید و خداوند با ایراد آن دو نفر همسران پیامبر (عایشه، حفصه) را در صورت تظاهر علیه حضرتش تهدید، و خود و جبرئیل و صالح مؤمنین را به عنوان یار و یاور پیامبر گرامیش معرفی و اعلام نمود، پیامبر ﷺ فرمود:

«صالح مؤمنین» علی بن ابیطالب است.^(۲)

۱- سورة تحریم ۴/۶۶.

۲- «مسند احمد حنبل» ۳۳/۱ و ۴۸.

«صحیح بخاری» در بخش تفسیر به شماره ۴۵۹۲ (بشرح کرمانی ۱۵۶/۱۷).

«تنزیل الایات المتزله فی مناقب اهل البیت» حسین بن حکم حبری در ص ۸۶

«تاریخ» ابن جریر طبری به نقل فتح الباری.

«الکشف و البیان» ابواسحاق ثعلبی ج ۴ مخطوط ذیل آیه.

«مانزل من القرآن فی علی علیہ السلام» ابونعیم اصفهانی در به شرح «النور المشتعل» علامه محمودی ص ۲۵۸.

«شواهد التنزیل» حسکانی ۲۵۴/۲ ۲۶۲ با هیجده سند.

«مناقب علی بن ابی طالب» ابن مغزلی در ص ۲۶۹ شماره ۳۱۶.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر در بخش امام امیر المؤمنین ۴۲۵/۲.

«مطالب السؤل» محمد بن طلحه شافعی ص ۱۶ چ تهران.

«تذکره الخواص» سبط ابن جوزی ص ۲۶۷ چ نجف.

«کفایة الطالب» گنجی شافعی ص ۵۳ چ نجف.

«الجامع لأحكام القرآن» قرطبی ۱۸۹/۱۸ چ قاهره.

بطور خلاصه خداوند از یک سو از علی به عنوان صالح مؤمنین نام برده و از سوی دیگر علی را در ردیف خود و فرشته وحی اش جبرئیل امین به عنوان حامی و طرفدار پیامبر در برابر دشمنی و تظاهر همسرانش معرفی فرمود. اکنون این سؤال مطرح است: آیا علی بن ابیطالب (که به حکم قرآن و فرموده پیامبر صالح مؤمنین و پشتیبان همه جانبه آن حضرت نه تنها در برابر نیروهای جنگی و دشمنان خارجی که حتی دشمنان داخلی و گرفتاریهای خانوادگی معرفی شده) صالح برای پست امامت بعد از پیامبر و رهبری مسلمانان بود، یا کسانی که نه تنها به عنوان صالح مؤمنین شناخته نشدند، بلکه بعضی از آنان در میدان جنگ پیامبر را به دست دشمنان خونخوارش سپرده و فرار کردند، و دسته دیگر مانند بنی امیه در ایام حیاتش به جنگ با حضرتش برخاستند و پس از وفات او به عنوان سرسخت‌ترین دشمنان اهل بیتش و شدیدترین مخالفان دینش اسلام عزیز شناخته شدند؟

-
- ← «فرند السمطین» ابراهیم حموی ۳۶۳/۱.
 «بحر المحيط» ابو حیان اندلسی ۲۱۹/۸.
 «نظم در السمطین» جمال الدین زرنندی ص ۹۱.
 «تفسیر ابن کثیر» ۳۸۹/۴.
 «کواکب الدراری» شرح صحیح بخاری محمد بن یوسف کرمانی ۱۵۶/۱۷.
 «فتح الباری» ابن حجر عسقلانی ۲۷/۱۳.
 «حبیب السیر» غیاث الدین خواند میر ۱۲/۲.
 «شرح دیوان علی بن ابی طالب» میدی یزدی، مخطوط. (ملحقات احقاق).
 «درالمشور» سیوطی در ۲۴۴/۶ و در جامع الاحادیث شماره ۱۱۵۰.
 «کنز العمال» متقی هندی ۵۳۹/۲ شماره ۴۶۷۵ به روایت از ابو حاتم.
 نیز برای آگاهی بر دیگر مصادر رجوع شود به ملحقات احقاق ۳۱۱/۳ و ۲۸۷ ۲۷۸/۱۴ و ۶۷/۲۰

سؤال پنجم

پیشوای روسفیدان و محبوب ترین خلق خدا؟ یا دیگران...؟

۱- مورخ معروف دمشق حافظ ابن عساکر و دیگران با ذکر سند آورده اند که انس بن مالک گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ای انس وسیله وضوء آماده کن. و آنگاه که وضو گرفت برخاست و دو رکعت نماز بجای آورد و سپس فرمود:

«یا أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين و سيد المسلمين و قائد القرمحجلین و خاتم الوصیین...»

ای انس نخستین کسی که از این در بر تو وارد می شود امیر مؤمنان و آقای مسلمانان و پیشوای پیشانی سفیدان (قیامت) و خاتم اوصیاء است. انس گوید من گفتم: بارالها این شخص وارد را مردی از انصار قرار ده، و این مطلب را مخفی داشته و کتمان نمودم که ناگهان علی وارد گردید. پس پیامبر ﷺ فرمود: کیست ای انس؟

گفتم: علی.

در این موقع حضرتش از روی خوشحالی به پا خاست و علی را در بغل گرفت و با او معانقه کرد، سپس صورت خود را به صورت علی مالید و صورت علی را بصورت خود.

پس علی گفت: یا رسول الله بر خورد بی سابقه ای از شما نسبت به خود دیدم. پیامبر فرمود: «ما یمنعنی و أنت تؤدی عنی و تُسمعهم صوتی، و تبین لهم ما اختلفوا فیہ بعدی»

چه چیز می تواند مانع از چنین برخورد مشفقانه و صمیمانه ای باشد درحالی که تو از جانب من (آنچه را که باید) ادا می کنی، و صدای مرا بدانها (یعنی به افراد امت و مسلمانان) می رسانی، و نسبت بدانچه پس از من

درباره آن اختلاف می‌کنند بیان و روشنگری نشان می‌دهی.^(۱)

وامام احمد حنبل این روایت را به نقل از جابر بن عبدالله بلفظ: «يطلع عليكم رجل من أهل الجنة... فجاء علي» آورده است.^(۲)

۲ - نیز به نقل ده ها نفر از حفاظ حدیث و مورخان اسلامی با ذکر اسناد فراوان، انس بن مالک گوید: زنی مرغی پخته یا سرخ شده برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدیه آورد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست به دعا بلند نمود و عرض کرد: خداوندا محبوب‌ترین خلقت را برسان تا با من در خوردن این مرغ هم غذا شود. آنگاه گوید: دو مرتبه علی در خانه آمد که وارد شود و من به بهانه آن که پیامبر در حال خواب و استراحت است او را راه ندادم، به امید آنکه یکی از انصار که من هم از آنها بودم بیاید، و دعای پیامبر در باره او عملی شود و پیامبر هم همان دعا را تکرار می‌فرمود، تا دفعه سوم که علی به در خانه آمد ناگزیر از راه دادن او شدم، و همین که علی وارد شد پیامبر از دیدار و ورودش خوشحال گردید.

۱ - «تاریخ دمشق» بخش امیر مؤمنان علیه السلام ۲/۲۵۹ حدیث ۷۸۳، و ص ۴۸۶ ۴۸۷ حدیث ۱۰۱۴

«حلیة الاولیاء» ابونعیم اصفهانی ۱/۶۳

«فردوس دیلمی» حدیث شماره ۸۴۴۹

«مناقب خوارزمی» فصل هفتم ص ۴۲ چ حیدریه

«المختار فی مناقب الاخیار» ابن اثیر در ص ۳ مخطوط ظاهریه شام (ملحقات احقاق ۱۷۳/۱۵)

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۹/۱۶۹ به نقل از ابونعیم

«فرائد السمطین» حموی: باب ۲۷، ۱/۱۴۵ و ۱۴۶

«مطالب السؤل» ابن طلحه شافعی ص ۲۱ چ تهران و ص ۶۰ چ نجف

«میزان الاعتدال» ذهبی ۱/۶۴

«کفایة الطالب» گنجی شافعی، پایان باب ۵۴ ص ۲۱۱-۲۱۲

«لثالی المصنوعه» سیوطی ۱/۱۸۶ چ بولاق

«بیایع الموده» ص ۳۱۳ چ اسلامبول

۲ - «فضائل الصحابه» ج ۲ حدیث ۱۹۷۷

«تاریخ طبری» ۱۱/۳۵۷.

گفت: یا رسول الله من دو مرتبه آمدم و انس مانع ورود من شد تا دفعه سوّم که وارد شدم.

پیامبر فرمود: انس از چه رو پسر عمم علی را راه ندادی و مانع از ورودش شدی؟! عرض کردم: یا رسول الله من خوش داشتم یکی از انصار بیاید و دعای شما در حق وی مستجاب و با شما هم غذا گردد.

و بالاخره حضرتش با علی به خوردن مرغ بریان شده مشغول گردید. (۱)

از سوی دیگر و در رابطه با دیگران:

طبری آورده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«يطلع من هذا الفجّ من أمّتي يحشر علی غیر ملّتی، فطلع

معاویة.» (۲)

و در روایت ابن مزاحم به نقل از عبدالله بن عمر آمده:

«يطلع علیکم من هذا الفجّ رجل یموت و هو علی غیر ستّی، فشقّ علیّ

ذلك و ترکّ أبی یلبس ثیابه و یجئ، فطلع معاویة.» (۳)

و در روایت بلاذری با ذکر سند آمده:

«عن عبدالله بن عمرو بن العاص، قال: كنت جالسا عند النبی ﷺ فقال:

۱- این قضیه را مرحوم آیت اله محقق میرحامد حسین نیشابوری لکهنوی موضوع بحث و بررسی مجلد حدیث طبر «عبقات الانوار» قرار داده و از قول نود و یک نفر از علمای اهل تسنن و مصادر حدیثی و تاریخی آنان آنرا نقل فرموده و اینجانب ضمن مقدمه مفصلی بر چاپ اخیر آن وسیله مدرسه الامام المهدی قم تعدادی بالغ بر چهل و پنج نفر از ناقلان اهل سنت را به ناقلان کتاب افزوده و باز هم برخوردار به ناقلانی نموده که در صورت توفیق چاپ مجدد آنها را اضافه خواهیم کرد.

همچنانکه گروهی از علمای سنی هریک کتاب یارساله مستقلی پیرامون حدیث طبر نوشته اند که آنها را نیز در پایان مقدمه مزبور آورده ایم و چه بهتر خواستاران مراجعه و از نزدیک استفاده کنند.

۲- «تاریخ طبری» ۱۱/۳۵۷.

۳- «کتاب صفین» ص ۲۱۹، ۲۲۰.

يطلع عليك من هذا الفج رجل يموت يوم يموت علي غير ملتي.

قال: و تركت أبي يلبس ثيابه ، فخشيت أن يطلع ، فطلع معاويه.^(۱)

نیز بلاذری با ذکر سند این روایت را با اختلاف جزئی و اضافه «هذا هو» بعد از آمدن معاویه نقل کرده است.

همچنین راغب اصفهانی همین حدیث را عیناً آورده است.^(۲)

و بطور خلاصه مجموع این چند روایت بیانگر آن است که عبدالله بن عمر و به روایت دیگر عبدالله بن عمرو عاص گوید: پیامبر ﷺ از پیدا شدن مردی که بر غیر سنت و شریعت او خواهد مرد در محلی که حضور حضرتش بودیم خبر داد، و چون من در حالی پدرم را ترک کرده بودم که مشغول پوشیدن لباس (و بیرون آمدن از خانه) بود دستپاچه شدم که مبادا او بیاید (و مشمول فرموده پیامبر شود) اما معاویه پیدا شد و حضرتش فرمود: این همانست که گفتم.

اکنون در حالی که روی سخن ما با علما و بزرگان اهل تسنن می باشد، این سؤال مطرح است که: آیا (با توجه به اجابت دعای پیامبر و نیز دو مورد پیشگویی حضرت که ذکر شد) حضرت علی امام زمان بلافصل پیامبر بود و معاویه و آنهایی که سر رشته حکومت را به دست معاویه دادند و با مسلط کردن او بر مسلمانان گفته ها و پیشگویی های پیامبر را زیر پا نهادند، همه محکوم به سرنوشت مذکور در حدیث اند؟

یا علی خلیفه چهارم است و معاویه خلیفه پنجم و در عین رویارویی در جنگ صفین و لعن بر یکدیگر، هر دو از ائمه اثنا عشر قریش بعد از پیامبر بودند؟ و در مرحله سوم به گفته قاضی عیاض: علی چند صباحی بیشتر خلیفه نبود و با پیش آمدن قصه حکمین (عمرو عاص ، ابو موسی اشعری) در باره با جنگ صفین وی از کار خلافت برکنار و معاویه خلیفه رسمی و شرعی پیامبر و امام زمان

۱- «انساب الاشراف» جزء اول از بخش چهارم ص ۱۲۶ تحت شماره ۳۶۲.

۲- «محاضرات» راغب ۴۵/۱.

امت شد؟^(۱)

نیز این سؤال مطرح است که اگر سیره و سنت پیامبر اسلام ﷺ طبق منابع معتبر حدیثی و تاریخی اهل تسنن بیانگر لعن بر معاویه و بر خلاف سنت مردن و یا غیر امت مسلمان محشور شدن اوست، پس دیگر «رضی الله عنه» گفتن بعد از بردن نامش، و به دنبال آمدن این کلمه در عموم کتاب‌های حدیثی و تاریخی اهل تسنن بعد از اسم او، یعنی چه؟

راستی آیا گفتن و نوشتن «رضی الله عنه» بعد از نام معاویه با آن همه جنایات کفرآمیز او و کشتار مسلمانان بی گناه و قتل سبط اکبر پیامبر امام حسن مجتبیٰ علیه السلام به دست زوجه ملعونه‌اش، و بدعت سب و لعن به امیرالمؤمنین علیه السلام در طول شصت سال در سراسر مملکت اسلامی و تحمیل پسرش یزید به عنوان خلیفه واجب‌الاطاعه بر مسلمانان و... این کلمه چه نقشی خواهد داشت، جز دهن کجی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اعتراف به راضی بودن گویندگان و نویسندگان این کلمه از اعمال شوم معاویه و شریک شدن در مظالم او؟!

نیز حاکم و دیگران به نقل از عمرو بن مره جهنی آورده اند که: حکم بن ابی العاص برای تشرف به خدمت پیامبر استجازه نمود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را شناخت و فرمود:

«اجازه دهید وارد شود لعنت خدا بر او باد و بر کسی که از صلب او خارج گردد، مگر مؤمنین از آنها و آنان کم‌اند... صاحبان مکر و خدعه هستند، و در دنیا بدانها (ثروت و قدرت) عطا می‌گردد ولی در آخرت بهره‌ای نخواهند داشت.»

و حاکم اضافه نموده که این روایت صحیح است.^(۲)

۱- «تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۱۱ به نقل از فتح الباری عسقلانی و او از قاضی عیاض.

۲- «مستدرک» ۴/۴۸۱.

و در دیگر عبارت به نقل از ابن حجر فرمود: به او اجازه دهید، پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر او باد و بر آنچه از صلب وی خارج می‌گردد، در دنیا شریف اند و در آخرت خوار و ذلیل، صاحبان مکر و خدعه باشند مگر صالحان از ایشان که آنها کم‌اند.^(۱)

و در اینجا باز همان سؤال تکرار می‌گردد که آیا علی و فرزندان معصوم همانند خودش با آن ویژگی‌ها و علل تقدم همه جانبه، خلفای بر حق و بی چون و چرای بعد از پیامبر و امام زمانهای واجب‌الاطاعه بر مردم بودند؟

یا مروان و فرزندانش عبدالملک، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید بن عبدالملک، یزید بن ولید بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک، مروان بن محمد بن مروان بن حکم، که هر یک اسلام را بازیچه خلافت دروغین و وسیله کشتار مسلمانان و اهل بیت پیامبر قرار دادند، و مایه هر چه بیشتر رواج فسق و فجور و شرابخواری و زنا و غارت بیت المال و غصب اموال مسلمین و دیگر جنایات گردیدند، آنها خلفای بر حق و مصداق خلفاء و ائمه اثنا عشر احادیث نبوی بودند؟!!

← «انساب الاشراف» بلاذری در ۱۲۶/۵.

واقدی بنقل «سیره حلبی» ۳۳۷/۱.

«حیة الحیوان» دمیری در ۲۹۹/۲.

«صواعق» ابن حجر در ۱۰۸.

«جامع الاحادیث» سیوطی (به شرح کنز العمال ۳۵۷/۱۱) نقل از ابویعلی، طبرانی، حاکم، بیهقی و ابن عساکر.

۱- «تطهیر الجنان» در حاشیه صواعق ص ۱۴۷.

سؤال ششم

حیات و ممات پیامبر گونه با ولایت علی علیه السلام یا...؟

۱- حافظ محمدبن جریر طبری «م ۳۱۰» با ذکر سند از زیادبن مطرف روایت نموده که گفت شنیدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من أحب أن يحيى حياتي و يموت ميتتي، و يدخل الجنة التي و عدني ربي، فليتول علي بن أبي طالب و ذريته من بعده، فإنهم لن يخرجوهم من باب هدى، ولن يدخلوهم في باب ضلالة.»^(۱)

۲- نیز حافظ طبرانی «م ۳۶۰» با ذکر سند روایت کرده است از زیدبن ارقم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«من أحب أن يحيى حياتي و يموت موتي، و يسكن جنة الخلد التي وعدني ربي فإن ربي عز وجل غرس قضباتها بيده فليتول علي بن أبي طالب، فإنه لن يخرجكم من هدى و لا يدخلكم في ضلالة.»^(۲)

۳- و نیز حافظ طبرانی و رافعی کبیر «م ۶۲۳» از ابن عباس آورده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من سره أن يحيى حياتي و يموت مماتي، و يسكن جنة عدن التي غرسها ربي، فليوال علياً من بعدي، وليوال وليه، و ليقتد بأهل بيتي بالائمة من بعدي، فإنهم عترتي، خلقوا من طيبتني، و رزقوا فهمي و علمي، فويل للمكذبين بفضلهم من أممي، القاطعين فيهم صلتی لا أنالهم

۱- «منتخب ذیل المذیل» ص ۸۳ ج استقامت مصر.

۲- «معجم کبیر» طبرانی ۲۲۰/۵ ج بغداد.

کنز العمال ۶۱۱/۱۱ شماره ۳۲۹۵۲ به نقل از معجم کبیر طبرانی و حاکم و فضائل الصحابه .

الله شفاعتی»^(۱)

۴ - و حاکم نیشابوری «م ۴۰۵» به نحو مسند از زید بن ارقم، با اعتراف به صحت روایت از رسول خدا ﷺ آورده است که فرمود:

«من أراد أن يحيي حياتي و يموت مماتي، ويسكن جنة الخلد التي وعدني ربي، فليتول علي بن أبي طالب، فإنه لن يخرجكم من هدى و لن يدخلكم في ضلالة.»^(۲)

بطور خلاصه این احادیث همچنانکه ملاحظه شد با اسناد مختلف به روایت هفت نفر از با شخصیت ترین افراد صحابه همانند: ابن عباس، حذیفه، حسین بن علی علیه السلام، زیاد بن مطرف، زید بن ارقم، عمار یاسر، ابوسعید خدری، و با کمی اختلاف در تعبیر و نقص و زیاده بعضی فراها که با کلمات «من أراد...» و «من أحب...» و «من سره...» و «من یرید...» آغاز گردیده بیانگر این مطلب است که:

کسی که دوست دارد یا خوش آید او را یا بخواهد حیاتش همانند حیات من باشد و مردنش چون مردن من، و داخل گردد بهشت جاودانی را که پروردگارم به من وعده داده و درختانش را خود به دست قدرتش کشت نموده، باید ولایت علی بن ابیطالب را بپذیرد و به فرمانبری از علی و فرزندانش یکی پس از دیگری تن در دهد.

و به تعبیر بعضی دیگر از متون:

به امامان بعد از پیامبر اقتدا نماید، که او را از راه هدایت بدر نبرند و به گمراهی واردش نسازند. آنان (علی و ائمه معصومین از فرزندانش)

۱ - «حلیة الاولیاء» ابونعیم ۸۶/۱

«تاریخ بغداد» خطیب ۴۱۰/۴

«کنز العمال» ۱۰۳/۱۲، جهت آگاهی بر بیش از بیست مصدر حدیثی و تاریخی این حدیث رجوع شود به بخش سوم این کتاب تحت عنوان: خلفای اثناعشر پیامبر، اولین و آخرینشان.

۲ - «مستدرک» ۱۲۸/۳

«وسيلة النجاة» محمد مبین هندی ص ۴۸ به نقل از طبرانی، حاکم و فضائل الصحابه ابونعیم

عترت پیامبرند که از سرشت او آفریده شده و از (نعمت و نیروی) فهم و علم او بدانها روزی داده شده.

پس وَّیْل (بخشی از جهنم) برای دروغ انگاران فضل و برتری ایشان از امت من، همانهاییکه (با حق کشی و با قتل و آزارشان) صله و رشته ارتباط بین من و آنها را نادیده انگاشته و قطع کنند، خداوند آنان را به شفاعت من نائل نفرماید.»

اکنون از علمای دینی سنی و دیگر دانشمندان این فرقه می پرسیم:
باتوجه به محتوای این احادیث، آیا بعد از رحلت پیامبر ﷺ شناخت عقیدتی و عملی علی و پیروی از آن حضرت و اقتداء به فرزندان معصومش (ائمه یازده گانه) لازم و واجب است، یا پیروی از رقبا و دشمنان علی و فرزندان او که پیامبر خدا در همین احادیث آنها را مورد نفرین و دورباش از رحمت الهی قرار داده! و صریحا مستحق جهنم و محروم از شفاعت خود معرفی و اعلام فرموده؟

آیا این احادیث دروغ است و این راویان و ناقلان و نویسندگان همه دروغگو و دروغ باف می باشند، که «عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَام».

اگر راست است و صحیح و راویان و ناقلان هم، همه راستگو، پس تنها راه نجات، شناخت ائمه اثناعشر یعنی امیرمؤمنان و فرزندان او و اقتداء بدان هاست.

سؤال هفتم

احیاء کننده و ناشر سنت، یا ممنوع کننده و مبارز با نقل و نشر آن؟

یکی از حوادثی که شریعت مقدس اسلام را در سرایشی خطرناک ترین خطرهای قرار داد آن بود که به نقل و نوشته حفاظ حدیث و تاریخ نویسان ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه بطور رسمی و جدی نقل و نوشتن احادیث نبوی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به بهانه های مختلف ممنوع کردند.

سنت عبارت است از احادیثی که بیانگر گفتار، رفتار و تقریر پیامبر (یعنی سکوت آن حضرت در برابر قول و فعل دیگران) می باشد.

در این رابطه تا مرز سوزانیدن مجموعه ها و یادداشت های حدیثی، مجازات ناقلان حدیث، ممنوع الخروج کردن صحابه و محدثین از مدینه، و ملزم ساختن مأموران اعزامی بلاد تحت نفوذ به خودداری و ترک نقل حدیث و نشر سنت، یا تبعید صحابه به کشوری خارج از حجاز، شدت عمل به کار بردند، تا اینکه که عمر بن عبدالعزیز در حدود سال صدم بعد از هجرت این ممنوعیت را لغو کرد، ولی وضعیت ادامه داشت تا نزدیکی نیمه دوم قرن دوم که نقل حدیث و نوشتن سنت کم کم به حالت عادی برگشت و رواج یافت.

البته در پرتو رهبری امام امیرمؤمنان و حسین علیهما السلام این ممنوعیت جامعه شیعه و پیروان اهل بیت را (با انواع فشارها و محدودیتهائی که دست به گریبان آن بودند) از نقل و نشر حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باز نداشت، و شیعه و علویین به ویژه اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام با الهام گیری و استمداد از آن حضرت نگذاشتند سنت پیامبر به دست فراموشی سپرده شود، و در این زمینه آثاری به وجود

آوردند که برای آگاهی تفصیلی بر آنها باید به مصادر مربوطه مراجعه شود^(۱). اما همان مقدار ممنوعیت (که حاکم بر جامعه تسنن و پیروان نامبردگان بود) از یک سو، و دستور معاویه و عمال بنی‌امیه به جعل احادیث عقیدتی و فقهی به نفع خلفاء و دربارهای زمامداران و حکام اموی و علیه خاندان رسالت به ویژه امام امیرمؤمنان «روحی له الفداء» از سوی دیگر، آن چنان سوء اثر گذارد و ضربه جبران ناپذیر به عالم حدیث و سنت پیامبر وارد نمود، و مایه دشمن تراشی بر علیه حضرت علی و سایر اهل بیت گردید، که موجب شد آن همه اختلاف در صحت و سقم احادیث، یا در جملات و کلمات و تعبیرات آنها، یا در راوی اصل حدیث و دیگر مشخصات آن از قبیل تاریخ صدور، محل صدور، شأن صدور، و قیود و شرایط ادبی آن به وجود آید و متأسفانه با گذشتن چهارده قرن از تاریخ این جنایات هنوز مسلمانان با وسعت هر چه بیشتر و بیشتر دست به گریبان آن همه اختلافات و کمبودها و نارسائیهای غیرقابل اصلاح حدیثی بوده و هستند.

اکنون در این زمینه نخست می‌پردازیم به ذکر بعض احادیثی که بیانگر نقش هریک از دست اندرکاران خلافت پیرامون سنت پیامبر است.

سوزانیدن احادیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از طرف ابی بکر

حافظ شمس الدین ذهبی روایت کرده است که: ابوبکر بعد از درگذشت پیامبر مردم را جمع کرد و به بهانه اختلاف مردم در مورد احادیث، دستور داد چیزی از رسول الله حدیث نکنید و هرکس در این باره از شما پرسش کرد بگوئید: کتاب خدا در بین ما و شما موجود است، پس حلالش را حلال بدانید و

۱- «تأسیس الشیعه» آیت‌الله صدر، فصلهای ۷ و ۸ و ۹ و مختصر آن «الشیعة و فنون الاسلام» و ترجمه آن بنام «شیعه پایه گذار علوم اسلامی».

حرامش را حرام^(۱).

نیز ذهبی از عایشه روایت می‌کند که گفت پدرم ابوبکر تعداد پانصد حدیث از پیامبر خدا جمع آوری کرده بود، پس شبی را تا به صبح هم چنان با غلطیدن و ناراحتی کشیدن گذراند و چون صبح شد گفت: ای دخترم! احادیث را بیاور، و چون آن نوشته‌ها را به نزد او بردم آنها را سوزانید، گفتم: چرا احادیث را سوزاندی؟!.

گفت: ترسیدم بمیرم و این احادیث در نزد تو بماند، در حالی که من به راویان آنها اعتماد نموده و از آنان نقل حدیث کرده‌ام، اما حقیقت آن نبوده که آنان برای من روایت نموده و آنگاه من آنها را نقل نموده باشم.^(۲)

ممنوعیت نقل و نوشتن احادیث پیامبر ﷺ از طرف عمر

قرظة بن کعب روایت کرده است: هنگامی که عمر ما را به عراق اعزام نمود، به همراه ما آمد و گفت: آیا می‌دانید چرا شما را بدرقه کردم؟. همراهان گفتند: آری به خاطر گرامیداشت ما.

عمر گفت: اضافه بر این چون شما به سرزمینی می‌روید که آنها را همانند زمزمه زنبور عسل زمزمه قرآن است، پس به شما می‌گویم آنها را با سرگرم

۱- «تذكرة الحفاظ» ص ۳.

«الاضواء» محمود ابوریه ص ۴۶.

۲- «تذكرة الحفاظ» ص ۵ بنقل از حاکم.

«کنز العمال» ۲۸۵/۱۰ به نقل از عمادالدین ابن کثیر در «مسند صدیق» از حاکم و نیز نقل از قاضی ابوامیه احوص.

«الاضواء» پاورقی ص ۴۹.

«مجله المنار» مجلد ۱۰ ص ۷۶۶ و مجلد ۱۹ ص ۵۱۱ به قلم نویسنده معروف سید رشید رضا مصری.

«تاریخ الفقه الاسلامی» دکتر محمدیوسف ص ۱۷۲.

«الامام جعفر الصادق» مستشار عبدالخلیم جندی ص ۱۸۵.

نمودن به احادیث از زمزمه قرآن بازشان ندارید، و هر چه کمتر از رسول الله نقل روایت کنید که من هم باشما شریک هستم.

و بدین ترتیب هنگامی که قرظه در محلی که باید، وارد شد و به او گفتند: برای ما حدیث بگو. گفت: عمر ما را از نقل حدیث نهی کرده است^(۱).

و در دیگر روایت چنین آمده که چون ابوموسی را به عراق اعزام کرد، به وی گفت: تو در میان قومی می‌روی که در مساجد آنان همانند زمزمه زنبور عسل صدای قرآن طنین‌انداز است پس آنها را به حال خود واگذار و به حدیث سرگرمشان مکن، و من خود در این کار با تو شریک هستم^(۲).

نیز عروه روایت کرده است که: عمر بن خطاب در صدد برآمد سنن را بنویسد. پس از صحابه استفتاء کرد و آنها رأی موافق دادند، اما عمر هم چنان دست به دست می‌کرد و استخاره می‌نمود تا پس از یک ماه تصمیم خود را بدین گونه اعلام کرد که: من می‌خواستم سنن را بنویسم ولی به یاد قومی افتادم که قبل از شما کتاب نوشتند و با آن در آمیختند و کتاب اصلی را ترک کردند، و سوگند به خدا من کتاب خدا را با چیزی در نمی‌آمیزم^(۳) و بدین ترتیب نوشتن سنن و

۱- «سنن دارمی» ۸۵/۱

«سنن ابن ماجه» ۱۶/۱.

«معجم اوسط» طبرانی ۷/۳ شماره ۲۰۰۳ و ص ۷۲ شماره ۲۱۳۸.

«مستدرک حاکم» ۱۰۲/۱.

«جامع بیان العلم» قرطبی ۱۴۷/۲ و درج دیگر ۱۲۰.

«تذکره الحفاظ» ذهبی ۷/۱ و تلخیص المستدرک او ۱۰۲/۱.

ابن ابی الحدید نیز ۹۳/۱۲ همانند آن را از طبری روایت کرده است.

«الأضواء ابوریة» ص ۵۵.

«تاریخ الفقه الاسلامی» دکتر محمدیوسف ص ۱۰۱.

۲- «تاریخ» ابن کثیر ۱۰۷/۸ با اعتراف به معرفت آن از عمر.

۳- «طبقات» ابن سعد ۲۰۶/۳.

«جامع بیان العلم» ۷۷/۱ مختصر آن ص ۳۳.

احادیث پیامبر را همانند نقل زبانی ممنوع و تعطیل اعلام نمود. و ابن سعد با ذکر سند از قاسم ابن محمد روایت کرده است که گفت: در عهد عمر احادیث فراوان شد، پس مردم را قسم داد که نوشته‌های حدیثی را بیاورند. و چون آوردند دستور داد آنها را بسوزانند... و همه را به آتش کشیدند.^(۱) و مستشار عبدالحلیم جندی می‌نویسد: «عمر از بیم مخلوط شدن قرآن به چیزی منع از تدوین حدیث کرد و از این رو اهل تسنن یک صد سال تمام از تدوین و نوشتن احادیث عقب افتادند و باب جرح و تعدیل و حدیث سازی گشوده شد، اما علی از نخستین روز درگذشت پیامبر به تدوین پرداخت و به همین دلیل مرجع صحابه از جمله عمر (در امر سنت) گردید.

و این بُعد علمی علی در جهت تدوین، با بُعد دینی، فقهی، سیاسی، اقتصادی او (در مورد توزیع حقوق) تقویت شد.^(۲)

به روایت ابن ابی حاتم، عمر؛ عبدالله ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری را احضار نمود و گفت: از چه رو این چنین بطور فراوان از رسول خدا ﷺ حدیث نقل می‌کنید، پس آنها را در مدینه حبس کرد تا وقتی که از دنیا رفت، و در روایت دیگر ابن مسعود، ابوذر، ابودرداء و عقبه بن عامر ذکر شده است.^(۳) و در روایت حاکم آمده است که عمر بن خطاب ابن مسعود، ابودرداء و

← «کنز العمال» ۲۹۳/۱۰ به روایت از زهری از ابن سعد.

«تاریخ الفقه الاسلامی» دکتر محمدیوسف ص ۱۷۱ به نقل از مصنف عبدالرزاق.

«السنة قبل التدوین» محمد عجاج خطیب ص ۳۱۰.

۱- «طبقات» ابن سعد ۱۴۰/۵ چاپ لیدن و ص ۱۸۸ چاپ دارصادر بیروت ذیل ترجمه قاسم بن محمد بن ابی بکر.

«مقدمه دارمی» ۱۲۶.

«تقید العلم» بغدادی ص ۵۲.

«السنة قبل التدوین» ص ۳۱۱.

۲- «الامام جعفر الصادق» ص ۲۵ نیز ص ۱۸۵.

۳- «کتاب المعجرو حین» ۲۵/۱.

ابوذر را به خاطر نقل احادیث رسول خدا ﷺ مورد عتاب و اعتراض قرار داد و به گمانم آنان را در مدینه حبس و بازداشت کرد، تا وقتی که از دنیا رفت^(۱).

و در روایت ابن ابی شیبه و ذهبی آن سه نفر محبوس و بازداشت شده ابن مسعود و ابودرداء و ابو مسعود انصاری بودند^(۲).

و در روایت متقی از ابن عساکر آمده: که عمر نمرود تا وقتی که فرستاد اصحاب رسول الله را از اطراف جمع کردند و آنها عبدالله ابن حذافه، ابودرداء، ابوذر و عقبه بن عمر بودند، پس گفت: این احادیث چه باشد که شما آنها را از رسول الله در اطراف شایع کرده اید؟! گفتند آیا تو ما را از ایراد آنها نهی می کنی؟ گفت: نه، بمانید نزد من، نه به خدا قسم نباید تا من زنده ام از من مفارقت کنید، چه ما آگاه تر و اعلم هستیم، می گیریم و رد می کنیم. پس از وی جدا نشدند تا مرد^(۳).

نیز در روایتی آمده است که عمر با ابوموسی اشعری هم این چنین رفتار کرد در صورتیکه نامبرده به نظر وی عادل بود^(۴).

هم عمر به ابوهریره گفت: نقل حدیث از رسول الله را ترک کن و گرنه تو را به سرزمین دوس ملحق خواهیم کرد^(۵).

۱- «مستدرک حاکم» ۱/۱۱۰.

۲- «مصنف» ابن ابی شیبه ۷۵۶/۸ تحت شماره ۶۲۸۰.

«تذکره الحفاظ» ۷/۱.

«مجمع الزوائد» ۱/۱۴۹ با اعتراف محقق و پاورقی نویسنده کتاب به صحت روایت از عمر از جهات فراوان، و اینکه عمر سختگیر در امر حدیث بود.

۳- «کنز العمال» ۱۰/۲۹۲/۲۹۳.

«تاریخ الفقه الاسلامی» دکتر محمدیوسف ص ۱۰۲.

۴- «المعتصر من المختصر» ابوالمحاسن حنفی چاپ حیدرآباد ص ۴۵۹.

۵- «کنز العمال» به نقل از ابن عساکر ۱۰/۲۹۱.

ابن کثیر به نقل از ابوزرعه ۸/۱۰۶،

«اضواء علی السنة» ابوریه ص ۵۴.

و به کعب الاحبار گفت: اگر نقل حدیث از او (یعنی از پیامبر) را ترک نکنی تو را به سرزمین قرده ملحق خواهم ساخت^(۱).

منع عثمان از روایت احادیث نبوی

ابن سعد و ابن عساکر روایت کرده‌اند که عثمان بن عفان بر فراز منبر گفت: حلال نیست برای کسی روایت کند حدیثی را که در عهد ابوبکر و عمر شنیده نشده، چه من باکی ندارم از اینکه حدیث کرده شوم از رسول الله، که من از صحابه پر ظرفیت در امر حدیث نیستم...^(۲).

نقش معاویه در محدود ساختن احادیث نبوی

ابو حجاج مزنی روایت نموده که: معاویه گفت بر حذر باشید از احادیث، جز حدیثی که در عهد عمر متداول بوده، چه عمر مردم را در رابطه با نقل حدیث از خدا می‌ترسانید^(۳).

عنایت امام امیر مؤمنان به سنت پیامبر ﷺ

حضرت علی رضی الله عنه فرمود:

«أَنَّ لِي عَلَى الْإِمَامِ الْأَمَّا حَمَلٌ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، إِلَّا الْبَلَاغَ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْإِجْتِهَادَ فِي النَّصِيحَةِ وَالْأَحْيَاءَ لِلسُّنَّةِ وَ...»^(۴)

امام و رهبر اسلامی وظیفه‌ای ندارد جز آنچه از طرف خدا مأموریت یافته که با پند و اندرز فرمان خدا را اعلام نماید، از کوشش در نصیحت و

۱- «ابن کثیر» ۱۰۶/۸ و اضواء علی السنة ص ۵۴ به نقل از ابن کثیر.

۲- «طبقات» ابن سعد و «تاریخ دمشق» ابن عساکر به نقل متقی در کنز العمال ۲۹۵/۱۰ ابوریة در «اضواء علی السنة» ص ۵۴.

۳- «تهذیب الکمال» ۱۴۶/۱۵ به دو سند از مسلم (۹۴/۳) و دیگران.

۴- «نهج البلاغه» خطبه ۱۰۵.

خیرخواهی مردم دریغ نوزد، سنت پیامبر را احیاء و زنده کند و...

نیز فرمود:

«و قد علمتم أنه لا ينبغي أن يكون الوالي على الفروج و الدماء و المغانم و الأحكام و إمامة المسلمين البخيل، فتكون في أموالهم نهمته ... و لا المعطل للسنة فيهلك الأمة»^(۱)

شما خود می‌دانید آنکس که بر نوامیس، خونها، غنائم و دست آوردهای جنگی، احکام و امامت و رهبری مسلمین حکومت می‌کند نباید بخیل باشد که در جمع آوری اموال آنان برای خویش حرص ورزد... و نباید که سنت پیامبر را تعطیل نماید و از این رهگذر امت را به هلاکت افکند.

نیز فرمود:

«وصيتي لكم أن لا تشركوا بالله شيئاً ومحمد ﷺ فلا تضيعوا سنته»^(۲)

وصیت من بشما این باشد که: به خدا شرک نوزید، و سنت محمد ﷺ را ضایع مگردانید، این دو ستون دین را استوار برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگهدارید و دیگر از هیچ سرزنشی نهراسید.

امیر مؤمنان علیؑ و سنت پیامبر

احمد حنبل و دیگر حفاظ حدیث به روایت از زیدبن ابی اوفی ضحابی جلیل‌القدر روایت مفصلی آورده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ در حالی که روی سخنش به علیؑ بود فرمود:

«أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي، وأنت أخي و وارثي.

قال: ما أرت منك يا نبي الله ؟

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۱۳۱.

۲- «نهج البلاغه» نامه ۲۳.

قال: ما ورثت الأنبياء من قبلي.

قال: ما ورثت الأنبياء من قبلك؟

قال: كتاب ربهم و سنة نبيهم و أنت...»^(۱)

تو نسبت به من همانند هارونی نسبت به موسی (که برادر و جانشین او بود) جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود و تو برادر من و وارث من هستی.

حضرت علی گفت: یا نبی الله من چه چیز از شما ارث می برم؟

فرمود: آنچه را که پیامبران پیش از من ارث بردند.

عرض کرد: پیامبران پیش از شما چه چیز ارث بردند؟

فرمود: کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرانشان (که اولوالعظم و بنیانگذار ادیان الهی بودند).

و حافظ ابن بطه عکبری حنبلی روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«أعلم امتی بالسنة و القضاء بعدي علی بن أبي طالب.»^(۲)

بعد از من عالمترین امت من به سنت و قضاوت علی بن ابیطالب است.

و به روایت خوارزمی و دیگر حفاظ حدیث، عایشه گفت:

۱- «فضائل امیر المؤمنین» احمد، حدیث ۲۵۹، ۲۰۷، نیز فضائل الصحابه او شماره ۱۰۸۵.

«الثقات» ابو حاتم بستی ۱۴۱/۱ چاپ حیدرآباد.

«تاریخ ابن عساکر» بخش امام امیر المؤمنین ۱۲۳/۱.

«فراند السمطین» ۱۲۱/۱.

«مسند فاطمه علیها السلام» سیوطی ص ۲۴ و ۳۸ و ۵۹ چ حیدرآباد به نقل از مناقب احمد

و ابن عساکر و جامع الاحادیث سیوطی بشرح کنز العمال.

«کنز العمال» ۳۹۰/۶ ج هند و ۱۰۵/۱۳ ۱۰۶ از «مسند» زیدابن ابی اوفی از طریق احمد

حنبل در «مناقب علی».

۲- «الابانة» ابن بطه عکبری - به نقل کفاية الطالب باب ۹۴ حدیث اول.

توضیحاً، کتاب نامبرده به عنوان پایان نامه دکترای دانشگاه ام القری مکّه به چاپ رسیده اما

در دسترس اینجانب نبود تا از خود آن نقل شود.

«علی أعلم الناس بالسنة»^(۱)

علی عالم ترین مردم به سنت پیامبر است.

حافظ شهیر ابن عساکر و متقی و دیگران با ذکر سند حدیث مفصلی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده اند شامل این جمله که حضرتش در حالیکه علی وارد خانه آن بزرگوار شد روی سخن به ام سلمه زوجه محترمه خود کرد و به ذکر پاره ای از فضائل علی پرداخت و از جمله فرمود:

«یا أم سلمه...! هو سید (هو علی) أحبّه، لحمه من لحمي، و دمه من دمي و هو عیبة علمي، فاسمعي و اشهدي، و هو قاتل الناکثین، و القاسطین، و المارقین من بعدی، فاسمعي و اشهدي و هو قاضي عداتي، فاسمعي و اشهدي و هو والله یحیی سنی»^(۲)

ای ام سلمه... این آقا (این علی) باشد من دوستش می دارم، گوشتش از گوشت من است و خورش از خون من و او همانند صندوق و خزینه علم من

۱ - مناقب، فصل هفتم، ص ۴۶.

«استیعاب قرطبی» ۴۶۲۲/۲.

«انساب الاشراف» ۳۲۰/۱ بخش ویژه امام امیرالمؤمنین.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر ۶۱/۳ شماره ۱۰۸۲ ۱۹۰.

«ذخائر العقبی» طبرنی، ص ۷۸ ریاض النظره از همو ۱۹۳/۲.

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۶۶ ط میمنیه.

«صواعق المحرقه» ابن حجر.

«مفتاح النجا» بدخشی ۵۶ مخطوط.

«اسعاف الراغبین» ص ۱۸۰.

«محاضرة الاوائل» سکتواری.

«فتح الملک العلی» ابن صدیق، ص ۳۶.

«ارجح المطالب» امرتسری، ص ۲۱.

۲ - «تاریخ دمشق» بخش امام امیر مؤمنان ۲۰۷/۳ شماره ۱۲۱۵.

«مناقب خوارزمی» فصل ۷.

«فرائد السمطین» ۳۳۱/۱ و ۳۳۲.

«کفاية الطالب» باب ۸۶

باشد، پس بشنو و شاهد باش، او کشندهٔ ناکثین (تخلف کنندگان از بیعت، چون طلحه و زبیر) و قاسطین (تجاوزگران به حریم دین و خلافت چون معاویه، عمروعاص) و مارقین (خروج کنندگان از مرز دین) بعد از من خواهد بود.

پس بشنو و گواه باش او ادا کننده دیون و وعده های من باشد.

بشنو و شاهد باش والله او سنت مرا زنده و برپا خواهد کرد.

احمد حنبل از علی روایت کرده است که پیامبر به دنبال من می گشت، پس مرا در کنار دیواری یافت و فرمود:

«قم و الله لأرضيك، أنت أخي و أبو ولدي تقاتل علی ستي»^(۱)

برخیز و الله تورا راضی می کنم، تو برادر من و پدر فرزندانم هستی و براساس سنت من قتال و جنگ می کنی.

و حافظ ابویعلی موصلی و دیگران با ذکر سند از علی روایت نموده اند که پیامبر اکرم در حالی که روی سخنش به او بود ضمن سخنانی فرمود:

«تقاتل علی (عن) ستي و تبرء عن ذمتي...»^(۲)

یا علی تو برای (دفاع از) سنت من (با مخالفان: ناکثین، قاسطین، مارقین) جنگ می کنی و ذمهٔ مرا بری می سازی.

و حاکم و دیگران این روایت را از علی و از ابورافع به لفظ: «تقتل علی ستي» آورده اند.^(۳)

۱- «فضائل الصحابه» احمد حنبل حدیث ۱۱۱۸.

«صواعق المحرقة» او آخر فصل دوم از باب نهم ص ۷۵.

۲- جهت آگاهی تفصیلی بر متن روایت و مصادر آن رجوع شود به عنوان حدیث «ومن ابغضک

یا علی...» پایان بخش اول کتاب حاضر و تاریخ دمشق، بخش امام علی ۱/۱۲۶-۱۲۷.

و توضیح الدلائل شهاب الدین شیرازی ص ۱۸۸ مخطوط کتابخانه ملی فارس.

۳- مستدرک حاکم ۱۴۲/۳ و تلخیص آن از ذهبی.

«مناقب ابن مغزلی» ص ۱۰۰ و بسند دیگر ص ۲۶۱ بلفظ «تقتل».

نیز پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث مفصّل و مشتمل بر انواع مزایای علمی و عملی امیر مؤمنان که با جمله «لولا أن تقول فيك طوائف من أمّتي...»^(۱) آغاز می‌شود فرماید:

«وتقاتل علي سني»

تو بر سنت من قتال می‌کنی.

و قبلاً آوردیم که علامه مستشار عبدالحلیم جندی مصری نوشته است: «عمر به عنوان جلوگیری از مخلوط شدن قرآن با چیز دیگر، تدوین حدیث را ممنوع کرد و اهل سنت یکصد سال تمام از نقل و نشر سنت عقب افتادند، اما علی از نخستین روز وفات پیامبر به تدوین پرداخت».^(۲) نیز بعد از نقل قضیه حدیث سوزاندن ابوبکر و ممنوع ساختن عمر تدوین حدیث را، نوشته است: «لکن علی به تدوین حدیث پرداخت و روش تدوین را در میان شیعه بجای گذارد».^(۳)

سپس می‌نویسد: شیعه در دوران پیامبر یا حیات علی در تدوین و ثبت و ضبط حدیث اقتدا به علی کرد، و به دیگر عبارت شیعه در تنفیذ و اجراء امر پیامبر رهبری شد... تا آخر آنچه در پیشگامی علی و شیعیانش در تدوین سنت و

← «تاریخ دمشق» ابن عساکر ۱۸۸/۲ و ۲۶۹/۳.

«مجمع الزوائد» ۱۳۸/۹ به روایت از بزار.

«منتخب کنز العمال» ۶۱/۵، ۴۳۵ در حاشیه مسند احمد.

«کنوز الحقائق» مناوی ص ۴۸ و ۱۷۹ ج بولاق مصر.

۱- «استیعاب» قرطبی ۴۵۷/۲.

«مناقب خوارزمی» فصل ۱۳ ص ۷۵ و اواسط فصل ۱۹ ص ۲۲۰.

کفایة الطالب» پایان باب ۶۲ و بیش از ده مصدر حدیثی و تاریخی که در کتاب «حق با علیست» ذکر کرده‌ایم.

۲- «الامام جعفر الصادق» ص ۲۵.

۳- «الامام جعفر الصادق» ص ۱۸۵.

فقه به تفصیل سخن گفته (۱).

حافظ دارقطنی و دیگر حدیث‌آوران به نقل از علی علیه السلام آورده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرتش فرمود:

«إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَغْدِرُ بِكَ مِنْ بَعْدِي، وَأَنْتَ تَعِيشُ عَلَيَّ مَلْتِي وَتَقْتُلُ عَلَيَّ سَتِي...» (۲)

بدون شک پس از من بزودی هدف غدر و کینه توزی امت واقع خواهی شد، و همانا تو بر ملیت من زندگی کنی و بر سنت من کشته شوی...

اکنون می‌پرسیم کسی که به گواهی پیامبر و طبق پیشگویی آن حضرت احیاء کننده سنت (نیمه مرده) پیامبر بوده و هرگونه شئون حیاتی در احیاء سنت و پیروی و دفاع از آن خلاصه می‌شده او شایسته امام زمان بلافصل بودن بعد از پیامبر بود؟ یا کسانی که سنت پیامبر را به بهانه طرفداری از قرآن به تعطیل و آتش زدن کشانیدند و با سرسختی هر چه بیشتر با آن به مبارزه برخاستند، و در حقیقت می‌خواستند کلید فهم قرآن را که در سنت خلاصه می‌شد از دست مردم بگیرند و بدست فراموشی و نابودی سپرند، آنها امام زمان بعد از پیامبر بودند؟! راستی اگر برای به دست آوردن پاسخ این سؤال و حل این مشکل، با کنار نهادن تعصب به سراغ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرموده‌های آن حضرت برویم، می‌بینیم پیامبر عالی مقام خود قاطعانه و با صراحت هرچه بیشتر این چنین جواب سؤال را فرموده است:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رحمة الله على خلفائي ثلاث مرات.

قالوا: و من خلفائك يا رسول الله؟»

۱- «الامام جعفر الصادق» ص ۲۰۰.

۲- «مستدرک حاکم» ۱۴۲/۳ و تلخیص آن از ذهبی با عتراف به صحت آن.

«کنز العمال» ۶۱۷/۱۱ شماره ۳۲۹۹۷ به نقل از افراد دارقطنی، مستدرک حاکم، تاریخ بغداد

منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد ۴۳۵/۵.

مفتاح النجا بدخشی ص ۸۶ خ.

قال: الَّذِينَ يَحْيُونَ سُنَّتِي وَيَعْلَمُونَهَا عِبَادَ اللَّهِ»^(۱)

آری پیامبر خدا با ایراد حدیث:

«اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مِنْ خَلْفَائِكَ؟

قال: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَ يَرَوْنَ أَحَادِيثِي وَ سُنَّتِي وَ يَعْلَمُونَهَا
النَّاسَ.»

«اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي، الَّذِينَ يَرَوْنَ أَحَادِيثِي وَ سُنَّتِي وَ يَعْلَمُونَهَا
النَّاسَ.»

«اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي! اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي! اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي!

قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مِنْ خَلْفَاؤُكَ؟

قال: «الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي، يَرَوْنَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي.»

«رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْفَائِي!

قِيلَ: وَ مِنْ خَلْفَائِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال: الَّذِينَ يَحْيُونَ سُنَّتِي وَ يَعْلَمُونَهَا النَّاسَ»^(۲)

۱- «جامع بیان العلم» قرطبی ۵۵/۱.

«کنز العمال» ۲۲۹/۱۰ به نقل از ابونصر سجزی در «ابانه»، و ابن عساکر از حسن بن علی - و منذری در «الترغیب» بنقل علامه امینی در «الغدیر» ۱۵۴/۸.

۲- «معجم اوسط» طبرانی به نقل «کنز العمال».

«باب فضل الناقل عن رسول الله» محدث فاضل رامهرمزی ص ۱۶۳.

«تاریخ اصبهان ابونعیم ۸۱/۱

«ابانه» ابونصر سجزی، به نقل «کنز العمال».

«جامع بیان العلم» ابن عبدالبر قرطبی ۵۵/۱

«شرف اصحاب الحدیث» خطیب بغدادی باب کون اصحاب الحدیث خلفاء الرسول ﷺ ص ۳۰.

«ذم الکلام» شیخ الاسلام ابواسماعیل هروی ۸۲/۴.

«فردوس» دیلمی ج ۱ حدیث ۱۹۶۰.

«الماع» قاضی عیاض: ص ۱۱.

«میزان الاعتدال» ذهبی ۱۲۶/۱ ۱۲۷ بشماره ۵۰۹.

«لسان المیزان» ۲۶۲/۱ شماره ۷۵۷ به روایت از رامهرمزی و ابن ابی حاتم بدون جرح یا تعدیل.

خداوند! خلفای مرا رحمت فرما (و این جمله را سه مرتبه تکرار فرمود)

پرسیدند: ای رسول خدا! خلفای تو چه کسانی هستند؟

فرمود: آنهایی که بعد از من می آیند و احادیث و سنت مرا احیاء و روایت

می کنند و آنها را به مردم می آموزند.

و به طور خلاصه پیامبر با عبارات فوق و تعبیرات مختلف خلفاء و جانشینان خود را به عنوان «احیا کنندگان سنت و آموزنده آن به امت» معرفی فرمود.

اکنون با توجه به سهم غیرقابل توصیف و نقش ارزنده‌ای که سنت پیامبر در فهم قرآن مجید و مبانی عقیدتی و اخلاقی اسلام و تشخیص حلال و حرام و مجاز و ممنوع داشته و دارد، از یک سو و معرفی شدن خلفا به احیا کنندگان سنت نبوی از سوی دیگر، دیگر جای هیچ گونه شکی نخواهد بود که بعد از پیامبر اسلام خلیفه بر حق و امام زمان مورد اشاره در حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه...» علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است که به موجب فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و روش عملی خود آن حضرت، احیاکننده سنت و طرفدار و آموزنده آن بود و در راه آن با دشمنان به مقاتله پرداخت و کارش به شهادت انجامید.

نه کسانی که مخالف علنی با سنت و تعطیل کننده نقل و نشر احادیث نبوی

← «فتح الکبیر» سیوطی ۲۳۳/۱.

«جامع الاحادیث» سیوطی، به شرح «کنز العمال».

«کنز العمال» ۲۲۱/۱۰، و ۲۲۹، به روایت از معجم اوسط طبرانی المحدث رامهرمزی.

«شرف اصحاب الحدیث» خطیب و ابن نجار و نیز از ابانه ابو نصر سجزی و ابن عساکر، و الترغیب مؤمن و ص ۲۹۴ به نقل از معجم اوسط و المحدث الفاضل و اربعین ابو اسعد قشیری و «ابوالفتح صابونی، و امالی نظام الملک، و حجت نصر، و مجموعه حدیثی ابوعلی بن جیش دینوری.

«قواعد الحدیث» جمال الدین محمد سعید قاسمی ۴۸/۲.

«علی بن ابیطالب امام العارفین»، ابن صدیق غماری ص ۶۸ به نقل از طبرانی و اشرف اصحاب الحدیث خطیب.

بودند و ناقلان و ناشران سنت را از طبقه صحابه تنبیه و مجازات نموده و آنها را بازداشت و زندان و تبعید می‌کردند.

همچنانکه با توجه به این فرمایشات پیامبر:

«إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و سنتي»^(۱)

«يا أيها الناس إني قد تركت فيكم ما إن اعتصمتم به لن تضلوا أبداً،

كتاب الله و سنتي»^(۲)

«ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتُم بهما، کتاب الله و سنتی»^(۳)

که مجموعاً بیانگر اهمیت و نقش سرفروشت ساز سنت است، می‌گوئیم برای دستیابی به سنت صحیح و دست نخورده و بدور از انواع آلودگی‌های سیاسی و تحریف، ناگزیر باید از علی و فرزندان معصومش استفاده و استمداد نمائیم که قبلاً خواندیم دوست و دشمن شهادت به اعلمیت آن حضرت به سنت داده‌اند.

و نه کسانی که - علاوه بر آنچه گذشت - خود برای به دست آوردن سنت صحیح و خل مشکلات اسلامی دست نیاز پیش علی و دیگر صحابه دراز می‌کردند، و چه بسیار با وجود سنت صحیح و مسلم و صریح و گویا، بر اثر

۱- «صواعق المحرقة» ابن حجر ص ۸۹ پنج سطر به آخر صفحه مانده.

۲- «مستدرک حاکم» و تلخیص آن از ذهبی ۹۳/۱.

«تاریخ الاسلام» ذهبی بخش مغازی ص ۷۰۹ و در پاورقی (بقلم دکتر عمر...) به روایت از بخاری و مسلم و نسائی.

«معجم کبیر» طبرانی (۱۶۱/۸) و معجم صغیر او (۱۵۳/۱)

«معجم الشیوخ ابن جمیع» صیداوی ص ۲۴۲ رقم ۱۹۸.

«سیر اعلام النبلاء» ذهبی ۴۹۸/۹.

«کنز العمال» متقی هندی ۱۸۷/۱ شماره ۹۵۴ از ابن عباس به نقل از بیهقی.

۳- «مستدرک حاکم» و تلخیص آن از ذهبی ۹۳/۱.

«جامع بیان العلم» قرطبی ۲۲۱/۲.

«التدوین» قزوینی ص ۷۷.

ناآگاهی و یا انگیزه های سیاسی متوسل به رأی و اجتهاد بی اساس می شدند و پس از کشف قضایا و آشکار شدن حقیقت با اعلام اینکه آن رأی و نظریه از طرف شیطان بوده عذرخواهی نموده و خود را تبرئه می کردند.^(۱)

در پایان این مقال توجه خوانندگان را به دو روایت پیرامون مذمت از مخالفان سنت جلب می کنیم.

خطیب بغدادی با ذکر سند از جابر آورده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«... و من خالف سنتی فلیس منی»^(۲)

کسی که با سنت من مخالفت کند از من نیست.

و در دیگر روایت به نقل عبدالله بن عمر فرمود:

«من رغب عن سنتی فلیس منی»^(۳)

کسی که از سنت من اعراض نماید از من نخواهد بود.

اکنون دیگر قضاوتش با خوانندگان است که ببینند در زمینه مخالفت با سنت پیامبر و اعراض از آن کاری قوی تر و گویاتر از ممنوعیت نقل و نشر و نوشتن سنت و تعطیل آن از صحنه مراکز دینی و محافل علمی و محاکم قضائی و محیط مساجد و منابر اسلامی و رشته آثار قلمی و تألیفی می توان پیدا و معرفی کرد؟!!

۱- جهت آگاهی تفصیلی بر اینموضوع رجوع شود به مقاله «نقش اقراریر و سهم اعترافات

ابوبکر» اعتراف ۶، ۷، ۹، ۱۰ و اعترافات عمر شماره ۴، ۷، ۸، ۹.

۲- «تاریخ بغداد» ۲۰۹/۷.

۳- «کنز العمال» ج ۱ شماره ۹۰۰ و ج ۱۱ شماره ۳۲۰۹۵ به نقل از خطیب و ابن سعد و دیلمی.

۳- «تاریخ بغداد» ۳۳۰/۳.

سؤال هشتم

ریحانه های رسول خدا یا میمونهای بر فراز منبر؟

طبق احادیث فراوان و معتبری که مشروح آن در بحث «بنی امیه از دیدگاه قرآن» گذشت، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: در عالم رؤیا دیدم بنی امیه و در بعض روایات بنی حکم بن عاص را که همانند میمونها بر فراز منبر من جست و خیز می کنند.

و با اینکه خداوند به شرحی که گذشت، با فرستادن آیه شریفه ﴿وما جعلنا الرؤیاء...﴾^(۱) یا سوره مبارکه کوثر، یا سوره مبارکه قدر، از پیامبر خود دلجوئی کرد، اما عمر مبارکش تا دم واپسین با ناراحتی و چهره افسرده سپری گردید. نیز روایات فراوانی با ذکر سند آمده است که پیامبر اکرم ﷺ در حالی که به اقامه جماعت در مسجد مشغول می شد، ریحانه های او حسن و حسین^(۲) به هنگام سجده بر پشت حضرتش سوار می شدند و چون مردم می خواستند آنها را پایین آورند اشاره می کرد آنها را به حال خود واگذارید تا مبادا رنجیده خاطر شوند. گاهی هم آن قدر سجده پیامبر طول می کشید که نمازگذاران گمان می کردند در حادثه ای رخ داده یا وحی بر حضرتش نازل گردیده، و پس از نماز آن دو ریحانه را بر دامن خود می نشاند و می فرمود: هر کس مرا دوست دارد باید این دو را هم دوست بدارد.

و به روایت دیگر می فرمود: آنها را رها کنید (مانع از سوار شدن آنها بر

۱- رجوع شود به عنوان بنی امیه از نظر قرآن،

۲- جهت آگاهی بر احادیث فراوان و معتبری که پیامبر (ص) از حسنین تعبیر به «ریحانه» یا «ریحانه های من» فرمودند رجوع شود به ملحقات احقاق ۶۲۶۵۹۵/۱۰، شامل بیش از نود سند حدیثی، تاریخی، کلامی و... به روایت از سیزده نفر از صحابه، نیز ۵۴۶/۱۸ و ۱۹ و ۲۷۰ و ذیل ص ۴۹۲ المراجعات چ ابوسجّتی، بیروت.

پشت من نشوید) که به جان مادرم من آنها را با پدرشان دوست دارم.^(۱)
 و در روایت ابن عدی آمده: «كان النبي يصلي والحسن والحسين يصعدان
 ظهره»^(۲)

اکنون سؤال می‌کنیم: آیا زمامداران بنی‌امیه و بنی‌العاص که پیامبر در عالم خواب آنها را به شکل میمون دید، و در عالم بیداری، تحت عنوان خلافت اسلامی به جان اهل بیت و پیروانشان افتاده و قرآن و سنت پیامبر را به بازی گرفتند، دارای صلاحیت امامت و واجد شرایط خلافت بودند؟
 یا ریحانه‌های رسول الله که حضرتش در حالی که مشغول نماز و غرق در توجه به خدا می‌شد و آنها بر پشت مبارکش جست و خیز می‌کردند، به خاطر تقرب و محبوبیتی که در درگاه خداوندی داشتند اجازه نمی‌دادند کسی آنها را

۱- «مسند احمد حنبل» ۵۱۳/۲ و ۴۹۳/۳ و ۴۶۷/۶.

«صحیح بخاری» کتاب الفضائل باب مناقب الحسن و الحسين ۳۳/۵ و باب رحمة الولد ۸/۷ و باب الادب المفرد ص ۱۴.

«سنن نسائی» ۱۷۱/۱ و خصائص او ص ۳۷ چ قاهره و شماره ۱۴۴ چ کویت.

«معجم کبیر» طبرانی ۲۳/۳ و معجم اوسط بنقل مجمع الزوائد ۱۸۲/۹.

«مستدرک حاکم» ۱۶۵/۳ و ۱۶۷ به دو سند.

«سنن الکبری» بیهقی ۲۶۳/۲.

«حلیة الاولیاء» ابونعیم اصفهانی ۳۵/۲ و ۳۰۵/۸.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش ویژه امام حسن (ع) حدیث ۱۰۷ تا ۱۱۲ و بخش مختص به امام حسین علیه السلام حدیث ۱۱۶.

«مناقب ابن مغزلی» ص ۳۷۶ شماره ۴۲۴.

«مقتل الحسین» خطیب خوارزمی ص ۹۱/۱.

«اسدالغابة» ابن اثیر ۳۸۹/۲.

«فراند السمطین» ۱۰۹/۲ شماره ۴۱۵.

«تاریخ الاسلام» ذهبی ۵/۳ و تلخیص مستدرک او ۱۶۵/۳ و سیر اعلام النبلاء ۱۶۹/۳ و ۱۷۱ چ مصر.

نیز ملحقات احقاق ۶۸۷/۱۰ ۶۹۱ و ۷۳۹ ۷۱۴ و ۳۰۴/۱۹ شامل معرفی بیش از یکصد مصدر حدیثی، تاریخی و غیره است که این موضوع را با اختلاف جزئی آورده‌اند.

۲- «الکامل فی ضعفاء الرجال» ۷۲۸/۲ نیز ص ۳۶۲ با تعبیر «رکوب الامام الحسن ظهر جده وهو ساجد» آمده و در ص ۱۸۹۸ قال جابر: دخلت علی النبی والحسن والحسین علی ظهره ذکر شده.

آزرده خاطر کند و مانع آن‌ها شود، تا وقتی که به میل خود از پشت آن حضرت پیاده شوند؟

اگر در چهارده قرن پیش مردم تازه مسلمان، و فاقد رشد عقلی و دچار ضعف شعور انسانی، و دست پرورده محیط تعصب‌های قومی و نژادی و مبتلا به زورگوئیها و عوام فریبی‌های خلفای دروغین بودند، که تن به خلافت و پیروی از آنها می‌دادند. اکنون که آن تعصبها و زورگوئی‌ها، جای خود را به آزادی و آزاد منشی فکری و عقیدتی داده، اهل تسنن چه جواب معقول و قانع‌کننده‌ای دارند که از یک سو برای تصحیح روش‌های غیر اسلامی به دور از انسانیت بلکه وحشیانه زمامداران اموی (بنی سفیان مثل معاویه و یزید و بنی العاص مثل مروان، عبدالملک، و چهار پسرش و نواده هایش) تمام معیارهای عقلی و فکری و شرعی و عاطفی را کنار می‌نهند و از نامبردگان و دیگر متصدیان خلافت دفاع و حمایت کرده، آنان را خلفای بر حق پیامبر معرفی می‌کنند، و از سوی دیگر با قلم و بیان و انواع فعالیت‌ها، علیه ریحانه‌های پیامبر و دیگر افراد اهل بیت و شیعیان‌شان اعمال دشمنی و حق‌کشی می‌نمایند؟! و کلمه «رضی الله عنه» را بدرقه نام دشمنانشان قرار می‌دهند، یا مثل نویسندگان سعودی، هندی، و پاکستانی، نام آنها را با کلمه حضرت و امیرالمؤمنین مُصَدَّر می‌نمایند، و از همه بدتر تلاش می‌کنند آنها را مصداق خلفای اثنا عشر و اولی الامر واجب‌الاطاعه بعد رسول خدا قلمداد و بر مردم تحمیل کنند!

و نمی‌دانیم اگر پیامبر اکرم خود در عالم بیداری وضع میمون صفتی بنی امیه و کشتار آنها، حسنین و دیگر فرزندان پاکش و شیعیان آنها را، و دیگر جنایاتشان را می‌دید درباره آنها چه می‌فرمود و چه عکس‌العملی از خود نشان می‌داد؟
و اگر اهل تسنن به ویژه علما و مؤلفین آنها آنچه را که خود درباره حسنین و بنی امیه نوشته‌اند از نزدیک مشاهده می‌کردند (که بسیاری از آنان هم مشاهده کردند و باز هم به بنی امیه پیوستند) چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دادند؟

سؤال نهم

**نقش امام و خلیفه پیامبر در رابطه با حل اختلاف
و اینکه چه امام و خلیفه‌ای نشناختنش مایه مرگ جاهلی است،**

در صورتی که خداوند با ایراد آیه شریفه: ﴿و ما أنزلنا عليك الكتاب إلا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه و هدی و رحمة لقوم یؤمنون﴾^(۱)، هدف اصلی از نازل کردن کتاب خود (قرآن مجید) را بر پیامبر، در بیان چیزهایی که درباره آن اختلاف نموده‌اند و در رهنمود امت و مایه رحمت بودن برای مؤمنان خلاصه فرموده، و نیز با ایراد آیه شریفه: ﴿أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و أُولی الأمر منکم، فان تنازعتم فی شیء فرّدوه إلی الله و الرسول﴾^(۲) از یک سو اطاعت و فرمانبری از اوامر و نواهی را در دستورات خود و پیامبرش و اولی الامر منحصر فرموده، و از سوی دیگر خود و پیامبرش را یگانه مرجع حل و فصل هر موضوع مورد اختلاف و کشمکش اعلام نموده (و در این زمینه باید از محکومات قرآن کریم و سنت صحیح و اختلاف برانداز نه سنت جعلی و تحریف شده و تفرقه انداز استمداد نمود) این سؤال مطرح است که بعد از رحلت پیامبر اکرم با گسترش همه جانبه دامنه اختلافات عقیدتی و فقهی و تفسیری و سیاسی و اخلاقی و حتی حدیثی که هر روز بر حجم آن افزوده شده و می‌شود، چه کسی مسئول حل اختلافات و پاسخگویی آنها بوده و خواهد بود؟ و چه کسی واجد شرایط علمی و تقوایی و مصونیت از بیراهه رفتن و تشدید اختلافات است تا به او مراجعه شود؟

کسی که هم پیامبر اکرم او را بدین سمت معرفی و مکلف فرموده، و هم در

۱- سوره نحل ۶۴/۱۶.

۲- سوره نساء ۵۹/۴.

عمل صلاحیت همه جانبه خود را به اثبات رسانیده؟
یا کسانی که دائما خود دچار گره خوردگی در کارهای عادی می‌شدند و در حل و فصل کوچکترین مشکل علمی و غیر علمی در برابر دیگران و بیش از همه در برابر مشکل گشای مورد سفارش پیامبر یعنی امام امیر مؤمنان زانو بر زمین می‌زدند و دست نیاز دراز می‌کردند؟

آری به روایت حافظ ابونعیم و دیگران از انس، رسول خدا ﷺ در وقتی فرمود: «ای انس نخستین کسی که از این در بر تو وارد گردد امام متقین و سید مسلمین و یعسوب (نام ملکه زنبوران عسل است) دین، و خاتم وصیین، وقائد و پیشوای پیشانی سفیدان قیامت باشد.»

انس گوید: در این موقع علی وارد شد، پس پیامبر از جا برخاست و در حالیکه چهره‌اش خوشحال می‌نمود او را در بغل گرفت و با وی معانقه کرد و به او فرمود:

«أنت تؤدی عتی، و تُسمعهم صوتی، و تبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی»^(۱)

تو از جانب من وظائف اسلامی را انجام می‌دهی و صدای مرا به گوش آنها

۱- «حلیة الاولیاء» ۶۳/۱.

«فردوس دیلمی» شماره ۸۴۴۹.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش امام علی ۴۸۶/۲ شماره ۱۰۱۴.

«مناقب خوارزمی» فصل ۷ ص ۴۲.

«مطالب السنول» ابن طلحه شافعی ۶۰/۱ چ نجف و ص ۲۱ چ تهران.

«میزان الاعتدال» ذهبی ۶۴/۱.

«کفایة الطالب» پایان باب ۵۴ ص ۲۱۲.

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۱۶۹/۹ شماره ۹.

«فرائد السمطین» ۱۴۵/۱ ۱۴۶.

«لئالی المصنوعه» ۱۸۶/۱ چ بولاق.

«ینابیع المودة» قندوزی ۳۱۳ چ اسلامبول.

(مسلمانان) می‌رسانی، و آنچه را پس از من در باره آن اختلاف کنند برای

ایشان بیان می‌کنی.

نیز ابوحاتم بستنی و حاکم نیشابوری و دیگر حفاظ حدیث آورده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که روی سخنش به علی علیه السلام بود فرمود:

«أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدي.»^(۱)

تو آنچه را که پس از من، امت من پیرامون آن اختلاف نمایند، برای آنها

بیان می‌کنی (و اختلاف را برمی‌اندازی)

بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایراد این دو حدیث و دیگر احادیث مشابه با صراحت هر چه بیشتر بزرگترین مسئولیت مقام نبوت خود را (که حل و فصل اختلافات امت باشد) پس از خود به عهده حضرت علی علیه السلام محول و اعلام فرمود، پس او ادامه دهنده نقش رهبری و انجام دهنده و ظائف پیامبر در جهت حل مشکلات و رفع اختلافات بوده است.

و هم او بوده که روش قضائی و داوری اش در عصر حاضر در شکل عالی‌ترین ضابطه و الگوی قضائی قلمداد شده و می‌تواند در مهمترین محاکم قضائی جهان مطرح و الگوی قضائی گردد.

۱- المجر وحین من المحدثین و... ۶/۲ چ هند و ۳۸۰/۱ چ بیروت.

«فردوس دیلمی» حدیث شماره ۸۳۴۷ بلفظ مبین.

«مقتل الحسین» خوارزمی ۸۶/۱

«مناقب خوارزمی» ص ۲۳۶ به روایت از ابوسعید خدری و انس بن مالک.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش ویژه امام علی علیه السلام ۴۸۸/۲ شماره های ۱۰۱۶ ۱۰۱۸.

«میزان ذهبی» ۴۷۲/۱.

«کشف الحیث» برهان الدین حلبی ص ۱۳۸ چ بیروت.

«کنز العمال» متقی هندی ۶۱۵/۱۱ شماره ۳۲۹۸۳، به نقل از فردوس دیلمی منتخب آن در

حاشیه مسند احمد ۳۳/۵.

«کنوز الحقائق» مناوی ص ۲۰۳ چ بولاق و ص ۱۷۰ چ دیگر.

«ینایع الموده» باب ۵۶ ص ۱۸۲ چ اسلامبول، و ۲۱۵ چ حیدریه.

و باز او بود که می توانست اولی الامر بی قید و شرط پس از پیامبر باشد و (بدون هیچگونه تخطی و انحرافی در بیان احکام الهی و استفاده از سنت پیامبر) اطاعتش در ردیف اطاعت خدا و رسولش بحساب آید.

و گرنه با یک مورد اشتباه و قصور یا تقصیر در ادامه و استمرار بخشیدن به وظائف اسلامی و بیان احکام مورد اختلاف، دیگر اطاعتش از ردیف اطاعت خدا و رسولش خارج و فاقد اعتبار و پشتوانه «و اولی الامر منکم» می شد.

ناگفته پیداست خداوند هرگز این گونه دستور نداده و نمی دهد که: اطاعت کنید مرا و اطاعت کنید پیامبر مرا و اولی الامر و زمامداری را که دانسته یا ندانسته از روی خطا و قصور یا تعمد و تقصیر بر خلاف گفته من و خواسته من و پیامبرم، عمل نماید و هم دیگران را امر و نهی کند.

و بدون شک صدور یک چنین دستور و اجازه ای که مستلزم تناقض گوئی و برخلاف منطق عقل و روش عقلاست از جانب خداوند محال است.

فخر رازی در ذیل این آیه سخنی دارد بسیار جالب که مؤید گفتار فوق است. او می گوید: خداوند تعالی در این آیه قاطعانه امر به اطاعت اولی الامر فرموده و کسی را که قاطعانه امر به اطاعتش نموده حتما باید معصوم از خطا باشد. زیرا اگر معصوم از خطا نباشد لازم می آید در صورت خطا هم خدا امر به پیروی و فرمانبرداریش کرده باشد، پس در حقیقت امر به ارتکاب آن خطا نموده و با وصف اینکه خطا مورد نهی الهی است منجر به جمع کردن یا جمع شدن امر و نهی می شود نسبت به یک موضوع، آنهم از یک جهت (نه اینکه امر به جهتی باشد و نهی به جهت دیگر) و این امری است محال.

پس ثابت شد که خداوند قاطعانه امر به متابعت اولی الامر فرموده، و ثابت شد کسی که خداوند قاطعانه امر به اطاعتش کرده باید معصوم از خطا باشد.

پس در مرحله سوم ثابت و قطعی شد که اولی الامر مذکور در آیه باید بی

چون و چرا معصوم و مصون از خطا باشد^(۱) و بدین ترتیب تنها امیرمؤمنان علی علیه السلام می توانست مصداق بی چون و چرای «اطعوا الله...» واقع شود و امامان معصوم از فرزندان او و بس.

و حاکم نیشابوری و دیگران با ذکر سند و اعتراف به صحت حدیث از ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«النجوم أمان لأهل الأرض من الفرق، وأهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف (في الدين)، فإذا خالفتها قبيلة من العرب (يعني في احكام الله تعالى) اختلفوا فصاروا حزب ابليس.»^(۲)

ستارگان آسمان برای اهل زمین مایه پناه از غرق اند، و اهل بیت من برای امت مایه پناه و امان از اختلاف (در دین) باشند، پس هرگاه قبیله ای از عرب (در احکام الهی) با آن مخالفت کند به اختلاف درافتد، پس به حزب ابلیس گرایش جسته باشد.

و این روایت را عینا گروهی از علمای اهل تسنن از حاکم نقل کرده اند که این خود بیان گر اعتماد آنان بدان می باشد^(۳) نیز حافظ طبرانی و دیگران به

۱- «تفسیر کبیر» ۱/۱۴۴.

۲- «مستدرک حاکم» و تلخیص آن از ذهبی ۳/۱۴۹.

۳- «جواهر العقدين» سمهودی مخطوط.

«صواعق المحرقة» ابن حجر در ص ۹.

«مختصر مناقب سخاوی» در پایان صواعق المحرقة ص ۱۴۰ با اعتراف به صحت آن.

«براهین قاطعه» ترجمه صواعق، کمال الدین جهرمی ص ۲۵۷.

«جامع الاحادیث» سیوطی به شرح «کنز العمال» و در «الاتحاف» حدیث ۳۵ و در «خصائص الکبری»

متقی هندی در «کنز العمال» ۱۲/۱۰۲ چ حلب و ۱۳/۸۸ چ حیدرآباد و منتخب کنز العمال ۵/۹۳.

«وسيلة المأل» ابن باکثیر حضرمی ص ۵۹ مخطوط (ملحقات احقاق ۱۸/۳۲۶).

«مفتاح النجا» بدخشی ص ۸ مخطوط.

«وسيلة النجاة» محمد مبین لکهنوی ص ۴۷.

روایت از کعب بن عجره آورده اند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«تكون بين الناس (بين امتي خ) فرقة و اختلاف، فيكون هذا (يعني علياً) و أصحابه على الحق»^(۱)

در میان مردم (میان امت من) فرقه‌گرائی و اختلاف پیدا خواهد شد، آنگاه (با اشاره به علی عليه السلام) فرمود: این و همراهانش بر حق می‌باشند.

این روایت با صراحت تمام بیانگر دو چیز است:

- ۱- پیشگوئی از پیدایش اختلاف و تفرقه در بین مسلمانان بعد از پیامبر، آن چنان که علی و اصحابش یک طرف اختلافند و فرقه‌ای جدای از دیگران.
- ۲- علی و همراهان آن حضرت با قاطعیت غیر قابل انکار جانب حق معرفی و اعلام شده‌اند، و خواه و ناخواه باید دیگر فرق از حضرتش پیروی کنند، و گرنه بر باطل خواهند بود.

اکنون در حالی که هر دسته‌ای از مسلمانان امامی را برای خود انتخاب کرده و می‌کنند، سؤال می‌کنیم که وظیفه چیست؟ آیا باید به سراغ علی و اصحابش رفت که از فرقه‌گرائی به دور و بر حق می‌باشند، یا به سراغ مخالفان او، که علاوه

← «اسعاف الراغبين» صبان مصری چ حاشیه نور الابصار ص ۱۳۰.

«ینابیع الموده» قندوزی باب ۵۹ ص ۲۹۸ چ اسلامبول و ۳۵۷ چ حیدریه.

«مشارق الانوار» صنعانی ص ۱۰۹ چ ترکیه.

«مشارق الانوار» حمزاوی در ص ۹۰ چ مصر.

«راموز الاحادیث» گمشخانوی در ص ۲۳۸ چ آستانه.

«رشفة الصادی» ابوبکر علوی حضر می در ۱۷ و ۷۸ چ مصر.

«شرف المؤبد» نبهانی ص ۲۹ و در جواهر البحار ۱/۳۶۱ چ مصر.

۱- «معجم کبیر» طبرانی ۱۴۷/۱۹ شماره ۳۲۲.

«کنز العمال» متقی هندی ۶۲۱/۱۱ شماره ۳۳۰۱۶.

«منتخب کنز العمال» حاشیه مسند احمد ۳۴/۵.

«مفتاح النجا» بدخشی ص ۶۵.

«تحفة المحبین» نیز از بدخشی ص ۲۰۲.

«روضه الندیة» کحلانی ص ۱۵۶.

بر تفرقه افکنی بین امت، و اینکه تضمینی برای حق بودن آنها نشده، در مقابل حضرت علی صف آرائی کرده و رویاروی با او بوده‌اند؟

ابن سمیّه (عمار یاسر) در رابطه با بروز اختلاف

حافظ ابراهیم کسائی همدانی معروف به ابن دیزیل و گروهی دیگر از اعلام اهل تسنن با ذکر سند از سالم بن ابی جعد روایت کرده‌اند که مردی به نزد عبدالله بن مسعود آمد و گفت: خداوند از اینکه نسبت به به ما ظلم کند به ما ایمنی داده، اما از اینکه ما را به فتنه و امتحان در اندازد ایمنی نداده، اکنون اگر فتنه‌ای بر پا گردد من چه کنم؟

ابن مسعود گفت: بر تو باد به کتاب خداوند متعال.

آن مرد گفت: اگر مردم همه (فرقه‌ها) دم از کتاب خدا زنند و دعوت بدان کنند نظرت چیست و به چه شخصی یا گروهی باید پیوست؟
ابن مسعود گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«إذا اختلف الناس كان ابن سمیة (یعنی عماراً) مع الحق.»^(۱)

هرگاه مردم (بر سر حق و باطل) به اختلاف و فرقه‌گرایی درافتند، ابن سمیه (یعنی عمار یاسر) در جهت حق و با حق است.

۱- «صفین» به نقل ابن ابی الحدید ۹۸/۳ و «سیره علی» بنقل «الغدیر» ۲۵/۹ نیز مراجعه شود به:

«دلائل النبوة بیهقی» ۴۲۱/۶ ۴۲۲.

«معجم کبیر طبرانی» بنقل کنز العمال.

«الجوهرة فی نسب الامام علی» تلمسانی ص ۱۰۱ چ دمشق.

«البدایة و النهایة» ابن کثیر ۲۷۰/۷.

«جامع الاحادیث» سیوطی بشرح کنز العمال.

«کنز العمال» ۷۲۱/۱۱ بشماره ۳۳۵۲۵.

«نسیم الریاض شرح شفاء» قاضی عیاض خفاجی، به نقل عبقات الانوار بخش ثقلین ۳۹۲/۳.

«شرح شفاء» قاضی عیاض ملاعلی، قاری نیز به نقل عبقات ص ۳۸۸.

«کنز العمال» ۷۲۱/۱۱ به نقل از حاکم.

و حاکم نیشابوری به این لفظ آورده است:

«ابن سمیه ما عرض علیه امران قطّ، إلا أخذ بالأرشد منهما»^(۱)

نیز حاکم و ابن ماجه این گونه آورده اند:

«و عمار ما عرض علیه امران إلا أختار الأرشد منهما»^(۲).

و مورخ و حدیث شناس معروف، ابن عبدالبر قرطبی روایت کرده است: هنگامی که حذیفه در حال احتضار بود در پاسخ ابی مسعود بدری و گروهی که به عیادت او آمده و از وی پرسیدند: هرگاه مردم به اختلاف درآیند، گرایش به چه کسی را بما امر می‌کنی؟ گفت:

«علیکم باین سمیه، فإنّه لن یفارق الحقّ حتی یموت. أو قال: فإنّه یدور مع الحقّ حیث دار».^(۳)

بر شما باد به ابن سمیه، که محققا او از حق جدا نگردد تا بمیرد.

یا گفت: محققا او با حق دور زند به هر سمتی که حق بگردد.

و به نقل ابن ابی الحدید گفت:

«فإنّه یزول مع الحقّ حیث زال».^(۴)

و بالاخره هر سه عبارت بیان گر شدت به هم پیوستگی و همراهی عمار با حق است، و ارجاع حذیفه، حاضران مجلس و دیگر صحابه و مسلمانان را به عمار، در صورت بروز اختلاف و دو دستگی یا چند دستگی بر سر مسئله امامت و رهبری.

۱- «مستدرک» ۳/۳۸۸.

«کنز العمال» ۷۲۱/۱۱ به نقل از حاکم.

۲- «مستدرک» ۳/۳۹۲ با اعتراف به صحت آن.

«سنن» کتاب المقدمه، باب فضل عمار بن یاسر.

«کنز العمال» ۷۲۱/۱۱.

۳- «استیعاب» ذیل نام عمار ۴۳۶/۲.

۴- «شرح نهج البلاغه» ۱۰/۱۰۵.

و چون عمار پیوسته از آغاز رحلت پیامبر ﷺ تا لحظه‌ای که طبق پیشگویی آن حضرت به دست دشمنان علی و مخالفان حضرتش (معاویه و لشگرش) در جنگ صفین کشته شد، همراه و ملازم با امیر مؤمنان بود، معلوم شد مقصود پیامبر ﷺ از «مع الحق»، پیروی عمار از علی و جدا نشدنش از او تا واپسین دم حیات بوده است. و همچنین است سخن حدیفه، که با برداشت از کلام رسول خدا ﷺ می‌باشد.

و بدین ترتیب رسول خدا ﷺ اعلام و خاطر نشان فرمود که نه تنها آن روزها و در ایام عمر عمار، که در درازای چهارده قرن گذشته تا هم اکنون و از این پس تا هر زمانی در مورد فرقه گرائی‌های اسلامی که برگشت همه آن به سه فرقه سنی، شیعه و خوارج است، مسلمانان باید به سراغ خط عمار بروند و از علی ﷺ پیروی کنند، که او امام عمار بود و راه او، راه حقیقت است.

خلاصه اگر مقصود از امام و خلیفه پیامبر، وجود تشریفاتی است (که تحت عنوان خلافت اسلامی، اما براساس توطئه و زور و نیرنگ و ساخت و سازش با ارازل و اوباش و افراد جاه طلب و حق و حساب بگیر یا عوام ساده لوح و فریب‌خور، بر مسند حکومت تکیه زنند هرچند فاقد معلومات دینی و ناتوان از حل هرگونه اختلاف و به دور از تقوی و مصونیت از کجرویهای علمی و اخلاقی باشند) پس در این صورت نه ما با طرفداران این گونه زمامداران سخنی داریم، نه آنها نیازمند به اقامه دلیل و مطرح کردن قرآن و سنت اند.

درست همانند سلاطین و رؤسای جمهوری کفر صفت و سراپا جاهل و فاسق دوران‌های گذشته و دنیای امروز در گوشه و کنار جهان، که براساس شرح فوق بر مسند زمامداری نشسته و می‌نشینند و کاری هم به آیه و حدیث و بحث‌های عقیدتی و فقهی نداشته و ندارند.

اما اگر هدف اصلی از تشکیلات خلافت اسلامی استمرار بختیدر روش علمی و عملی پیامبر در جهت گسترش اسلام واقعی در بین مسلمانان و

حفظ اسلام از شر دشمنان داخلی و خارجی باشد، پس در این صورت و بر اساس محتوای آیات و احادیثی که به نظر رسید، جز امام امیر مؤمنان که پیامبر ﷺ حضرتش را به عنوان حل‌کننده اختلاف و انجام‌دهنده برنامه آن حضرت و رساننده صدای او به امت اسلامی معرفی فرمود، کسی واجد شرایط نبوده و بعد از درگذشت پیامبر تنها او بوده است که شناختش محکوم به مرگ جاهلی بوده و مخالفتش به مرگ جاهلی اکثریت مسلمانان در هر عصری انجامیده و بهانه به دست دشمنان اسلام داده است. و از این پس نیز چنین خواهد بود، و بهترین شاهد بر این گفتار و دلیل بر این مدعا مندرجات کتب و مصادر حدیثی، تفسیری، تاریخی، و فقهی اهل تسنن است که نمونه‌هایی از آن را در این کتاب می‌خوانید^(۱).

محدث شهیر عمر ملا در کتاب «سیره» از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده است که فرمود:

«في كل خلف من أمتي عدول من أهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين، ألا وإن أئمتكم وفدكم إلى الله عز وجل فانظروا من توفدوا»^(۲)

۱- جهت آگاهی بر بخشی از حل اختلافات علمی و قضائی امام امیر مؤمنان ﷺ و مراجعات ابوبکر، عمر، عثمان و حتی معاویه به حضرتش درین زمینه رجوع شود به «علی و الخلفاء» علامه عسگری چ نجف.

۲- «المعیار و الموازنه» ص ۲۰۴.

«شرف النبی» خرکوشی ص ۲۸۷.

«ذخایر العقبی» ص ۱۷.

«صواعق المحرقة» ص ۹۰ سطر ۸ و ص ۱۴۱.

«براهین قاطعه» (ترجمه صواعق المحرقة) کمال‌الدین جهرمی (عبارات حدیث ثقلین ۶۶/۳).

«وسیلة المآل» ابن باکثیر حضرمی ص ۵۹؛ خطوط (احقاق ۴۴۷/۱۸).

«دراسات اللیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب» ص ۲۳۷ چ کراچی.

«ینابیع الموده» باب ۵۶ ص ۲۲۶ و باب ۵۸ ص ۳۲۶ چ حیدریه به روایت از سیره عمر ملا.

«رشفة الصاوی» حضرمی ص ۱۷.

در هر گروه و جمعیتی از پسینیان امت من افراد عادلانی از اهل بیتم وجود خواهند داشت که تحریف غلات و تندروان را از این دین بزدایند. و فرقه گرائی باطل گرایان را بی اثر سازند، و تاویل و اظهار نظرهای جاهلان و ناآگاهان را (در زمینه آیات و احادیث اسلامی) از بین ببرند.

آگاه باشید که امامان شما پیشروان و قافله سالاران شما در رهنمود بسوی خدای عزوجل باشند، پس بنگرید چه کسانی را پیشرو و قافله سالار خود قرار می‌دهید (که مبادا شما را بیراهه برند و...)

باتوجه و دقت در پیشگویی پیامبر گرامی اسلام ﷺ در روایت فوق، هیچ گونه شکی باقی نخواهد ماند که ادامه و استمرار موضوع امامت و نقش حمایت امام زمان هر زمانی از قرآن و اسلام، تنها به وسیله امام هر زمان که از اهل بیت پیامبر است، جامه عمل پوشیده و خواهد پوشید نه دیگران.

هم چنان که تاکید پیامبر ﷺ در ذیل روایت مبنی بر دقت در انتخاب امامان، بیانگر این حقیقت است که کم و بیش در هر عصر و زمانی امام‌های دروغین و ادعائی وجود داشته و خواهد داشت، اما امامانی که قرآن مجید و سنت پیامبر و عقائد حقه مردم را از خطر خیانت و دستبرد از قلب و غش و آلودگی از وارونه جلوه دادن حقائق، و بالاخره از کجگرائی و گرایش به باطل حفظ و حمایت کنند و مردم را به حق و واقع رهنمون باشند اندک اندک و آنچه که باشند تنها از بین اهل بیت پیامبر ﷺ خواهند بود و بس.

براین اساس تاریخ گذشته اسلام هم گواه بر این مطلب است که جزائمه اثنا عشر مورد قبول شیعه مصداقی برای این گونه احادیث با ویژگی‌هایی که از نظر فراوانی و اعتبار و صراحت دار است، وجود نداشته و نخواهد داشت.

نقش امام زمان هرزمانی در جدا کردن حق از باطل

با توجه به اینکه طبق آیات شریفه قرآن و مشهودات عینی اختلاط حق و باطل و پوشانیدن لباس حق به باطل، و مجادله به باطل به منظور پایمال کردن حق، و عبادت باطل به جای حق و امثال این امور، که در خلط و مزج حق و باطل و تداخل این دو از روی تعمد و شیطنت یا از روی خطا و شیطان زدگی، خلاصه می‌گردد، واقعیاتی است که همیشه در هر عصر و زمانی مخصوصاً در رابطه با عقائد دینی و احکام شرعی جریان داشته و بزرگترین سهم اختلافات مذهبی و جنگ‌ها، خون ریزی‌ها، غارتها، ناکامی‌ها، مظلومیتها و بالاخره انواع سوء استفاده‌ها مربوط به همین امر بوده، و از ره‌گذر خلط و مزج حق و باطل جامه عمل می‌پوشیده ناگزیر باید همیشه کسانی وجود داشته باشند که واجد صلاحیت علمی و تقوایی و مصونیت از خطا و اشتباه هستند، تا مردم در هر جا و هر زمان و مکان و هر مورد بتوانند با مراجعه به آنها (بطور مستقیم یا با واسطه) و استمداد از آنان حق و باطل را از یکدیگر بشناسند و به حق گرایش و از باطل دوری گزینند.

در این زمینه قبل از همه انبیاء عظام و در عالی‌ترین درجه، پیامبر گرامی اسلام بوده‌اند که اولاً صلاحیت شناخت حق از باطل را دارا بودند، و ثانیاً نقش جدا کردن حق از باطل را عملاً به عهده داشتند.

اکنون اگر به فرموده‌های مسلم و بی‌چون و چرای پیامبر گرامی اسلام که در مصادر حدیثی و غیر حدیثی اهل تسنن آمده مراجعه کنیم، می‌بینیم حضرتش امیرمؤمنان علی علیه السلام را بدین گونه جداکننده حق از باطل معرفی و اعلام فرموده است:

۱- «... أنت الفاروق الذي يفرق بين الحق والباطل»^(۱)

(یا علی) تو فارق آن چنانی هستی که بین حق و باطل را جدا می‌کند.

به روایت حدیثه و سلمان و ابوذر با اشاره به علی فرمود:

۲- «... هذا فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق والباطل»^(۲)

این فاروق این امت باشد که حق را از باطل جدا سازد.

و به روایت ابولیلی غفاری :

۳- «ستكون من بعدي فتنة، فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب، فإنه

أول من يراني و أول من يصفحني يوم القيامة و هو معي في السماء

الاعلى و هو الصديق الاكبر و هذا فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق و

الباطل...»^(۳)

۱- «نقض العثمانيه» جاحظ ص ۲۹۰

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۲۲۸/۱۳ به نقل از نقض العثمانيه

«تاریخ دمشق» ابن عساکر، بخش امام علی از ۸۸/۱ شماره ۱۲۱ و شماره ۱۲۰ نیز مشابه آن.

«اسدالغابه» ابن اثیر در ۲۸۷/۵.

«فراند المسطین» جوینی در ۱۳۹/۱ ۱۴۰ به شماره های ۱۰۲ ۱۰۳.

«ذخائر العقبی» محب الدین طبری در ص ۵۶ و در ریاض النظره ۱۵۵/۲.

«مواقف» عضد الدین ایجی ۲۷۶/۳.

و دیگر مصادر مذکور در کتاب «حق باعلیست» ص ۵۵.

۲- بیهقی به نقل کنز العمال ۶۱۶/۱۱.

«الکامل فی...» ابن عدی ۱۴۹/۲ مخطوط.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر، بخش امام علی ۸۹/۱ به نقل از ابن عدی.

۳- «استیعاب» ابن عبدالبر ۲/۶۵۷ و در چ ذیل اصابه ۱۱۷/۱۲ شماره ۳۱۵۷.

حافظ ابونعیم اصفهانی به نقل کنز العمال.

«فردوس الاخبار» ابن شیرویه دیلمی، به نقل مودة القربی همدانی موده ششم حدیث ۵.

«مناقب خوارزمی» فصل هشتم ص ۵۷.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر در ۱۵۷/۳ شماره ۱۱۷۴.

«اصابه فی معرفة الصحابه» ابن حجر عسقلانی پایان ج ۱۱.

«لسان المیزان» ۳۹۶/۱.

...او (یعنی علی) فاروق این امت است که بین حق و باطل را از یکدیگر جدا نماید.

راستی تنها در صورتی که کسی خود برحق و حق شناس باشد می‌تواند از پشتوانه «هذا فاروق هذه أمة يفرق بين الحق والباطل» برخوردار گردد و بزرگ‌ترین مسئولیت انبیاء را که حل اختلاف بین حق و باطل بوده است بر عهده گیرد. و هم او می‌تواند امام زمانی باشد که نشناختنش مرگ جاهلی را به دنبال خواهد داشت.

نه کسانی که علاوه بر نداشتن چنین مایه تضمین و پشتوانه ای دائمی هم از روی تعمد و لجاجت و هم از روی خطا و ناآگاهی خلط بین حق و باطل از آنها سرمیزده است.

سؤال دهم

جانشین پیامبر از بنی هاشم است یا بنی امیه؟

با چشم پوشی و نادیده انگاشتن آنچه علما و دانشمندان و متکلمین شیعه و سنی پیرامون حق بودن امامان و خلفای مورد قبول خود و باطل بودن امامان و خلفای طرف مقابل تحقیق و اظهار نظر نموده و نوشته‌اند، این سؤال مطرح است که اگر اختیار تعیین امام و خلیفه پیامبر به مسلمانان واگذار شده، با توجه به مجموع آنچه تنها اهل تسنن در تاریخ زندگانی و سرگذشت هریک از دو طائفه بنی هاشم و بنی امیه نوشته‌اند، مسلمانان در هر عصر و زمانی از بین کدام یک از این دو طائفه باید خلفای برحق پیامبر و بطور خلاصه امام زمان خود را (که شناختن او به بهشت منتهی می‌شود و شناختنش به مرگ جاهلی و جهنم) انتخاب نمایند؟

و کدام یک از این دو طائفه برخوردار از پشتوانه اطمینان بخشی بوده و هستند که تشبث بدان مایه امید و آرامش خاطر پیروان آن طائفه باشد؟ نویسنده به خاطر روشن شدن این موضوع، به ذکر دو روایت از اهل تسنن می‌پردازد، که ناقل اصلی هر دو احمد بن حنبل امام و پیشوای فقهی حنبله از جمله وهابی‌های سعودی بوده است.

این دو سخن یکی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد حلقه در بهشت باشد، و دیگری از عثمان در مورد کلید بهشت و جمعا بهترین حلقه دستگیره قضاوت و کلید داوری پیرامون خاندان هاشمی و اموی است.

اما داوری در جهت ارزیابی این دو روایت و انتخاب گفتار هریک از صاحبان آنها را در زمینه انتخاب طایفه اموی یا هاشمی موکول به نظر علمای سنی است که آنها خود از همه بهتر می‌دانند چه طایفه ای را براساس چه پشتوانه اطمینان بخشی برگزینند تا در روز قیامت دست آویز نجاتی داشته باشند و آن دو روایت بدین قرار است:

احمد حنبل با ذکر سند آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
 «یا معشر بنی هاشم ، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَخَذْتُ بِحَلْقَةِ بَابِ
 الْجَنَّةِ مَا بَدَأْتُ إِلَّا بِكُمْ»^(۱)

ای گروه بنی هاشم سپوگند بدان کسی که به حق مرا به مقام نبوت
 برانگیخت هرگاه حلقه در بهشت را بدست گیرم شروع (به داخل کردن
 افراد در بهشت) نکنم مگر به شما.

نیز احمد حنبل با ذکر سند از عثمان بن عفان نخستین خلیفه اموی نقل کرده
 است که گفت:

«لَوْ أَنَّ يَدِي مَفَاتِيحَ الْجَنَّةِ لَأَعْطَيْتُهَا بَنِي أُمِيَّةٍ حَتَّى يَدْخُلُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ»^(۲)
 اگر کلیدهای بهشت به دست من افتد آنها را به بنی امیه عطا خواهم کرد که
 تا آخرین نفرشان داخل بهشت شوند!

راستی عثمان با آن همه آیات قرآنی که بیانگر طبقه بندی بهشتیان و
 جهنمیان و سرنوشت مؤمنان و کفار و صلحا و مفسدان می باشد مانند این آیات:
 ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ سَوَاءً﴾^(۳)

﴿أَيُصْلِحُ كُلَّ امْرِءٍ مِنْهُمْ أَنْ يَدْخُلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ﴾^(۴)
 ﴿كَلَّا إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنِ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ﴾^(۵)

۱- «فضائل الصحابة» حدیث ۱۰۵۸ به روایت از علی، نیز در «مناقب امیر المؤمنین».
 «تاریخ بغداد» ۴۳۹/۹.

«علل المتناهیة» ابن جوزی ۲۸۶/۱.

«انتخاب» ابی طاهر احمد بن محمد السلفی من اصول کتب ابی الحسین، المبارک بن
 عبدالجبار الصیرفی الطیوری، نسخه ظاهریه برقم ۱۱۲۰ «کتابخانه محقق الطباطبائی».
 «ینابیع الموده» باب ۵۸ ص ۳۲۱.

۲- «مسند احمد» ۶۱/۱.

۳- سوره جاثیه: ۲۱/۴۵.

۴- سوره معارج: ۳۵/۷۰.

۵- سوره انفطار: ۱۶/۸۱.

﴿ کلا ان کتاب الفجار لفی سجین ﴾^(۱)

﴿ کلا لیتبذن فی الحطمة و ما ادریک ما الحطمة، نارالله الموقدة التی تطلّع علی الأفتدة ﴾^(۲)

﴿ أزلقت الجنة للمتقین و برزت الجحیم للغاوین ﴾^(۳)

﴿ ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبثوا إلی ربهم اولئک أصحاب الجنة ﴾^(۴)

﴿ الم تر إلی الذین بدلوا نعمة الله کفرًا و احلّوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بنس القرار ﴾^(۵)

و آیات فراوان دیگر، با چه ضابطه‌ای چنین امید و آرزوئی داشت و این چنین وعده داد که همه بنی امیه تا آخرین نفرشان را به بهشت روانه کند، و خود از چه پشتوانه‌ای برخوردار بود که کلیدهای بهشت به دستش داده شود.

و بالاخره با توجه به محتوای این دو حدیث و محتوای آیات فوق و دیگر آیات مشابه و تاریخ دوران عمر بنی امیه به ویژه زمامداران و عمال دست نشانده آنها از علمای اهل تسنن می‌خواهیم سؤال موضوع بحث را پاسخ دهند تا به موجب ﴿ لیحق الحقّ و یبطل الباطل و لو کره المجرمون ﴾^(۶)، حق و باطل از هم جدا و شناخته شوند و مسلمانان از سر دوراهی عملی شدن یا نشدن وعده پیامبر و عثمان و رهنمون به حق و آنچه شدنی است شوند و در نتیجه معلوم گردد امام زمان های هاشمی خود بهشتی هستند و دیگران را هم می‌توانند از مرگ جاهلی و جهنم نجات دهند یا امام زمانها و خلفای اموی که نخستین آنان عثمان بود و بعداً معاویه و سپس یزید...

۱- سوره مطفین: ۳/۸۳.

۲- سوره همزة: ۸-۵/۱۰۴.

۳- سوره شعراء: ۹۱/۲۶-۹۲.

۴- سوره هود: ۲۳/۱۱.

۵- سوره هود: ۳۴/۱۴-۳۵.

۶- سوره انفال: ۹/۸.

سؤال یازدهم

نقش اقراریر و سهم اعترافات در صحنه داوری

همان طوری که خوانندگان ارجمند به ویژه فضلاء و حقوقدانان خود می‌دانند، همیشه سهم اقراریر و اعترافات متخاصمین و طرفین دعوی و درگیری - در حل مشکلات قضائی و داوری عادلانه و گرفتن حق ذی حق از متجاوز و مظلوم از ظالم - از هر چیزی در رهنمود محاکم قضائی و مسؤولان داوری بیشتر و مؤثرتر بوده، و بالاخره نقشی را که اعترافات طرف دعوی بر عهده دارد شهود قضایا و دیگر دلائل مربوطه چنین نقشی را ندارند و این امری است واضح و روشن و پذیرفته همه ادیان و مذاهب در شئون قضائی.

اکنون می‌گوئیم در رابطه با اختلاف شیعه و سنی بر سر خلافت بلافصل پیامبر و اینکه علی علیه السلام دارای حق تقدم و خلیفه اول بود، یا خلفای سه گانه بر حق بودند و از آن پس امیرمؤمنان امام و خلیفه چهارم بود، چه بهتر که ما همه دعاوی و دلائل شیعه و سنی را در نفی و اثبات خلافت آن سه نفر کنار نهاده و قبل از همه و بیش از همه چیز اعترافات خود آنها را که طرفین دعوی بوهاند مطرح نموده و مورد بررسی قرار دهیم، تا نه کاسه از آس گرمتر باشیم و نه هم چون چهارده قرن گذشته که با صدها و هزارها بار رد و بدل شدن گفته‌های طرفدار و مخالف، نه تنها کار خلاف یک سره نشده که هر روز دامنه اختلاف گسترده‌تر و بیش از پیش دشمنی بر دشمنی افزوده گشته و حتی دشمنان اسلام، یا عوامل داخلی آنها حداکثر سوء استفاده را از اختلاف بین سنی و شیعه به نفع خود کرده‌اند، و از همه بدتر آن که به مصداق فرموده پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله:

«إِنَّ مِنْ أَشْرِّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدًا أَذْهَبَ آخِرَتَهُ بَدْنِيَا غَيْرَهُ»^(۱)

۱ - «کنز العمال»: ۸۱/۶، ۸۲ و ۸۶ حدیث فوق را با احادیث دیگری شامل تعبیراتی از قبیل

ما مسلمانان دین و سعادت ابدی خود را به ریاست چند روزه و پراز وزر و وبال ریاست طلبان غیر ذی حق یا حداقل مشکوک، آن هم در چهارده قرن پیش فدا کنیم و راستی که چه کشتارها و آتش سوزی هائی که در این زمینه به وقوع پیوسته و چه کسانی به خاطر جانبداری از ریاست ریاست طلبان خود را در زمره «أشر الناس» قرار داده‌اند.

بر این اساس می‌پردازیم به ذکر نمونه‌هائی از اقراریر و اعترافات خود مدعیان اصلی و دست اندرکاران خلافت، و دیگر داوری و تصمیم‌گیری در گرایش‌های عقیدتی و عملی با کسانی باشد که راستی بیمناک از «أشر الناس و أسوء الناس و أشد الناس» بودن هستند و نمی‌خواهند از این پس دچار تعصب‌های کورکورانه باشند و از این رهگذر سرنوشت سعادت بار خود را به تباهی و بدبختی و در پایان به جهنم منتهی سازند.

اعتراف ابوبکر به عجز و ناتوانی در امر خلافت و چگونگی تصدی آن

۱- قام ابوبکر فخطب الناس و اعتذر اليهم و قال:

إِنِّي بَعْتُكَ كَانَتْ فَلَاقَةً وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا وَخَشِيْتُ الْفِتْنَةَ، وَ أَيْمَ اللَّهُ مَا حَرَصْتُ عَلَيْهَا يَوْمًا قَطُّ وَ لَا سَأَلْتُهَا اللَّهُ فِي سِرٍّ وَ لَا عِلَانِيَةً قَطُّ وَ لَقَدْ قَلَّدْتُ أَمْرًا عَظِيمًا مَا لِي بِهِ طَاقَةٌ، وَ لَا يَدَانِ وَ لَقَدْ وَدَدْتُ أَنْ أَقْوَى النَّاسَ عَلَيْهِ مَكَانِي، وَ جَعَلَ يَعْتَذِرُ إِلَيْهِمْ...»^(۱)

«أسوء الناس منزلة و أشد الناس ندامة يوم القيامة... و شرّ البرية عند الله يوم القيامة... با اسناد مختلف نقل نموده و بطور خلاصه مجموعاً بیانگر آنست که شرورترین مردم، و سخت‌ترین مردم از نظر ندامت و پشیمانی و بدترین مردم از حیث موقعیت در قیامت کسی باشد که دینش را به دنیای دیگری فروخته باشد.

۱- «شرح نهج البلاغة» ابن أبي الحديد: ۵۰/۲ و ۴۷/۶ به روایت از احمد بن عبدالعزیز جوهری تمهید باقلانی ص ۱۹۶.
«تاریخ الخلفاء سیوطی»: ۶۷/۱.

محققا بیعت بر خلافت کاری حساب نشده و شرزا بود که خداوند شر را بر طرف نمود و من از برپا شدن فتنه ترسیدم.

سوگند به خدا، یک روز بر آن حریص نبودم و هرگز نه در پسهایی و نه آشکارا و علنی آن را از خدا درخواست نکردم، و بی‌شک بار امر عظیمی را به دوش افکندم که مرا تاب و توان آن نباشد و راستی که دوست داشتم نیرومندترین افراد مردم به جای من عهده‌دار آن می‌شد، و همچنان از مردم عذر خواهی می‌کرد.

۲- «أقيلوني فلست بخيركم»^(۱)

دست از من بردارید و مرا به حال خود رها کنید که بهترین شما (یعنی شایسته‌تر از شما در تصدی خلافت) نیستم.
و در دیگر روایت بدین لفظ آمده:

«قد أقلتكم رأيكم (بيعتكم)^(۲) إني لست بخيركم فبايعوا خيركم»^(۳)

من از رای شما گذشتم، چه من بهترین شما نیستم، پس با بهترین خود بیعت کنید.

و در روایتی چنین نقل شده است:

۳- «وليتكم ولست بخيركم و عليّ فيكم»^(۴)

۱- «الامامة والسياسة» ابن قتيبة: ۱۴/۱.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۶۹/۱ - در شرح «فيا عجا بينما هو يستقبلها في حياته اذ عقدها لآخر بعد وفاته» از سخنان امام در خطبه شمشقیه.

یعنی شگفتا در حالی که او در دوران حیاتش از مردم می‌خواست اقاله‌اش کنند (و با وجود من) وی را از تصدی خلاف معاف دارند، خود عروس خلافت را برای بعد از مرگش به نام دیگری (عمر) کابین بست - و نیز ۱۵۵/۱۷.

«صواعق المحرقة»: ص ۳۰.

۲- «کنز العمال»: ۶۵۶/۵، به نقل از عشاری.

۳- «معجم اوسط طبرانی» به نقل «کنز العمال»: ۶۳۱/۵.

۴- «شرح تجرید قوشچی» مقصد پنجم از بحث امامت.

عاهده دار ولایت و حکومت بر شما گردیدم، در حالیکه با بودن علی در میان شما من بهترین شما نیستم.

۴- «اما بعد أيها الناس فانی ولیتکم و لست بخیرکم، فان أحسنت فاعینونی و ان أسأت فقومونی...»^(۱)

و به روایت دیگر چنین آمده:

«ولیتکم و لست بخیرکم، فان استقمتم فاتبعونی و ان اعوججت فقومونی»^(۲)

من متصدی زعامت و رهبری شما شدم در حالیکه بهترین (یعنی شایسته ترین شخص در امر رهبری) شما نیستم پس اگر راه راست پیمودم مرا یاری دهید و اگر به انحراف و کجی کشیده شدم، مرا به راستی و ادا کنید.

۵- «ما أنا بخیرکم و لقد كنت لمقامی هذا کارهأ، و لوددت أن فیکم من یکفینی، أفتظنون أني أعمل فیکم بسنة رسول الله، إذن لا أقوم بها، إن رسول الله كان یعصم بالوحي، و كان معه ملك و إن لي شیطاناً یعتزینی، فاذا غضبت فاجتنبونی أن لا أؤثر فی اشعارکم و ابشارکم، ألا فراعونی فان استقمتم فاعینونی و ان زغت فقومونی»^(۳)

← «ابطال الباطل» ابن روزبهان السابع انه ینافی هذا... (تشید المطاعن ۱/۱۴۹).

۱- «تاریخ طبری»: ۲۳۳/۳.

«سیره ابن هشام»: ۳۱۱/۴ و درج دیگر ۳۴۰.

«عیون الاخبار» ابن قتیبہ: ۲۳۴/۲.

«عقد الفرید»: ۱۵۸/۲.

«شرح نهج البلاغه» ابن الحدید: ۱۵۹/۱۷.

«البداية و النهایة» ابن کثیر: ۲۴۸/۵ و ۳۰۱/۶ با اعتراف به صحت آن.

«کنز العمال»: ۶۰۱/۵ به نقل از سیره ابن اسحاق و ابن کثیر.

۲- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۱۵۶/۱۷.

۳- «کنز العمال»: ۵۹۰/۵ و قریب بدین مضمون ص ۶۰۷ و ۶۳۶.

«ابن ابی الحدید»: ۲۰/۶.

«صواعق المحرقة»: ص ۷.

و به دیگر عبارت «... ألا و ائنی قد ولیت علیکم و لست بخیرکم، لوددت أن قد کفانی هذا الأمر أحدکم...»^(۱)

آگاه باشید به خدا قسم من بهتر از شما نیستم، و از روی کراهت تن بدین مقام دادم، و خوش داشتم از بین شما کسی (با جایگزینی خود) مرا کفایت می کرد، آیا گمان می کنید من در میان شما به سنت رسول الله عمل نمایم؟ در حالی که من ناتوان از قیام بدین کار می باشم، بدون شک رسول خدا در پرتو وحی الهی معصوم و مصون (از خطا و اشتباه) بود و در معیت فرشته بسر می برد، در صورتی که مرا شیطانی است که به بیراهه وادارم می کند، پس هرگاه به خشم آمدم از من دوری گزینید تا مبادا گفتار و رفتارتان را تحت تأثیر سوء قرار دهم، آگاه باشد و مرا مراقبت نمائید، پس اگر به راستی گرائیدم یاریم کنید و اگر به کجی در آمدم راستم نمایید.

ع- ابونعیم و دیگران روایت کرده اند از ابوبکر گفت:

«یا ایها الناس إن کتم ظننتم انی أخذت خلافتکم رغبة فیها أو إرادة استیثار علیکم و علی المسلمین فلا، و الذی نفسی بیده ما أخذتها رغبة فیها و استیثاراً علیکم و لا علی أحد من المسلمین، و لا حرصت علیها لیلۃ و لا یوماً قط، و لا سئلت الله سرّاً و لا علانیه، و لقد تقلدت امرأً عظیماً لا طاقة لی به، إلا أن یعین الله تعالی، و لوددت أنها إلى أي أصحاب رسول الله ﷺ علی أن یعول فیها، فهي إلیکم ردّ و لا یبعة لکم عندي فادفعوا لمن أحببتم فانما أنا رجل منکم.»^(۲)

ای مردم چنین نیست که پندارید من از روی رغبت به خلافت بر شما یا به انگیزه کودتا علیه شما و دیگر مسلمانان تن به خلافت دادم، نه قسم بدان کسی

۱- «کنز العمال»: ۵/۵۹۰ و قریب بدین مضمون ص ۶۰۱ به نقل از «سیره ابن اسحاق» و ص

۶۰۷، ۶۰۸ به روایت از ابن سعد (۳/۱۸۳ و در چلیدن ص ۱۲۹) و «امالی» محاملی و خطیب...

۲- «فضائل الصحابه» به نقل از «کنز العمال»: ۵/۶۱۵.

که جانم در دست اوست نه رغبتی به خلافت داشتم و نه قصد کودتا و اشغال پست و مقام، هم چنان که هرگز نه شبی و نه روزی احساس حرص بر آن نکرده‌ام، و نه پنهانی و نه آشکارا و علنی از خدا آن را درخواست نمودم، و بی شک بار امر بزرگی را به دوش انداختم که مرا یارای آن نباشد، مگر آن که خدا یاری کند، و دوست دارم هر کس از اصحاب پیامبر که آماده است عهده‌دار آن شود، پس مقام خلافت به شما رد می‌شود و هیچ گونه بیعتی برای شما در پیش من نیست (یعنی بیعت شما را لغو کردم)، و آن را به هر کس که دوست دارید تحویل دهید چه من مردی از شما هستم.

۷- و احمد حنبل روایت کرده است: ابوبکر در نخستین خطبه‌ای که یک ماه پس از درگذشت پیامبر ﷺ خواند گفت:

«يا ايها الناس و لو ددت إن هذا كفانيه غيري، و لئن أخذ تموني بسنة نبيكم ﷺ ما أطيعها إن كان لمعصوما من الشيطان و ان كان لينزل عليه الوحي من السماء»^(۱)

ای مردم دوست می‌داشتم دیگری مرا از این کار (مسئولیت خلافت) کفایت می‌کرد و اگر مرا مأخوذ به سنت پیامبرتان نمائید (یعنی بخواهید بر طبق آن عمل کنم) من طاقت و توان آن را ندارم، همانا که پیامبر مصون از (دخالت و شیطنت) شیطان بود و همانا که از آسمان وحی بر او نازل می‌شد. نیز وی را خطبه‌ای است مشتمل بر تعبیراتی به مضمون مطالبی که آوردیم.^(۲)

۸- و ابن سعد این خطبه ابوبکر را بدین عبارت آورده است:

«اما بعد فإني وليت هذا الأمر وأنا له كاره و والله لو ددت إن بعضكم كفانيه

۱- «مسند»: ۹۰/۴.

۲- «طبقات ابن سعد»: ۱۸/۲.

«کنز العمال»: ۶۳۱/۵.

إلا و إنكم إن كلفتموني أن أعمل فيكم بمثل عمل رسول الله ﷺ لم أقم به، كان رسول الله ﷺ عبداً أكرمه الله بالوحي و عصمه به، الا و إنما أنا بشر و لست بخير من أحدكم، فراعوني فإذا رأيتموني استقمتم فأتبعوني و إذا رأيتموني زغت فقوموني.

واعلموا إن لي شيطاناً يعتريني، فإذا رأيتموني غضبت فاجتنبوني، لا أوتر في أشعاركم و ابشاركم.»^(۱)

ابوبکر در حالی که بر فراز منبر قرار گرفت گفت: اما بعد پس من این امر (یعنی موضوع خلافت) را در حالی که نسبت بدان کراهت داشتم، تن بدان دادم، به خدا سوگند دوست می‌داشتم بعضی از شما مسلمانان (با عهده دار شدن خلافت) مرا از آن کفایت می‌کردند! آگاه باشید که اگر مرا مکلف و وادار کنید تا مثل رسول الله ﷺ عمل نمایم این کار از من ساخته نیست و بدان قیام نکنم، رسول الله ﷺ بنده‌ای بود که خدا به وحی گرامیش داشت و بدان وسیله معصوم از خطا و اشتباه بود، دانسته باشید که من بشری هستم و نسبت به هیچ یک از شما بهتر نخواهم بود، پس مرا نظاره کنید، پس اگر دیدید به راستی گرائیدم یاری ام نمائید و اگر به کجی درآمدم راستم کنید.

و بدانید مرا شیطانی باشد که به کجی و بی‌راهه روی وادارم می‌سازد پس اگر دیدید به غضب و تندروی درآمدم از من دوری گزینید تا مبادا در کارهای شما سوء اثر گذارم.

۹- «إن لي شيطاناً يعتريني فإن استقمتم فأعينوني وإن زغت فقوموني...»^(۲)

۱- «طبقات ابن سعد»: ۱۵۰/۳ - ۱۵۰.

ابن حجر در «صواعق» فصل او از باب اول ص ۷.

۲- «الامامة و السياسة»: ۶/۱.

«تاریخ طبری»: ۲۱۱/۳.

«ملل و نحل شهرستانی»، فی الخلاف الواقع فی مرض موت النبی،

محققاً برای من شیطانی هست که به کجی و بیراهه روی و ادارم می‌نماید، پس اگر به به راه راست رفتم یاری ام کنید و اگر به کجی گرائیدم راستم نمائید. و در روایت طبرانی بدین لفظ آمده:

«إن لي شيطاناً يحضرنى، فإذا رأيتموني قد غضبت فاجتنبوني...»^(۱)

به راستی که مرا شیطانی باشد که در نزد من حاضر می‌شود، پس هرگاه دیدید مرا که به خشم آمدم از من دوری کنید.

۱۰- ابن سعد و ابن عبدالبراز ابن سیرین روایت کرده‌اند:

«إن أبا بكر نزلت به قضية فلم تجدلها في كتاب الله أصلاً، ولا في السنة أثراً فقال: اجتهد برأيي، فإن يكن صواباً فمن الله وإن يكن خطأً فمَنِّي وأستغفر الله.»^(۲)

برای ابوبکر قضیه‌ای پیش آمد که نه در کتاب خدا راه حلی برای آن یافت و نه در سنت پس گفت: من به رای خود اجتهاد و عمل می‌کنم اگر صواب از کار درآمد از جانب خداست و اگر خطا شد پس از ناحیه من خواهد بود و من استغفار می‌کنم.

۱۱- نیز از شعبی روایت کرده‌اند:

← «شرح نهج البلاغه»: ۲۰/۶ به نقل از موفقیات زبیر بن بکار.

«منهاج السنه» ابن تیمیه در پاسخ از مطاعن ابی بکر.

«ریاض النظره طبری» فصل ۱۳ از باب اول مناقب ابوبکر.

«صواعق المحرقة» فصل اول از باب اول ص ۵.

«تاریخ الخلفاء سیوطی»: ج ۱.

«کنز العمال»: ۵۹۰/۵.

«نور الأبصار» شیلنجی ص ۵۳.

۱- «کنز العمال»: ۶۳۱/۵ به نقل از معجم اوشط طبرانی.

۲- «طبقات»: ۱۲۶/۳.

«جامع بیان العلم»: ۶۳/۲.

«اعلام الموقعین» ص ۱۹ («الغدیر»: ۱۱۹/۷).

«تاریخ الخلفاء سیوطی»: ص ۷۱.

قال: سئل أبو بكر عن الكلاله، فقال: «إني أقول فيها برأبي، فإن كان صواباً فمن الله وحده لا شريك له وإن كان خطأً فمَنِّي و من الشيطان و الله منه بريء...»^(۱)

درباره کلاله از ابوبکر سؤال شد، پاسخ داد من به رأی خود درباره آن سخن می گویم، پس اگر به صواب پیوست از جانب خدای یکتا و بی شریک بوده و اگر خطا از کار در آمد پس از جانب من و شیطان باشد و خدا از آن مبراء است...

۱۲- نیز ابن اسعد روایتی آورده است بدین مضمون:

«أيها الناس قد وليت أمركم و لست بخيركم و لكن... فإن أحسنت فأعينوني و إن زغت فقوموني»^(۲)

ای مردم به راستی من متولی امر رهبری شما شدم در حالیکه بهتر از شما نیستم لکن... پس اگر به خوبی این مسئولیت را انجام دادم مرا یاری کنید و اگر به کجی گرائیدم مرا به راست روی وادارم کنید.

۱۳- ابن قتیبه دینوری و دیگر حدیث آوران و تاریخ نگاران سنی به روایت از عبدالرحمان بن عوف آورده اند که ابوبکر به هنگام مرگ چنین گفت:

«إني لا آسى على شيء من الدنيا إلا على ثلاث فعلتهن و وددت أني تركتهن، و ثلاث تركتهن و وددت أني فعلتهن، و ثلاث وددت أني سألت رسول الله (ص) عنهن.

فأما الثلاث التي فعلتهن و وددت أن تركتهن: فوددت أني لم أكشف بيت فاطمه عن شيء و إن كانوا أغلقوه على الحرب، و وددت أني لم أكن

۱- «کنز العمال»: ۷۹/۱۱ به نقل از سنن سعید بن منصور، مصنف عبدالرزاق، مصنف ابن ابی شیبه، سنن دارمی، تهذیب الاثار ابن جریر ابن منذر.

«سنن بیهقی»: ۲۲۴/۶

«تفسیر ابن کثیر»: ۲۶۰.

«اعلام الموقعین»: ۲۹.

۲- «طبقات»: ۱۲۹/۳.

حرقت الفجاءة السلمی و انی قتلته سريحاً أو خلیته نجیحاً، ووددت أني
وم سقیفة بني ساعدة قد رمیت الأمر في عنق أحد الرجلین، فكان أحدهما
امبرا و كنت له وزیرا - یعنی بالرجلین عمر بن الخطاب و أبا عبيدة بن
لجراح، حفار القبور فی المدينة -

و أما الثلاث التي تركتهن و وددت أني فعلتهن: فوددت أني يوم أتيت
بالأشعث بن قيس أسيراً ضربت عنقه، فإنه يخيل إلي أنه لا يرى شراً إلا أعان
عليه، و وددت أني يوم سيرت خالد بن الوليد إلى أهل الردة أقمت بذي
القصة، فإن ظفر المسلمون ظفروا و إن انهزموا كنت بصدد لقاء أو مدد، و
وددت أني وجهت خالد بن الوليد إلى الشام و وجهت عمر بن الخطاب إلى
العراق، فاكون قد بسطت يدي كلتيهما في سبيل الله.

و أما الثلاث التي وددت أني أسأل رسول الله (ص) عنهن: فإني وددت أني
سألته: لمن هذا الأمر من بعده فلا ينازعه أحد، و أني سألته هل للأنصار في
هذا الأمر نصيب فلا يُظلموا نصيبهم منه، و وددت أني سألته عن (ميراث)
بنت الأخ و العمّة، فإن في نفسي منهما شيئاً.^(۱)

«اموال» حافظ ابو عبید ص ۱۳۱ بطور اشاره و خودداری از تفصیل.
«الامامة و السياسة» ابن قتيبة: ۲۴/۱ ج حلبی و شركاء و در چ دیگر ص ۱۸.
«الكامل» ابو العباس مبرد: ۵۴/۱-۵۵ صدر روایت را آورده.
«تاریخ ابن واضح یعقوبی»: ۱۱۵/۳.
«تاریخ طبری» ضمن حوادث سال ۱۳، ۶۱۹/۲ ج دارالمعارف و در چ دیگر: ۲۳۴/۳ و در چ
دیگر: ۵۲/۴.
«السقیفه و فدک» ابوبکر بن عبدالعزیز جوهری به نقل ابن ابی الحدید.
«عقد الفرید» ابن عبدربه اندلسی: ۶۸/۳ و در چ لجنة تألیف و نشر مصر: ۲۶۸/۴.
«مروج الذهب» مسعودی: ۴۱۴/۱.
«معجم کبیر» طبرانی: ۱۶/۱ شماره: ۴۳.
«مغنی» قاضی عبدالجبار اسدآبادی جزء متمم عشرین: ۳۴۰/۱.
«تاریخ دمشق» ابن عساکر ذیل ترجمه ابوبکر - به نقل کنز العمال -

و من بر چیزی از دنیا تاسف نمی‌خورم و نگران نیستم مگر بر سه چیز که آن را مرتکب شده‌ام و دوست دارم که آن را ترک کرده بودم، و سه چیز که آن را ترک کردم و دوست دارم که آن را انجام می‌دادم، و سه چیز که دوست دارم آن را از رسول خدا ﷺ پرسیده بودم (و نپرسیدم).

۱- پس دوست دارم به هیچ‌عنوانی مرتکب هجوم به خانه فاطمه نشده بودم هر چند که در خانه را به عنوان جنگ با من بسته بودند.

(آری در بعضی مصادر حادثه هجوم به خانه فاطمه به این موضوع تصریح شده که ابوبکر به عمر گفت: «فإن أبوا عليك فقاتلهم»^(۱) اگر از آمدن به سقیفه برای بیعت سرباز زدند با آنها به کشتار پرداز).

۲- دوست دارم مرتکب سوزاندن فجأة سلمی نشده و هر چه زودتر او را کشته یا آزاد کرده بودم.^(۲)

← «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید: ۴۶/۲ و ۵۱/۶ و ۱۶۴/۱۷ و ۲۴/۲۰ فراز «لیتنی لم اکشف بیت فاطمه...».

«مرآة الزمان» سبط ابن جوزی به نقل «تشیید المطاعن» حاشیه ۳۴۰/۱.

«میزان الاعتدال» ذهبی: ۱۰۹/۳ ذیل علوان بن داود.

«لسان المیزان» ابن حجر: ۱۸۹/۴.

«جامع الاحادیث» سیوطی به شرح «کنز العمال».

«کنز العمال»: ۶۳۱/۵ - ۶۳۳ - به نقل از «اموال» ابو عبید، «ضعفاء» عقیلی «فضائل الصحابة» خیثمة

بن سلیمان طرابلسی، «معجم کبیر» طبرانی، «تاریخ دمشق» ابن عساکر.

«مسند» سعید بن منصور، با تأیید آن.

«منتخب کنز العمال» حاشیه مسند احمد: ۱۷۱/۲.

«نشأة الفكر الاسلامی» استاد علی النشار مصری: ۶/۲ موضوع هجوم به خانه فاطمه و...

۱- «المختصر فی الاخبار البشر»: ۱۵۶/۱.

«عقد الفرید» ۲۵۹/۴ ج لجنه تالیف مصر.

۲- شخصی بنام «فجأة بن یالیل سلمی» و به نوشته طبری و ابن اثیر «ایاس به عبد یالیل بن

عمیره بن خاف» به ادعای پیروی از اسلام و ثابت قدمی در وظائف مربوطه اظهار علاقه به

قتال و کشتار مرتدین نمود و از ابوبکر درخواست مرکب سواری و اسلحه جهت آماده

ساختن قوم و قبیله خود و پیوستن به خالد بن ولید (بخاطر جنگ با طلیحة بن خویلد و

←

۳- و دوست دارم روز سقیفه بنی ساعده کار خلافت را به گردن یکی از آن دو مرد (عمر بن خطاب، ابو عبیده جراح قبر کن مدینه) انداخته پس یکی از آن دو امیر بود و من وزیرش.

و اما آنچه را ترک کردم و دوست دارم انجام داده بودم:

۴- پس دوست دارم روزی که اشعث بن قیس را به اسیری آوردند گردنش را زده بودم چه به نظرم می‌رسد وی برخوردار به هیچ شری نکند مگر آن که بر آن اعانت و همکاری نماید.^(۱)

← اصحابش که از تن دادن به خلافت ابوبکر و پرداخت زکات به ماموران او سرباز زدند) کرد، پس ابوبکر تعداد ده اسب و مقدار فراوانی اسلحه و ده مرد جنگی در اختیار او قرار داد، اما نامبرده آن ده نفر را با کمک افراد قبیله‌اش کشت و با همراهی آنها از چپ و راست به شرارت و کشتار مردم پرداخت، و بالاخره ابوبکر با اعزام نیروی را دستگیر و به محض آوردن او به نزد وی حکم سوزاندنش را به آتش صادر کرد، و این کار فی الفور عملی گردید و او را دست بسته به آتش انداختند در حالیکه او مسلمان ولی مفسد بود و بحکم قرآن مجید:

«انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الأرض فساداً أن یقتلوا أو یصلبوا أو تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض» (سوره مائده: ۳۳/۵)، محکوم به قتل یا به دار آویخته شدن، یا قطع چهار انگشت (طبق فقه شیعه) از دست راست و پای چپ یا تبعید و رانده شدن از محل سکونتش بوده و خلیفه حق نداشت چنین کسی را بسوزاند، و حکم به سوزاندن وی با وجود چنین دستور صریحی در قرآن حکم به غیر ما انزل الله بود که قرآن درباره‌اش فرماید:

«و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون* و من لم یحکم... فأولئک هم الظالمون* من لم یحکم... فأولئک هم الفاسقون (سوره مائده ۴۹ - ۵۰ و ۵۲).

و بطور خلاصه از حکم کننده به غیر ما انزل الله تعبیر به کافر، ظالم و فاسق فرموده است. و راستی جاداشت که ابوبکر در دم واپسین عمرش بخاطر همینگونه محکومیت‌های قاطعانه از سوی قرآن مجید ناراحت و دچار اضطراب باشد و اظهار تاسف و پشیمانی کند، اما حیف که کار از کار گذشته بود و ندامت و پشیمانی هیچگونه سودی نداشت.

جهت تفصیل قضیه رجوع شود به کتاب «الفتوح» اعثم کوفی: ۷/۱ - ۹ و پاورقی آن، «تاریخ طبری»: ۲۳۴/۳، «تاریخ» ابن کثیر: ۳۱۹/۶، «کامل» ابن اثیر: ۱۰۷/۲، «کنز العمال»: ۶۳۱/۵ - ۶۳۳، به نقل از عده‌ای از مورخین - فتح الباری (به نقل تشیید المطاعن ۳۱۹/۱) برای بررسی تفصیلی موارد نه گانه رجوع شود به الغدیر ۱۷۰/۷ و نیز ص ۱۵۶ - ۱۵۸.

۱ - ناگفته نماند که به نقل ابن عساکر، آمدی، دیاربکران و دیگران، ابوبکر نه تنها او را آزاد و از

- ۵- و دوست دارم روزی که خالد بن ولید را به سراغ اهل رده فرستادم خود نیز در «ذی القصه» اقامت کرده بودم، پس اگر مسلمانان پیروز می‌شدند که پیروز می‌شدند و گر نه من در صدد رویارویی یا مدد رسانی به آنان برمی‌آمدم.
- ۶- و دوست دارم هنگامی که خالد بن ولید را به شام اعزام نمود عمر بن خطاب را هم به عراق فرستاده بودم و بدین وسیله دو دست خود (یعنی دو همکار و یاور خود خالد و عمر) را در راه خدا باز گزارده بودم.
- و اما سه چیزی که دوست دارم از پیامبر ﷺ می‌پرسیدم و نپرسیدم:
- ۷- دوست دارم از حضرتش می‌پرسیدم امر خلافت متعلق به کیست، تا احدی درباره آن نزاع نکند!
- ۸- و می‌پرسیدم آیا برای طایفه انصار در امر خلافت سهمی هست تا (در صوت سهم بودن) نسبت به آنها ظلمی نشود.
- ۹- و می‌پرسیدم میراث دختر برادر و عمه از چه قرار است، چه در دل من نسبت به این دو چیزی هست یعنی شک و تردید! هم نسبت به اصل سهم الارث و هم نسبت به مقدار هر یک.

اعترافات عمر پیرامون بیعت بر خلافت ابوبکر و...

۱- «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فِلْتَةً وَقِيَ اللَّهُ شَرَّهَا»^(۱) فَمَنْ عَادَ إِلَيَّ مِثْلَهَا

← شیطنت‌های او درگذشت که در همین موقع خواهر خود را به همسری وی در آورد و... (اعلام

زرکلی ۳۳۲/۱ متن و پاورقی).

۱- «مصنف» ابن ابی شیبه ۴۴۲/۵.

«مسند» احمد حنبل ۵۵/۱

صحیح بخاری باب رجم الحبلی من الزنا: ۲۰۸/۸ چ محمد علی صبیح و درج دیگر ۴۴/۱۰.

«تاریخ» طبری: ۲۰۰/۳.

«سیره ابن هشام»: ۳۳۸/۴ و درج بابی حلبی: ۳۰۸/۴.

«انساب الاشراف» بلاذری: ۱۵/۵.

فاقتلوه»^(۱)

محققاً بیعت ابوبکر کار جنجال برانگیز (یا حساب نشده‌ای) بود که خداوند شرش را بر طرف نمود پس کسی که به چنین بیعتی اقدام کند او را بکشید.

۲- «إن بیعة أبی بکر کانت فلتة کفلمات الجاهلیة»^(۲)

بدون شك بیعت با ابوبکر مسئله فتنه‌انگیز و حساب نشده‌ای بود، همانند کارهای فتنه‌انگیز و بی اساس جاهلیت.

۳- «إن فلانا»^(۳) منکم یقول: «لو مات عمر بایعت فلانا، فلا یغرن امر و إن

← «تیسیر الوصول»: ۴۲/۲، ۴۴.

«کامل ابن اثیر»: ۱۳۵/۲.

«نهایة ابن اثیر» تحت عنوان «فلت» ۴۶۷/۳.

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۲۳/۲، ۲۶، ۲۹، ۳۴.

«ریاض النظره» ۱۶۱/۱.

«تمام المتون صفدی»: ۱۳۷، ج محمد رشید صفار دمش.

«تاریخ ابن کثیر»: ۲۴۶/۵.

«صواعق المحرقة» ابن حجر: ص ۲۱، ۷، ۵.

«تاج العروس»: ۵۶۸/۱.

«لسان العرب»: ۳۷۱/۲.

«تاریخ الخلفاء سیوطی»: ص ۶۷.

«کنز العمال»: ۶۵۱/۵، از ابن ابی شیبہ.

«سیره حلبی» ۳۶۰/۲ و ۳۶۳ و در ج دیگر: ۳۸۸/۳، ۳۹۲.

۱- «ملل و نحل شهرستانی»: ۲۴/۱ ج مصر و در ج حاشیه الفصل: ۲۲/۱.

«ابن ابی الحدید»: ۲۶/۲، ۲۷، ۲۹، ۳۴، و ۲۱/۲۰.

«صواعق المحرقة» ج میمنه ص ۲۱ و ج محمدیه ص ۳۴.

۲- «تاریخ طبری»: ۲۱۰/۳.

«التمهید باقلانی» ص ۱۹۶.

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید: ۱۹/۲.

۳- گوینده این سخن ابن زبیر بود که به نقل قسطلانی (در شرح بخاری ۳۵۲/۱۱ به نقل از بلاذری بر اساس شرایط حدیث‌شناسی بخاری و مسلم) گفت: والله لو مات عمر لبایعت علیاً، فان بیعة ابی بکر انما کانت فلتة و تمت. (بخد قسم اگر عمر بمیرد با علی بیعت خواهم

←

يقول إن بيعة أبي بكر كانت فلتة، إلا أنها كذلك، إلا أن الله وقى شرها»^(۱).
 همانا فلان شخص از شما صحابه گوید: اگر عمر بمیرد من با فلان شخص بیعت خواهم کرد، پس کسی بدین امر مغرور نگردد که بگوید بیعت ابوبکر فتنه انگیز و کار حساب نشده بود (و اقدام به بیعت با فلان شخص نماید) درست است، حقیقت امر همچنین بود جز آن که خداوند شرش را بر طرف نمود.

۴- «إن بيعة أبي بكر كانت فلتة وقى الله شرها فلا بيعة إلا عن مشورة، وأيما

رجل بايع رجلاً من غير مشورة فلا يؤمر واحد منهما تعرّة أن يقتلاه»^(۲)

بدون شک بیعت با ابوبکر کاری شرزا و حساب نشده بود که خداوند از شرش جلوگیری نمود، پس جز از روی مشورت بیعتی صحیح نخواهد بود و هر مردی که با مردی بدون مشورت بیعت کند هیچ يك سمت امارت پیدا نخواهند کرد، چه آنها خود را فریب داده و در معرض کشته شدن درآورده اند.

۵- نیز ضمن خطبه ای که از او نقل شده گفت:

«أيها الناس من أراد أن يسأل عن القرآن فليأت أبي بن كعب، و من أراد أن

يسأل عن الفرائض فليأت زيد بن ثابت، و من أراد أن يسأل عن الفقه فليأت

معاذ بن جبل و من أراد أن يسأل عن المال فليأتني، فإن الله جعلني خازناً و

قاسماً»^(۳)

← کرد زیرا بیعت ابوبکر فلته و حساب نشده بود و تمام شد.

و به نقل ابن ابی الحدید: (۲۵/۲) از ابوالقاسم بلخی گوینده کلام عمار یاسر بود و به گفته دیگری

از اهل حدیث طلحة بن عبیدالله بود.

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲۳/۲، ۲۶.

۲- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۳/۱۱ و ۱۴۷/۱۲.

«فائق زمخشری» ۲۹۷/۲.

«نهایه» ابن اثیر: ۳۵۶/۳.

۳- «اموال ابو عبید»: ص ۲۲۳.

«مستدرک حاکم»: ۲۷۱/۳، ۲۷۲.

ای مردم کسی که بخواهد از قرآن سؤال کند پس به سراغ ابی بن کعب برود، و کسی که بخواهد از فرائض و مسائل ارث پرسش نماید از زید بن ثابت پرسد، و کسی که بخواهد از فقه کسب اطلاع کند از معاذ بن جبل سؤال نماید، و کسی که بخواهد از مال پرس و جو کند پس به نزد من آید که خداوند مرا خازن (صندوق دار) و تقسیم کننده بیت المال قرار داده.

مرحوم علامه امینی پس از ذکر این خطبه و اثبات صحت و تأیید آن از دیدگاه مصادر رجالی حدیث شناسی اهل تسنن می فرماید: این خطبه شامل اعتراف بدین موضوع است که علوم سه گانه (قرآن، فرائض، فقه) منتهی به نامبردگان می شود و بس، و برای خلیفه (عمر) جز خزینه داری مال خدا سمتی نباشد.

و آیا معقول است که خلیفه رسول الله - بر امتش و بر شرعش و بر دینش و بر کتابش و بر سنتش و بر فرائضش - فاقد این علوم باشد و تنها تعدادی از مردم در رابطه با امور مالی با وی سر و کار داشته باشند هم چنان که سیره او بیان گر آن است.

راستی این گونه خلافت به چه دردی می خورد و چه دردی را درمان می کند و آیا به محض امانت داری در صندوق داری، خلافت مستقر و پایرجا می گردد؟ در حالی که چنین خلافتی نه برازنده امت محمد باشد نه عزیز الوجود در بین آن، و اصلاً از چه رو (چنین خلافتی) اختصاص به عمر داشته باشد؟ آری خلافت دستوری بود از ناحیه دست اندرکار قبلی او، بر خلاف روش

← «عقد الفرید»: ۱۳۲/۲.

«سنن بیهقی»: ۲۱۰/۶.

«معجم البلدان» ذیل واژه «جاییه» ۳۳/۳ بطور اشاره.

«سیره عمر» از ابن جوزی: ص ۸۷.

«مجمع الزوائد» هیثمی: ۱۳۵/۱.

قوم دربارہ خلیفہ اول و همان دست اندرکار قبلی^(۱).
 مؤلف گوید: آیا چنین اعترافی در دنیای قانون و در محاکم قضائی کفر و ایمان، شرقی و غربی، سرمایه داری و کمونیستی به چیزی - جز اعتراف عمر به عدم صلاحیتش در امر خلافت و زمامداری اسلامی تفسیر می‌شود؟
 مگر نام خلافت اسلامی و جانشینی پیامبر از روی آن برداشته شود که دیگر همانند زعمای فعلی جهان خواهد بود، که هر یک در عین حالی که فاقد هرگونه مایه علمی، تجربی و مدیریت و کاردانی برای اشغال پست ریاست می‌باشد بر اساس کودتا و سازش با شرق و غرب بر کرسی ریاست می‌نشینند. و بحث ما موضوع خلافت اسلامی است و این چنین خلافتی از موضوع بحث ما خارج است.

و در پایان می‌گوئیم در وجود امیرمؤمنان چه مانعی بود که در مطرح کردن کارهای سرنوشت ساز اسلام تنها نامبردگان مطرح شدند، مخصوصاً ابی بن کعب (باویژه‌گی‌هایی که داشت و متأسفانه در اینجا فرصت توضیح نداریم) آن هم در رابطه با کسب اطلاع از رشته‌های مختلف قرآن؟!

۶- اعتراف عمر به کارشکنی در نوشتن وصیتنامه توسط پیامبر ﷺ

علامه ابن ابی الحدید - به نقل از تاریخ احمد بن ابی طاهر بطور مسند - گفت گوئی بین عمر و ابن عباس آورده که از جمله عمر پرسید: علی کجاست؟ ابن عباس گفت: او در حالی که قرآن می‌خواند مشغول آبیاری نخلستان فلان بود، آن گاه عمر گفت: در سخنان رسول الله اشاره‌ای (به خلافت علی) بود که اثبات حجت و قطع عذر بدان نشود و او در پی فرصتی بود که کار خلافت وی را عملی سازد و در مرض موتش می‌خواست تصریح به نام او کند پس من با کلمه

«إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» از روی دل سوزی برای اسلام و دست اندازی بر آن مانع شدم، نه به خدای این بنا، قریش هیچگاه بر علی تجمع و گردهمائی نخواهند کرد، و اگر او عهده دار حکومت و خلافت اسلامی می شد، عرب از هر سو علیه وی سر برمی تافت و سر و صدا به راه می انداخت، پس رسول الله ﷺ خود فهمید که من بدانچه تصمیم گرفته بود پی بردم و بدین جهت خودداری کرد، و خداوند ابا کرد جز امضاء و عملی نمودن آنچه حتمی است.^(۱)

نیز ابن ابی الحدید نویسد: عمر گفت رسول الله به هنگام بیماری تصمیم گرفت امر خلافت علی را مطرح کند، اما من به خاطر بیم از فتنه و پراکنده شدن امر اسلام جلو آن را گرفتم پس رسول الله به نیت نفسانی من پی برد و خودداری از انجام آن کرد، «وَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِمضاءً مَاحْتَمٍ»^(۲)

بر این اساس عمر خود صریحاً اعتراف می کند که من علی رغم اراده و تصمیم گیری پیامبر و اعلام امر خلافت بلافصل علی، مانع انجام آن شدم. و چون پیامبر به هدف من (که در کارشکنی علیه عملی شدن خلافت علی خلاصه می شود) پی برد از اجرای این تصمیم خودداری نمود.

جالب توجه آن که این کارشکنی یا ممانعت که اصلش مخالفت با یک تصمیم سرنوشت ساز ابدی پیامبر از طرف خدا بود بطور ساده و رعایت شئون مقام نبوت انجام نشد، که با کلمه کفر آمیز و جسورانه «ان الرجل ليهجر» این مرد دچار اخطلاط روانی و هذیان گفتن شده «جامه عمل پوشید، و دیگر قضاوت و داوری در اصل موضوع - که عمر چگونه بیش از پیامبر به مصالح اسلامی آگاه بود، و نیز دلسوز و بیمناک از پراکندگی امر اسلام - با آنهایی است که نخواهد تصمیم گیری پیامبر اسلام را که از روی وحی الهی و توأم با عصمت و مصلحت اندیشی همه جانبه برای اسلام و مسلمانان بوده، به بازی گیرند، و نخواهند عمل

۱ - «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲۰/۲۱-۲۱.

۲ - «شرح نهج البلاغه»: ۷۹/۱۲.

عمر را که رد بر پیامبر و در حقیقت رد بر خداست، نادیده انگارند، یا یک امر ساده و عادی بلکه آن را دلسوزی برای اسلام و انمود کنند، بر فرض که مسلمانان بر اساس حسابهایی که عمر مدعی آن بود بر سر خلافت بلافصل علی اختلاف نظر داشتند، مگر نه این است که خداوند فرموده است:

﴿ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه و هدى و رحمة لقوم يؤمنون﴾^(۱)

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و (آن) مایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند.

واحمد امین مصری معروف و نویسنده «فجر الاسلام و...» نوشته است:
 اراد رسول الله ﷺ في مرضه الذي مات فيه أن يعين من يلي الأمر بعده، ففي الصحيحين - البخاري و مسلم - إن رسول الله لما احتضر قال: هلم اكتب... إلى أن قال لهم: قوموا، فقاموا، و ترك الباب مفتوحا لمن شاء جعل المسلمين طوال عصرهم يختلفون على الخلافة، حتى عصرنا هذا بين السعوديين و الهاشميين.^(۲)

اکنون از احمد امین و دیگر همفکرانش می‌پرسیم:
 اگر پیامبر اسلام باب اختلاف در امر خلافت را در درازای چهارده قرن گذشته مفتوح گذارد جز عمر چه کسی عامل اصلی آن بود که با ایراد یک جمله و کارشکنی، مانع از عملی شدن هدف پیامبر گردید؟
 و پیامبر هم به جهت تخطئه عمر و همدستانش و اتهام به هذیان گوئی، ناگزیر از ترک اصرار به آوردن کاغذ و قلم گردید و فرمود: برخیزید که این جا جای اختلاف و بگو مگو نیست.

۱ - سورة نحل: ۶۴/۱۶ برای توضیح بیشتر مراجعه شود به مقاله «نقش امام زمان بعد از پیامبر در حل اختلافات».

۲ - «یوم الاسلام» ص ۴۱ ج ۱۹۵۸ قاهره.

۷- اعتراف عمر به مظلوم بودن علی، در رابطه با امر خلافت.

ابن ابی الحدید - به نقل از موفقیات زبیر بن بکار - و ابن عساکر به نقل از ابن انباری - روایت کرده‌اند که ابن عباس گفت: من و عمر در یکی از کوچه‌های مدینه همراه هم می‌رفتیم پس عمر گفت: ای ابن عباس من نمی‌بینم رفیق تو (یعنی علی بن ابیطالب) را مگر آن که مظلوم واقع شد.

گفتم ای امیرالمؤمنین آنچه را در رابطه با آن (یعنی امر خلافت) مورد ظلم واقع شده به او برگردان، پس دستش را از دست من رها کرد و در حالی که با خود حرف می‌زد به راه افتاد و رفت، آن گاه ایستاد تا من به او پیوستم پس گفت: ای ابن عباس گمان نمی‌کنم ممنوع گردیدنش از آنچه ممنوع شد - جز کوچک شمردن قومش، موجبی داشت.

ابن عباس گفت: من پیش خود فکر کردم این سخن بدتر از سخن قبلی اوست، پس گفتم: خدا و رسولش به هنگام وادار کردنش به گرفتن (آیات سوره) برائت از رفیقت (ابی بکر) او را کوچک نشمردند - که قومش در تصدی امر خلافت وی را کوچک شمرده باشند - در این موقع عمر از من روی گردانید و با شتاب به راه افتاد و رفت و من از همراهی با او برگشتم.^(۱)

اکنون چون دسترسی به عمر نیست از مدافعین عمر سؤال می‌شود:

عامل ظلم بر علی چه کسی بوده؟

آیا شخص عمر نبود که (در پرتو همکاری همفکرانش) با انکار نصوص و دستورات صریح پیامبر درباره خلافت علی، و مانع شدن از نوشتن وصیت نامه

۱- «تاریخ دمشق» بخش امام امیرالمؤمنین: ۳۸۷/۲ شماره ۸۹۳ و ۹۷۵/۴۳ قریب بدین مضمون ذیل شرح حال عیسی بن زهر، نیز قریب بدین مضمون در «فرائد السمطین» حدیث ۲۵۸.

«شرح نهج البلاغه»: ۴۵/۶ به نقل از ابوبکر جوهری: ۴۶/۱۲.

نیز رجوع شود به «ریاض النظره» محب طبری: ۱۷۳/۲، «کنز العمال»: ۱۰۹/۱۳.

و بردن نام علی،

و آتش سوزی در خانه علی و فاطمه، یا تهدید توأم با قسم به آتش سوزی خانه‌اش و هر که در آن بود،

و هجوم به داخل خانه علی و فاطمه،

و کشاکشان بردن علی به مسجد جهت بیعت با ابوبکر،

و تهدید کردن علی به کشتن در صورت تمرد از بیعت،

و انکار مقام اخوت علی با پیامبر اکرم در انظار عموم،

و... و... حق مسلم علی را به ابوبکر واگذار کرد.

و بعد از آن خود بر جای ابوبکر نشست، و در مرحله سوم با نقشه شورای

از پیش حساب شده عثمان را بر جای خود نشاند، و با بنیان گذاری حکومت

بنی امیه به شرح پیشین موجب شد معاویه به رویارویی علی برخیزد و اتباعش

در برابر فرزندان معصوم علی.

۸- اعتراف عمر به اولویت علی از ابوبکر و عمر در امر خلافت

نیز به نقل راغب اصفهانی در گفتگوی دیگری که بین عمر و ابن عباس

اتفاق افتاده، عمر آیه‌ای را که بیان گر ذکر علی بن ابی طالب بود خواند و گفت:

«أما والله يا بني عبدالمطلب لقد كان عليّ فيكم أولى بهذا الأمر مني و من

أبي بكر...»^(۱)

به خدا سوگند ای فرزندان عبدالمطلب محققا علی در بین شما از من و از

ابوبکر اولی و سزاوارتر بدین امر (یعنی خلافت) بود.

نیز در جریان برخورد دیگری که ابن عباس با عمر داشت عمر گفت:

«يا بن عباس أما والله إن صاحبك هذا لأولى الناس بالأمر بعد رسول الله...»^(۲)

۱- «محاضرات»: ۲۱۳/۷.

۲- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۵۰/۶. بنقل از ابوبکر جوهری.

ای ابن عباس به خدا قسم بدون شک (و با اشاره به علی بن ابیطالب) این رفیق تو سزاوارترین مردم به امر (خلافت) بعد از رسول الله ﷺ بود... حالا این نکته در خور دقت و شگفت آور است که سنی‌های کاسه از آش داغ تر - با چنین اقرار و اعترافات صریحی از جانب ابوبکر و عمر - می‌خواهند با هزار و یک دلیل ثابت کنند که ابوبکر و عمر و حتی عثمان اولی به خلافت و مقدم بر علی بوده‌اند، و در حقیقت ابوبکر و عمر هم غلط کرده‌اند که اعتراف به اولویت علی کرده‌اند.

۹ - سیوطی می‌نویسد: عبدالرزاق، عدنی، ابن منذر و حاکم از عمر روایت کرده‌اند:

«قال لأن أكون سألت النبي (ص) عن ثلاث أحب إلي من حمر النعم، عن الخليفة بعده، و عن قوم قالوا: نقرّ بالزكاة من أموالنا و لانؤديها إليك، أيحل قتالهم، و عن الكلاله»^(۱).

گفت: اگر سه چیز را از پیامبر (ص) پرسیده بودم نزد من محبوبتر از شتران سرخ موی (قیمتی) بود، از خلیفه بعد از او، و از قومی که گویند ما اقرار به زکات اموال خود می‌کنیم لکن به تو (عمر یا ابوبکر) نمی‌دهیم، آیا کشتار آنها جایز است؟ و از کلاله و جریان ارث آن.

و حاکم این روایت را عینا با اعتراف به صحت آن بر اساس ضوابط حدیثی بخاری و مسلم آورده است.^(۲)

اعتراف ابوبکر و عمر درباره منبر

۱۰ - حافظ محب الدین طبری و دیگران با ذکر سند روایت کرده‌اند:

روزی در حالیکه ابوبکر بر فراز منبر نشسته بود ریحانه رسول الله و سبط

۱ - «در المثور»: ۲/۲۴۹ دو سطر آخر صفحه.

۲ - «مستدرک حاکم»: ۲/۳۰۲.

اکبر، حسن بن علی وارد مسجد شد و به ابوبکر گفت: از منبر پدر من پائین بیا. و به حسب بعضی روایات فرمود: از جایگاه پدر من فرود آی. پس ابوبکر گفت: راست گفתי و الله منبر پدر تو است، نه منبر پدر من (که مثلاً به ارث به من رسیده باشد یا ذیحق به نشستن بر آن باشم) و به تعبیر دوم گفت: راست می‌گوئی جایگاه پدر تو باشد.^(۱)

و در روایت ابن سعد و ابن عساکر آمده است که حسین بن علی به عمر گفت: از منبر پدرم پائین بیا.

پس عمر گفت: والله منبر پدر تو است نه منبر پدر من، ولی بگو چه کسی تو را بدین سخن وادار کرد؟^(۲)

بدین ترتیب هر دو خلیفه باقسم «والله» اعتراف کردند که: منبر از آن علی است، نه از آن آنها، و ناگفته پیداست که مقصود مالکیت منبر چوبی مسجد نبود بلکه جانشینی بعد از پیامبر بر فراز منبرش مطرح بود که هر دو نفر به غصب حق علی اعتراف نمودند، و علی را به عنوان صاحب اصلی منبر معرفی کردند.

۱- «ریاض النظرة»: ۱۳۹/۱.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۴۲/۶ - ۴۳.

«صواعق المحرقة»: ص ۱۰۵ ذیل آیه ۱۴ از آیات باب ۱۱ از مقصد پنجم به نقل از دار قطنی.

«تاریخ الخلفاء»: ص ۵۴، تحت عنوان: فصل فی نبذ من حلم ابی بکر و تواضعه، بنقل از ابونعیم.

۲- «طبقات ابن سعد» بخش شرح حال عمر.

«مسند احمد حنبل» به نقل «کفاية الطالب» ص ۴۲۴.

«تاریخ بغداد»: ۱۴۱/۱.

«تاریخ دمشق»: ۳۲۱/۴.

«مقتل الحسین خوارزمی»: ۱۴۵/۱.

«تاریخ الاسلام ذهبی»: ۵/۳.

«صواعق المحرقة»: ۱۰۵ به نقل از ابن سعد.

«اصابه ابن حجر»: ۳۳۲/۱.

خلاصه‌ای از اعترافات ابوبکر و عمر به نفع امام امیر مؤمنان علیه السلام

با دقت و تامل در متن گفته‌های ابوبکر و عمر اعترافات زیر به دست می‌آید:

۱- انکار و نفی ابوبکر، بهتری و برتری خود را بر دیگران، و درخواست اقاله (یعنی لغو بیعت) با وی را.

۲- اعتراف به بهتری و برتری علی از خود به دلیل کلمه «وعلیٰ فیکم».

۳- اعتراف او به داشتن زمینه بد رفتاری به دلیل کلمه «ان أسأت».

۴- اعتراف به داشتن زمینه کجگرایی به دلیل کلمه «وان اعوججت».

۵- اعتراف او به گردن گرفتن امر بزرگی که در توان و طاقتش نبود به دلیل

«لقد قلدت امرأ عظیمًا...».

۶- اعتراف او به دوست داشتن و خواهان بودن تصدی هر کس را که ممکن

است از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

۷- اعتراف ابوبکر به ناتوانی از عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل کلمه

«ولئن اخذتمونی بسنة نبيکم ما أطیقها».

۸- اعتراف به مقام عصمت و مصونیت پیامبر از دخالت بی جا و شیطانی و...

و لازمه معصوم بودن پیامبر از خطا و روشهای شیطانی آن است که:

اولاً به همان دلیلی که پیامبر معصوم از خطا و کارهای شیطانی است،

جانشین پیامبر و ادامه دهنده رشته نبوتش نیز باید معصوم از خطا و منزله از گفتار

و رفتار شیطانی باشد، چه پیامبر آورنده اسلام است و جانشینانش نگهدارنده و

ادامه دهنده اسلام.

و دیگر آن که باید فرموده پیامبر «من مات ولم يعرف...» معنا و مصداق

معقولی داشته باشد که مناسب با مقام عصمت آن حضرت باشد، نه آن که

شناختن یک عده خطاکار و ظالم و فاسق و متجاوز بشئون مادی و معنوی مردم

را وسیله سعادت و نجات از مرگ جاهلی اعلام کند و شناختن آنها را مایه مرگ

جاهلی. و مصداق معقول فرموده پیامبر جز با امامان معصوم شیعه با احدی منطبق نشده و نخواهد شد.

۹- اعتراف او به معیت با شیطانی که وادار کننده وی به کار خلاف و خطا و اشتباه است به دلیل «إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْترِينِي».

۱۰- اعتراف او به اینکه کار بیعت با وی حساب نشده و شر انگیز بود که خداوند شرش را بر طرف نمود به دلیل «إِنَّ بَيْعَتِي فَلَئْتَةٌ...»

۱۱- و بالاخره اعتراف او به اینکه منبر، حق علی بود که بر فراز آن نشیند (و وظائف خلافت را اجرا نماید) نه خود وی.

۱- اعتراف عمر به اینکه بیعت با ابوبکر کاری حساب نشده و شر انگیز بود که خداوند جلو شرش را گرفت و امر به قتل تکرار کننده آن.

۲- اعتراف عمر به اینکه بیعت ابوبکر همانند «فَلتات جاهلیت» کاری شرزا و حساب نشده بود.

۳- اعتراف عمر به اینکه از بین شئون علمی و غیر علمی حکومت اسلام و قرآن تنها خزینه داری بیت المال را می تواند عهده دار و جوابگو باشد و دیگر هیچ.

۴- اعتراف عمر به اینکه پیامبر هدفش از خواستن قلم و کاغذ به هنگام مرض موت، تصریح به نام علی به عنوان خلافت بود.

۵- اعتراف عمر به کارشکنی در هدف پیامبر اکرم با ایراد کلمه «ان الرجل لیهجر».

۶- اعتراف عمر به ظلم شدن در حق علی در امر خلافت بلا فصل.

۷- اعتراف عمر به اولویت علی علیه السلام بر ابوبکر و بر خودش، در امر خلافت.

۸- اعتراف عمر به اینکه منبر، حق علی علیه السلام و متعلق به علی علیه السلام بود که بر فراز

آن امر خلافت را اجراء نماید، نه خودش.

چگونگی بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام

اما امیرمؤمنان پیرامون چگونگی بیعت مردم بعد از قتل عثمان - با حضرتش فرمود:

«لم تكن بيعتكم إياي فلتة، و ليس أمري و أمرکم واحداً، إني أريدکم لله و أتم تریدونني لأنفسکم»^(۱)

بیعت شما با من کاری بی حساب و مطالعه نشده نبود و امر من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خویشتن.

به روایت شعبی امام این سخن را هنگامی ایراد فرمود که عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، حسان بن ثابت، اسامه بن زید و... از بیعت سرباز زده بودند، و ضمناً در این گفتار تعریض و اشاره به بیعت حساب نشده با ابوبکر هم هست که تفصیل آن را خواندیم.^(۲)

با توجه به اینکه اصل خلافت امام امیرمؤمنان علیه السلام مورد اتفاق شیعه و سنی بوده و هست و همه معترف به صدق کلام و راستگوئی حضرتش بوده و هستند، ادعای به دور بودن و منزّه بودن بیعتش از فلتة، و عدم انکار و تخطئه این کلام از ناحیه دشمنان و مخالفان، دلیل بر مردمی بودن خلافت آن حضرت و بی اساسی و به دور از مردمی بودن خلافت رقبای آن بزرگوار است.

اکنون با این اعترافات فراوان، از علما و دانشمندان منصف اهل تسنن سؤال می کنیم: برای نجات و رهائی از مرگ جاهلی از چه کسی پیروی کنیم؟ از کسی که رفتار و گفتارش اقرار به ضعف همه جانبه او دارد؟ یا از کسی که اعترافات

۱- «نهج البلاغه»: خ ۱۳۶، «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۳۱/۹، «عبقریة الامام» استاد عباس عقاد مصری معاصر: ص ۱۲۷.

۲- «مصادر نهج البلاغه»: ۳۰۶/۲، به نقل از «ارشاد» مفید: ص ۱۴۲.

مخالفانش بیانگر حقانیت اوست؟

راستی با قطع نظر از التزامات دینی و مسئله شیعه و سنی، آیا معقول و باور کردنی است که پیامبر گرامی اسلام با ایراد حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» شناخت امثال اعتراف کنندگان را مایه نجات و سعادت ابدی اعلام فرموده باشد و نشناختن آنان را به مرگ جاهلی منتهی و محکوم نماید؟ و آیا پیامبری که به اعتراف خود این اعتراف کنندگان معصوم از خطا و مصون از یاوه گوئی بوده، ممکن است چنین طرحی ارائه کرده باشد که نشناختن اینگونه امامان به مرگ جاهلی، یعنی به کافر از دنیا رفتن و جهنمی شدن مؤمنان انجامد؟ معاذالله!

سؤال دوازدهم

روش حکومتی کدام یک از خلفاء و امامان اسلامی بود

نظر به اینکه روش حکومتی زمامداران اسلامی بعد از پیامبر تحت عنوان «خلاف و رهبری»، نقش مهم و سرنوشت سازی در سعادت دنیوی و اخروی مسلمانان داشت، در اینجا چگونگی عزل و نصب استانداران، و اختیارات و محدودیت‌هایی که هر یک از خلفاء به ایشان می‌دادند، نیز عکس العمل خلفاء در مقابل شکایت مردم را به صورت کوتاه اشاره کرده، و به ذکر نمونه‌هایی از روش حکومتی امیرمؤمنان علی علیه السلام پرداخته، سپس اشاره به روش‌های حکومتی ابوبکر، عمر و عثمان و... می‌کنیم و داوری درباره آن را که کدام گروه صلاحیت امامت بر جامعه مسلمین دارند و می‌توانند مصداق حدیث شریف باشند را به عهده وجدان سلیم شما خوانندگان گرامی می‌گذاریم.

نمائی از روش حکومتی امیرمؤمنان علیه السلام

۱ - شریح بن حارث قاضی کوفه در عصر حکومت امام امیرمؤمنان علیه السلام خانه‌ای برای خود به قیمت هشتاد دینار خریداری کرد، و چون گزارش آن به حضرتش رسید وی را احضار و به او فرمود: به من خبر رسیده که خانه‌ای به قیمت هشتاد دینار خریده‌ای و آن را قباله کرده‌ای و بر آن شهود گرفته‌ای! شریح پاسخ داد: چنین بوده است ای امیرمؤمنان.

امام با نگاه خشم آلودی به وی فرمود:

ای شریح به زودی کسی به سراغت بیاید که قبالات را ندیده و از شهودت

پرس و جو نکرده، تو را از آن بیرون کند و به صحنه قبرت تحویل دهد.

پس ای شریح بنگر مبادا این خانه را از ثروت غیر خود خریده باشی و یا بهای آن را از غیر مال حلال خود پرداخته باشی که هم در دنیا و هم در آخرت خود را زیان کار کرده‌ای.

آگاه باش: اگر هنگام خرید خانه نزد من آمده بودی نسخه قباله را بدین گونه می‌نوشتم که دیگر در خریدن خانه‌ای حتی به بهای یک درهم یا بیشتر علاقه به خرج ندهی، و نسخه قباله بدین قرار است...^(۱)

۲- اشعث بن قیس از طرف امام فرماندار آذربایجان بود پس به وی نوشت: فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی باشد در گردنت، و تو هم باید مطیع و فرمانبردار ما فوق باشی - نه خود مختار و مطلق العنان - درباره رعیت حق نداری استبداد به خرج دهی! در مورد بیت المال به هیچ کاری جز با احتیاط و اطمینان اقدام مکن، اموال خدا در اختیار توست، و تو یکی از خزانه داران او هستی که باید آن را به دست من بسپاری و امید است من رئیس بدی برای تو نباشم. والسلام.^(۲)

۳- عبدالله بن عباس فرماندار خود در بصره چنین نوشت: دانسته باش «بصره» (امروز) جایگاه ابلیس است و محل کشتزار فتنه، پس با اهل آن به نیکی رفتار کن و عقده ترس از حکومت را از دل‌هایشان بگشای (تا به راه آیند و احساس امنیت کنند).

بد رفتاری تو با «بنی تمیم» و خشونت و درشتی با آنها را به من گزارش داده‌اند، طائفه «بنی تمیم» همان‌ها هستند که هرگاه مردی نیرومند را از دست داده‌اند، نیرومند دیگری در میان‌شان چشم گشوده، و در نبرد و مبارزه در جاهلیت و در اسلام کسی بر آنان پیشی نگرفته است.

۱- جهت اصل نسخه و دنباله آن رجوع شود به «نهج البلاغه» بخش کتب و رسائل شماره ۳، «امالی صدوق» ص ۱۸۷ با ذکر سند (مصادر نهج البلاغه: ۱۹۹/۳).

۲- «نهج البلاغه»: نامه ۵، «عقد الفرید» ابن عبدربه: ۳۳۰/۴، «الامامة و السياسة»: ۹۱/۲.

به علاوه آنها با ما پیوند خویشاوندی نزدیک و قرابت دارند که ما در پیشگاه خدا به وسیله صله رحم و پیوند با آنان مأجوریم و با قطع آن بازخواست خواهیم شد.

ای ابوالعباس مدارا کن - امید است - خداوند در مورد آنچه بر زبان و دستت از خیر و شر جاری شده تو را بیامرزد، چرا که هر دو در این باره شریک ایم و کوشش کن که حسن ظن من نسبت به تو پایدار ماند و نظرم درباره تو دگرگون نشود. والسلام^(۱)

۴- و به فرماندار خود عمر بن ابی سلمه ارحبی (که گویا فرماندار او در بحرین بود) چنین نوشت:

دهقانان محل فرمانداریت از خشونت، قساوت، تحقیر و سنگدلی تو شکایت آورده‌اند، و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را - به خاطر مشرک بودن - شایسته نزدیک شدن یافتم و نه - به خاطر پیمانی که با آنان بسته‌ایم - سزاوار دوری و جفا، پس لباسی از نرمش همراه با کمی شدت بر آنان پیوشان، با رفتاری میان شدت و نرمش با آنها برخورد کن، اعتدال را در میان آنان رعایت نما و به طور خلاصه نه زیاد آنها را نزدیک کن و نه زیاد دور، انشاءالله.^(۲)

۵- نامه مفصلی است خطاب به مامور جمع‌آوری زکات^(۳) و نیز نامه‌ای قدری کوتاه‌تر از آن خطاب به مخنف بن سلیم از دی حاکم اصفهان از طرف امام^(۴) و هر دو نامه - در چگونگی برخورد با مردم و مطالبه زکات و روش به دور از خشونت و زور گوئی و خورده‌گیری نسبت به بدهکاران زکات، و خودداری

۱- «نهج البلاغه»: نامه ۱۸.

۲- «نهج البلاغه»: ۱۹، «انساب الاشراف» بلاذری: ص ۱۶۱، ج اعلامی بیروت.

«تاریخ یعقوبی»: ۹۲/۲، (مصادر نهج البلاغه: ۲۴۲/۳).

۳- «نهج البلاغه»: نامه ۲۵.

«الغارات ثقفی»: ۱۲۶/۱ و چند مصدر حدیثی شیعی (مصادر نهج البلاغه: ۲۵۷/۳).

۴- «وقعة صفین»: ص ۱۰۴، «الکاشف ذهبی»: ۱۲۸/۳ - ۱۲۹.

از ورود بدون اجازه در محل تجمع حیوانات مورد زکات، و از زیاده روی در گرفتن مقدار واجب، و آزاد گزاردن صاحب مال به اختیار آنچه دل خواه اوست، و پرهیز از روبرو شدن با مردم با چهره عبوس یا حالت برتری جوئی یا بهتان زدن، و امثال این گونه امور خلاصه می شود - که نظر به طول نامه ها و ظرفیت محدود موضوع بحث از ذکر آن معذرت خواسته و علاقمندان را - با توصیه به مراجعه و دقت در آن - به مصادر مربوطه ارجاع می دهیم.

عز و در ایامی که محمد بن ابی بکر از جانب امام استاندار مصر بود به وی نوشت: بالهای محبت را برای آنها بگستر، و جانب نرمش را به آنها بنما، همواره با چهره باز با ایشان برخورد کن، همه را بطور تساوی و به یک چشم نگاه کن، تا بزرگان کشور در جانبداری و تبعیض تو درباره افراد طمع نورزند، و ضعفا در اجراء عدالت درباره خود از تو مأیوس نشوند، چه خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان بازخواست کند، اگر کيفرتان کند شما خود استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشند او کریم تر است.

آنگاه امام با مخاطب قرار دادن بندگان خدا مواعظی ایراد فرموده و سپس روی سخن به محمد بن ابی بکر نموده و فرماید:

ای محمد بن ابی بکر! دانسته باش که من تو را سرپرست بزرگترین لشکر یعنی لشکر مصر قرار دادم، پس بر تو لازم است که با خواسته های دلت مخالفت کنی و از دینت دفاع نمائی، هر چند ساعتی از زندگانیت بیشتر باقی نمانده باشد و مبادا خداوند را به خاطر رضای احدی از مخلوقش به خشم آوری، چرا که خداوند جای همه کس را می گیرد و کسی نمی تواند جای خدا را بگیرد...^(۱)

۱ - «نهج البلاغه»: نامه ۲۷.

«الفارات ثقفی»: ۲۵۱.

«تحف العقول» ابن شعبه حرانی: ص ۱۷۶.

«مجالس مفید»: ص ۱۳۷.

۷- نیز امام امیرمؤمنان به یکی از فرمانداران خود چنین نوشته است:
 اما بعد درباره تو به من جریانی گزارش شده است که اگر انجام داده باشی
 پروردگارت را به خشم آورده‌ای، امامت را عصیان نموده و امانت (پست
 فرمانداری) خود را به رسوائی کشیده‌ای.

به من خبر رسیده که تو زمین‌های آباد را ویران کرده‌ای و آنچه توانسته‌ای
 تصاحب نموده‌ای، و از بیت المال که زیر دستت بوده به خیانت خورده‌ای.
 فوراً حساب خویش را برایم بفرست و دانسته باش که حساب خداوند از
 حساب مردم سخت‌تر است. والسلام^(۱)

۸- نیز امام علیه السلام به فرماندار خود «مصقلة بن هبیره شیبانی» در «اردشیر خره»،
 یکی از شهرهای فارس نامه‌ای نوشت بدین قرار:
 به من درباره تو گزارشی رسید که اگر درست باشد و مرتکب عمل مورد
 شکایت شده باشی خدای را به خشم آورده و امامت را عصیان و نافرمانی
 کرده‌ای.

(گزارش رسیده که) تو غنائم مربوط به مسلمانان را که به وسیله اسلحه
 واسب‌هایشان به دست آمده، و خون‌هایشان در این راه ریخته شده، در بین
 افرادی از بادیه نشینان قبیله‌ات که خود برگزیده‌ای تقسیم می‌کنی!
 سوگند به کسی که دانه رادر زیر خاک شکافت! و روح انسانی را آفرید، اگر
 این گزارش دست باشد تو در نزد من خوار خواهی شد و ارزش و مقدرت کم
 خواهد بود، حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیایت را با نابودی دینت اصلاح
 مکن، که از زیانکارترین افراد خواهی بود.

← «امالی شیخ طوسی»: ۲۴/۱.

«بشارة المصطفی»، طبری: ۵۲.

۱- «نهج البلاغه»: نامه ۴۰.

«عقدالفرید» ابن عبدربه: ۳۵۵/۴ بعنوان ابن عباس.

دانسته باش حق مسلمانانی که نزد من و یا پیش تو هستند در تقسیم این اموال مساوی است، باید همه آنها به نزد من آیند و سهمیه خود را از من بگیرند.^(۱)

۹- در موقعی که عثمان بن حنیف انصاری از طرف امام عامل و فرماندار بصره بود به حضرتش گزارش رسید که وی در مجلس ضیافت یکی از ثروتمندان اهل بصره شرکت نموده، پس به او چنین نوشت:

اما بعد، ای پسر حنیف! به من گزارش داده شده که مردی از ثروتمندان اهل بصره تو را بر سر سفره میهمانیش دعوت نموده و تو با شتاب در آن شرکت جسته‌ای، در حالی که طعامهای رنگارنگ و ظرفهای غذا یکی پس از دیگری پیش تو قرار داده می‌شد. من گمان نمی‌کردم تو دعوت جمعیتی را بپذیری که حاجتمندان شان ممنوع و ثروتمندان شان دعوت شوند، پس به آنچه می‌خوری بنگر (که حلال است یا حرام) آن گاه آنچه حلال بودنش برای تو مشتبه بود از دهان بینداز و آنچه را یقین به پاکیزگی و حلیت‌ش داری تناول کن.

آگاه باش هر مأمومی، امام و پیشوائی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور علمش بهره گیرد...^(۲)

۱۰- منذر بن جارود عبدی از طرف امام علیه السلام فرماندار اصطخر شیراز شد پس بر اثر سوء رفتاری که از وی به خدمت امام گزارش شد حضرتش نامه‌ای مبنی بر تخطئه از رفتارش با مردم تحت نفوذ و احضار از محل فرمانداری بدین قرار ارسال فرمود:

اما بعد شایستگی پدرت مرا نسبت به تو دچار خوشبینی ساخت و پنداشتم

۱- «نهج البلاغه»: نامه ۴۳.

«انساب الاشراف» بلاذری: ص ۱۶۰ چ بیروت.

«تاریخ یعقوبی»: ۱۹۰/۲ با کمی اختلاف.

۲- «نهج البلاغه»: نامه ۴۵، «امالی صدوق»: مجلس ۹۰، بخش دنباله نامه را آورده، ابن ابی الحدید: ۱۶- ۱۰۷ با اختلاف اندک.

تو هم پیرو رهنمود پدرت و رهرو راه او هستی، ناگهان به من خبر دادند که در پیروی از هوا و هوس فروگذار نمی‌کنی و برای آخرت چیزی باقی نگذاشته‌ای، دنیایت را با ویرانی آخرت آباد می‌سازی و پیوندت را با خویشاوندانت، به قیمت بریده شدن دینت برقرار می‌کنی.

اگر آنچه از تو به من رسیده درست باشد شتر (بارکش) خانواده‌ات و بند کفشت از تو بهتر است، و کسی که همچون تو باشد، نه شایستگی آن را دارد که حفظ مرزی را به او سپارند، و نه کاری به وسیله او اجراء شود، یا قدر و مقامش را بالا برند، و یا در امانتی شریکش سازند، و یا در جمع آوری حقوق بیت المال به وی اعتماد کنند.

به محض رسیدن این نامه به سوی من حرکت کن انشاءالله.^(۱)

بطور خلاصه این نامه‌ها و دیگر نامه‌های مشابه و بخشنامه‌های امام امیرمؤمنان علیه السلام به عمال خود که مندرج در نهج البلاغه و دیگر مصادر تاریخی، حدیثی، و رجالی است مجموعاً با محتوای ویژه هر یک بیانگر اهتمام و شدت عمل هر چه بیشتر امام علیه السلام است در برقراری حکومت واقعی اسلام و وادار نمودن عمال حکومتی را به اجراء عدالت اسلامی و خودداری آنها از ظلم به مردم و تجاوز به حقوق مسلمانان و خیانت به بیت المال و تبعیض بین افراد، و الاخره تهدید و توعید عمال و متصدیان امور مالی را به عذاب قیامت و کیفر دنیوی و عزل از مأموریت شغلی و احضار برای حسابرسی و پیگیری از شکایات مردم.

و به عکس آن روش عثمان و قبل از او عمر بود - که در واگذاری سمت‌های فرمانداری و دیگر وظائف بلاد اسلامی به معاویه و جوان‌های مطلق العنان اموی و شارب الخمر و فاحشه باز و غارتگر اموال مسلمین و بیت المال اسلامی از این

۱ - «نهج البلاغه»: نامه ۷۱، «تاریخ یعقوبی»: ۱۹۲/۲ - ۱۹۳، «انساب الاشراف»: ص ۳۰ چ بیروت با کمی اضافات.

دارو دسته، از یک سو و در پشت پا زدن به شکایات مردم از جنایات عمال این چینی و حتی شلاق زدن یا دیگر برخوردهای سوء نسبت به شاهدان یا شاکیان از سوی دیگر خلاصه می‌شد.

و یک نمونه از روش حکومتی ابوبکر اعزام خالد بن ولید برای مقابله با مالک به نویره - بزرگ قبیله بنی یربوع بطاح - بود که به خاطر تن ندادن مالک به خلافت ابوبکر و امتناع از پرداختن زکات به عمال و تحصیلداران او، و در عین حال اعتراف قولی و عملی وی به همه احکام و مقرارت اسلامی.

پس خالد با نیروی اعزامی همراه، مالک و گروهی از اطرافیانش را به قتل رسانید، سر او را سوزانید، اموالش را غارت و گروهی دیگر از مردان و زنان قبیله‌اش را اسیر، و دارائی ایشان را مصادره نمود، و جنایت از همه بدتر اینکه در همان شب با زوجه مالک به زور هم بستر گردید.

اما ابوبکر با دریافت گزارش مفصل و دقیق این جنایت نه در ابتداء در صدد تعقیب و مجازات خالد بر آمد و نه به اصرار و تاکید عمر مبنی بر پیگیری و قصاص و اجراء حد زنای محصنه ترتیب اثر داد.

بلکه با کلمه «لا اثم سيفاً سله الله على الكافرين» از خالد تشویق و خاطر او را از توهم تعقیب و کیفر جنایاتش آسوده ساخت.^(۱)

و عمر هم در دوران خلافت از تقصیر خالد چشم پوشی و با وی آشتی کرد

۱ - «تاریخ طبری»: ۲۴۱/۳ و درج «دائرة المعارف»: ۵۰۱/۲ - ۵۰۴ - سنه ۱۱ هـ

«تاریخ ابن عساکر»: ۱۰۵/۵ - ۱۱۲.

«الفائق زمخشری»: ۱۵۴/۲.

«کامل ابن اثیر»: ۱۴۹/۴.

«اسد الغابه ابن اثیر»: ۲۹۵/۴.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲۰۶/۱۷ - ۲۱۴.

«تاریخ ابن کثیر»: ۳۲۱/۶.

«اصابه» ابن حجر: ۴۱۴/۱ و ۳۵۷/۳.

«الغدیر» علامه امینی شامل بحث مفصل و تحقیقی.

و فرماندهی نیروهای اعزامی را هم بدو واگذار می نمود. و یک نمونه از اجراء حد درباره شهود بجای مجرم، اجراء حد قذف از ناحیه عمر بود درباره شهادت ابابکره و نافع و شبل بن معبد و زیاد درباره زنای محصنه مغیره بن شعبه فرماندار کوفه از طرف عمر، بدین قرار که چون سه نفر نامبردگان شهادت به زنای مغیره دادند و نوبت به شهادت نفر چهارم زیاد رسید، عمر به شرحی که مورخین نوشته اند با عبارتی همانند:

«إِنِّي لَأَرِي رَجُلًا لَنْ يَخْزِيَ اللَّهَ عَلَى لِسَانِهِ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ».

یا «أَمَا إِنِّي أَرِي وَجْهَ رَجُلٍ أُرْجَا أَنْ لَا يَرْجُمَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلَى يَدِهِ وَلَا يَخْزِي بِشَهَادَتِهِ».

یا «إِنِّي لَأَرِي غُلَامًا كَيْسًا لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا وَلَمْ يَكُنْ لِيَكْتُمْنِي شَيْئًا».

یا «إِنِّي أَرِي غُلَامًا كَيْسًا لَنْ يَشْهَدَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِلَّا بِحَقِّ»

بی میلی خود را نسبت به تکمیل شهادت چهار نفر بر زنای مغیره و تمایل بلکه تصمیم به سقوط حد از وی را به زیاد خاطر نشان کرد، و بالاخره زیاد هم - با تعبیری که عمر توانست آن را در دست انداز شبهه و خشتی نمودن شهادت بیندازد و در نتیجه مغیره را از اجرای حد سنگسار تبرئه و سه نفر شهود اولیه را حد قذف جاری کرد و حتی در صدد بر آمد حد قذف را درباره ابابکره - بخاطر قسم خوردن به زنای مغیره - تکرار کند که حضرت علی علیه السلام مانع شدند.

و ابوالفرج می نویسد: بعد از این قضیه عمر در مکه در حالی که مغیره حاضر بود برخوردار به «رقتا» نمود که مغیره با وی زنا کرده بود، پس روی سخن به مغیره کرد و گفت: وای بر تو برای من هم تجاهل (به نشناختن رقتا) می کنی، والله من گمان دروغ درباره ابوبکره به خود راه ندادم و برخوردار به تو نکرده ام مگر اینکه از باریدن سنگ از آسمان بر خود بترسم جهت تفصیل بیشتر رجوع

شود به مصادر ذیل.^(۱)

همچنین مشروح بخشی از رفتارهای عثمان را ضمن شرح حال عثمان و چگونگی حکومت او خواندیم و دیدیم که همین روش منجر به قتل عثمان به دست صحابه پیامبر و دیگر مسلمانان گردید.

آنچه مقام خلافت و امامت و رهبری در آن خلاصه می شود

سید رضی خطبه ای را که امام امیرمؤمنان آن را بر فراز منبر مسجد کوفه ایراد فرمود: تحت عنوان «سخنی که بیان گر انگیزه حکومت طلبی امام و شرایط امام و زمامدار بر حق است» ذکر نموده و ما به خاطر رعایت اختصار به ترجمه آن اکتفا می کنیم.

امام امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

ای روح های پراختلاف و ای دل های پراکنده که بدن هایتان حاضر و عقل هایتان پنهان است، من شما را به حق گرایش می هم در حالی که همانند بزی که از غرش شیر می رمد فرار می کنید.

هیئات، بسیار بعید است که من با همکاری شما بتوانم عدل نهفته را آشکار سازم و یا کجی حق را راست نمایم، پروردگارا تو می دانی آنچه ما

۱- «اغانی ابوالفرج»: ۱۴۶/۱۴ و ۷۷/۱۶ - ۱۰۱.

«تاریخ طبری»: ۲۰۷/۴ و ص ۲۵۲۹ چ اروپا.

«فتوح البلدان بلاذری»: ص ۳۵۲.

«سنن الکبری بیهقی»: ۲۳۵/۸.

«کامل ابن اثیر»: ۲۲۸/۲.

«تاریخ ابن خلکان»: ۴۵۵/۲.

«تاریخ ابن کثیر»: ۸۱/۷.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲۳۳/۱۲ - ۲۳۸.

«عمدة القاری»: ۳۴۰/۶ (الغدیر: ۱۳۷/۶ - ۱۴۱).

انجام دادیم نه به خاطر این بود که ملک و سلطنتی به دست آوریم و نه به خاطر آن که از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم.

بلکه بدان جهت بود که نشانه‌های از بین رفته دینت را بازگردانیم و صلح و مسالمت را در شهرهایت نمایان سازیم، تابندگان ستمدیده‌ات در ایمنی قرار گیرند، و قوانین و مقرراتی که به تعطیلی گراییده، برپا و به اجرا درآید.

خداوندا! من نخستین کسی باشم که به سوی تو بازگشته و ندای تو را شنیده و بدان پاسخ گفته‌ام، جز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچکس در نماز بر من پیشی نگرفت (و نخستین نمازگذار در اسلام بعد از او من بوده‌ام) شما دانسته‌اید کسی که بر نوامیس، خون‌ها، غنائم، احکام و امامت مسلمانان حکومت می‌کند، نباید بخیل باشد تا به اموال آنان چشم طمع دوزد.

و نباید جاهل و نادان باشد که با ندانم بکاریش آنان را گمراه کند. و نه ستمکار که در ثروت و سرمایه آنان حیف و میل روا دارد، و گروهی را بر گروه دیگر مقدم دارد.

و نه رشوه‌گیر در قضاوت و داوری تا حقوق را پایمال کند و در رساندن آن به صاحبانش کوتاهی ورزد.

و نه آن کس که سنت پیامبر را تعطیل نماید و از این رهگذر امت را به هلاکت افکند - که این‌ها هیچکدام لایق مقام امامت و زمامداری مسلمانان نیستند^(۱) -

ابن ابی الحدید در ذیل این کلام می‌نویسد: اگر بگوئی: از چه رو امام موضوع ششم (ترک سنت) را عامل هلاکت امت اعلام فرمود، در صورتی که هر یک از پنج موضوع قبل هم منتهی به هلاکت امت می‌شود؟

۱ - «نهج البلاغه»: خطبه ۱۳۱، «تذکره الخواص ابن جوزی»: ص ۱۲۰، آغاز باب ۶ با اختلاف جزئی، «دعائم الاسلام» قاضی نعمان: ص ۵۳۱، نیز «نهایه» ابن اثیر ذیل ماده «ظنر»: ۱۵۴/۳ و ذیل ماده «وعی» ۲۷۰/۵ بدان اشاره کرده است.

خواهم گفت: هر یک از امور پنج گانه قبل منجر به هلاکت بعضی از امت خواهد شد، لکن کسی که سنت را تعطیل نماید، خواه و ناخواه هلاک کننده همه امت می شود، چه تعطیل سنت بطور مطلق موجب برگشت جاهلیت جهلا (و گرایش مردم به کفر و شرک) می گردد.^(۱)

اکنون در صورتی که هدف اصلی از خلافت و نقش خلیفه و مسئولیتش در حفظ موجودیت اسلام و پیشگیری از خرابکاری های دشمنان و جلوگیری از دخالت افراد ناصالح در شئون اسلامی و بالاخره در اجراء قوانین و دستورات آن بطور دقیق و مو به مو خلاصه می شود.

و با فرض اینکه (طبق عقیده و ادعای اهل تسنن) پیامبر گرامی اسلام هم به هر دلیلی که بود از دخالت در تعیین و معرفی خلیفه خودداری فرمود، ما از علمای اهل تسنن و روشنفکران این فرقه می خواهیم از روی انصاف و بطور منطقی به ما پاسخ دهند:

کسی که وظائف خود و کارگزارانش را در برابر اسلام و مسلمانان با صدور و ارسال این گونه نامه ها تعیین و روشن می کند، و بر خوردش با آنها و عکس العملش نسبت به شکایات و گزارشهای مردم درباره آنها این چنین است که در نامه ها می خوانیم، و اضافه بر نامه ها بیش از هر چیز پافشاری در تحقق محتوای آن نامه ها از خود نشان می داد، او صلاحیت خلافت بلا فصل اسلامی بعد از رسول خدا را دارا بود و او می توانست پس از پیامبر امام زمانی باشد که شناختنش به مرگ جاهلی انجامد و شناختن وی و پیرویش مایه رستگاری باشد، یا کسانی که مثل عثمان - به شرحی که گذشت - اسلام و مقررات اسلامی و مسلمانان همه و همه را دانسته یا ندانسته فدای کارگزاران آن چنانی خود می کردند و آنچه را که ارزشی برای آن قائل نبودند اسلام بود و مسلمانان؟!!

سؤال سیزدهم

معرفت و دوستی با آل محمد؟ یا معرفت و دوستی با دشمنانشان

علامه ابواسحاق ثعلبی از اعلام مفسرین سنی با ذکر سند از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود:

«من مات علی حبّ آل محمد مات شهیداً.

ألا و من مات علی حبّ آل محمد مات مغفوراً له.

ألا و من مات علی حبّ آل محمد مات تائباً.

ألا و من مات علی حبّ آل محمد مات مؤمناً، مستکمل الإيمان.

ألا و من مات علی حبّ آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نکیر.

ألا و من مات علی حبّ آل محمد یزفّ إلى الجنة كما تزفّ العروس إلى بیت زوجها.

ألا و من مات علی حبّ آل محمد فُتِح له في قبره بابان إلى الجنة.

ألا و من مات علی حبّ آل محمد جعل زوّار قبره (قبره مزار) ملائكة الرحمة.

ألا و من مات علی حبّ آل محمد مات علی السنة و الجماعة.

ألا و من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه: آیس من رحمة الله.

ألا و من مات علی بغض آل محمد مات كافراً.

ألا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة.»^(۱)

۱- «تفسیر الکشف و البیات» ذیل آیه «قل لا استلکم...»، شوری ۴۲ ص ۳۳ مخطوط.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است.
 آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد مرگش توأم با گناه بخشی
 اوست.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد مرگش مقرون با توبه
 خواهد بود.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد ملك الموت و از آن پس
 منکر و نکیر (دو فرشته مامور بازرسی و سئوال و جواب شب اول قبر) او
 را به بهشت بشارت دهند.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد همانند آرایش کردن
 عروس برای بردن به خانه شوهر، وی را برای بردن به بهشت آماده و
 آرایش کنند.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد دو در از قبرش به بهشت
 گشوده شود.

آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد خداوند فرشتگان رحمت
 را از زوآر قبرش قرار دهد (یا قبرش را زیارتگاه فرشتگان رحمت فرماید)
 آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است.
 آگاه باشید کسی که بر بغض آل محمد بمیرد روز قیامت در حالی وارد
 محشر شود که بر پیشانی اش جمله «ناامید از رحمت خدا» نوشته شده.

آگاه باشید کسی که بر بغض آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته است.
 آگاه باشید کسی که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت بمشام او
 نخواهد رسید.

حدود سی نفر از دیگر مفسران اهل سنت و حدیث آوران و ارباب رجال و
 تاریخ و عقاید، حدیث فوق را عینا یا با حذف بعضی کلمات یا جملات از ثعلبی
 نقل کرده اند که به جهت اختصار ذیلا، به ذکر نام شش نفر از آنان اکتفاء نموده و

خوانندگان علاقمند به آگاهی بر همه ناقلان حدیث را به مصادر مربوطه^(۱) ارجاع می‌دهیم.

اکنون در صورتی که این حدیث با محتوایی که دارد به نظر علماء و دیگر خوانندگان از اهل تسنن رسید می‌پرسیم؟ قطع نظر از حق یا باطل بودن دست اندرکاران خلافت بعد از رحلت پیامبر! برای شناخت امامی که معرفت او سبب نجات است چه باید بکنیم؟

آیا باید به سراغ امامان از آل محمد رفت که دوستی آنها وسیله نائل شدن به آن همه مایه‌های سعادت و خوشی و رفعت مقام و رفتن به بهشت است و بغض و کینه توزی بدان‌ها موجب یأس از رحمت الهی و کافر مردن و محرومیت از بوی بهشت.

و یا به سراغ کسانی که منهای نقاط ضعف همه جانبه عقیدتی و عملی از کوچک‌ترین و کم‌ترین مزایایی که برای دوستی اهل بیت تضمین شده برخوردار نبوده، و بلکه عکسش در مصادر حدیثی و تاریخی اهل تسنن فراوان است؟ و روشن است که لازمه این محبت که در این روایات ذکر شده، تبعیت و پیروی و اطاعت از ایشان است، و نیز مخالفت و دشمنی با دشمنان آنها و تبری از غاصبین حق آنها است، و صرف دوستی با آنها بدون پیروی از ایشان و بیزاری از دشمنان آنها اثری ندارد.

نیز حافظ ابراهیم حموی و دیگر محدثین با ذکر سند به روایت از مقدار

۱- زمخشری در «کشاف»: ۴۰۳/۳ چ مصر و ۲۰۰/۴ - ۲۲۱ چ بیروت

«مفاتیح الغیب» فخر رازی: ۴۰/۷ چ دار العامره مصر.

«مودة القربی» سید علی همدانی، موده سیزدهم ص ۱۱۷ چ لاهور.

«الکاف الشاف» ابن حجر عسقلانی: ص ۱۴۵ چ مصطفی محمد مصر.

«الحوادث الجامعه» ابن فوطی: ص ۱۵۳ چ بغداد.

«الشرف المؤید لآل محمد» نبهانی ص ۷۴ چ مصر.

جهت آگاهی از مصادر به «ملحقات احقاق»: ۴۸۷/۹ - ۴۹۰ و ۴۹۱/۱۸ - ۴۹۳ مراجعه شود.

بن اسود آورده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«معرفة آل محمد برائة من النار و حب آل محمد جواز على الصراط و
الولاية لآل محمد أمان من العذاب»^(۱)

شناختن آل محمد مایه آزادی از آتش است، و دوستی آل محمد جواز و
گذرنامه از پل صراط باشد، و ولایت و پیروی از آل محمد امان از عذاب
خواهد بود.

به موجب این روایت هم تنها امامان از آل محمد صلاحیت دارند یکی پس
از دیگری امام زمانی باشند که معرفتشان سرنوشت ساز و سرانجامش بهشت
است، و در صورت شناختن امانی از جهنم نیست.
و دیگران نه از چنین پشتوانه‌ای برخوردارند و نه صلاحیت امام زمان
آنچنانی بودن را داشتند.

۱- «فرائد السمطين».

«الشفاء بتعريف حقوق المصطفى»، قاضی عیاض: ۴۱/۲ ج آستانه

«مودة القربى» سيد على همدانى: ص ۱۱۷ ج لاهور موده سیزدهم

«وسيلة النجاة» محمد مبین لکهنوی: ص ۵۴ ج لکهنو

«نزهة المجالس» صفوری: ۱۰۵/۲

«صواعق المحرقة»: ص ۲۳.

«مناقب المرتضوية» محمد صالح ترمذی: ص ۱۰۲ ج بمبئی

«وسيلة المال» باکثير حضر می: ص ۶۴ نسخه ظاهریه شام

«فصل الخطاب خواجه پارسا بخاری» - به نقل «مناقب المرتضوية» و «ینابیع الموده».

«الاتحاف بحب الاشراف شبراوی»: ص ۴.

«مفتاح النجا بدخشی»: ص ۱۱ مخطوط.

«ینابیع الموده قندوزی»: باب ۵۶ ص ۲۸۶ به نقل از السبعون و دیگر منابع حدیثی مثل نوادر

الاصول حکیم ترمذی.

«رشفة الصادی»: ص ۴۵۹.

سؤال چهاردهم

مجری عدالت و مساوات یا بنیان‌گذار نظام طبقاتی و تاراج‌گری بیت‌المال؟

یکی از امتیازات و ویژه‌گیهای بی‌چون و چرای اسلام موضوع برقراری نظام تساوی حقوق به معنای واقع و از روی عدالت خواهی بود، که هیچ کس بر هیچ کس برتری نداشته باشد و همه در مقابل احکام و قوانین اسلام یکسان می‌باشند، که حتی بیگانگان از اسلام، هم بدین حقیقت پی‌برده و اعتراف نموده، و در این زمینه کتاب و مقاله نوشته‌اند.

البته با مرور بر بسیاری از مسائل فقهی از جمله مسائل زکات، خمس، غنائم جنگی، ارث، قضاوت و داورى، اجراء حدود و قصاص، ازدواج، اعزام نیروی دفاعی و جهادی، استفاده از مراکز عمومی از جمله مساجد، چراگاه‌ها، مزارع و جنگل‌ها، رودخانه‌ها و نهرها و... این موضوع به خوبی روشن خواهد شد، که در هر مورد از موارد نامبرده چگونه اسلام تبعیض‌های ظالمانه را کنار نهاده و موضوع برابری و مساوات را مطرح و اجرا نموده است.

اکنون می‌گوییم: از جمله تضادهای عملی و غیرقابل انکاری که بین روش حکومتی امام امیرمؤمنان علی علیه السلام و روش عمر و دیگر دست‌اندرکاران خلافت وجود داشت، تضاد در رابطه با مسائل حقوقی و کیفری و قبل از همه در امور مالی اسلام بود، و ما قبل از پرداختن به ذکر نمونه‌هایی از روش هر یک از دست‌اندرکاران خلافت، به ذکر بعضی از تعبیرات که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی‌طالب علیه السلام را بدان مخاطب داشته و مکرراً آن حضرت را به عنوان طرفدار و عامل تساوی حقوق و عادل در تقسیم اموال معرفی فرموده و از او تمجید نموده است، می‌پردازیم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

حافظ ابونعیم و دیگران با اسناد مختلف به روایت از عمر و معاذ بن جبل و ابوسعید خدری آورده اند که: پیامبر ﷺ فرمود:

«يا على أخصمك بالنبوة و لانبوة بعدي، و تخصم الناس بسبع، و لا يحاجك فيها أحد من قريش، أنت أولهم إيماناً بالله، و أوفاهم بعهد الله، و أقومهم بأمر الله، و أقسمهم بالسوية، و أعدلهم في الرعيه، و أبصرهم بالقضية و أعظمهم عند الله مزية»^(۱).

یا علی من در رابطه با امر نبوت بر تو برتری دارم و تو در هفت چیز بر مردم برتری داری و بر آنها مقدم هستی، و هیچ کس از قریش نمی تواند با تو به رویارویی برخیزد.

تو نخستین ایمان آورنده به خدائی، و وفا کننده ترین مردم به عهد خدا، و پابرجا ترین شخص به امر خدا و تقسیم کننده ترین کس بر اساس تساوی و عادلترین مردم درباره رعیت، و آگاه ترین فرد در امر قضاوت و داوری،

۱- «حلیة الاولیاء»: ۶۵/۱ و ۶۶ به دو سند.

«مناقب خوارزمی»: فصل ۹ ص ۶۱.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر: بخش امیرالمؤمنین ۱۳۲/۱ از معاذ بن جبل و از عمر.

«فرائد السمطین»: ۲۲۳/۱ شماره ۱۷۴.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۹۸/۹.

«ریاض النضره» محب طبری: ۱۹۸/۲ بروایت از حاکمی نیز در ذخائر العقبی ص ۵۹

«میزان الاعتدال» ذهبی: ۳۱۳/۱.

«لسان المیزان» ابن حجر عسقلانی: ۱۹/۲.

«کفایة الطالب»: باب ۶۲ ص ۲۴۵ و باب ۶۴ ص ۲۷۰.

«ذیل اللئالی» سیوطی ص ۶۵ چ لکنهو و ص ۱۶۷ چ مصر.

«کنز العمال» ۶۱۷/۱۱، منتخب کنز العمال - حاشیه مسند احمد - ۳۹۳/۶.

«مطالب السئوال» ص ۳۴.

«وسيلة المال» حضرمی ص ۱۲۸، مخطوط ظاهریه شام (ملحقات احقاق ۳۸۸/۱۵)

«مفتاح النجا» بدخشی، مخطوط ص ۲۲.

«ینابیع المودة» قندوزی، آخر باب ۵۹ ص ۲۱۱ چ اسلامبول و ص ۳۷۹ چ حیدریه.

«اهل بیت» توفیق ابو علم ۲۱۶.

«راموز الاحادیث» کمشخانوی ص ۴۹۸، چ آستانه.

و عالی‌مقام‌ترین شخص در نزد خدا از جهت مزایا و برتری‌ها.

و اینک نمونه‌هایی از سیره امیرمؤمنان علیه السلام و نیز شواهدی چند بر نظام طبقاتی عمر خلیفه دوم و دیگر رقبای آن حضرت.

۱- زبیر بن بکار به نقل از علی بن ابی طالب آورده که عثمان در وقت شدت گرمای نیم روز تابستان حضرتش را به نزد خود احضار و با نهادن دو کیسه بزرگ و مملو از سکه‌های طلا و نقر در مقابل او گفت: این تو و این کیسه‌های زر و سیم، به اندازه‌ای که شکمت پر شود از آنها بردار که تو مرا آتش زدی.

پس امام علیه السلام فرمود: اگر این مال از کسی به تو ارث رسیده یا بخشنده‌ای آن را به تو بخشیده یا از راه تجارت به دست آورده‌ای من در برابر آن یکی از دو کس خواهم بود، یا می‌گیرم و تشکر می‌کنم یا خودداری از گرفتن می‌کنم و با زحمت زندگی را می‌گذرانم، و اگر از مال خداست و حق مسلمانان و یتیمان و فقرای رهگذر در آن است پس به خدا سوگند نه تو می‌توانی آنرا به من بدهی و نه من می‌توانم آن را بگیرم.

عثمان گفت: به خدا قسم من از هر کاری ابا و خودداری می‌کنم جز آنچه را که تو از آن ابا و خودداری نمایی.

امام فرمود: در این موقع عثمان از جا برخاست و با چوبدستی خود آن قدر که می‌خواست بر سر و بدن من زد بدون آن که دستش را بگیرم، آن گاه من با گوشه لباس سر و صورتم را پوشانیدم و به خانه بازگشتم و گفتم خداوند [حاکم] بین من و تو باشد اگر از این پس تو را امر به معروف یا نهی از منکر نمودم.^(۱)

۲- و در موقعی که یکی از دوستان امام به نام «علباء بن هیشم»: از روی دل سوزی برای حسن و حسین درخواست چند درهم اضافه بر سهمیه مقرری ماهانه از بیت المال کرد تا از سختی معیشت آنها بکاهد، حضرتش نه تنها ترتیب

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۶/۹ به نقل از کتاب «موفقیات» زبیر بن بکار.

اثر به خواسته او نداد که با خشم و تندی به وی پاسخ منفی داد.^(۱)

۳- و به نوشته بلاذری و نیز کاندهلوی - از طریق بیهقی - موقعی که دو زن یکی عرب و دیگری برده آزاد شده و غیر عرب به نزد امام رفته و از حضرتش کمک خواستند، امام دستور داد به هر یک مقدار معینی طعام و چهل درهم نقد داده شود.

پس زن غیر عرب آن را گرفت و رفت، اما زن عرب نژاد گفت: یا امیرالمؤمنین همانند آنچه بدان زن دادی به من می‌دهی؟! در صورتی که من عرب هستم و او غیر عرب.

امام فرمود: من در کتاب خدای عزوجل (قرآن مجید) نگریستم، پس برای فرزند اسماعیل نسبت به فرزند اسحاق علیه السلام فضیلت و برتری ندیدم.^(۲)

و ابن ابی الحدید این داستان را بدون ذکر مقدار پول از ابو اسحاق همدانی روایت کرده است.^(۳)

و در روایتی این قضیه بعنوان ام‌هانی خواهر امیرمؤمنان علیه السلام آمده که حضرتش به هریک از ام‌هانی و کنیزش بیست درهم داد و چون خواهرش اعتراض کرد فرمود: برگرد خدا رحمت کند، من در کتاب خدا چیزی که مایه برتری اسماعیل بر اسحاق باشد نیافتم.^(۴)

۴- و به نقل ابن عساکر با ذکر سند موقعی که عقیل برادر امام امیرمؤمنان علیه السلام به آن حضرت گفت من محتاج و فقیر هستم پس چیزی به من عطا کن، امام فرمود: صبر کن تا وقت پرداخت مقرری من و دیگر مسلمانان برسد، پس به تو و

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲۵۰/۱۰.

۲- «انساب الاشراف بلاذری»: ص ۱۴۱ چ بیروت بشماره ۱۳۶.

«حیة الصحابه»: ۲۵۰/۲.

۳- «شرح نهج البلاغه»: ۲۰۰/۲.

نیز «بحار الانوار» علامه مجلسی: ۱۳۷/۴۱.

۴- «الامام علی»، علامه رحمانی: ص ۵۰۲ به نقل از من لایحضره الفقیه: ۳۲۲/۱.

آنها یک جامی پردازم، عقیل در این باره اصرار ورزید، امیرمؤمنان به مردی که در مجلس حاضر بود فرمود: دست او را بگیر ببر درب مغازه‌های بازار و بگو قفل این مغازه‌ها را بشکن و هر چه در میان آنها موجود است بردار.

عقیل گفت: می‌خواهی مرا به عنوان دزد دستگیر نمائی؟!؟

علی فرمود: تو می‌خواهی من از اموال مردم دزدی کنم و به تو دهم؟!؟

عقیل - که در شدت فقر به سر می‌برد و از برخورد برادرش و انعطاف ناپذیری او ناراحت شده بود - گفت: من به سراغ معاویه می‌روم. امام فرمود: این تو و آن معاویه.

پس عقیل به نزد معاویه در شام رفت و از وی درخواست کمک نمود و معاویه یکصد هزار (درهم و شاید دینار) به او داد. آن گاه به وی گفت بالای منبر برو و به خاطر بزرگواری من در حقیقت آنچه بزرگواریت ایجاب می‌کند بگو. عقیل بر فراز منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم شما را از این موضوع خبر دهم که من از علی خواستم دین خود را به خاطر من از دست بدهد، پس دینش را اختیار کرد و مرا رها نمود، و از معاویه چنین خواستم پس او مرا در برابر دینش اختیار کرد.^(۱)

این داستان را به نحو دیگری هم ذکر کرده‌اند:^(۲) که حاصلش همان سخت‌گیری و انعطاف ناپذیری امیرمؤمنان علیه السلام در اموال بیت المال و رعایت تساوی حقوق بین افراد و طبقات است، تا آنجا که حتی نسبت به برادر بزرگتر از

۱ - «تاریخ الخلفاء سیوطی»: ص ۲۰۴.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۲۴/۲ با اختلافی اندک و اضافات.

«وسيلة النجاة» محمد مبین هندی: ص ۱۲۸.

«مرآة المؤمنین» ولی الله لکهنوی: ص ۸۲.

«ینابیع المودة»: باب ۵۹ فصل ۴ ص ۳۴۸ به نقل از ابن عساکر.

۲ - «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۹۲/۴.

«الفنون» ابو وفاء علی بن عقیل بغدادی: ج دارالشرق ص ۴۷ (ملحقات احقاق: ۲۴/۱۸).

خودش عقیل که گویا چشمانش نابینا و با عائله سنگین بیش از هر کس نیازمند به کمک بود.

آن حضرت بعد از کشته شدن عثمان به دست اصحاب پیامبر و مسلمانان مصر، در دومین روز بیعت با ایشان، خطبه ای ایراد کرد و فرمود:

«أَلَا إِنَّ كُلَّ قِطِيعَةٍ أَقْطَعَهَا عُثْمَانُ، وَكُلِّ مَالٍ أُعْطِيَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ مُرَدُّودٌ فِي بَيْتِ الْمَالِ، فَإِنَّ الْحَقَّ الْقَدِيمَ لَا يَبْطُلُهُ شَيْءٌ، وَ لَوْ وَجَدْتَهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النِّسَاءَ، وَ فَرَّقَ فِي الْبُلْدَانِ، لَرَدَدْتَهُ إِلَى حَالِهِ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مِنْ ضَاقٍ عَنِ الْحَقِّ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ»^(۱).

آگاه باشید هر قطعه زمینی (از زمیهای خراجی متعلق به بیت المال و مربوط به مسلمانان) را که عثمان به بستگان و اطرافیان خود بخشیده است، و هر مالی را که مال خدا و مربوط به بیت المال بوده و بدان ها عطا کرده - بدون آن که خدمتی به اسلام و مسلمانان کرده باشند - پس به بیت المال برگردانده خواهد شد، چه حق قدیم را هیچ چیزی باطل نمی کند.

و اگر آن را بیابم به حالت نخستین آن برمی گردانم، هر چند زنان را به آن کابین بسته و آن را مهریه زنها قرار داده و در شهرها متفرق شده باشد، زیرا بدون شک در عدل گشایشی هست و کسی که عدالت برای او مایه تنگی و محدودیت باشد، تحمل ظلم و ستم بر او تنگ تر و سخت تر خواهد بود.

و به تعبیر شیخ عبده - شارح نهج البلاغه - کسی که از رهگذر عدل ناتوان از تدبیر امور باشد، پس از تدبیر امور بر اساس ظلم ناتوان تر خواهد بود.

نیز هنگامی که به خاطر مساوات در پرداخت اموال بیت المال بدون تبعیض نژادی و طبقاتی و دیگر جهات مورد اعتراض واقع شد فرمود:

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وَلَّيْتُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِنَّ مَا سَمَرَ سَمِيرًا، وَ مَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا، وَ لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ

۱ - «شرح نهج البلاغه»: ۲۶۹/۱ ذیل کلام ۱۵ به نقل از کلیبی و روایت از ابن عباس.

بینهم، فکیف و انما المال مال الله...»^(۱)

آیا به من دستور می‌دهید بخاطر پیروزی خود، از جور و ستم در حق کسانیکه بر آنها حاکم شده‌ام استمداد جویم.

بخدا سوگند تا روزگار و شب و روز برقرار و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می‌کنند هرگز به چنین کاری دست نخواهم زد.

اگر اموال از آن خودم بود، بطور مساوی در بین آنها تقسیم می‌کردم، تا چه رسد به اینکه مال مال خدا است (و متعلق به بیت المال).

نیز هنگامی که بعضی از اصحاب آن حضرت به او گفتند: این اموال را میان اشراف عرب تقسیم کن و قریش را بر غلامان آزاد شده و بر عجم برتری بخش، تا معاویه نتواند این گونه افراد را فریب داده و به دور خود جمع کند. فرمود:

«أتأمرونی أن أطلب النصرة بالجور، لا والله لا أفعل ما طلعت شمس، و ما فی السماء نجم، والله لو كان المال لی لو اسیت بینهم، فکیف و انما هی اموالهم...»^(۲)

آیا به من امر می‌کنید به وسیله ظلم و ستم خواستار یاری و همکاری افراد شوم، نه به خدا قسم، تا وقتی که خورشید طلوع می‌کند و تا هنگامی که ستارگان در صحنه آسمان خودنمایی می‌نمایند چنین کاری نخواهم کرد. به خدا سوگند اگر این مال‌ها از خودم بود بطور تساوی و یکسان بین آنان تقسیم می‌نمودم، پس چگونه باشد که این اموال متعلق به خود این مردم است (که از جمله آنان بردگان آزاد شده و عجم نژادها هستند).

نیز در این زمینه فرماید:

«والله لو أعطیت الأقالیم السبعة بما تحت أفلاکها علی ان أعصى الله فی نملة اسلبها جلب شعيرة ما فعلته.»^(۳)

۱- «نهج البلاغه»: خطبه ۱۲۶، «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۰۹/۸.

۲- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲۰۳/۲ به نقل از مدائنی.

۳- «نهج البلاغه»: خطبه ۲۲۴.

به خدا قسم اگر هفت اقلیم جهان را با آنچه در زیر آسمان های آن باشد به من دهند تا خدا را درباره مورچه ای با بودن پوست جوی از آن نافرمانی کنم نخواهم کرد.

و موارد فراوان دیگری که به جهت اختصار و رعایت ظرفیت کتاب از ذکر آن خودداری می کنیم، و کافی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمله:

«... أقومهم بأمر الله و أقسمهم بالسّوية و أعدلهم فی الرعیة...»^(۱)

امام امیر مؤمنان علیه السلام را به پایدارترین کس در امر خدا، و دقیق ترین افراد در تقسیم بیت المال بر اساس تساوی، و به دور از هرگونه تبعیض، و عادل ترین کس در بین مردم معرفی فرمود.

نیز با مخاطب قرار دادن صحابه و ایراد جمله:

«... أقومهم بأمر الله و أعدلکم فی الرعیة و أقسمکم بالسّوية.»^(۲)

همان مطلب را ایراد و روش «تساوی در تقسیم» - و به اصطلاح کنونی تساوی در حقوق - از ناحیه علی در امر حکومت را یادآور شد.

۱- «حلیة الاولیاء» ابونعیم: ۶۵/۱.

«مناقب خوارزمی»: فصل ۹ حدیث ۷ ص ۶۱.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر: بخش امام علی ۱۳۲/۱ شماره ۱۶۰ و ۱۶۱.

«ابن ابی الحدید»: ۱۷۳/۹، «ذل مختار» ۱۵۶.

«فرائد السمطین»: ۲۲۳/۱ شماره ۱۷۴.

«کفایة الطالب»: باب ۶۲ ص ۲۴۵ و باب ۶۴ ص ۲۷۰.

«ریاض النظره طبری»: ۱۹۸/۲.

«مطالب السّؤال» ابن طلحه: ص ۳۴.

«لثالی المصنوعه سیوطی»: ۱۶۷/۱، «جامع الاحادیث او بشرح کنز العمال».

«کنز العمال»: ۶۱۷/۱۱.

«وسیلة المأل» حضر می: ص ۱۸۲ مخطوط (احقاق: ۳۸۸/۱۵).

«اهل البیت» توفیق ابو علم مصری: ص ۲۱۶.

۲- «مناقب خوارزمی»: فصل ۹، حدیث ۶۲.

«فرائد السمطین».

«انتهاه الافهام» بصری هندی: ص ۱۷.

حکومت عمر یا آغاز نظام طبقاتی

ابن ابی الحدید در ذیل «أ تأمرونی أن أطلب النصر بالجور...» که قبلاً به نظر رسید، آورده است:

عمر هنگامی که به خلافت رسید بعضی را بر بعضی مقدم داشت، پیش قدمان در اسلام را بر دیگران، مهاجران قریش را بر دیگر مهاجران، مهاجران را همه بر همه انصار، و عرب را بر عجم برتری بخشید و در تقسیم بیت المال بین این گروهها از روش مساوات سرباز زد.

وی در ایام خلافت ابوبکر این روش تبعیض گرایانه را به او هم پیشنهاد کرد ولی ابوبکر آن را نپذیرفت و به او گفت: خداوند کسی را بر کسی برتری نبخشیده، در این جا ابن ابی الحدید برای توجیه عمل عمر می نویسد: این مسئله اجتهادی است و خلیفه مسلمانان می تواند به اجتهاد خود عمل نماید، گرچه پیروی از علی در نظر ما بهتر است، به ویژه آن که ابوبکر نیز این کار را نکرد، و اگر این خبر صحیح باشد که پیامبر ﷺ بین افراد بطور مساوات تقسیم می کرد، مسئله منصوص خواهد بود، زیرا فعل آن حضرت همانند فرموده اش حجت است و جایی برای اجتهاد باقی نمی ماند.^(۱)

نیز ابن جوزی آورده است که عمر به هر یک از مهاجران و انصار که در غزوه بدر شرکت نموده بود پنج هزار می داد، و به کسانی که در غزوه احد و بعد از آن تا حدیبیه حضور داشته چهار هزار، و به کسانی که در غزوات بعد از حدیبیه شرکت کرده سه هزار، و به کسانی که بعد از وفات پیامبر در جنگها حاضر بوده از دویست تا دو هزار و پانصد مقرر کرده بود، و بر این اساس از دنیا رفت.^(۲)

۱- «شرح نهج البلاغه»: ۱۱۱/۸.

۲- «سیره عمر بن خطاب»: ص ۸۰.

«شرح ابن ابی الحدید»: ص ۲۲۴/۱۲.

و ابو عبید نویسد: عمر اضافه بر امتیازات فوق بین گروه‌های مسلمان، زنان پیامبر را هم بر دیگر زنان مسلمان با پرداخت اضافه برتری بخشید^(۱) و بین عایشه (دختر ابوبکر) و حفصه (دختر خودش) نسبت به دیگر زنان پیامبر عملاً تبعیض قائل شد، و بیش از آنچه به دیگران می‌داد به آن دو نفر داد.^(۲)

نیز درباره عمر بن خطاب نوشته‌اند: بر خلاف آنچه باید در تقسیم بیت المال به اجرا درآورد، به هر یک از عایشه و دختر خود حفصه سالانه ده هزار درهم از بیت المال می‌پرداخت.^(۳) در صورتی که برای دیگر زنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با امتیازات تقوایی که نسبت به آن دو داشتند امتیازی قائل نبود.^(۴)

و در موقعی که از دنیا رفت هشتاد هزار درهم از بیت المال بر ذمه او بود.^(۵) که از آن برداشت نموده، و به روایتی هشتاد و شش هزار دینار یا درهم بود.^(۶)

در صورتی که با وجود هزاران مسلمان عائله‌مند و فقیر حق برداشت چنین مبلغی را از بیت المال نداشت و اگر فقیری هم وجود نداشت باز مجاز نبود از اموالی که باید صرف مصالح اسلامی و حقوق مسلمانان شود چنین رقمی را مورد تصرف شخصی قرار دهد و لو به عنوان قرض. و بدتر از همه تعطیل حکم صریح و مسلم قرآن بود که تاکنون با گذشتن حدود چهارده قرن از تاریخ آن هنوز در محیط اهل تسنن ادامه دارد، و آن تحریم خمس بر اهل بیت و تزییع

۱- «الاموال»: ص ۲۲۴.

۲- «ابن ابی الحدید»: ۲۱۰/۱۲، ۲۱۳.

۳- «تاریخ کامل ابن اثیر»: ۳۵۱/۲.

«شرح ابن ابی الحدید»: ۲۱۰/۱۲.

۴- «ابن ابی الحدید»: ۲۱۰/۱۲.

۵- «طبقات ابن سعد»: ۲۶۰/۳ چ لیدن.

«شرح ابن ابی الحدید»: ۲۱۰/۱۲.

۶- «تاریخ مدینه» ابن شیه: ۹۳۴/۲ و ۹۳۵ به دو سند.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۸۸/۱۲.

«فتح الباری»: ۵۱/۷.

«ارشاد الساری»: ۱۱۲/۶.

حقوق بنی هاشم و علویین واجد شرایط خمس بود.
و اما روش عثمان و دیگر خلفای اموی در رابطه با حقوق مسلمانان و
چگونگی تقسیم و توزیع بیت المال پس مراجعه شود به شرح حال هر یک در
بخش دوم این کتاب.

اکنون می پرسیم: بر اساس حدیث «من مات و لم يعرف...» آیا شناختن مانند
حضرت علی علیه السلام با روش و سیره‌ای که از آن خواندیم می تواند نجات دهنده از
مرگ جاهلی باشد؟ یا عمر و ادامه دهندگان روش او؟

و آیا علی علیه السلام صلاحیت داشت مصداق حدیث «من مات و لم يعرف...»
باشد، که به هنگام شهادت فقط هفتصد درهم دارائی او بود، که آن را برای خرید
غلامی اندوخته بود.^(۱)

یا عثمان عفان که به نوشته مورخ شهیر ابن سعد^(۲) موقع درگذشت
سی میلیون و پانصد هزار درهم و یکصد و پنجاه هزار دینار پول نقد داشت و یک
هزار شتر در ریزه، و دیگر حساب زمین‌ها و باغها و سایر دارائی او خارج از
ظرفیت این مقال است.

۱- «طبقات الکبری»: ۲۶/۳.

۲- «طبقات الکبیر»: ۵۳/۳.

سؤال پانزدهم

انتخاب بر اساس سابقه کار و فرماندهی یا بر اساس سابقه منفی و فرمانبری؟

به شهادت تاریخ، امام امیرمؤمنان هیچ‌گاه در دوران نبوت پیامبر به هیچ عنوانی تحت امارت و فرماندهی کسی قرار نگرفت، بلکه بطور مکرر بر دیگران امارت و فرماندهی نمود و در همه جنگها همراه پیامبر اکرم و پرچم دار آن حضرت و عامل پیروزی مسلمانان بر کفار و مشرکین بود، جز در داستان تبوک که تحت عنوان: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبی بعدی»^(۱) به جانشینی رسول خدا و حفظ مدینه از توطئه منافقان و انجام مراسم دینی از طرف پیامبر مأمور به ماندن در مدینه شد و کافی است حدیثی را که حاکم و دیگران در این زمینه آورده‌اند مورد دقت قرار دهیم.

او با ذکر سند از ابن عباس نقل کرده است که گفت: علی را چهار خصلت و ویژگی بود که احدی جز او آنها را نداشت.

او نخستین کس از عرب بود که با رسول خدا نماز خواند.

او کسی بود که در همه جنگها پرچمدار پیامبر بود.

او همان کسی بود که روز مه‌راس (جنگ احد) که همه مسلمانان فراری و

متفرق شدند همچنان صبر و پایداری کرد و از پیامبر جدا نشد.

او کسی بود که پیامبر را غسل داده و در قبر نهاد.^(۲)

۱- صدور حدیث منزلت در غزوه تبوک یکی از بیست و چند موردی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنرا ایراد فرمود و نویسنده را پیرامون این حدیث کتاب مفصلی است آماده چاپ والله الموفق والمعین.

۲- «مستدرک»: ۱۱۱/۳.

واقدی گوید: از حسن بصری درباره علی علیه السلام سؤال شد - و حسن کسی بود که مظنه انحراف از علی در او بود اما چنان نبود که پنداشته می شد - پس گفت: چه بگویم درباره کسی که چهار خصلت و ویژگی در او جمع بود: برای ابلاغ آیات برائت مورد امانت قرار گرفت.

آنچه در غزوه تبوک به او گفته شد: «اما ترضی أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا أنه لاني بعد» - آیا راضی و خشنود نیستی که نسبت به من همانند هارون باشی نسبت به موسی، جز آن که بعد از من پیامبری نباشد - و اگر غیر از مقام نبوت، علی فاقد بعضی شئون و کمالات پیامبر بود آن را هم استثنا می فرمود. گفتار پیامبر «... الثقلان، کتاب الله و عترتی» - دو چیز گرانبها (که بین شما امت می گذارم و می روم) کتاب خدا، و عترتم - که علی بن ابی طالب هم از عترت بود -

و اینکه هرگز امیری به سمت فرماندهی بر علی نگماشت، در حالی که امرا و فرماندهانی بر دیگران (از جمله ابوبکر، عمر، عثمان) منصوب کرد.^(۱) اما ابوبکر و عمر و عثمان در هیچیک از غزواتی که که پیامبر در آنها حضور داشت نقشی نداشتند، در غزوه ذات السلاسل هم تحت فرماندهی ابو عبیده جراح و بعداً تحت فرماندهی عمرو عاص بودند که هیچ یک کاری از پیش نبردند^(۲) و بعداً به فرماندهی امیر مؤمنان پیروزی نصیب مسلمانان گردید.^(۳)

← «استیعاب» ابن عبدالبر: ۴۵۷/۲.

«مناقب خوارزمی»: فصل چهارم ص ۲۱ چ نجف.

«تاریخ دمشق»: ۱۶۱/۱ شماره های ۲۰۲ و ۲۰۳.

«شواهد التنزیل»: ۹۱/۱.

«فرائد السمطين»: باب ۶۷ حدیث شماره ۳۰۱.

۱ - بنقل ابن ابی الحدید ۹۵/۴.

۲ - «سیرة النبویة» ابن هشام ۲۷۴/۴.

«طبقات» ابن سعد ۹۴/۲ - ۹۵.

و در مهاجرت دسته جمعی مسلمانان از مکه به مدینه که با فرمادهی و رهبری سالم مولی ابو حذیفه انجام گرفت به روایت عبد الله بن نمیر و ابی بن کعب قرظی همگان از جمله عمر تحت رهبری سالم و اقتداء به او در نماز جماعت از مکه به مدینه مهاجرت کرد.^(۴)

و در نصب سرپرست برای شهر مدینه در ایام غیبت و شرکت در غزوات که مجموعاً پیامبر اکرم حدود بیست و چند نفر از افراد مختلف را معرفی و بدان‌ها مأموریت سرپرستی و اقامه جماعت می‌داد، برای یک مرتبه هم ابوبکر و عمر مطرح نبودند.

و در جیش اسامه هم ابوبکر، عمر و عثمان تحت فرماندهی نوجوانی هفده ساله یا کمی بیشتر به نام اسامه بن زید قرار گرفتند که با وصف ایرادهای افراد تحت فرمان مبنی بر جوان سالی اسامه، پیامبر نه تنها او را عوض نکرد بلکه با تأکید هر چه بیشتر امر به دنباله روی و اطاعت از فرمان وی نمود و بر متخلفین

← «مستدرک» حاکم ۴۲/۳.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۳۲۰/۶.

«تلخیص» مستدرک ذهبی با اعتراف به صحت روایت.

«ابن کثیر» ۲۷۳/۴.

«تاریخ الخلفاء» سیوطی ص ۱۰۶ و آخر شرح حال ابوبکر بنقل از «دلائل النبوة» بیهقی که اخیراً چاپ شده.

«سیره حلبی» ۱۹۰/۳.

«سیره ذینی» دحلان ۷۲/۲ و درج حاشیه سیره حلبی ۱۳۱/۲.

«تاریخ الخمیس» دیاربکری ۸۲/۲.

۳- منابع مربوط اهل سنت به روایت از عبدالله بن عمر و ابی بن کعب الرقظی موضوع فرماندهی امیر مؤمنان را در پایان غزوه ذات السلاسل مسکوت گذارده و در منابع حدیثی شیعه بطور مفصل ذکر شده، با این اضافه که هر یک از ابوبکر و عمرو بن عاص به مأموریت از طرف پیامبر رفتند و بحال فرار برگشتند، امام علی علیه السلام این مأموریت را با پیروزی کامل و انجام داد، جهت تفصیل رجوع شود به بحار الانوار: ۶۶/۲۱ تا ۹۰.

۴- «طبقات» ابن سعد ۶۱/۳.

هم لعن کرد.^(۱)

و به نقل متقی هندی و دیگران عمر خود به اسامه می‌گفت: رسول خدا از دنیا رفت در حالی که تو بر من سمت امارت و فرماندهی داشتی.^(۲)

بدین ترتیب دوران نبوت، به ویژه دوران ده ساله هجرت پیامبر ﷺ - با انواع مشکلات و فراز و نشیبها و غزوات و اعزام نیروها به فرماندهی افراد معین که شمار مجموع غزوات و اعزام نیروها متجاوز از هفتاد مورد بود - طی گردید بدون آن که حتی برای یکبار سمت فرماندهی و امارت بر کمترین جمعیتی یا گروه اعزامی، به ابوبکر و عمر واگذار شده باشد یا اگر به نوشته بعضی (مثل غزوات ذات السلاسل) واگذار گردیده، کاری از پیش نبرده و نقش ارزنده‌ای از خود ارائه ندادند.

و طبق دو روایت به نقل ابونعیم و حاکم و دیگران، ابوبکر و عمر در غزوه ذات السلاسل خودت تحت فرماندهی عمرو عاص بودند.^(۳)

تنها موردی که در این زمینه وجود دارد اعطاء مأموریت به ابوبکر و اعزام او برای ابلاغ آیاتی چند از سوره براءت بود که در یک فرسخی مدینه (حدود مسجد شجره) این مأموریت هم به امیر مؤمنان واگذار و بر حسب بسیاری از روایات و نقلیات تاریخی دستور برگشتن ابوبکر صادر گردید، و چون وحشت زده از اینکه شاید آیه‌ای درباره‌اش نازل گردیده به خدمت پیامبر رسید و از علت این عزل و نصب سؤال نمود، حضرتش فرمود:

«خداوند انجام این کار و ابلاغ این آیات را بر عهده من یا کسی که از من است قرار داده است» و این قضیه را عموم مفسران و دهها نفر از حدیث آوران و

۱ - مشروح این موضوع را در سؤال بیستم آورده‌ایم.

۲ - «سیرة النبویة» زینی دحلان - ج (حاشیه سیره حلبی) ۲ - ۳۴۱.

«کنز العمال»: ۲۷۱/۱۳ ج حلب، ۲۴۱/۱۵ ج ۲ حیدرآباد.

۳ - «حلیة الاولیاء»: ۳۳۲/۴، «مستدرک»: ۱۲/۴.

تاریخ نویسان آورده اند که نیازی به ذکر مدرک ندارد و قبلا هم به مصادر نقل آن اشاره رفت.

آری برخی از اهل تسنن با استفاده از بعضی روایات پیرامون ابلاغ براءت، مدعی هستند که ابوبکر با سمت امیرالحاج بودن در مراسم حج به مکه مشرف شد و تنها مأموریت ابلاغ آیات به علی محول گردید.

که البته این ادعایی بیش نیست، و دلیلی بر اثبات آن ندارند.

اکنون می گوییم: در دنیای امروز - که دنیای تمدن و قانون است و مردم بر اساس سوابق علمی و تجربی و ابتکارات، رؤسا و مسئولان مهم را انتخاب می کنند - بر فرض اینکه پیامبر جانشینی تعیین نکرده و قرار شود با رأی گیری یا شورا یا مصاحبه و نظرخواهی کسی را انتخاب کنند،

آیا باید علی علیه السلام را توجه به حسن سابقه مدیریتی و انجام مأموریت های مهم

جنگی انتخاب کنند؟

یا ابوبکر و عمر را با همه سوابق منفی و نقاط ضعف؟

سؤال شانزدهم

گوینده «فزت و رب الكعبه»؟ یا گوینده «یا لیتنی کنت...»؟

۱- حافظ ابن ابی شیبه و دیگران روایت کرده‌اند:

ابوبکر نگاهش بر پرنده‌ای بر فراز درختی افتاد، پس گفت:

«طوبی لك يا طائر، تأكل الثمر و تقع على الشجر، و ما من حساب و
لا عقاب عليك، لوددت أني شجرة على جانب الطريق، مرّ عليّ جمل
فأكلني و أخرجني في بعة و لم أكن من البشر.»^(۱)

خوشا به حالت ای پرنده، بر درخت می‌نشینی و میوه‌اش را می‌خوری، در
حالی که نه حسابی بر تو باشد و نه عذاب و گرفتاری، من دوست دارم درختی در
کنار راه بودم و شتر راهگذر مرا می‌خورد و در لابلای سرگین خود مرا بیرون
می‌انداخت و من هرگز بشر نبودم.

۲- و به روایت دیگر گفت:

«طوبی لك يا عصفور، تأكل من الثمار و تطير في الأشجار، لا حساب عليك
و لا عذاب، و الله لوددت أني كبش يسمني أهلي، فإذا كنت أعظم ما كنت
و أسمنه يذبحوني فيجعلوني بعضي شواءً و بعضي قديداً، ثم أكلوني، ثم
ألقوني عذرة في الحش و أني لم أكن خلقت بشراً.»^(۲)

خوشا به حالت ای گنجشک، از میوه‌های درختان می‌خوری و بر فرازشان
پرواز می‌کنی، نه حسابی بر تو باشد و نه عذابی، به خدا سوگند دوست داشتم

۱- «رياض النظر» محب طبری: ۱/۱۳۴.

«تاریخ الخلفاء سیوطی»: ص ۱۴۲ او آخر شرح حال عمر، نیز «جامع الاحادیث سیوطی» به
شرح «کنز العمال»: ۵۲۸/۱۲ با اسناد متعدد و مضامین مختلف، به نقل ابن ابی شیبه و حاکم
و هناد سری.

۲- «کنز العمال»: ۵۲۹/۱۲.

قوچی بودم و آن قدر کسانم مرا پرورش می دادند که چاق ترین قوچ می شدم، آنگاه مرا ذبح می کردند پس مقداری از گوشتم را بر روی آتش سرخ می کردند و مقدار دیگرش را می پختند سپس مرا می خوردند و آن گاه ...، و من به صورت پسر خلق نشده بودم.

۳- و در دیگر روایت آمده که گفت:

« وددت أنّی شعرةٌ فی جنب عبد مؤمن. »^(۱)

ای کاش من موئی بودم در پهلوئی بنده مؤمنی.

۴- و در روایت ابن تیمیه آمده که گفت:

« لیت امّی لم تلدنی، لیتنی کنت تبنة فی لبنة. »^(۲)

ای کاش مادرم مرا نزائیده بود، ای کاش من کاهی بودم در خشتی.

۵- به روایت بخاری ابن عباس گوید:

« دخلت علی عمر لما طعن فرأیته جزعاً وفزعاً، فقلت: لا بأس علیک یا

أمیر المؤمنین، فقال: یا ابن عباس لو أنّ لی طلاع الأرض ذهباً لأفتدیت به

من عذاب الله قبل أن أراه. »^(۳)

به هنگامی که عمر ضربه خورده بود بر وی وارد شدم و او را در حال

پریشانی و وحشت زدگی دیدم، پس گفتم: باکی بر تو نباشد ای امیر المؤمنین.

عمر گفت: ای ابن عباس اگر به اندازه ظرفیت زمین برای من طلا بود همه را از

ترس عذاب الهی فدیة می کردم، پیش از آن که آن را ببینم.

و در روایت ابن ابی الحدید: « لا فتدیت به من هول المطلع » آمده.^(۴)

۶- نیز در روایت دیگری که در این زمینه از ابن عباس روایت شده و نامبرده

۱- «کنز العمال»: ۵۲۸/۱۲ به روایت از احمد حنبل.

۲- «منهاج السنه» ۱۲۰/۳ و ابن شبه در «تاریخ مدینه» ص ۹۲۱-۹۲۲ کلمه «یا لیتنی کنت تبنة» را به عمر نسبت داده اند.

۳- «صحیح بخاری»: ۱۷۹/۲ باب مناقب عمر.

۴- «شرح نهج البلاغه»: ۲۲۶/۱۷.

به عمر بشارت بهشت داده، عمر گفت:

أما تبشیرك ایاى بالجنة، فوالله الذى لا اله الا هو لو ان لی ما بین السماء و الارض لافتدیت به مما هو امامی قبل أن أعلم الخبر»^(۱)

اما بشارت تو مرا به بهشت پس به خدای قسم اگر آنچه بین آسمانها وزمین است از من بود، همه را به خاطر آنچه در پیش دارم فدیة می دادم قبل از آن که بدانم چه خبر است.

۷- نیز به روایت ابن سعد آمده: عمر گفت:

«لیتی لم أك شیئاً قط لیتی كنت نسیاً منسیاً، قال: ثم اخذ كالتبنة او كالعود عن ثوبه، فقال: لیتی كنت مثل هذا»^(۲)

ای کاش من چیزی نبودم، ای کاش فراموش شده بودم، آنگاه خورده آشغالی که همانند کاه یا چوب بود از لباسش برگرفت و گفت ای کاش من مثل این بودم. ۸- و نیز گفت:

«یا لیتی كنت كبش اهلی یسمنوننی ما بدالهم، حتی اذا كنت اسمن ما اکون، زارهم بعض من یحبون، فجعلوا بعضی شواء و بعضی قدیداً، ثم اکلونی و اخرجونی عذرة و لم اکن بشراً»^(۳)

ای کاش من قوچ خانواده بودم و آن قدر مرا می پروراندند که چاق ترین قوچان می نمودم آن گاه هر کس را دوست می داشتند به دیدار آنها می آمد و بر آنها وارد می شد، پس مرا می کشتند و مقداری از گوشتم را می پختند و مقدار دیگرش را سرخ می کردند پس مرا می خوردند و در حال... بودن مرا خارج می نمودند و من آدم نبودم.

۱- «کنز العمال» به نقل از عبدالرزاق طیالسی، احمد حنبل و ابن سعد: ۱۲/۶۷۶.

۲- «طبقات ابن سعد»: ۲۶۲/۳.

۳- «حلیة الاولیاء» ابونعیم: ۵۲/۱.

«منهاج السنه» ابن تیمیه: به شرح فوق و اعتراف به صحت آن.

۹- نیز در روایت عمر به هنگام ضربه خوردن از ابولؤلؤ گفت:
 اگر آنچه بین آسمان و زمین است از آن من بود همه را در راه آنچه از عذاب
 الهی در پیش دارم فدیة می‌دادم پیش از آن که بفهمم اوضاع از چه قرار است.^(۱)
 و در روایت متقی هندی بجای «آنچه بین آسمانها و زمین است»، «آنچه
 خورشید بر آن تابیده» آمده است.^(۲)

بطور خلاصه این احادیث بیان گر آن است که ابوبکر و عمر درحالی که به
 عقیده اهل تسنن برترین مردم بعد از پیامبر خدا و خلیفه اول و دوم آن حضرت
 بودند، به عللی که خود بهتر می‌دانستند، به هنگام مرگ صریحاً و علناً آرزو
 می‌کردند که در خشت، یا موی بدن مؤمن، یا درخت سر راه، یا قوچ خانواده، و
 در پایان... و... بودند ولی انسان نبودند، و نیز اگر آنچه بین آسمان و زمین بود یا
 زمین مملو از طلا در اختیار آنها بود همه را از ترس مراحل آینده به خاطر عذابی
 که در پیش داشتند فدیة داده و بخشش می‌کردند تا اصلاً آن را نبینند.

۱- نیز «حلیة الاولیاء» و «منهاج السنه» به شرح فوق و اعتراف به صحت آن.

۲- «کنز العمال» ۶۷۷/۱۲ به نقل از ابن مبارک، ابن سعد، الغریب ابو عبید، کتاب عذاب القبر بی‌هقی.

امام امیرالمؤمنین؛ گوینده «فُزْتُ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ»

هر چند که کتاب شریف نهج البلاغه و غرر الحکم و دیگر سخنان و گفته‌های امیرمؤمنان ارواحنا فداء که به عنوان «مستدرک نهج البلاغه»^(۱) یا به عنوان مسند علی^(۲) یا در قالب احادیث فقهی و تفسیری و اخلاقی یا بحثهای عقیدتی و احتجاج با مخالفان در مصادر تاریخی، حدیثی و حدیث‌شناسی و در کتب تفسیر، همه و همه بیانگر برخورداری آن حضرت از عالترین درجه اخلاق انسانی و ادب و نزاکت در گفتار و حالت امیدواری به رحمت الهی و آرامش خاطر از ناحیه اعمال دوران عمر پر برکت خود از آغاز تا انجام است، و اضافه بر این‌ها هر فراز و جمله و کلمه‌ای از گفته‌های او آموزنده بهترین روشهای عقیدتی و اخلاقی می‌باشد که نیازی به شرح و تفصیل و اقامه دلیل ندارد، اما چون موضوع مقاله مقایسه حالات روانی و روحی و امید متصدیان خلافت در هنگام مردن است، به صورت گذرا می‌پردازیم به ذکر برخی از کلمات و جملاتی که آن حضرت هنگام وارد شدن ضربه بر فرق مبارکش، بر زبان جاری فرمود. مورخ شهیر ابن قتیبه و دیگران نوشته‌اند در لحظه‌ای که امام امیرمؤمنان علی^(علیه السلام) هدف حمله خائنانه ابن ملجم قرار گرفت و شمشیر بر فرق مبارکش وارد شد فرمود: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ».^(۳) به خدای کعبه رستگار شدم.

۱- «مستدرک نهج البلاغه» علامه شیخ هادی کاشف الغطاء چ نجف.

«مستدرک نهج البلاغه» به نام «نهج السعادة» از علامه محقق محمودی در هفت جلد چ بیروت.

۲- مندرج در «مسند احمد حنبل» ج ۱ و دیگر مسندهای حفاظ حدیث از اهل سنت مثل احمد بن شعیب نسائی و جلال الدین سیوطی.

۳- «الامامة و السياسة»: ۱۶۰/ چ بابی حلبی مصر.

«اسد الغابه» ابن اثیر: ۳۸/۴ چ مصر ۱.

«الاتحاف» سید مرتضی زبیدی: ۳۱۹/۱۰ چ قاهره.

و به نقل زمخشری، اسماء بنت عمیس^(۱) گفته است:

من بعد از ضربه ابن ملجم بر آن حضرت، نزد او رفتم، پس ناله ای سر داد و سپس بیهوش گردید و آن گاه که به هوش آمد فرمود: آفرین، آفرین، حمد خدای را که وعده او به ما به راستی گرائید و بهشت را به ما عنایت فرمود.

پس گفته شد: چی می بینی؟

فرمود: این رسول خداست، و برادرم جعفر، و عمویم حمزه و درهای آسمان که گشوده است و فرشتگان فرود می آیند و بر من سلام می کنند و به من بشارت می دهند، و این فاطمه است که حورالعین در اطرافش حلقه زده، و این منزلگاه های من در بهشت باشد، که باید برای دستیابی به همانند آنها عاملین عمل کنند.^(۲) و در روایت ابن اثیر و محمد صالح کشفی ترمذی آمده است که حضرتش فرمود: من از شما مفارقت خواهم کرد. پس امّ کلثوم به گریه افتاد، امام فرمود:

← «وسيلة النجاة» محمد مبین هندی ص ۱۸۸.

«مجمع الاحباب» و «تذكرة اولی الالباب» محمد حسینی شافعی مخطوط سالار جنگ حیدرآباد (محلقات احقاق: ۱۵۸/۱۸).

«مقتل امیر المؤمنین» ابن ابی الدنا مخطوط: ص ۴ (ذیل ابن عساکر و به نقل او).

«تاریخ ابن عساکر» بخش امام علی: ۳/۳۶۷ شماره ۱۴۲۴.

«مناقب المرتضوی» محمد صالح کشفی: ۴۹۴ ج بمبئی.

«مفتاح النجا» بدخشی: ص ۹۰ مخطوط.

«التبیان فی شرح الدیوان»، شیخ عبدالله بن حسن عکبری: ۳۶/۱ ج مصر.

«ینابیع الموده»: ص ۱۶۴ و ۳۷۲ ج اسلامبول بلفظ و ربّ الکعبة.

«روضه الندیة» کحلانی: ص ۲۵۵ به نقل از زبیر بن بکار.

«ارجح المطالب» شیخ عبدالله امرتسری: ص ۶۵۱ ج لاهور.

۱- اسماء بنت عمیس از راویان هر یک از صحاح ست است که بطور فراوان از وی نقل روایت شده و نخست زوجه ابوبکر بود و پس از ابوبکر به زوجیت امیر مؤمنان مفتخر گردید و به هر حال از زنها ی صالحه و مورد اعتماد ارباب حدیث و حدیث شناسان بوده است (الکاشف ذهبی: ۴۶۴/۳).

۲- «ربیع الابرار»: ۲۰۸/۵.

«مستطرف» ابهشی ۲/۲۵۱.

«محاضرة الاوائل» سکتواری حنفی ص ۱۰۳ ج آستانه.

ساکت باش اگر آنچه من می بینم تو ببینی دیگر گریه نخواهی کرد».

راوی گوید: گفتم: یا علی! مگر چه می بینی؟

فرمود: «این فرشتگان و پیامبران هستند که بطور دسته جمعی حضور دارند و این محمد ﷺ است که می فرماید: یا علی بشارت باد تو را که آنچه را به سویش می آئی بهتر است از آنچه در آن هستی».^(۱)

با قطع نظر از موضوع امامت و اینکه او باید در چه رتبه‌ای از انسانیت، نزاکت، ایمان، امید به رحمت خدا و اطمینان قلبی است، می گوئیم:

این گونه سخنانی که آن دو نفر بر زبان جاری کردند، از شأن یک مسلمان معمولی به دور است، تا چه رسد به مقام خلافت و رهبری امت اسلامی و بیان گر بدترین حالات یأس و ناامیدی از عفو و کرم الهی است که به خاطر پرونده سنگینی که بر عهده داشتند و خود از همه به آن آگاه‌تر بودند، می دانستند چه آینده خطرناک و غیر قابل جبرانی در پیش دارند، آرزو می کردند که ای کاش هر چیزی بودیم ولی انسان نبودیم.

در حالی که کافران طبق آیه شریفه ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾، به تمنای خاک بودن اکتفا می کردند و دم از سرگین شتر بودن و امثال آن نمی زدند. اکنون با توجه با آیات شریفه:

۱ - ﴿وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَاُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا﴾.^(۲)

۱ - «اسد الغابة»: ۳۸/۴.

«المناقب المرتضویه»: ص ۴۹۴ چ بمبئی.

«مفتاح النجا» بدخشی: ص ۹۰ مخطوط.

«ارجع المطالب أمرتسری»: ص ۶۵۵.

۲ - و کسی که خدا و پیامبرش را اطاعت کند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد شد که خدا نعمتش را بر آنان تمام فرموده از پیامبرش و صدیقان و شهداء و صالحان و آنها رفقای خوبی باشند، سوره نساء ۶۹/۴.

۲ - ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ (۱).

۳ - ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ...﴾ (۲)

۴ - ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ مِنْهُمُ الْحَسَنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ (۳).

که هریک بیانگر سرنوشت مؤمنان و اولیاء خدا می‌باشد و آیات شریفه:

۱ - ﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ (۴)

۲ - ﴿وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ

الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (۵).

که بیان گر سرنوشت کفار و ستمگران است، می‌پرسیم:

کسانی که چنین آرزوهای سخیفی در زندگانی و در قبل مرگ داشتند، و آرزو می‌کردند که زمین پر از طلا بود، تا آن را به خاطر عذاب الهی که در پیش داشتند فدیة بدهند، جزء کدام یک از دو گروه مورد اشاره آیات بودند؟

و باز می‌پرسیم آیا گوینده «یا لیتنی کنت عذرة!» صلاحیت امامت بعد از پیامبر را دارا بود؟ یا گوینده کلمات و سخنانی از قبیل «فزت بربّ الکعبه» که نشانگر عالی‌ترین مقام ارتباط با خدا و رستگاری است؟

داوری بر عهده کسانی که وجدان آنها آلوده به تعصبات و حمیت‌ها و ...

نشده باشد.

۱ - روزی که می‌بینی مردان مؤمن و زنان مؤمنه نورشان جلو رویشان در حال موج و درخشندگی است، سوره حدید: ۱۲/۵۷.

۲ - آگاه باشید اولیاء خدا نه ترسی بر ایشان است نه غمگین باشند، همانها که ایمان آورند و (از مخالفت حکم الهی) پرهیز کردند، در زندگی دنیا و آخرت بدان‌ها بشارت داده می‌شود. سوره یونس: ۶۲/۱۰.

۳ - کسانی که به خاطر ایمان و عمل صالح از پیش بدان‌ها وعده نیک از جانب ما داده شده از جهنم به دورند. سوره انبیاء ۱۰۱/۲۱.

۴ - و کافر گوید ای کاش من به جای آدم خاک بودم. سوره نباء: ۴۰/۷۸.

۵ - اگر ستمگران تمام آنچه را روی زمین است مالک باشند و همانند آن بر آن افزوده گردد حاضرند همه را فدا نمایند تا از عذاب سخت روز قیامت رهایی یابند، سوره زمر: ۴۷/۳۹.

سؤال هفدهم

علی بن ابیطالب صلاحیت جانشینی پیامبر را دارد یا دشمنان او؟

حافظ طبرانی در معجم اوسط و دیگران با ذکر سند از امیرمؤمنان و نیز از ابن عباس روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا علی اِنَّكَ سَتُقَدِّمُ عَلٰی اللَّهِ وَ شِيعَتِكَ رَاضِيْنَ مَرْضِيِّينَ وَ يُقَدِّمُ عَدُوَّكَ

غَضِبَانًا (غضابا خ) مُقَمَّحِيْنَ. ثم جمع يده إلى عنقه، يُرِيهِمُ الْاِقْمَاحَ»^(۱)

ای علی بزودی تو و شیعیانت در پیشگاه خداوند وارد شوید، در حالی که

۱- «مجمع الزوائد» هیشمی: ۱۳۱/۹.

«حلیة الاولیاء» ابو نعیم به نقل «ارجح المطالب».

«شواهد التنزیل» حسکانی: ۳۵۷/۲.

«فردوس دیلمی»: به نقل ارجح المطالب.

«نظم درر السمطین» زرندی: ۹۲.

«فصول المهمة» ابن صباغ: ۱۰۵.

«نهایه ابن اثیر» ۱۰۶/۴ ذیل کلمه «قمح».

«صواعق المحرقة» ابن حجر: ص ۹۲ و ص ۹۶ به نقل از جمال الدین زرندی.

«کنز العمال» متقی: ۱۵۶/۱۳ چ حلب، ۱۳۷/۱۵ و حیدرآباد به نقل از معجم اوسط طبرانی

«منتخب کنز العمال» به نقل از طبرانی، «حاشیه مسند احمد»: ۵۲/۵.

«لسان العرب» افریقی مصری: ۵۶۶/۲ چ بیروت.

«وسيلة المال» حضر می ۱۳۱ مخطوط ظاهریه.

«مفتاح النجا» بدخشی مخطوط.

«نور الابصار» شبلنجی ۷۳ چ عثمانیه مصر.

«الاشاعة» برزنجی شافعی: ص ۴۲.

«ینابیع الموده» قندوزی: باب ۵۷ فصل فی الایات الواردة... آیه ۸ ص ۳۵۹ چ نجف ص ۲۹۹

چ اسلامبول.

«مناقب» فاضل عینی: ص ۲۵ از ابن مردویه، ابو نعیم، و دیلمی.

«ارجح المطالب» ص ۶۸ و ۵۲۹.

«اهل البيت» توفیق ابو علم: ص ۶۲.

هم شما راضی و خوشنود باشید، و هم خدا از شما راضی و خوشنود باشد و دشمنان تو وارد گردند در حالی که خشم زده باشند و دست بگردن بسته. آنگاه دست‌های خود را به گردن آویخت تا چگونگی اقماع و دست به گردن بسته بودن را نشان دهد.

اکنون این سؤال مطرح است که دشمنان علی و آنهایی که به حال اقماع وارد محشر می‌شوند چه کسانی بوده و هستند؟!

کسی که به اعتراف خودش، چون فهمید مقصود پیامبر خدا ﷺ از خواستن کاغذ و قلم، تصریح به نام علی علیه السلام برای خلافت است، با نسبت دادن هدیای پیامبر «العیاذ بالله» و کافی دانستن کتاب خدا، در نوشتن وصیتنامه پیامبر کارشکنی کرد،^(۱) آیا دوست علی بود یا دشمن علی؟

و آیا برپاکنندگان سقیفه و دستور دهنده به احضار علی به هر قیمتی، حتی آتش زدن خانه علی علیه السلام و سوزاندن فاطمه و فرزندان، و سقط محسن شش ماهه زوجه اش فاطمه علیها السلام بر اثر هجوم دسته جمعی به داخل خانه و بردن حضرتش با سر و پای برهنه به مسجد، دوست علی بودند یا دشمن علی؟ و آیا کسی که علی را چون جمل مخدوش (شتر مهار شده) به مسجد برد و به فرمود علامه امینی با انکار علنی مقام برادری وی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تهدیدش به قتل، باب تجری و گستاخی به او را باز نمود، دوست علی بود یا دشمن او؟ و آیا طراح و مجری شورای خلافت و پایه گزار حکومت بنی امیه (که سبب استمرار خانه نشینی علی به مدت دوازده سال دوران حکومت عثمان، و پیامدهای آن از سربلند کردن معاویه و راه اندازی جنگ صفین و به دنبال آن داستان حکمین و فتنه خوارج و بدعت سب و لعن بر حضرتش و بر حسنین در

۱- جهت آگاهی بیشتر بر متن اعتراف عمر بدین مضمون رجوع شود به مقاله «سهم اقراریر و نقش...» این کتاب و برای اطلاع بر مشروح این قضایا و هر یک با ذکر مصادر تاریخی مراجعه شود به کتاب «حق یا علی است» اثر نگارنده، ص ۱۲۶-۱۵۱ و باورقی.

طول شصت سال بر فراز منابر کشورهای اسلامی و قتل امام حسن و امام حسین و دیگر جنایات بود) از دوستان علی علیه السلام بود یا دشمنان علی؟
و آیا ادامه دهندگان نظام حکومتی سقیفه و شورای خلافت از تیره اموی و عباسی و عاملان اصلی کشتار امامان معصوم شیعه، و قتل عام و حبس سادات و شیعیان، از دشمنان علی بودند یا از دوستان او؟

بالاخره آیا کسانی که از همه صحابه و مسلمانان بهتر و بیشتر علی را (به سبقت در اسلام و یاری پیامبر، و فداکاری در راه حفظ جان پیامبر، و تقدم همه جانبه اش بر تمام صحابه، خصوصاً مدعیان خلافت، و ذی حق بودن در تصدی خلافت و...) می شناختند، اما با تمام قوا و قدرت و با انواع بهانه جوئی و مانع تراشی آن همه بلاها را بر سر علی و زوجه معصومه اش و فرزندان و دوستانش وارد نمودند، از دوستان علی بودند یا دشمنان علی؟

و سؤال دیگر آنکه: اگر مسببان آن همه حق کشی و تجاوز را دشمن علی ندانیم بلکه اعمال آنها را به عنوان خطای در اجتهاد توجیه کنیم، این سؤال مطرح است که: بعد از پیامبر اکرم و تاکنون هم که قرن چهاردهم از دوران حیاتش را پشت سر می نهیم، برای انتخاب امامی که شناختنش لازم است به سراغ چه کسی غیر از علی می توان رفت که هم پیرویش از پشتوانه «أنتك ستقدم علی الله و شیعتك راضین مرضیین» برخوردار باشد؟

و هم اکنون که در جامعه اهل تسنن به هیچ عنوانی بحث از خلافت و امامت مطرح نیست و زمامداران آنها بعضی پیرو مرامها و مسلکهای کمونیستی و اشتراکی اند و بعضی خوارج و دسته سوم خود فروخته و تابع حکومتهای مسیحی، به سراغ چه گروهی می توان رفت که طبق فرموده های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون دوازده امام، معتقد به ائمه دوازده گانه (از جمله امام زمان حی و موجود و مصداق پیشگوئیها پیامبر گرامی اسلام) بوده باشد؟

و بر این اساس آیا چه کسی را قبل از دست اندرکاران خلافت و عوامل

دست نشانده آنها و پیروان خط ایشان - می توان به عنوان دشمنان علی معرفی نمود، که حدیث فوق و دیگر احادیث فراوان بیانگر سرنوشت آنها است؟
و چگونه و بر چه اساس و دلیلی می توان و لویک نفر از متصدیان خلافت را از شیعیان علی برشمرد یا دست کم از زمره دشمنان او خارج نمود.
نویسنده و صدها میلیون مسلمان دیگر، از علمای اهل تسنن می خواهیم اگر مطلب غیر از آن است که به نظر رسید آنها حقیقت امر را بیان کنند، تا اگر شیعه بی راهه می رود به راه آید، و الا چاره ای برای رهائی خود از تعصب جاهلی و فرار از حقیقت بیندیشند، که ناگزیر این احادیث و این کتابها که دستنویس علمای سنی است همه و همه حجتی است علیه خود نویسندگان و ترویج کنندگان و طرفداران آنها، و همانها هستند که نه تنها باید از خود دفاع نمایند بلکه باید پاسخگوی بی راهه بردن میلیاردها مسلمان منحرف از خط آل محمد هم باشند.

سؤال هجدهم

بیزاری از قیاس و تبعیت از پیامبر؟ یا قیاس و مخالفت با پیامبر؟

یکی از قواعد فقهی مورد اختلاف بین شیعه و سنی موضوع قیاس است. قیاس عبارت از الحاق موضوع فاقد حکم قرآن و سنت است به امری که برخوردار از حکم قرآن یا سنت باشد، به خاطر وصف مشترک و شباهتی که بین آن دو موضوع به نظر می‌رسد.

به عقیده فقها و بنیان‌گذاران مذاهب فقهی اهل تسنن و نیز فقهای زیدیه، قیاس همانند کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ یکی از طرق حکم‌شناسی و تشخیص حلال از حرام و مجاز از ممنوع می‌باشد، و به عبارت دیگر: قیاس برای حل و فصل مسائل فقهی هم چون دیگر قواعد مربوطه سهم به سزائی دارد و از رهگذر آن فقها پاسخ‌گوی بسیاری از مسائل و مشکلات فقهی بوده و هستند. گذشته از اینکه عموم کتب و رسائل فقهی قدیم و جدید مذاهب نام برده بیان‌گر موضوع عمل به قیاس است، مصادر رجالی شامل شرح حال بنیان‌گذاران مذاهب اربعه یا فقهای هر یک از مذاهب فقهی سنی و زیدی، مسئله طرفداری آنها از قیاس و عمل ایشان را بدان نوشته‌اند. هم‌چنان که عموم تاریخ‌نویسان مذاهب فقهی هر یک قیاس را به عنوان یک قاعده بی‌چون و چرا فقهی همه مذاهب به جز مذهب شیعه جعفری خاطر نشان کرده‌اند.^(۱)

۱- «المذاهب الفقهیه» احمد تیموریان: ص ۵۰.

«تاریخ التشریح الاسلامی» شیخ محمد خضر.

«اجتهاد» دکتر موسی: ص ۵۲ و ص ۳۲۴-۳۲۵.

«تاریخ المذاهب الاسلامیه» ابو زهره: ۶۴/۱، ۲۱۸/۲، ۲۶۳، ۲۶۶ و ۳۳۰-۳۳۱ و ۳۳۳ و

۴۹۴ قیاس در مذهب زیدیه.

عمر بن خطاب و پایه‌گذاری قیاس در اسلام

حافظان حدیث و تاریخ نگاران اسلامی نامه‌ای در باره دستور العمل حکومتی و قضائی از عمر به ابوموسی اشعری نقل کرده‌اند که بیان‌گر پیش‌قدمی عمر در مطرح نمودن قیاس است و اینکه او قیاس را به عنوان یک قاعده فقهی و یک قانون اسلامی، در جهت استنباط و به دست آوردن احکام شرعی پایه‌گذاری کرد. این نامه هنگامی نوشته شد که نامبرده از طرف عمر والی حکومت عراق بود و مشتمل بر این فراز است:

«الفهم الفهم فیما تلجج فی صدرك مما لیس فی کتاب الله و لاسنة، ثم اعرف الأشباه و الأمثال و قس الأمور عند ذلك».^(۱)

← «تاریخ التشریح الاسلامی» به قلم سه نفر از اساتید دانشکده شریعت مصر: ص ۲۲۶-۲۲۷ چ ۱۳۶۵ قاهره.

«تاریخ الفقه الاسلامی»: دکتر محمد یوسف استاد و رئیس بخش شریعت اسلامی دانشگاه عین شمس قاهره: ص ۲۴۳ تا ۲۵۳.

«ادوار علم فقه و اطواره»، علامه شیخ محمد رضا کاشف الغطاء نجفی چ بیروت ص ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۴.

۱- «البيان و التبيين» جاحظ: ۲/۲۴.

«صحیح مسلم»: ۱/۲۴-۲۵.

«عیون الاخبار» ابن قتیبه جزء اول: ص ۶۶.

«کامل» مبرد: ۱/۱۲-۱۴ چ نهضت مصر.

«اخبار القضاة» محمد بن خلف معروف به وکیع: ۱/۷۰-۷۳.

«عقد الفرید» ابن عبد ربّه: ۱/۸۶-۸۸.

«سنن» بیهقی: ۱۰/۱۵۰.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر (به نقل کنز العمال)

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۲/۹۰-۹۱.

«اعلام الموقعین» ابن قیم جوزی: ۱/.

«مقدمه ابن خلدون» مغربی (به نقل اخبار القضاة).

«صبح الاعشی» احمد قلقشندی (اخبار القضاة پاورقی ص ۷۲).

هر آنچه به خاطرت خطور می‌کند و خبری از آن در کتاب و سنت نیست پیرامون آن فہمت را به کار انداز، آن گاہ شبیہ‌ها و همانندہای آن را شناسائی کن و آنها را به یک دیگر قیاس نما. یعنی حکم آنچه را کہ مورد نص کتاب و سنت است بر آنچه در کتاب و سنت مطرح نشده جاری کن...

در توضیح این نامہ استاد ابو زہرہ می‌نویسد: عمر در ادارہ شئون دولت در جائی کہ نصی وجود نداشت از طریق مصلحت اجتہاد می‌نمود، لکن بہ قضات دستور می‌داد در موارد خالی از نص کتاب و سنت، بہ قیاس روی آورند، پس در پایان نامہ‌اش بہ ابوموسی اشعری خاطر نشان می‌کند: هر آنچه را بہ خاطرت خطور می‌نماید و در کتاب و سنت خبری از آن نیست اشباہ و نظائر آن را بشناس و بر اساس قیاس تکلیف آن را روشن ساز.

و این سخن نص صریح است در اینکه هر کجا قاضی (مفتی) بہ نص شرعی دست نیابد، شبیہ آن مورد را کہ برخوردار از نص شرعی باشد بیابد و بر طبق آن قیاس کند.^(۱)

نیز ابن ابی الحدید در بارہ عمر نوشته است:

«لکنہ کان مجتہداً یعمل بالقیاس و الاستحسان... و لم یکن امیرالمؤمنین

← «نہایۃ الارب» فی فنون الادب شہاب الدین نویری: ۲۵۷/۶ (نیز اخبار القضاة).

«ریاض النظرہ» محب طبری: ۳۳۹/۱ ج بیروت.

«کنز العمال»: ۸۰۶/۵-۸۰۷ شماره ۱۴۴۲.

«تمہید لتاریخ الفلسفہ الاسلامیہ» مصطفی عبدالرزاق: ص ۵۳.

«تاریخ التشریح الاسلامی»: شیخ خضری: ص ۱۵۱.

«مصادر التشریح» شیخ عبدالوہاب: خلاف ص ۲۸.

«تاریخ التشریح الاسلامی» سہ نفر از اساتید مصر: ص ۱۱۶.

«تاریخ المذاهب الاسلامیہ» محمد ابو زہرہ: ۱۷/۱.

«تاریخ الفقہ الاسلامی» محمد علی سائس، نشریہ دانشکدہ شریعت جامع از ہر ص ۵۳.

«الاجتہاد» دکتر سیدموسی توانا ص ۳۴ ج قاہرہ - بہ نقل از مسلم، نسائی ابن ماجہ و ترمذی.

۱- «تاریخ المذاهب الاسلامیہ»: ۱۷/۲.

(علی بن ابیطالب) علیه السلام یری ذلك، و كان يقف مع النصوص و الظواهر و لا يتعداها إلى الاجتهاد و الأقيسه...^(۱)

و دکتر محمد یوسف استاد و رئیس بخش شریعت اسلامی دانشکده حقوق همین موضوع را به دیگر عبارت درباره عمر و پس از آن درباره بعضی از صحابه و تابعین نقل نموده، سپس می نویسد: موضوع اجتهاد به رأی کارش بالا گرفت و قائلان بدان زیاد شدند، و بعداً به عنوان قیاس شناخته شد، و در رأس آنها امام شافعی بود که شروطی را برای قیاس مطرح نمود تا وسیله صالحه امینی باشد برای استنباط احکام شرعی، و از همین رهگذر قیاس به عنوان اصل چهارم از اصول فقه و یکی از دلائل مربوطه بدان شناخته گردید.^(۲)

و از این گونه اعترافات و توضیحات پیرامون پیش قدمی عمر در پایه گذاری قیاس کلام مبرّد است که بعد از نقل این نامه، به تمجید از آن پرداخته می نویسد: مردم پس از او؛ این نامه را سرمشق و رهنمود خود دانستند، پس نه افراد محقق و راست رو بهانه سرپیچی از آن را داشتند، و نه مردم ظالم و ستمگر راه فرار از آن.^(۳)

اما شیعه امامیه به پیروی از پیامبر و خاندان او بر این اعتقاد است که:

کتاب خدا و سنت و در مرحله بعد عقل و اجماع - با ضوابط مربوطه - در هر عصر و زمانی و در هر گونه پیشامدی - با وسعتی که داشته و دارند - به تنهایی پاسخ گوی مسائل فقهی بوده و از این ناحیه هیچ گونه کمبودی در کار نبوده و نیست تا با کمک قیاس ترمیم و جبران گردد.

دوم اینکه چون خداوند با آیات فراوان مانند:

۱- «شرح نهج البلاغه»: ۲۱۲/۱۰.

۲- «تاریخ الفقه الاسلامی»: ۲۴۳.

۳- «الکامل»: ۱۴/۱.

﴿و لا تقف ما ليس لك به علم﴾^(۱)

و ﴿... ان تقولوا على الله ما لا تعلمون﴾^(۲)

و ﴿ان الظن لا يغني من الحق شيئا﴾^(۳)

و ﴿ذلكم ظنكم الذي ظننتم بربكم ارادكم فأصبحتم من الخاسرين﴾^(۴)

در راستای احکام‌شناسی و تشخیص واقعیت‌های فقهی، طرق غیر علمی را مگر در موارد خاص مردود و فاقد اعتبار اعلام فرموده و قیاس هم یکی از طرق غیر علمی و به دو از واقعیت است، بدین رو نمی‌تواند سهمی در تشخیص احکام و رتق و فتق مسائل فقهی داشته باشد.

سوّم اینکه قیاس به خودی خود طبق احادیث وارده مورد تخطئه پیامبر اکرم و صحابه عظیم الشان قرار گرفته عمل به قیاس به عنوان دنباله روی شیطان اعلام گردید و عاملین به قیاس از فرق هالکه و گمراه معرفی شده‌اند. بنابراین شیعه همیشه از قیاس فراری بوده و با استفاده از کتاب و سنت از طریق اهل بیت عصمت، خود را از عمل بدان بی‌نیاز دانسته و از آن بیزاری جسته، و اضافه بر اینکه عموم کتاب‌های اصولی و فقهی شیعه و بسیاری از کتب کلامی همه‌گی بیانگر مخالفت شیعه و دوری او از قیاس است، نویسندگان تاریخ مذاهب فقهی اهل تسنن هم بدان اعتراف کرده‌اند.^(۵)

اینک احادیثی را که اهل سنت خود در تخطئه و مذمت قیاس و سرنوشت هلاکت‌بار عاملین به آن از قول پیامبر ﷺ و دیگران آورده‌اند به نظر خوانندگان

۱- أسراء: ۳۶/۱۷.

۲- أعراف: ۳۳/۷.

۳- یونس: ۳۶/۱۰.

۴- فصلت: ۲۳/۴۱.

۵- «تاریخ التشريع الاسلامی»: ص ۲۲۶- ۲۲۷ ج ۱۳۶۵ قاهره.

«تاریخ الفقه الاسلامی»: ص ۲۴۴ و ۲۴۸.

«تاریخ المذاهب الاسلامیه»: ۶۴/۱، ۵۳۸/۲.

«ادوار علم فقه» ص ۱۲۶.

ارجمند می‌رسانیم:

۱- دیلمی در فردوس الأخبار از حضرت علی علیه السلام روایت نموده که پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لاتقیسوا الدین، فإنَّ الدین لا یقاس و أوّل من قاس إبلیس.»^(۱)

قیاس در امر دین مکنید که امر دین قیاس بردار نیست، و اول کسی که (در عالم) قیاس کرد ابلیس بود.

و فراز دوم این حدیث را علامه قرطبی با دو سند آورده است.^(۲)

۲- نیز دیلمی به روایت از انس آورده است که پیامبر فرمود:

«من قاس حدیثی برایه فقد اتهمنی.»^(۳)

کسی که حدیث مرا بر اساس رای خود قیاس کند (یعنی بر مبنای قیاس حکم شرعی صادر نماید) به من تهمت زده است.

۳- نیز طبرانی در معجم کبیرش و ابن عدی در «الکامل» و ابونعیم در

«حلیة الأولیاء» و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» به روایت از عوف بن مالک

آورده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«افترت بنو اسرائیل علی إحدی و سبعین فرقة و تزید أمتی علیها فرقة،

لیس فیها فرقة أضرّ علی أمتی من قوم یقیسون الدین برأیهم، فیحلّون ما

حرّم الله و یحرّمون ما أحلّ الله.»^(۴)

بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه گرایش جستند و امت من یک فرقه بر آن

زیاد خواهد شد و فرقه‌ای مضرت‌تر بر امت من از گروهی که دین را به رای

۱- «فردوس الاخبار» شماره: ۷۴۵۰.

«کنز العمال»: ۲۰۹/۱ شماره ۱۰۴۹.

۲- «جامع بیان العلم»: ۹۳/۲.

۳- «فردوس الاخبار» شماره ۵۵۱۸.

«کنز العمال»: ۲۰۹/۱، شماره ۱۰۵۰.

۴- «کنز العمال»: ۲۰۹/۱ شماره ۱۰۵۲ نیز در ص ۲۱۰ به شماره ۱۰۵۶ از ابن عساکر آورده است.

خود قیاس می‌کنند نخواهند بود. پس آنها حرام الهی را حلال و حلال او را حرام نمایند.

۴- حاکم با ذکر سند و بر اساس ضوابط بخاری و مسلم - در صحیح دانستن حدیث - از عوف بن مالک روایت نموده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«ستفترق أمتي على ثلاث و سبعين فرقة، أعظمها فرقة يقيسون الأمور برأيهم، فيحرمون الحلال و يحللون الحرام»^(۱)

و علامه ابن عبدالبر قرطبی این روایت را با ذکر سند از عوف بن مالک اشجعی بدین عبارت آورده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«تفترق أمتي على بضع و سبعين فرقة، أعظمها على أمتي فتنة قوم يقيسون الدين برأيهم، يحرمون ما أحل الله و يحلون ما حرم الله»^(۲).

نیز قرطبی همین روایت را با اختلاف جزئی با دو سند دیگر از عوف بن مالک آورده است.^(۳)

۵- نیز غزالی و دیگران این روایت را بدین لفظ آورده‌اند:

«ستفترق أمتي تيفا و سبعين فرقة، أعظمها فتنة على أمتي قوم يقيسون الأمور برأيهم، فيحلون الحرام و يحرمون الحلال»^(۴).

به زودی امت من به هفتاد و چند فرقه منشعب خواهند شد، بزرگ‌ترین آنها

۱- «مستدرک حاکم»: ۴/۴۳۰.

«اعلام الموقعین»: ۱/۵۳.

«تاریخ بغداد» خطیب: ۱۳/۳۰۷ - ۳۱۰ با حدود هفت سند.

۲- «جامع بیان العلم»: ۲/۹۳.

نیز «کنز العمال»: ۱/۲۱۰ شماره ۱۰۵۸ به روایت از طبرانی - بلفظ فيحلون الحرام و يحرمون الحلال، آن را ذکر نموده.

۳- «جامع بیان العلم»: ۲/۱۶۳.

۴- «المستصفی»: ۲/۲۵۸، «فردوس دیلمی»: ۱/۶۳ حدیث شماره ۲۳۵۷ (نیز نهج الحق علامه حلی

ص ۴۰۴) به نقل از فردوس.

«اعلام الموقعین» ابن قیم: ۱/۵۹.

از نظر فتنه زا بودن بر امت من، گروهی باشند که امور (یعنی احکام حرام و حلال الهی) را به رأی خود قیاس کنند، پس حرام را حلال نمایند و حلال را حرام.

۶- و شعبی گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

«لا تهلك أمتي حتى تقع في مقياس، فإذا وقعت في المقياس فقد هلك»^(۱)
 امت من هلاک نمی شود تا وقتیکه در رشته قیاس بیفتد، پس آن موقع کارش به هلاکت انجامد.

۷- و در روایتی که ابن حزم آورده فرمود:

«تعمل هذه الأمة برهة بالكتاب و برهة بالسنة و برهة بالقياس، فإذا فعلوا ذلك فقد ضلوا».^(۲)

این امت مدت زمانی عمل به کتاب می کند و مدت زمانی عمل به سنت نماید و مدت زمانی عمل به قیاس، و آنگاه که چنین (یعنی عمل به قیاس) کردند پس محققاً گمراه شده اند.

۸- و امام امیرالمؤمنین فرموده است:

«لو كان الدين يؤخذ قياساً لكان باطن الخف أولى بالمسح من ظاهره»^(۳)
 یعنی (با توجه به اینکه اهل تسنن در وضو به جای مسح بر پا مسح بر روی کفش را جایز و کافی می دانند) اگر دین بر اساس قیاس باشد باطن و کف کفش سزاوارتر به مسح است تا ظاهر و روی آن.

۱- «جامع بیان العلم قرطبی»: ۹۴/۲.

۲- «اعلام الموقعین»: ۲۴۹/۱ - ۲۵۰.

«المستصفی» غزالی: ۲۵۸/۲، مصادر التشریح فیما لانص فیہ استاد خلاف شافعی به نقل «مبادی العامة للفقہ الجعفری ص ۱۷۷».

۳- «اعلام الموقعین»: ۲۵۱/۱ و دنباله آن.

«المستصفی» غزالی: ۶۰/۲ و درج بولاق ۲۴۷/۲ به نقل از علی و عثمان.

«دراسات اللیب» محمد مبین سندی: ص ۲۸۴.

و بعضی این سخن را به عثمان نسبت داده‌اند.^(۱)

۹- و از ابن عباس آمده است که:

«ان الله تعالى قال لئنیه أن احکم بما أنزل الله» ولم یقل له: احکم بما رأیت.
و لو جعل لأحد أن یحکم برأیه لجعل ذلك لئنیه.^(۲)

خداوند به پیامبرش فرمود: حکم کن در میان آنها (مردم) بدانچه خدا نازل فرموده و نفرموده: حکم کن بدانچه رأی خودت باشد، و اگر قرار بود که کسی به رأی خود حکم کند این کار را درباره پیامبرش مقرر می‌داشت.

۱۱- و از ابن مسعود نقل شده که گفت:

«إذا قلتُم فی دینکم بالقیاس أحللتُم کثیراً مما حرم الله و حرمتُم کثیراً مما أحلَّ الله.»^(۳)

هرگاه در دین خود از روی قیاس سخن بگوئید بسیاری از آنچه را که خداوند حرام فرموده حلال خواهید کرد، و بسیاری از آنچه حلال فرموده حرام خواهید نمود.

۱۲- نیز عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عمر، مسروق بن سیرین، ابوسلمه بن عبدالله، و مسروق بن اجدع هر یک با تعبیر مخصوص به خود از قیاس نهی کرده‌اند.^(۴)

۱۳- ابونعیم و دیگران ضمن روایت مفصلی آورده‌اند که ابوحنیفه و ابن شبرمه و ابن ابی لیلی به محضر امام صادق وارد شدند. در ضمن گفت و گو بین

۱- «اعلام الموقعین»: ۵۸/۱.

تاج الجامع للاصول: ۱۰۶/۱.

۲- «اعلام الموقعین»: ۲۵۱/۱ و دنباله آن.

«المستصفی» غزالی: ۶۰/۲ و درج بولاق: ۲۴۷-۲۴۸.

۳- «اعلام الموقعین»: ۲۵۱/۱ و دنباله آن.

«المستصفی غزالی»: ۶۰/۲ و ۶۱ و درج بولاق: ۲۴۸/۲.

۴- «اعلام الموقعین»: ۵۹/۱-۶۶، المستصفی: ۶۱/۲، و درج امیر بولاق: ص ۲۴۸.

امام و ابو حنیفه، امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أول من قاس أمر الدين برأيه إبليس، قال الله تعالى له: «أسجد لأدم» فقال: أنا خير منه، خلقتني من نار و خلقته من طين. فمن قاس الدين برأيه قرنه الله يوم القيامة بابليس لأنه أتبعه بالقياس.»^(۱)

نخستین کسی که امر دین را به رأی خود قیاس کرد ابلیس بود، خداوند به او فرمود: بر آدم سجده کن. ابلیس گفت: من بهتر از او هستم، چه مرا از آتش آفریدی و او را از گل خلق نمودی (پس چگونه من بر وی سجده نمایم؟) پس کسی که دین را به رأی خود قیاس کند خداوند روز قیامت وی را مقرون و نزدیک به ابلیس قرار دهد، چه او در قیاس پیروی از او نموده.

ابن حزم پس از موارد نقض فراوانی که درباره عمل به قیاس آورده و صلاحیت قیاس را به عنوان دلیل در احکام نفی نموده نویسد: به همین جهت امامان شیعه از قیاس نهی نموده و قیاس کنندگان را به شدیدترین وجه مورد انکار قرار داده‌اند، تا آنجا که انکار قیاس از ویژه‌گیهای مذهب جعفری به شمار آمده.

سپس ابن حزم و نیز استاد دکتر محمد یوسف مصری نویسنده:

امام صادق در حالی که ابوحنیفه بر سر قیاس با حضرتش مخاصمه و جوش و خروش می‌کرد به وی گفت:

«اتق الله يا أبا حنيفة و لا تقس، فإننا نقف غداً بين يدي الله، فنقول: قال الله و قال رسول الله، و تقول أنت و أصحابك: سمعنا و رأينا.»^(۲)

۱- «حلیه الاولیاء» ۱۹۷/۳.

«اخبار القضاة» قاضی وکیع الدین اندلسی: ص ۷۷ چ استقامت مصر.

«حیة الحیوان» دمیری - به نقل تاریخ آل محمد قاضی بهلول.

«الف - باء» ابوالحجاج یوسف بلوی ۳۰۵/۲.

«تاریخ المذاهب الاسلامیة» محمد ابوزهره ۵۳۸/۲.

۲- «ملخص ابطال الرأي والقياس» ص ۷۱ (المبادئ العامة، سیدهاشم معروف حسین ص ۱۸۲)

ای ابوحنیفه تقوی را پیشه کن و قیاس مکن، چه ما فردا (برای جوابگوئی از کارها و اظهار نظرها) در پیشگاه خدا می‌ایستیم، پس ما می‌گوئیم: خدا فرمود، رسول خدا گفت، ولی تو و اصحاب و همفکرانت می‌گوئید: شنیدیم، دیدیم یعنی از پیش خود رأی دادیم.

اکنون صرف نظر از اختلافات در مورد جانشینی رسول خدا و پیشوائی مسلمانان، وظیفه ما در انجام تکالیف روزانه شرعی و تشخیص حلال و حرام چیست؟ و به توجه به گفتارها و دلائل طرفین به چه مذهب فقهی باید مراجعه کنیم تا بتوانیم حلال خدا و حرام خدا را بفهمیم؟

آیا باید از مذاهبی تبعیت نمود که قیاس را - با تمام ویژگی‌هایی که پیامبر ﷺ برای آن برشمردند - در ردیف قرآن و سنت قرار داده‌اند، و حتی فرقه حنفیه در حدّ به دست فراموشی سپردن حدیث، استفاده از قیاس را گسترش داده، آن چنان که حتی در مسائل اعتقادی آن را مطرح نموده و ابوحنیفه، مالک، شافعی و ابوالحسن اشعری، کتاب و سنت را بدان تخصیص می‌زدند؟!^(۱)

یا از مذاهبی که - به پیروی از پیامبر و نیز هشدارهای صحابه درباره قیاس - به هیچ عنوانی عمل به قیاس را نپذیرفته و آن را مردود دانسته و از آن بیزاری می‌جویند؟

راستی در صورتی که طبق احادیث یاد شده، اعتقاد و عمل به قیاس مساوی با تهمت به پیامبر عظیم الشان اسلام، و پیروی از ابلیس، و حلال کننده حرام خدا و حرام کننده حلال خدا است و نتیجه آن محسور شدن با شیطان و معرفی شدن به عنوان مضرترین و فتنه‌زا ترین فرقه از بین امت اسلامی، و بالاخره به

← «تاریخ الفقه الاسلامی» ص ۲۴۶.

۱ - «المستصفی»: ۱۲۲/۲.

«المدخل الی علم اصول الفقه دوالیبی»: ص ۲۱۲، به نقل از «مستصفی» غزالی.

«اصول الاحکام» آمدی، تنقیح قرآنی (مبادی العامة للفقه الجعفری ۱۷۷ - ۱۷۸).

هلاکت و گمراهی انجامیدن کار عاملان به قیاس خلاصه گردیده، می‌پرسیم: مقصود از احادیث «من خرج عن الجماعة قید شبر مات میتة جاهلیة» چیست؟ آیا مقصود فاصله‌گیری شیعه از اهل تسنن و خروج آن از فِرَق طرفدار و عامل به قیاس است؟ یا فاصله‌گیری اهل تسنن از فرقه شیعه و پیروی آنها از قیاس است؟ که همانند احادیث مربوط به قیاس خروج از فرقه حقه را محکوم به مرگ جاهلی می‌کند؟ و بالاخره امامی که شناخت و پیرویش واجب است، امام امیرمؤمنان و امام صادق علیه السلام بوده‌اند که به تبعیت از پیامبر مذمت از قیاس نموده و پیروان خود را از آن نهی نموده و به ابوحنیفه هشدار داده و بر حذر کرده‌اند؟ یا عمر که نخستین پایه‌گذار قیاس در اسلام بود، و ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل (پیشوایان مذاهب اربعه) و دیگر فقهای سنی و زیدی مذهب که قبلاً خواندیم و همگی طرفدار قیاس و عامل به قیاس و وادار کننده عموم اهل تسنن و زیدیه به قیاس بوده‌اند؟

سؤال نوزدهم

شجره ملعونه در قرآن؟ یا شجره طيبه...؟

به موجب نقل بزرگترین حفاظ حدیث و اعلام تاریخ و مفسران اهل تسنن پیامبر اکرم ﷺ در خواب دید تعدادی میمون بر فراز منبر او جست و خیز می کنند و چون بیدار شد افسرده خاطر و ناراحت گردید که تا پایان عمر به حال اول باز نگشت، پس آیه شریفه:

﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾^(۱)

نازل و خداوند از این دو دسته زمامدار بعد از پیامبر و اطرافیانشان تعبیر به شجره ملعونه فرمود و رؤیای پیامبر درباره میمون ها، با روی کار آمدن متصدیان خلافت از دو خانواده نامیمون «بنی سفیان و ابی العاص» تعبیر عملی گردید.^(۲)

۱- «بنی اسرائیل: ۶۲/۱۷»

۲- «جهت آگاهی بر تفسیر آیه فوق رجوع شود به «تفسیر طبری»: ۳۵۶/۱۱»

«مستدرک حاکم»: ۴۸۰/۴»

«تاریخ بغداد» خطیب ۳/۳۴۳، بطور اشاره، ۲۸۰/۸ و ۴۴/۹ با ذکر سوره قدر به جای آیه فوق. «دلائل بیهقی» و ابویعلی و ابن عساکر به نقل «کنز العمال» متقی هندی: ۴۰/۶ و ۹۰ چ حیدرآباد و ۱۶۷/۱۱ و ۳۵۸ چ حلب.

«مفاتیح الغیب» فخر رازی: ۹۰۴/۵»

«اسدالغابه» ابن اثیر جزری: ۱۴/۳ از طریق ترمذی.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲۱۸/۹ به نحو ارسال مسلم از قول مفسرین و ۸۱/۱۲ از قول عمر و ۱۷۴/۱۵ به نقل از منشور معتضد عباسی.

«تفسیر قرطبی»: ۲۸۳/۱۰ - ۲۸۶»

«النزاع و التخاصم» مقریزی: ص ۵۲»

«درالمنثور» سیوطی: ۱۹۱/۴ نیز «خصائص الکبری»: ۱۱۸/۲»

«تطهیر الجنان» ابن حجر - حاشیه صواعق المحرقة او - ص ۱۴۸ از طریق ترمذی حاکم و بیهقی

و علامه ابن جوزی نوشته است: عثمان نیز از شجره ملعونه در قرآن است که مشمول لعن قرآنی می‌باشد، زیرا او هم به شرحی که قبلاً نوشتیم از شجره بنی امیه و پسر عموی مروان و پدر زن وی و آغازگر خلافت بنی امیه بود.^(۱) و حافظ ابن مردویه از عایشه روایت نموده که به مروان گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ به پدرت و جدت (ابی العاص بن امیه) می‌فرمود:

﴿انکم الشجرة الملعونة فی القرآن...﴾^(۲)

و در نقل رازی و قرطبی بدین گونه آمده که عایشه به مروان گفت: خداوند لعنت کرد پدرت را در حالی که تو در صلب او بودی، پس تو قسمتی از کسی باشد که خدا وی را لعنت کرده، سپس گفت: همانا شما شجره ملعونه در قرآن باشید.^(۳)

بدین ترتیب شکی نیست که به موجب اسناد حدیثی، تفسیری و مشهودات تاریخی، بنی امیه مصداق بی‌چون و چرای شجره ملعونه در قرآن اند و مقصود اصلی از این تعبیر قرآنی خاندان اموی بوده و هست.

← «سیره حلبی»: ۲۳۷/۱.

«تفسیر خازن»: ۱۷۷/۳.

«تفسیر شوکانی»: ۲۳۰/۳ - ۲۳۱.

«تفسیر آلوسی»: ۱۰۷/۱۵ با شرح جالب و قابل توجه.

«الغدیر»: ۲۴۹/۸.

۱- «زاد المسیر فی علوم التفسیر» ابن جوزی: چ مصر.

۲- «تاریخ طبری»: ۱۳۸/۸ ضمن وقایع سال ۲۸۴.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۱۷۵/۱۵ ضمن منشور معتضد عباسی علیه معاویه.

«در المنثور سیوطی»: ۱۹۱/۴.

تاریخ الخلفاء: ۲۰۳.

«تفسیر قرطبی»: ۲۸۶/۱۰.

«سیره حلبی»: ۳۳۷/۱.

«تفسیر شوکانی»: ۲۳۱/۳.

«تفسیر آلوسی»: ۱۰۷/۵.

۳- «تفسیر قرطبی»: ۲۸۶/۱۰.

نیز مراجعه شود به بحثی که زیر عنوان «گروه لعن یا گروه صلوات» مطرح کردیم. و حاکم حسکانی در ذیل آیه شریفه: ﴿الم ترکیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء﴾^(۱) با ذکر سند از ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام روایت نموده حضرتش در پاسخ «سلام خشمی» که از ﴿اصلها ثابت و فرعها في السماء﴾ سؤال کرد: فرمود:

«يا سلام، الشجرة محمد و الفرع علي أمير المؤمنين، و الثمر الحسن و الحسين، و الغصن فاطمة، و شعب ذلك الغصن الأئمة من ولد فاطمة و الورق شيعتنا و محبونا أهل البيت...»^(۲).

ای سلام! محمد شجره و اصل درخت است و امیرمؤمنان علی تنه آن و حسن حسین میوه‌اش و فاطمه غصن (شاخه) آن و امامان از فرزندان فاطمه شاخه‌های منشعب از آن، و شیعیان ما و دوستاران اهل بیت برگهای شاخه‌های آن هستند.

نیز حاکم روایتی با تأیید سند آن قریب بدین مضمون نقل کرده است.^(۳) و بدین ترتیب مقصود از شجره طیبه وجود مبارک پیامبر اکرم و اهل بیت او هستند و به وجود آنان شجره طیبه تشکیل یافته است. و امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«اختاره من شجرة الأنبياء و مشكاة الضياء و ذؤابة العلياء و سرّة البطحاء و مصابيح الظلمة، و ينابيع الحكمة»^(۴).

خداوند پیامبر را از شجره پیامبران، و از سرچشمه نور، از مقامی بس رفیع و بلند، از سرزمین بطحاء، از چراغهای برافروخته در تاریکی، و از چشمه‌های حکمت برگزید.

۱- «سوره ابراهیم»: ۷۱/۱۴.

۲- «شواهد التنزیل»: ۳۱۱/۱.

۳- «مستدرک»: ۳۱۱/۳.

۴- «نهج البلاغه»: از کلام ۱۰۸ به ترتیب صبحی، ابن ابی الحدید: ۱۸۲/۷.

و در ذیل آیه شریفه: ﴿الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوكب درى یوقد من شجرة مباركة زيتونه لاشرقية و لاغریة...﴾^(۱) آمده است:

مراد از «شجره مبارکه زیتونه» حضرت ابراهیم خلیل است و مراد از «لا شرقیة و لا غریبه» نه یهودی بودن و نه نصرانی بودن است، و مراد از «مشکاة» فاطمه و از «مصباح» حسن و حسین و از «الزجاجة کأنها کوكب درى» نیز فاطمه، و از «نور علی نور» امامها یکی پس از دیگری از ذریه فاطمه هستند.^(۲)

پس بطور خلاصه اصل شجره مبارکه زیتونه حضرت ابراهیم بوده، و پیامبر گرامی اسلام و اهلبیتش همه از این شجره مقدسه بوجود آمده اند، و امامان شیعه که از ذریه علی و فاطمه اند به او می پیوندند.

و سیوطی با ذکر سند از پیامبر اکرم روایت نموده که فرمود:

«نحن أهل البيت طهرهم الله من شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و بیت الرحمة و معدن العلم».^(۳)

ما اهل بیت آنچنانی که خداوند ایشان را - از هر گونه آلودگی مادی و معنوی، ظاهری و باطنی - پاکیزه فرموده، خاندانی باشیم از شجره نبوت و جایگاه رسالت و مرکز آمد و رفت فرشتگان و سرای رحمت و کانون دانش.

و علامه فقیه ابن مغزلی با ذکر سند روایت کرده است از حضرت علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«نحن أهل بیت شجرة النبوة و معدن الرسالة، لیس احد من الخلائق یفضل

۱- سوره نور: ۳۵/۲۴.

۲- «مناقب ابن مغزلی»: ص ۳۱۶ شماره ۳۶۱.

«وسيلة المال» ابن باکثیر حصرمی: ص ۱۴ (ملحقات احقاق: ۴۷۸/۱۸).

«رشفة الصادی» حصرمی: ص ۲۹.

۳- «در المنتور»: ۱۹۹/۵ دنباله آیه تطهیر.

أهل بيتي غيري»^(۱).

ما اهل بيت شجره نبوتيم و معدن رسالت، احدى از خلایق نباشد که بر اهل بيت من برترى و فضيلت داشته باشد مگر خود من.

ابن عدی از پیامبر اکرم ﷺ آورده که فرمود:

«إن آل محمد شجرة النبوة و آل بيت الرحمة و موضع الرسالة»^(۲).

و ابن حجر مکی از ابن عباس آورده است که گفت:

«نحن أهل بيت شجرة النبوة و مختلف الملائكة و أهل بيت الرسالة و أهل

بيت الرحمة و معدن العلم»^(۳).

و محب الدين طبرى با ذکر سند از رسول خدا ﷺ روايت نموده که

فرمود:

«أنا و أهل بيتي شجرة فى الجنة و أغصانها فى الدنيا، فمن تمسك بنا اتخذ

إلى ربه سبيلا»^(۴).

و امام امير مؤمنان عليه السلام فرمود:

«نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و

يتابع الحكم، ناصرنا و محبنا ينتظر الرحمة و عدونا و مبغضا ينتظر

السطوة»^(۵).

ما درخت نبوتيم و مرکز رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و کانونهای

علم و سرچشمه های حکمت، یاور ما و دوست ما چشم انتظار رحمت باشد

و دشمن ما و کینه توز نسبت به ما منتظر فشار و زور و قهر و غضب.

۱- «مناقب ابن مغزلی» (ملحقات احقاق: ۳۷۸/۹).

۲- «الکامل فى ضعفاء الرجال»: ۴۸۶/۲.

۳- «لثالی المصنوعه»: ۴۰۵/۱ اول باب مناقب اهل بيت.

۴- «صواعق المحرقة»: ص ۱۳۲ ج میمنه.

۵- «ذخائر العقبی»: ص ۱۶ به نقل از «شرف النبوه» ابوسعید.

۵- نهج البلاغه: پایان خطبه ۱۰۸.

نیز فرماید:

«... حتی أفضت کرامة الله سبحانه و تعالی إلى محمد ﷺ، فأخرجه من أفضل المعادن منبتاً وأعز الأرومات مفرساً، من الشجرة التي صدع منها انبيائه و انتجب منها أمثاله، عترته خير العتر، و أسرته خير الأسر، و شجرته خير الشجرة، نبتت في حرم و سبقت في كرم...»^(۱)

... تا اینکه منصب بزرگ (مقام رسالت) به محمد ﷺ منتهی شد پس نهاد وی را از بهترین معادن استخراج کرد، و نهال وجودش را در اصیل ترین عزیزترین سرزمینها بکاشت و شاخه هستی او را از همان درختی که پیامبران را از آن آفرید و همان شجره ای که امینان درگاه خود را از آن برگزید بوجود آورد.

عترت او بهترین عترتها، خاندانش بهترین خاندانها، و شجره وجودش از بهترین درختها در حرم امن الهی روئید و در آغوش خانواده کریمی رشد کرد...

اکنون با توجه به آیه شریفه:

﴿الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها و يضرب الله الأمثال للناس لعلهم يتذكرون * و مثل كلمة خبيثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار﴾^(۲)

... که اضافه بر تفسیر روایی آن درباره اهل بیت و بنی امیه، خود با کمال صراحت بیان گر ارزشهای درختان پاک نهاد و درختان فاسد و کرم زده است و خاندانهای اصیل پاک نهاد یا نا اصل و ناپاک هم می توانند مصداق آیه باشند - برعهده علما و دانشمندان سنی است که باذهنی پاک و به دور از تعصب و حمیت، بگویند امام زمانی که بعد از پیامبر ﷺ باید سرنوشت ساز سعادت و نجات امت اسلامی باشند از چه شجره و دودمانی باید باشد؟ از شجره طيبة؟ یا از...؟

۱ - «نهج البلاغه»: خطبه ۹۳ نیز رجوع شود به «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۶۲/۷.

۲ - سوره ابراهیم: ۳۰/۱۴ - ۳۲.

سؤال بیستم

کسانی که پیامبر آنها را دعا کرد؟ یا کسانی که آنها را لعن و نفرین کرد؟

همان طوری که محققین و آشنایان با سیره و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود می‌دانند، حضرتش در طول دوران ده ساله هجرت به هر مناسبت و بهانه‌ای که پیش می‌آمد، صلوات بر گروهی را شرط صحت و قبولی نماز و استجابت دعا معرفی می‌کرد، و در نماز صلوات بر ایشان را شرط قرار داده بود.

همچنان افراد و گروههایی را هم به صورت جمعی یا فردی هدف لعن و نفرین قرار می‌داد و از آینده شوم و خطرناکشان پیشگوئی و مسلمانان و اهل بیت را بر آن هشدار می‌داد و از آن بر حذر می‌داشت.^(۱)

اکنون چون موضوع بحث ما در این کتاب مسئله امام‌شناسی است و هر دو دسته مورد لعن یا صلوات، در امر امامت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدعی و بین مسلمانان مطرح و دارای طرفدارانی بوده و هستند، برای توضیح پیرامون موضوع بحث به ذکر نمونه‌هایی از فرموده‌های پیامبر درباره هر یک از این افراد و گروه‌ها می‌پردازیم، تا هواخواهان هر یک از طرفین خود به داوری نشینند و نویسندگان از روی وظیفه، صرفاً ناقل و ارائه دهنده اخباری است که در کتب روایی و تاریخی نقل شده.

۱- مثل: رایت بنی امیه علی منابر الارض و سیملکونکم فتجدونهم ارباب سوء (الغدیر: ۲۴۸/۸) بنی امیه را بر فراز منبرهای (کشورهای اسلامی در) زمین دیدم و به زودی بر شما حکومت می‌نمایند و شما آنها را اربابان سوء و زمامداران بدی خواهید یافت.

افراد و گروه مورد صلوات

احادیث فراوانی بیان گر این مطلب است که از پیامبر ﷺ پرسیدند یا رسول الله سلام بر شما را دانستیم، اکنون بفرائید صلوات بر شما چگونه است؟ و بنابر بعضی روایات این سؤال در موقعی بود که آیه شریفه: ﴿ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلّموا تسلیما﴾^(۱) نازل گردید.

پیامبر ﷺ فرمود: بگوئید:

«اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید، اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد، كما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم إنک حمید مجید».^(۲)

۱- سورة احزاب: ۵۶/۳۳.

۲- «صحیح بخاری»: کتاب بدء الخلق ۱۴۶/۴ و کتاب التفسیر ۱۲۰/۶-۱۲۱ به پنج سند.

صحیح مسلم: ۱۶/۲ کتاب الصلوة باب الصلاة علی النبی بعد التشهد.

«تفسیر طبری»: ۲۷/۲۲ ج میمنه مصر.

«تفسیر ثعلبی» ذیل آیه «ان الله و ملائکته یصلون...».

نیز سیوطی در «در المثور»: ۲۱۵/۵ - ۲۱۸ این روایت را با اختلاف جزئی در بعضی کلمات از صاحبان صحاح ست و مؤلفان سنن و مسانید همچون احمد حنبل، مالک، سعد بن منصور ابن جریر طبری، عبد بن حمید، ابن حاتم، ابن مردویه، عبدالرزاق، ابن ابی شیبہ، ابن ابی عاصم، هیثم بن کلب، ابن خزیمه، و ابن عدی با اسناد مختلف و متعدد نقل کرده است.

«مسند» محمد بن ادریس شافعی: ۹۷/۲ ج مطبوعه سعادت مصر.

«مستدرک» حاکم نیشابوری: ۱۴۸/۳ و در «معرفة علوم الحدیث»: ص ۳۲ ج مصر.

«اخبار اصفهان» حافظ ابو نعیم اصفهانی: ۱۳۱/۱.

«تجرید التمهید» ابن عبدالبر قرطبی: ص ۱۸۵ ج مصر.

«تاریخ بغداد» خطیب بغدادی: ۲۱۶/۶.

«اسباب النزول» واحدی نیشابوری: ص ۲۷۱ ج مصر.

«معالم التنزیل» بغوی چاپ حاشیه «تفسیر خازن»: ۲۲۵/۵ ج مصر.

«احکام القرآن» ابن عربی معافری اندلسی مالکی: ۱۸۴/۱ ج مصر.

نیز سیوطی با ذکر سند مفصل و جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آن حضرت از جبرئیل امین روایت کرده که ترتیب صلوات از طرف خداوند جل جلاله بدین ترتیب نازل گردیده:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ وَتَرَحَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا تَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ وَتَحَنَّنْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا تَحَنَّنْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا سَلَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.»^(۱)

همچنین به نقل از أدب المفرد بخاری، از ابوهریره روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که بگوید:

← «مفاتیح الغیب» امام فخر رازی در: ۲۲۶/۲۵ چ مصر.
 «تلخیص المستدرک» ذهبی - در ذیل مستدرک -: ۱۴۸/۳.
 «الجامع لأحكام القرآن» محمد انصاری قرطبی: ۲۳۳/۱۴ - ۲۳۴ چ قاهره.
 «ذخائر العقبی» محب الدین طبری: ص ۱۹.
 «ریاض الصالحین» محی الدین نووی: ص ۴۵۵.
 «بحر المحيط» ابو حیان اندلسی مغربی: ۲۴۸/۷ چ سعاده مصر.
 «تفسیر ابن کثیر» دمشقی در: ۵۰۶/۳ چ حلبی مصر.
 «تفسیر خازن»: ۲۲۶/۵ چ مصر.
 «التعلیق الصبیح فی شرح المصابیح» کاندهلوی: ۴۰۱/۱ - ۴۰۲.
 «صواعق المحرقة» ابن حجر مکی: ص ۱۴۴ چ محمدیه مصر.
 «اربعین حدیثا» ملا محمد بن پیرعلی افندی برکوئی عثمانی ص ۲۶۴ چ آستانه.
 «فتح الغدیر» شوکانی در: ۲۹۳/۴ چ مصر و دهها مصدر دیگر، (ذیل «احقاق الحق»: ۲۵۲/۳ - ۲۷۲ از آیت الله مرعشی، نیز رجوع شود به فهرست «احقاق»: ص ۳۳۸).
 ۱- «بغیة الوعاة»: ۳۹۸/۲ - ۳۹۹.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَتَرَحَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا تَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ.»

من روز قیامت درباره او شهادت می‌دهم و از او شفاعت می‌کنم.^(۱)
و در روایت دیگری که نیز عده‌ای از اعلام اهل تسنن آن را نقل کرده‌اند آمده که پیامبر ﷺ فرمود:

صلوات بر من نفرستید، صلوات بتراء (دنباله بریده و ناقص). حاضران مجلس عرض کردند: یا رسول الله صلوات بتراء و ناقص چگونه باشد؟ فرمود: چنین است که بگوئید «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» و دیگر خودداری نموده و دنباله‌اش را رها کنید، بلکه باید بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ».^(۲)

و از شافعی پیشوای فقهی فرقه شافعیه نقل کرده‌اند که گفته است:
یا أهل بیت رسول الله حبیبکم
کفاکم من عظیم الفضل انکم
فرض من الله فی القرآن أنزله
من لم یصلّ علیکم لاصلاة له^(۳)

۱- «در المنثور»: ۲۱۷/۵ سطر ۲۵.

۲- «القول البدیع» سخاوی: ص ۳۵ نسخه خطی مدرسه احمدیه حلب (محلقات احقاق: ۶۳۶/۹)
«صواعق المحرقة» ابن حجر: ۱۴۴ ج محمدیه مصر.

«تاریخ جرجان» ابوالقاسم حمزة سهمی: ص ۱۴۸ ج حیدرآباد.
«وسيلة المال» ابن کثیر حضرمی نسخه عکسی از مخطوط ناصریه هند.
«ینایع الموده» قندوزی: باب ۵۹ ص ۳۵۴.

«کشف الغمّه» سید عبد الوهاب شعرانی: ۱۱۰/۱ ج مصر.

«رشفة الصادی» ابوبکر علوی حضرمی: ص ۲۹ ج قاهره.

«ارجح المطالب» امرتسری هندی: ص ۳۱۸.

«مرآة المؤمنین» شیخ ولی الله لکهنوی: ص ۱۵.

۳- «صواعق المحرقة» ابن حجر باب دهم.

ناگفته پیداست که سؤال و جواب از چگونگی صلوات و لزوم اضافه «آل محمد» قبل از هر چیز در مورد صلوات تشهد نماز است که به عنوان شرط صحت نماز مطرح گردیده، چنانچه حاکم نیشابوری و دیگران از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند.^(۱)

ابن قیم جوزی از علمای بسیار متعصب حنبلی و شاگرد ابن تیمیه می‌نویسد:
«شرع لامته أن يصلوا عليه في التشهد الاخير، فيقولوا:

«اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على إبراهيم إنك حميد مجيد، و بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على إبراهيم إنك حميد مجيد».^(۲)

و اضافه بر آنچه به نظر رسید احادیث فراوانی وارد شده با اسناد مختلف در مصادر بسیار پیرامون شرط قبولی نماز^(۳) - علاوه بر شرط صحت بودن آن - و لزوم صلوات بر آل در ضمن تکبیر نماز عید و دیگر نمازهای واجب مانند نماز

← «ینابیع الموده» قندوزی: باب ۵۹ ص ۳۵۴.

«مرآة المؤمنین» لکهنوی: ص ۱۵.

«رشفة الصادی»: ص ۳۱.

۱- «مستدرک»: ۲۶۹/۱.

«سنن بیهقی»: ۳۷۹/۲.

«مجمع الزوائد» هیثمی: ۱۴۴/۲ به روایت از معجم کبیر طبرانی.

«در المنزود» ابن حجر هیثمی: ص ۱۲ مخطوط ناصریه (احقاق ۶۱۸/۱۹).

«لباب التأویل» علاء الدین خازن: ۱۰۰/۴.

«فرائد السمطین» حموی.

«ارشاد الساری» - شرح «صحیح بخاری» - قسطلانی: ۳۶۵/۷.

«آیات بینات»، شیخ عبدالحفیظ فاسی: ص ۲۴۸ ج رباط.

«انوار محمدیه» نبهانی: ص ۴۲۶ ج بیروت.

«القول البدیع» سخاوی ص ۲۷ عکس نسخه خطی مدرسه احمدیه حلب (احقاق: ۶۱۹/۹).

۲- «الصلوة و حکم تارکها»: ص ۱۷۱ ج قاهره.

۳- «صواعق المحرقة» ابن حجر: ص ۱۳۹ به روایت از دارقطنی و بیهقی.

میّت و یا مستحب...^(۱)

نیز روایاتی وارد شده در اینکه صلوات بر آل محمد شرط استجابت دعا است^(۲) هم چنان که عده ای از اعلام اهل سنت کتابهای مستقلی ویژه صلوات بر پیامبر و آل معصومش نوشته اند که ذیلا به نمونه هائی از آن اشاره می شود.^(۳)

دعاهای پیامبر ﷺ در حق علی و اهل بیت علیهم السلام

پیامبر گرامی اسلام ﷺ علاوه بر برخوردهای بسیار ارزنده و سازنده که همیشه با پسر عم خود امام امیر مؤمنان علیه السلام داشت، بطور مکرر در پیشامدهای مختلف درباره آن حضرت دعا می کرد و عالی ترین شئون معنوی را از خدا برای او درخواست می نمود، چنانکه بیشترین موارد دعاهای پیامبر در زمینه سازی آینده حضرت علی علیه السلام برای حفظ و ادامه و استمرار رشته نبوت و به عهده گرفتن مقام امامت و رهبری امت اسلامی خلاصه می شود.

۱- رجوع شود به ملحقات «احقاق الحق»: ۶۱۹/۹، و فهرست آن ص ۳۳۸-۳۳۹.
۲- «معجم اوسط» طبرانی: ۴۰۸/۱ شماره ۷۲۵ بلفظ کُلِّ دَعَاءٍ مَحْجُوبٍ حَتَّىٰ يَصَلِّيَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

«شرح شفاء» خفاجی: ۵۰۶/۳ به روایت از بیهقی و ابن عساکر و غیر از آن دو.
«صواعق المحرقة»: ص ۸۸ به روایت از دیلمی، ولی در فردوس دیلمی مطبوع به شماره ۴۷۵۴ با اسقاط «و آل محمد» آمده است.

«مجمع الزوائد» هیشمی: ۱۶۰/۱۰ به نقل از معجم اوسط طبرانی
۳- «دلائل الخیرات»... فی ذکر الصلوة علی النبی المختار، تألیف ابو عبدالله محمد بن سلیمان جزولی.

«شرح دلائل»... به نام «مطالع المسرات بجلال دلایل الخیرات»، تألیف محمد بن مهدی بن احمد فاسی حسنی چ بابی حلبی مصر ۱۳۰۹ در ۲۶۱ صفحه.

«مجمع الفوائد و معدن الفرائد» فی ذکر الأحادیث الواردة فی الصلوة علی النبی (ص) و... تألیف شیخ عبدالکریم بن شیخ ولی الدین درگذشته ۱۱۰۰ (ایضاح المکنون ۴۳۵/۲).

و نسخه خطی آن در مکتبه عارف حکمت مجاور حرم مقدس پیامبر ﷺ در مدینه منوره (پاورقی الرد علی المتعصب العنید ابن جوزی از آقای محمودی ص ۶).

در این زمینه با توجه به ظرفیت محدود این مقال از باب نمونه تنها به ذکر تعدادی از موارد سرنوشت ساز دعا‌های مزبور بطور مختصر اشاره نموده و خواستاران تفصیل بیشتر را به مصادر مربوطه ارجاع می‌دهیم.

دعاء پیامبر پیرامون درخواست وزارت برای علی

حافظ ابو نعیم و دیگران با ذکر سند روایت کرده‌اند از ابن عباس که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه با گرفتن دست علی و دست من و بالا رفتن بر فراز کوهی و خوانده چهار رکعت نماز و بلند کردن دست خود به سمت آسمان عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ سَأَلَكَ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَشْرَحَ لِي صَدْرِي، وَ تَحْلِلَ عَقْدَةَ مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي، وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أُزْرِي وَأَشْرَكُهُ فِي أَمْرِي.»^(۱)

پروردگارا به راستی که موسی بن عمران (درباره اعطاء مقام وزارت و سمت همکاری و مشارکت در وظائف نبوت به برادرش هارون) از تو مسألت کرد و من محمد پیامبرت مسألت می‌کنم: سینه مرا گشاده دار، و گره از زبانم بگشای تا سخنان مرا بفهمند، و برای من از خاندانم وزیری قرار ده، همانا علی بن ابی طالب برادرم را، بوسیله او پشتم را محکم فرما، و او را شریک در امر من گردان.

۱- «فضائل امیر مؤمنین» احمد حنبل حدیث: ۲۸۰.

حافظ ابو نعیم در «مانزل من القرآن فی علی» و «منقبة المطهرین» (مناقب ابن شهر آشوب: ۵۷/۳ و بحار الانوار ۳۵۹/۳۵) «النور المشتعل» علامه محمودی: ص ۱۳۸.

«شواهد التنزیل حسکانی» فصل پنجم از مقدمه ۴۳/۱ و در ص ۳۶۹ به سه سند از اسماء بنت عمیس.

«مناقب ابن مغزلی»: ص ۳۲۸ به شماره ۳۷۵ با اضافه بر آنچه ذکر شد.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش امام امیرالمؤمنین: ۱۲۰/۱ حدیث ۱۴۷.

«درالمنثور» سیوطی: ۳۹۵/۴ به نقل از ابن مردویه، خطیب، ابن عساکر، و طیوریات سلفی.

آنگاه ابن عباس گوید: در این حال شنیدم منادی ندا در می دهد:
ای احمد آنچه را سؤال نمودی و درخواست کردی به تو دادیم.
یعنی علی را وزیر تو و پشتوانه تو و شریک در امر پیامبریت قرار دادیم.

دعاء پیامبر در روز خندق درباره علی

خوارزمی و دیگران با ذکر سند آورده اند: در روز خندق هنگامی که
امیر مؤمنان علیه السلام به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد رویارویی و جنگ عمرو بن عبدود
بزرگترین و مشهورترین شجاع عرب حرکت نمود حضرتش عرض کرد:
«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَخَذْتَ مِنِّي عَيْدَةَ بَنِي الْحَارِثِ يَوْمَ الْبَدْرِ وَ حَمْزَةَ بَنِي
عَبْدِ الْمَطْلِبِ يَوْمَ أُحُدٍ، فَاحْفَظْ عَلِيًّا الْيَوْمَ، رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ
الْوَارِثِينَ»^(۱).

بار خدایا تو روز بدر عبیده را از من گرفتی و روز احد حمزه را، پس امروز
علی را حفظ بفرما، پروردگارا مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثان هستی.
و نیز قریب بدین مضمون در مصادر زیر آمده است.^(۲)

۱- «مناقب خوارزمی»: فصل ۱۴ ص ۸۷ نیز مقتل خوارزمی: ۵۰/۱.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۶۱/۱۹.

«منتخب کنز العمال»: ص ۳۵ چ حاشیه مسند احمد.

«مفتاح النجار» بدخشی، مخطوط.

«ارجح المطالب» ص ۳۲.

۲- «فصول المهمه» ابن صباغ: ص ۴۱ چ غری.

«روضه الاحباب» دشتکی: ۴۲۵.

«سیره حلبی»: ۳۱۹/۲.

دعاء پیامبر در هنگام بیماری علی علیه السلام

حافظ نسائی و دیگر حدیث آوران با اسناد مختلف از علی علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: من به بیماری دردناکی مبتلا شدم و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم پس مرا در جای خود خوابانید و در حالی که مشغول نماز شد و همچنان پی در پی به نماز ادامه می‌داد، گوشه لباس خود را بر من انداخت، آنگاه فرمود:

یا علی تو بهبودی یافتی و دیگر تو را باکی نباشد، من هیچ چیز از خدا نخواستم مگر آن که مثلش را برای تو درخواست نمودم و هیچ چیزی از خدا مسئلت نکردم مگر آن که به من عطا فرمود جز آن که فرمود: بعد از تو پیامبری نباشد. ^(۱)

- ۱ - «خصائص»: ص ۳۸ شماره ۱۴۱ چ تقدم مصر و در ص ۳۷ به سند دیگر با تعبیر «بیمار شدم پس پیامبر مرا عیادت کرد».
- «امالی ابن شجری» چ قاهره ۱۴۱/۱.
- «مناقب ابن مغازلی»: ص ۱۳۵.
- «مناقب» فصل نهم، ص ۶۱ و فصل چهارم ص ۸۶ با اندکی اختلاف و فصل ۱۹ ص ۲۲۴ ضمن «مناقب» آن حضرت در جلسه شوری.
- «تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش امام علی: ۲/۲۷۴ با هفت سند و کمی اختلاف در بعضی الفاظ، (فرائد السمطين): باب ۴۳ ص ۲۱۸ - ۲۲۰ از جلد ۱ به دو سند.
- «ریاض النظره»: ۲/۲۱۳.
- «مختصر تاریخ دمشق» جمال الدین ابن مکرم خزرچی: ۱۷/۱۵۱ نسخه طوبقسرای اسلامبول (احقاق: ۲۱/۴۰۴).
- «مجمع الزوائد» هیشمی: ۹/۱۱۰.
- «کنز العمال» متقی هندی: ۱۳/۱۱۳ به روایت از «فضائل الصحابه» ابونعیم و ص ۱۵۱ به روایت از «امالی محاملی».
- «منتخب کنز العمال» (در حاشیه مسند احمد): ۵/۴۳ و ص ۱۷۰ از ابن ابی عاصم، ابن جریر (با تصحیح آن) و «معجم اوسط» طبرانی و «السنة» ابن شاهین.
- «مرآة المؤمنین» لکهنوی: ص ۵۷.

دعای پیامبر ﷺ هنگام فرستان آن حضرت به یمن

پیامبر اکرم ﷺ برحسب درخواست مسلمانان یمن امیرمؤمنان علیه السلام را جهت قضاوت مأمور رفتن به یمن کرد، و این در حالی بود که حضرتش در سن جوانی و بدون سابقه در امور قضائی بود، پس عرض کرد: یا رسول الله من نمی‌دانم قضاوت و داوری چگونه است.

پیامبر با زدن دست خود به سینه علی فرمود:

«اللَّهُمَّ اهد قلبه و ثبت لسانه»

خداوند دلش را (به حق و واقع) رهنمون فرما و زبانش را (از خطا و لغزش)

محکم و مصون گردان.

پس علی علیه السلام فرمود:

به خدا قسم هیچ گاه در امر داوری بین دو نفر شک نکردم.^(۱)

← «مناقب العشرة» نقشبندی نسخه ظاهریه شام ص ۳۱ (ملحقات احقاق: ۴۳/۱۷).

«وسيلة النجاة» محمد مبین لکهنوی: ص ۱۱۲.

«وسيلة المال» ابن باکثیر حصرمی: ص ۱۱۱، احقاق: ۴۴/۱۷.

«ارجح المطالب» امر تسری: ص ۴۶۶.

«مناقب علی» فاضل عینی: ص ۴۷ - ۴۸.

۱- «طبقات الکبری»: ابن سعد: ۱۰۰/۲ چ لیدن و ۳۳۷/۲ چ مصر.

«تاویل مختلف الحدیث» ابن قتیبه: ص ۱۹۵.

«سنن ترمذی»: ۴۸/۲ نازی مصر.

«خصائص نسائی»: ص ۱۱ چ تقدم مصر.

«دلایل النبوة بیهقی»: ۳۹۷/۵.

«مستدرک حاکم»: ۱۳۵/۳.

«تاریخ بغداد خطیب»: ۴۴۴/۱۲.

«استیعاب ابن عبدالبر»: ۴۶۰/۲.

«المجتبی» ابن درید بصری: ص ۴۴.

دعای پیامبر ﷺ و درخواست پنج چیز برای علی علیه السلام

اخطب خطباء خوارزم و دیگر حفاظ حدیث با ذکر سند به روایت از امیرمؤمنان نقل کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«یا علی! سألت ربّي عزّ وجلّ فيك خمس خصال فأعطاني.

أما الأولى: فإني سألت ربّي أن تنشقّ عني الأرض و أنفضّ عن رأسي و أنت معي، فأعطاني.

وأما الثانية: فسألته أن يوقني عند كفة الميزان و أنت معي، فأعطاني.

وأما الثالثة: فسألته أن يجعلك حامل لوائي، وهو لواء الله الأكبر، عليه المفلحون و الفائزون بالجنة، فأعطاني.

وأما الرابعة: فسألته ربّي أن تسقي أمّتي من حوضي فأعطاني.

وأما الخامسة: فسألته ربّي أن يجعلك قائد أمّتي إلى الجنة، فأعطاني، فالحمد لله الذي منّ به عليّ»^(۱).

یا علی! درباره تو پنج چیز از خدای عزوجل خواستار شدم که به من عطا فرمود.

اما اول: پس از پروردگارم درخواست کردم (به هنگام برپا شدن قیامت) در حالی زمین از فراز بدنم شکافته شود و من خاکهای سرم را فرو ریزم که تو

← «البدایة و النهایة» ابن کثیر: ۱۰۷/۵ و «سیرة النبویه» وی: ۲۰۷/۴.

تفریح الاحباب هاشمی حنفی ص ۳۲۱، و جهت آگاهی بر دهها مصدر تاریخی و حدیث اضافه بر آنچه ذکر شد رجوع شود به فهرست ملحقات «احقاق الحق»: ص ۶۰۴.

۱ - «مناقب خوارزمی»، فصل نوزدهم حدیث دوم ص ۲۰۸.

«فرائد السمطین» حموی ۱/۱۰۶ و ۱۰۷ باب ۱۸ حدیث ۷۵.

«کنز العمال» - ترتیب «جامع الاحادیث سیوطی»: ۱۵۲/۱۳ شماره ۳۶۴۷۶ به روایت از «ردّ الشمس» شاذان فضیلتی

روضة الندیة کحلانی: ص ۲۵۳.

با من باشی، پس پذیرفته شد.

اما دوّم: پس درخواست کردم مرا در حالی پای کفّه میزان (حساب) حاضر نماید که تو همراه من باشی، پس آن را به من عطا فرمود.

اما سوّم: درخواست کردم تو حامل لوای من که لوی خدای بزرگ است و رستگاران و بهشتیان دنباله رو آن هستند باشی، پس آن را به من عطا فرمود.

اما چهارم: پس از پروردگarem درخواست نمودم که تو امت مرا از حوض من سقایت و سیراب نمائی، پس پذیرفته شد.

اما پنجم پس از پروردگarem خواستم که تو پیشوا و پیشرو امت من به سوی بهشت باشی، پس آن را به من عطا فرمود.

و حمد خدای را که با پذیرفتن این خواسته‌ها بر من منت نهاد.

و از این قبیل دعاها و درخواست‌های پیامبر اکرم ﷺ درباره علی که بیانگر شدّت علاقه به او و عظمت مقام اوست فراوان است و ما از باب اختصار بدین مقدار بسنده کردیم.

افراد و گروههای مورد لعن و نفرین

۱- یکی از قضایای مسلم تاریخ اسلام موضوع جیش اسامه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نزدیکی رحلت خود نیروئی مرکب از تعدادی در حدود سه هزار نفر از مسلمانان مدینه و صحابه درجه اول و سرشناس از مهاجرین و انصار را تحت فرماندهی جوانی هفده ساله به نام اسامه بن زید قرار داد و به سمت وادی فلسطین گسیل داشت و با تاکید فراوان از آنها خواست هر چه زودتر به مقصد از پیش تعیین شده روانه شوند.

البته با توجه به خصوصیات و ویژگیهای افراد نیرو و موقعیت فوق العاده آن که در بیماری و مرض موت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلاصه می شد، و دیگر مشخصات مربوط به شخص فرمانده و از همه مهمتر اصرار و تاکید پیامبر صلی الله علیه و آله به عجله در حرکت و سرعت هر چه بیشتر در این کار، چنین استفاده می شود که هدف اصلی پیامبر از اعزام «جیش اسامه» قبل از هر چیز خالی بودن مدینه به هنگام درگذشت آن حضرت از وجود اخلالگران در امر خلافت و منافقان فرصت طلب بود و در مرحله بعد سرکوبی مخالفان اسلام و تحریک شده گان از ناحیه سلطان روم در منطقه اعزام نیرو.

و چون حضرتش مطلع شد که افرادی از مأموران اعزامی از یک سوی فرماندهی اسامه را از نظر جوان سالی مورد تخطئه و اعتراض قرار داده اند و از سوی دیگر به منظور بهانه جوئی، جهت شانه خالی کردن از رفتن به خارج مدینه و دور نشدن از منطقه سرنوشت ساز خلافت، بیماری پیامبر را مطرح و امروز و فردا می کنند، مجدداً با رفتن به مسجد و بر فراز منبر تاکید به رفتن کرد و فرمود:

«جهزوا جيش أسامه، لعن الله من تخلف عنها»^(۱)

و به دیگر عبارت فرمود:

«انفذوا بعث أسامه لعن الله من تخلف عنه»^(۲)

در اینجا پیامبر اصرار و تاکید به آماده نمودن و حرکت نیروهای اعزامی به فرماندهی اسامه فرمود و اضافه کرد: خدا لعنت کند کسی را که از همراهی با آن تخلف جوید و به همراه آن نرود.

اما به نوشته عموم مورخین اسامه و لشگر او به بهانه بیماری پیامبر از انجام مأموریت سرباز زدند تا حادثه فوت پیامبر صلى الله عليه وآله به وقوع پیوست و در نتیجه لعن صریح و ناشی از تخلف از جیش را - با تخلف عملی - برخورد هموار نموده و بدان تحقق بخشیدند و کردند آنچه را می‌خواستند بکنند.

لازم به ذکر است که بعد از فوت پیامبر غیر از ابوبکر و عمر (که به خاطر دست اندرکاری خلافت متعذر از رفتن شدند) دیگر افراد اعزامی رفتند، اما متأسفانه دیگر کار از کار گذشته و تخلف از فرمان آن حضرت جامه عمل پوشیده بود.^(۳)

توضیحا چون بعضی از اهل تسنن شرکت و همراهی الزامی ابوبکر و عمر را از طرف پیامبر مورد شک و تردید قرار داده‌اند که مثلاً آن دو نفر جزو ابواب جمعی جیش اسامه نبوده‌اند! جهت آگاهی بر نظر تاریخ نگاران مورد قبول اهل تسنن مراجعه شود به مصادر ذیل.^(۴)

۱- «ملل ونحل شهرستانی» در مقدمه چهارم ۲۳/۱ چ مصر و ص ۲۰ چ حاشیه «الفصل» ابن حزم «شرح مواقف» ایجی، اولین تذییل به نقل از آمدی.

«کامل ابن اثیر»: ۲/۲۱۵.

«سیره حلبی»: ۳/۲۰۷.

۲- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۵۲/۶، به نقل از سقیفه ابوبکر جوهری با ذکر سند.

۳- جهت تفصیل مراجعه شود به «النص و الاجتهاد» مورد ۴.

۴- «طبقات» ابن سعد: ۲/۱۹۰.

۲- احمد حنبل و بخاری و مسلم و دیگران با ذکر سند و الفاظ مختلف روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«... المدينة حرم ما بين غير إلى ثور^(۱) فمن أحدث فيها حدثاً، أو آوى محدثاً، فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين، لا يقبل الله منه يوم القيامة عدلاً ولا صرفاً.»

و به دیگر عبارت: علی عليه السلام - با ارائه صحیفه منخطوطی - فرمود:

«ما عندنا شيء إلا كتاب الله و هذه الصحيفة عن النبي ﷺ، المدينة حرم ما بين عائر إلى كذا، من أحدث فيها حدثاً أو آوى محدثاً فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين ... ذمة المسلمين واحدة، فمن أخفر مسلماً فعليه لعنة الله و الملائكة الناس اجمعين...»^(۲)

جز کتاب الهی و این صحیفه از رسول خدا ﷺ چیزی نزد ما نیست و در

← «کامل» ابن اثیر: ۳۱۷/۲.

«سیره حلبی»: ۳۳۹/۲ و هفده مصدر تاریخی دیگر که ذیل سؤال «همکار همه جانبه...» در بخش ۴ به نظر می‌رسد.

۱- جهت تحقیق پیرامون غیر و ثور، رجوع شود به «نهایه» ابن اثیر: ۲۲۹/۱ تحت کلمه «ثور».

۲- «مسند» احمد حنبل: ۸۱/۱، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۵۱، ۴۵۰/۲، نیز «فضائل الصحابة» حدیث ۱۲۰۴. «صحیح بخاری»: ۱۱/۴ چاپ مصر باب اثم من تبرأ من موالیه کتاب الفرائض و ۱۹۲/۸ ج دار الفکر.

«صحیح مسلم» کتاب الحج باب فضل المدينة: ۵۷۲/۱ و درج محمد علی صبیح: ۱۱۴/۴، ۱۱۵.

«سنن ابن داود»: ۳۱۸/۱.

«سنن نسائی»: ۱۹/۸ و ۲۴.

«حلیة الاولیاء» ابو نعیم: ۱۶۵/۴.

«سنن بیهقی»: ۱۹۶/۵ و ۱۹۷.

«نهایه» ابن اثیر: ۲۲۹/۱ بطور اشاره.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۶۷/۴.

«وفاء الوفاء» سمهودی: ۴۶/۱.

«شفاء قاضی عیاض».

«مجمع الزوائد» هیشمی: ۲۸۶/۶.

«تاریخ الخلفاء سیوطی» ذیل ترجمه یزید بن معاویه.

این صحیفه آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: مدینه حرم و قرقگاه باشد هر کس حادثه ای در آن بیافریند، یا شخص حادثه آفرین را در آن پناه دهد لعنت خدا و فرشتگان و انسانها همه بر او باد، و خداوند در قیامت نه توبه وی را قبول کند و نه فدیة اش را بپذیرد. (و به تفسیر دیگر: نه فریضه او را بپذیرید و نه نافلة اش را).

۳- احمد حنبل - از سائب بن خلاد - و نیز دیگر حدیث آوران روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من أخاف أهل المدينة ظمناً أخافه الله و عليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله تعالى منه يوم القيامة صرفاً و لا عدلاً.»^(۱)

کسی که از روی ظلم اهل مدینه را بترساند، خداوند او را بترساند و لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر او باد، و خداوند در قیامت نه توبه اش را بپذیرد و نه فدیة اش را، و به دیگر معنی نه فریضه اش را و نه نافلة اش را.

و بخاری همین حدیث را با اختلاف جزئی از انس و از علی و از ابراهیم از پدرش نقل کرده است.^(۲)

و در روایت حافظ نسائی آمده است:

«من أخاف أهل المدينة ظمناً لهم أخافه الله و كانت عليه لعنة الملائكة.»^(۳)

۱- «مسند احمد» ۵۵/۴ احادیث: ۴، ۷ و ۱۰ از مسند سائب.

«رساله» قاضی ابویعلی به نقل الاتحاف شبراوی ص ۶۴.

«حلیة الاولیاء» ابونعیم: ۳۷۲/۱.

«الرد علی المتعصب العنید» ابن جوزی: ص ۵۸ - ۶۰.

«تذکرة الخواص» سبط ابن جوزی ص ۲۹۸ به نقل از جدش.

«وفاء الوفاء» سمهودی: ۳۱/۱ با اعتراف به صحت روایت.

۲- «صحیح بخاری» آخر کتاب الحج باب حرم المدینه ۲۵/۳ و کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة: ۹ ص ۱۱۹.

۳- «الرد علی المتعصب العنید»: ابن جوزی ص ۶۰.

و ابن نجار با این عبارت آن را ذکر نموده:

«من أخاف أهل المدينة ظمأً أخافه الله و عليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين.»

همچنین طبرانی آن را با اندکی اختلاف در عبارت آورده است.^(۱)

۴- «من أحدث حدثاً أو آوی محدثاً أو ادعی إلى غیر أبیه، أو تولى غیر موالیه، فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین، لا یقبل الله منه یوم القیامة صرفاً و لا عدلاً.»^(۲)

کسی که حادثه‌ای به وجود آورد، یا حادثه آفرینی را پناه دهد، یا مدعی فرزندی غیر پدرش شود یا به غیر مولای خود گرایش جوید، پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر او باد، روز قیامت خداوند نه اعمال و اجبش را بپذیرد نه مستحبش را (و به تفسیر دیگر نه توبه‌اش را قبول کند نه فدیة و کفاره‌اش را).

له «یجییء قوم یمیتون السنّة و یوغلون فی الدین، فعلى أولئك لعنة الله و لعنة اللاعین و الملائكة و الناس اجمعین.»^(۳)

بیایند قومی که سنت را بمیرانند و آنچه را نباید در دین داخل کنند، پس لعنت خداوندی و لعنت لعنت‌کنندگان و فرشتگان و مردم همه و همه بر آنان باد.

← «وفاء الوفاء» سمهودی ۳۱/۱ به روایت از نسائی و غیره با اعتراف به صحت آن.

«صواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۲۲.

«الغدیر» علامه امینی ۳۵/۱۱.

۱- «معجم کبیر طبرانی»: ج ۷ حدیث شماره: ۶۶۳۱.

«وفاء الوفاء» به روایت از معجم کبیر طبرانی.

۲- «کنز العمال»: ۲۲۲/۱ شماره ۱۱۲۰ به نقل از ترمذی و معجم طبرانی و روایت از ثوبان و ابن عباس.

«صواعق المحرقة» ص ۱۴۹- بخش تلخیص مناقب اهل بیت سخاوی -

۳- «فردوس دیلمی»: حدیث ۸۸۷۹ و ۸۸۸۲

«کنز العمال»: ۲۲۳/۱ شماره ۱۱۲۴ به نقل از فردوس دیلمی از ابو هریره.

نیز احادیث فراوان دیگری در این زمینه وارد شده که با توجه به ظرفیت محدود این گفتار از ذکر آنها معذوریم. و جهت آگاهی بیشتر رجوع شود به کتاب «الغدیر»^(۱).

اکنون برای پی بردن به مصداق واقعی این حدیث و شناختن حادثه آفرینان بعد از درگذشت پیامبر ﷺ در مدینه کافی است خوانندگان محقق و صاحب نظر خود مروری بر داستان سقیفه بنی ساعده نمایند و خود هم در پیشگاه خدا و وجدان خویش به قضاوت بنشینند.

آری داستانی را بخوانند و داوری کنند که در آتش زدن درب خانه دخت گرامی پیامبر، تهدید و قسم به آتش زدن خانه و افراد موجود در آن مانند حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام و جمعی از بنی هاشم و اصحاب رسول خدا، و در آخر هجوم به داخل خانه، شکستن درب آن، شکستن پهلوی فاطمه علیها‌السلام، سقط محسن شش ماهه فاطمه و در پی آن شهادت آن حضرت، کشتن کشتن بردن امیرمؤمنان به مسجد با زور و تهدید جهت گرفتن بیعت، و دیگر حوادثی که تا به امروز مسلمانان دست به گریبان پیامدهای رنگارنگ آنها بوده و هستند، خلاصه می‌شود^(۲).

۱- «الغدیر»: ۳۴/۱۱ - ۳۶.

۲- «الامامة والسياسة» ابن قتیبه: ۱۲/۱، ۲۴.

«کامل مبرد» به نقل از ابن ابی الحدید: ۴۶/۲، ۵۶، و ۴۹/۶، و ۱۹۳/۱۴، و ۱۶.

«تاریخ یعقوبی»: ۱۰۵/۲.

«تاریخ طبری»: ۴۴۳/۲، ضمن حوادث سال ۱۳.

«عقد الفرید اندلسی»: ۲۵۰/۲ - ۲۵۴، و ۶۳/۳ و در چ لجنه تالیف مصر: ۲۵۹/۴ - ۲۶۸.

«مروج الذهب» مسعودی: ۸۶/۳ ضمن اخبار عبدالله بن زبیر.

«ملل و نحل شهرستانی»: ۷۵/۱ و چاپ دیگر: ۸۳/۱ به نقل از نظام.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش شرح حال ابوبکر مخطوط ظاهریه شام.

«مرآة الزمان» سبط ابن جوزی.

«نهج البلاغة» ابن ابی الحدید: ۲۱/۲ - ۶۱.

در صورتی که پیامبر گرامی اسلام با همه گونه جبهه گیری هائی که کفار و مشرکان یهود در مقابل حضرتش به راه انداختند به خاطر وادار کردن آنها به پذیرش اسلام، با کسی چنین رفتاری از خود نشان نداد که مدعیان خلافت به بهانه بیعت گیری خلافت آن چنانی، این گونه حادثه آفرینی کردند و این گونه گستاخی درباره اهل بیت از خود نشان دادند و در نتیجه خود را مشمول محتوای این احادیث نمودند.

نیز با توجه به فراز «أوی محدثا فعلیه لعنة الله...» برای شناخت کسی که با پناه دادن به «حادثه آفرین»، به سرپیچی علمی و علنی دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخت، باید داستان برگرداندن حکم بن ابی عاص و پسرش مروان و خاندانش به مدینه (که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر جنایات و خراب کاری هایش او را از مدینه اخراج و تبعید نمود) را مورد دقت قرار داد و آنگاه به قضاوت نشست. آری عموم مورخان اسلامی نوشته اند: عثمان به محض تکیه زدن بر مسند خلافت - با تعهد به عمل بر سیره ابوبکر و عمر در شورای خلافت - نه فقط مبارزه و تخطئه عملی با کار انجام شده از ناحیه پیامبر کرد، بلکه سیره شیخین را هم زیر پای نهاد و حکم و دار و دسته مطرود و اخراجی او را به مدینه برگردانید، در صورتی که شیخین هم اجازه برگشتن آنها را نداده بودند.^(۱)

← توضیحا هر یک از جنایات ذکر شده فوق را با مصادر فراوان حدیثی، تاریخی و کلامی اهل تسنن در کتاب «حق با علی است» ص ۱۴۶ - ۱۵۱ آورده ایم، خواستاران مراجعه نمایند.

۱ - «معارف» ابن قتیبه: ص ۸۳

«استیعاب»: ۱۱۹/۱، و در چ حاشیه «اصابه»: ۴۸/۳.

«اسد الغابه» ابن اثیر: ۳۳/۲.

«شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲۹/۳ - ۳۳.

«ملل و نحل» شهرستانی: ۲۶/۲.

«سیره حلبی»: ۷۶/۲.

«تاریخ الخمیس» دیاری بکری: ۲۶۷/۲.

«تاریخ یعقوبی» ۱۵۴/۲.

جالب آن که به برگردانیدن و پناه دادن تنها قناعت نکرد بلکه علی رغم معامله پیامبر با حکم و مروان.

۱- فدک فاطمه را به پسرش مروان که پیامبر او را وزغ بن وزغ لقب داده بود واگذار کرد.

۲- به هنگام ورود به مدینه به هر یک از این رانده شدگان یکصد هزار درهم از بیت المال بخشید.

۳- یک دخترش را به همسری مروان در آورد و دختر دیگرش را به همسری حارث برادر مروان.

۴- مروان را همه کاره دستگاه خلافت و طراح و مشاور و خودمختار و محرم راز حکومتش قرارداد که مشروح آنرا در «الغدیر» : ۲۵۷/۸-۲۶۷ می خوانید.

اکنون به خاطر بررسی حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (بدون آن که در صدد جرح عواطف دیگران باشیم) می پرسیم:

آیا در حادثه آفرینی حکم و پسرش مروان چه در دوران نبوت و چه ایام برگشتن آنها به مدینه تا آخر عمر مروان تردیدی هست؟

آیا در اینکه خلیفه سوم بدان ها پناه داد و آنها را بیش از هر مسلمانی تجلیل و احترام و از بیت المال و حقوق مسلمانان کمک مالی نمود شکی هست؟

و یا موضوع لعن پیامبر بر حادثه آفرین و آشوب گر و پناه دهنده به آن که عمومی و به دور از هر گونه استثنائی بوده و قبل از همه شامل این گونه افراد می شود را می توان انکار و تخطئه کرد؟

یا در اصل احادیث موضوع بحث - با مصادر نقلی که از آنها به نظر رسید - می توان خدشه ای وارد نمود و شک به خود راه داد؟

این علما و بزرگان اهل سنت هستند که باید پاسخگوی این گونه سؤالاها باشند تا معلوم شود نقش عقیدتی و عملی آنها در برابر سنت پیامبر و

فرموده‌های آن حضرت از چه قرار است؟^(۱)

۶- احمد حنبل با ذکر سند از ابوبکر آورده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:
«من ولی من أمر المسلمین شیئاً، فأمر علیهم أحداً محاماة (محاباة خ) فعلیه
لعنة الله، لا یقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً حتی یدخله جهنم»^(۲)

کسی که زمام امور مسلمانان را به عهده گیرد، پس یک نفر را از روی
جانبداری و حمایت (یا از روی دوستی و رفاقت) - بدون آن که واجد شرائط
مربوطه و دارای صلاحیت علمی و عملی باشد - سمت امارت و حکومت بر
مردم دهد، بر اوست لعنت خدا، و خدا نه توبه‌اش را بپذیرد و نه فدیة‌اش را، تا
وی را داخل جهنم نماید.

نیز حاکم نیشابوری به روایت از ابن عباس آورده است که پیامبر ﷺ
فرمود:

«من استعمل رجلاً من عصابة و فی تلك العصابة من هو أرضی لله منه، فقد
خان الله و خان رسوله و خان المؤمنین»^(۳).

و حافظ طبرانی از طریق ابن عباس این روایت را بدین گونه نقل کرده:
«من تولی من أمر المسلمین شیئاً فاستعمل علیهم رجلاً و هو یعلم أن فیهم
من هو أولى بذلك و أعلم منه بكتاب الله و سنة رسوله، فقد خان الله و
رسوله و جمیع المؤمنین»^(۴)

۱- در رابطه با اثبات بودن یا نبودن نامبردگان از گروه دوم در این مقال، مؤکداً از خوانندگان محترم
خواستاریم بحثی را که زیر عنوان «شجره ملعونه در قرآن یا شجره طیبه...» آورده‌ایم با دقت
مورد مطالعه قرار دهند.

۲- «مسند» احمد: ۶/۱.

«مستدرک حاکم»: ۹۳/۴ با اعتراف او و ذهبی - در تلخیص آن - به صحت حدیث،

«تاریخ الخلفاء» سیوطی: حدیث ۳۷ از احادیث مرویه از ابوبکر ص ۸۹

«ازالة الخفاء»: ۱۶/۱.

۳- «مستدرک»: ۹۲/۴.

۴- به نقل هیثمی در مجمع الزوائد: ۲۱۱/۵ و با کمی اختلاف در بعضی الفاظ.

(بطور خلاصه پیامبر در این روایات خاطر نشان فرمود:) هرکس از موضع قدرت زعامت و زمامداری کسی را که فاقد صلاحیت است و در بین مسلمانان اعلم و آگاهتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر وجود داشته باشد، سمت امارت و فرماندهی بر آنها دهد، محققا به خدا و رسولش و همه مؤمنان خیانت کرده است.

اکنون جهت آگاهی بر موارد فراوان چنین امارتی از ناحیه زمامدار و دست اندرکار خلافت رجوع کنید به شرح حال عثمان و افرادی را که از بنی امیه بر مسند حکومت بر مسلمانان نشانید، با توجه به اینکه آغاز گر چنین کاری عمر بود که معاویه را به حکومت شام منصوب و ایرادها و اعتراضات مردم را درباره وی توجیه و با بی تفاوتی تلقی می کرد، و بعد از عثمان هم، همه دست اندرکاران خلافت از دار و دسته بنی امیه همین روش را ادامه دادند و بالاخره مشمول حدیث فوق گردیدند.

معاویه و لعن پیامبر ﷺ بر او، و پدر و برادرش

نصر بن مزاحم از عبدالله بن عمر روایت کرده است که معاویه از پی من فرستاد، پس گفتم: اگر به من خبر رسید تو نقل حدیث می کنی گردنت را خواهم زد، در این موقع من به دو زانو در برابر معاویه نشستم و گفتم: دوست دارم تندترین شمشیری که در دست لشکریان تو است برگردن من نهی. پس گفتم: والله نه با تو جنگ می کنم و نه تو را خواهم کشت.

آنگاه عبدالله اضافه کرد: پیامبر خدا را دیدم به دنبال معاویه فرستاد (او نامه نویس حضرت برای رجال و مقاماتی خارجی بود) پس فرستاده پیامبر برگشت و گفت او مشغول خوردن غذا بود و نیامد، حضرتش فرمود: «لا أشبع الله بطنه»

خدا شکمش را سیر نکند. و آیا دیده‌اید که او (هر چه می‌خورد) سیر نمی‌شود؟! سپس گفت: پیامبر خدا ﷺ از ناحیه‌ای وارد شد، پس متوجه گردید ابوسفیان سوار است و معاویه و برادرش یکی افسار به دست و دیگری راننده، آنگاه فرمود: «اللهم العن القائد و السائق و الراكب»

خداوندا لعنت کن جلودار و راننده و سوار را.

راوی حدیث علی بن اقمر گوید: به عبدالله بن عمر گفتم: تو خود شنیدی که

پیامبر چنین فرمود؟

گفت: بلی و گرنه همچنان که چشمانم کور گردیده، گوشه‌ایم کر باد.^(۱)

نیز طبری و بلاذری این حدیث را با تقدیم و تاخیر بعضی کلمات نقل

کرده‌اند و بلاذری به روایت از ام سلمه به لفظ: «لعن الله الحامل و المحمول و القائد و السائق» نیز آن را آورده است.^(۲)

و امام حسن بن علی علیه السلام در مجلسی که معاویه پس از قرار داد صلح بر

اساس توطئه و تحریک چهار نفر از سران منافقان و اطرافیان به راه انداخت تا

حضرتش را مورد اذیت و دشنام قرار دهند، و هر یک با نهایت بی‌شرمی و

گستاخی آنچه را در لایق شأن خودشان بود از دشنام و تهمت و... بر زبان

آوردند، ضمن پاسخگویی و ایراد نقاط ضعف حسبی، نسبی و اخلاقی هر یک

از آنها، به گونه‌ای که هیچ یک قادر به دفاع و تکذیب نشدند، روی سخن به

معاویه کرد و در خلال بر شمردن انواع نقاط ضعف او اقوامش، و بر ملا ساختن

سوابق سوء و جنایاتش با احتجاج به آیات قرآنی و دلایل تاریخی، فرمود:

«أنشدك الله يا معاوية أتذكر يوماً جاء أبوك عی جمل أحمر وأنت تسوقه و

أخوك عتبه هذا يقوده، فأركم رسول الله ﷺ فقال: اللهم العن الراكب و

۱- «واقعه صفین»: ص ۲۲۰.

۲- «تاریخ طبری»: ۳۵۷/۱۱.

«انساب الاشراف» جزء اول از بخش چهارم ص ۱۲۹.

القائد و السائق»

تو را به خدا قسم آیا بیاد می‌آوری روز را که پدرت سوار بر شتر سرخ موی بود و تو آن را می‌کشاندی و برادرت عتبه آن را می‌راند، پس همینکه پیامبر شما را دید فرمود: خداوندا لعنت کن سوار و جلودار و راننده را؟ اما معاویه که هیچ‌گونه راه فرار و تکذیب در برابر گفته‌های امام حسن علیه السلام به نظرش نرسید، اطرافیان خود را مورد سرزنش قرار داد که چرا پیشنهاد چنین مجلسی را بر من تحمیل نمودید.^(۱)

ابن سعد و ابن ابی الحدید به روایت از نصر بن عاصم لیشی آورده‌اند که گفت: هنگامی که وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شدم دیدم مردم می‌گویند: پناه به خدا می‌بریم از غضب او و غضب پیامبرش.

گفتم: قضیه چیست؟

گفتند: هم اکنون معاویه برخاست دست پدرش ابوسفیان را گرفت که با هم از مسجد بیرون روند پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لعن الله التابع و المتبوع، رُبَّ يوم لأمتي من معاوية ذي الاستاء»^(۲)

خدا لعنت کند دنباله‌رو و پیشرو را، چه روزگاری است که برای امت من از ناحیه معاویه ما تحت گنده در پیش خواهد بود.

نیز نصر بن مزاحم از صحابی مشهور براء بن عازب روایت نموده که ابوسفیان در حالی که معاویه همراهش بود به پیش می‌آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- «مفاخرات» زبیر بن بکار - به نقل از ابن ابی الحدید: ۲۸۹/۶ و ۱۷۵/۱۵ ضمن بخش نامه معتضد عباسی.

«تذكرة الخواص»: ص ۲۰۰ - ۲۰۱ چاپ نجف.

«جمهرة خطب العرب» احمد زکی صفوت: ۴۲۸/۱.

«اهل بیت» توفیق ابو علم ص ۳۴۸ - ۳۴۹.

۲- «طبقات» ابن سعد: بخش یکم از ۵۵/۷ با حذف «لعن الله...» و جایگزینی کلمه «فقال رسول الله فيهما قولاً»، فحشره الله سعداً معهما اداءً لحق الموالات.

«شرح نهج البلاغه»: ۷۹/۴ به نقل از استادش ابو عبدالله بصری متکلم از نصر بن عاصم.

«اللَّهُمَّ العن التابع و المتبوع، اللَّهُمَّ عليك بالأقيس»^(۱)

خداوندا لعنت فرما دنباله رو و پیشرورا، خداوندا بر تو باد به اقیس.

براء به پدرش گفت: اقیس کیست؟ گفت: معاویه.

و صحابی جلیل القدر ابوذر غفاری در بر خورد و رویارویی با معاویه در ایام تبعدیش از طرف عثمان به شام گفت: رسول خدا ﷺ تو را لعن فرمود و مکرر تو را نفرین کرد که سیر نگردی، شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود: «إذا ولى الأمة... الواسع البلعوم، الذى يأكل و لا يشبع، فلنأخذ الأمة حذرها منه».

فقال معاوية: ما أنا ذاك الرجل.

قال أبوذر: بل أنت ذلك الرجل. أخبرنى بذلك رسول الله ﷺ و سمعته يقول و قد مررت به: اللَّهُمَّ العنه و لا تشبعه إلا بالتراب و سمعته ﷺ يقول: است معاوية فى النار.

فضحك معاوية و أمر بحبسه و كتب إلى عثمان فيه»^(۲).

پیامبر ﷺ فرمود هنگامی که مردی شکم گنده پرخور و سیر نشو زمام امر امت را به دست گیرد، باید امت خود را از آن بر حذر دارد. معاویه گفت: من آن مرد نیستم.

ابوذر گفت: بلکه تو خود همان هستی و پیامبر ﷺ مرا بدین موضوع خبر داد و شنیدم - در حالیکه تو از جلو رویش عبور کردی - می گوید: خداوندا او را لعنت کن و سیرش مکن جز به خاک و شنیدم می فرماید: نشیمنگاه معاویه در آتش است. پس معاویه خندید (از روی استهزاء) و دستور داد او را زندانی کنند، و سپس درباره وی نامه‌ای به عثمان نوشت.

۱ - «وقعة صفین»: ص ۲۱۷.

۲ - کتاب «السفیانیه» جاحظ به نقل «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید: ۲۵۷/۸ - ۲۵۸.

حکم بن ابی العاص و لعن بر او و فرزندانش

ابن عساکر دمشقی از عبدالله بن عمر و غیر او روایت نموده که حکم بن ابی العاص - پدر مروان و جد عبدالملک و دیگر خلفاء بنی مروان - در مجالس پیامبر ﷺ شرکت می‌کرد و با استراق سمع فرموده‌های حضرتش را به (دشمنان و مخالفانش از) قریش گزارش می‌داد تا آنها را علیه اسلام و پیامبر ﷺ تحریک نماید، پس پیامبر اکرم بر او و کسانی که از صلب او خارج می‌شوند لعنت می‌فرستاد. (۱)

و عبدالله بن زبیر در حالی که بر فراز منبر بود با اشاره به مسجد الحرام گفت: به خدای این بیت الحرام و بلد الحرام، حکم بن ابی العاص و فرزندش به زبان محمد ﷺ لعنت شده‌اند.

و به روایت دیگر: در حالی که مشغول طواف بود گفت: به خدای این بنا قسم! رسول خدا حکم و فرزندانش را لعن فرمود. (۲)

و محمد بن کعب قرظی روایت کرده است که رسول خدا لعنت فرستاد بر حکم و فرزندانی که از او به وجود آیند مگر صالحین را، و آنها کم‌اند. (۳)
و در روایتی از دار قطنی و ابن عساکر از طریق عبدالله بن عمر آمده:

«... پیامبر متوجه شد کسی پشت در خانه است، پس به علی فرمود: برو و همانند گوسفندی که برای دوشیدن شیرش به نزد شیر دوش می‌برند او را بیاور. در این موقع علی، حکم بن ابی‌العاص را در حالی که گوشش را گرفته می‌کشید به نزد پیامبر ﷺ آورد، پس حضرتش سه مرتبه او را لعن کرد، آنگاه فرمود: او را در گوشه‌ای نگهدار. هنگامی که گروهی از مهاجرین و

۱- «استیعاب» قرطبی: ۵۰/۳ - ۵۱، چ پاورقی «اصابه».

۲- «کنز العمال»: ۳۵۷/۱۱ شماره حدیث ۳۱۷۳۱ نیز به نقل از ابن عساکر.

۳- «کنز العمال»: ۳۶۱/۱۱ شماره حدیث: ۳۱۷۴۶ به نقل از عبدالرزاق.

«ینابیع الموده»: باب ۵۹ فصل اول ص ۳۶۹ به روایت از عمرو بن مره جهنی.

انصار به خدمتش شرفیاب شدند، او را به پیش خواند پس او را لعن کرد و فرمود: همانا این (حکم) به زودی با کتاب خدا و سنت پیامبرش مخالف خواهد کرد، و به زودی فتنه هائی از صلبش خارج گردد که دودش به آسمان رسد.

در این موقع بعضی از حاضرین گفتند: او کمتر و پست‌تر از آن است که چنین آثاری از وی به وجود آید.

فرمود: بلی در آن روز بعضی از شما هم پیرو او خواهید بود.^(۱)

برای آگاهی بر دیگر مصادر احادیث فوق و دیگر احادیث درباره لعن رسول خدا ﷺ بر حکم بن عاص و نسل و نژادش تا قیامت، مراجعه به مصادر زیر شود.^(۲)

-
- ۱- «کنز العمال»: ۱۶۵/۱۱ شماره: ۳۱۰۶۰ بطور مختصر و به نقل از افراد دارقطنی و ص ۳۵۹ شماره ۳۱۷۴۰ به نقل از ابن عساکر و دارقطنی.
 - و در «الغدیر» علامه امینی ۲۴۵/۸ به نقل از «کنز العمال» - چ قدیم هند - نویسد: طبرانی و ابن عساکر و دارقطنی در افراد آن آورده‌اند والله اعلم.
 - ۲- «مستدرک حاکم»: ۴۸۱/۴ با اعتراف به صحت روایتی که آورده است.
 - «استیعاب» ابن عبدالبر: ۵۰/۳ - ۵۱ - چ ذیل اصابه.
 - «انساب» بلاذری، ۱۲۶/۵ چ قاهره.
 - «مقتل الحسین» خوارزمی: ۱۷۲/۱.
 - «اسد الغابة» ابن اثیر: ۲۴/۲.
 - «سیر اعلام النبلاء» ذهبی: ۸۰/۲.
 - «در المنثور» سیوطی ۱۹۱/۴ و ۴۱/۶، نیز جامع الاحادیث او به شرح کنز العمال.
 - «صواعق المحرقة» ابن حجر ص ۱۷۹ چ محمدیه و ص ۱۰۸ چ میمنیه مصر نیز «تطهير الجنان» او در حاشیه «صواعق» - ص ۶۳ چ محمدیه و ص ۱۴۴ چ میمنیه مصر.
 - «سیره حلبی»: ۳۱۷/۱.
 - «سیره النبویه» ذینی دحلان - چ حاشیه «سیره حلبی» - ۲۲۵/۱ - ۲۲۶.
 - «الغدیر»: ۲۴۵/۸.

لعن بر افراد و گروه ششگانه

علامه مورخ ازرقی^(۱) و نیز ترمذی، حاکم نیشابوری^(۲) و بیهقی^(۳) از عایشه روایت کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«سنة لعنهم الله وكلّ نبیّ مجاب، الزائد في كتاب الله، و المكذب بقدر الله، والمتسلط بالجبروت فيعزّ بذلك من أذلّ الله، و يذلّ من أعزّ الله، و المستحلّ لحرم الله، و المستحلّ من عترتي ما حرم الله، و التارك لسنتي»^(۴)

خداوند و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌اش شش کس را لعنت کرده‌اند: کسی که در کتاب خدا زیاده نماید.

کسی که قدر الهی و دیگرگونی‌ها و تحولات از جانب او را دروغ انگارد.

کسی که از روی سلطه جوئی ظالمانه، ذلیل خدا را عزیز و عزیزش را خوار نماید.

کسی که حرمت حرم الهی را بشکند.

کسی که حرمت عترت مرا (شکسته و) حلال نموده. (مانند آتش زدن درب خانه حضرت زهرا علیها السلام و زدن ایشان، و سقط جنین شش ماهه‌اش)^(۵)

کسی که تارک سنت پیامبر باشد. (تا چه رسد به مقابله کننده با آن).^(۶)

۱- «اخبار مکه»: ۱۲۵/۲ ج مکه.

۲- «مستدرک»: ۳۶/۱ - ۵۲۵/۲، ۹۰/۴.

۳- «شعب الایمان».

۴- «صواعق المحرقة»: ص ۱۰۴ وسط صفحه.

«احیاء المیت»: سیوطی حدیث شماره ۵۷.

۵- جهت آگاهی بر تفصیل این موارد و مصادر تاریخی آن رجوع شود به کتاب «حق با علی است» از مؤلف: ص ۱۴۶ - ۱۵۱.

۶- جهت تفصیل این موضوع رجوع شود به سؤال مربوط به «احیاء کننده سنت یا مبارز با...» در همین بخش از کتاب.

نیز دارقطنی در «افراد» و خطیب بغدادی در «المتفق» همین حدیث را به روایت از علی علیه السلام بدین گونه آورده‌اند:

«سنة لعنهم الله وكلّ نبیّ مجاب، الزائد في كتاب الله، و المكذب بقدر الله، و الراغب عن ستي إلى بدعة، و المستحل من عترتي ما حرّم الله، و المتسلط على امتي بالجبروت، ليعزّ من أذل الله و يذلّ من أعز الله، و المرتد اعرايا بعد هجرته»^(۱).

شش کس را خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌اش لعنت نموده‌اند.

کسی که در کتاب الهی زیاده کند.

کسی که قدر الهی را دروغ انگارد.

کسی که از سنت من به بدعت تمایل و گرایش جوید.

کسی که آنچه را خداوند درباره عترتم حرام فرموده حلال و مباح نماید (و به دیگر عبارت حریم آنها را درهم شکند).

کسی که از روی سلطه جوئی بر امتم بپاخیزد تا آن را که خدا ذلیلش نموده عزیزش کند و آن را که خدا عزیزش فرموده خوارش نماید.

و کسی که تعزّب بعد از هجرت و گرایش از اسلام به جاهلیت جوید.

نیز این روایت را با کمی اختلاف در کلمات و در عدد سته و اربعه و سبعة

صاحبان مصادر زیر با اسناد خود ذکر کرده‌اند.^(۲)

۱- «احیاء المیت» سیوطی حدیث شماره ۵۸ ص ۶۵ چ بیروت و ص ۲۷۱ چ مصر.

«کنز العمال»: ۸۷/۱۶ شماره ۴۴۰۳۲ به نقل از افراد دارقطنی و المتفق و المفترق خطیب بغدادی.

۲- «مستدرک حاکم» و تلخیصش از ذهبی: ۳۶/۱ - ۵۲۵/۲.

«معجم کبیر طبرانی»: ۱۳۶/۲ شماره ۲۸۸۳.

«المعتصر من المختصر» قاضی ابو المحاسن حنفی چ حیدرآباد (عبارات بخش دلالت ص ۳۰۲ معرب ص ۳۰۲).

«مجمع الزوائد» هیشمی: ۱۷۶/۱ به روایت از معجم کبیر طبرانی.

«ینابیع الموده» قندوزی ص ۲۷۷ چ اسلامبول به روایت از معجم کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان

اکنون با توجه به ارزش سندی این روایت و راویان و ناقلان و مصادر مربوطه آن که ملاحظه شد، دیگر معرفی مصادیق و انطباق افراد یا گروه‌های ششگانه مورد لعن به عهده علمای اهل سنت است که خود این روایت پر محتوی و قاطع را روایت کرده‌اند، و خود بهتر از همه می‌دانند چه کسانی از صحابه و مسلمانان موجود در ایام رحلت پیامبر قبل از همه مصداق واقعی و بی چون و چرای این روایت بوده‌اند.

لعن برمبغضان و کینه توزان علی

حافظ محب الدین طبری و دیگران از انس بن مالک روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ بر فراز منبر بالا رفت و پس از ایراد سخنانی فرمود:

علی بن ابی طالب کجاست؟

پس حضرت علی از جا برخاست و گفت: یا رسول الله اینک من این جا هستم (و بالاخره) پیامبر او را در بغل گرفت و میان دو دیده‌اش را بوسید و با صدای بلند فرمود:

«معاشر المسلمین هذا أخي و ابن عمی و ختی.

هذا لحمی و دمی و شعری.

هذا أبو السبطين الحسن و الحسین سیدی شباب أهل الجنة.

← و بی‌هقی.

«رشفة الصادی»: ابوبکر علوی حضرمی ص ۶۰ چ مصر فقط جمله «المستحل من عترة النبی...»

«القول الفصل» ۴۶۰/۱ چ جاوه به دو سند.

«اشعة اللمعات» شیخ عبد الحق دهلوی: ۱۱۳/۱.

«جمع الفوائد» - من جامع الاصول و مجمع الزوائد - محمد مغربی مالکی: ۱۸/۱.

«خیر المواعظ» مولوی محمد زمان هندی: ص ۶۲ چ حیدرآباد.

«مرآة المؤمنین» فی مناقب اهل بیت سید المرسلین مولوی ولی الله لکهنوی ص ۷

هذا مفرج الكرب عني.

هذا أسد الله و سيفه في أرضه على أعدائه، على مبغضه لعنة الله و لعنة
اللاعنين، و الله منه برىء و أنا منه برىء، فمن أحب أن يبرء من الله و مني
فليتبرع من عليّ و ليبلغ الشاهد الغائب.

ثم قال: اجلس يا عليّ قد عرف الله لك ذلك.^(۱)

ای گروه مسلمانان این برادر من و پسر عم من و داماد من است.

این گوشت من و خون من و موی من می باشد.

این پدر دو نبیره ام حسن و حسین است که دو آقای جوانان اهل بهشت اند.

این برطرف کننده غم های من است.

این شیر خداست و شمشیر او در زمینش در برابر دشمنانش.

بر مبغضان کینه توزش لعنت خدا باد و لعنت لعنت کنندگان.

و خداوند از چنین کسی بیزار است و من هم از وی بیزارم.

پس کسی که دوست دارد از خدا و من بیزاری جوید (کافی است) از علی

بیزاری بجوید. شاهدان مجلس باید (این مطالب را) به غائبان برسانند.

آنگاه روی سخن به علی کرد و فرمود: یا علی بنشین که خدا تو را بد آنچه

گفتم شناخته است.

اکنون با مروری بر تاریخ اسلام از تشکیل سقیفه تا تعیین شورا، دیگر نیازی

به بحث و گفتگو پیرامون تعیین مبغضان علی و ... نیست.

۱- «ذخائر العقبی»: ص ۹۲ به نقل از شرف النبوة ابو سعید.

«مناقب المرتضویه» محمد صالح کشفی: ص ۹۳ چ بمبئی.

«روضه الندیة» کحلانی: ص ۲۵۲.

«وسيلة المأل» حضر می ص ۱۳۳ مخطوط (ملحقات احقاق: ۴۷۰/۱۵)

«ینابیع الموده» قندوزی: ص ۲۱۳ چ اسلامبول.

«انتهاء الافهام» بصری ۲۱۰ چ بمبئی

«ارجح المطالب» امرتسری: ص ۲۹/۱۴.

«ائمة الهدی» محمد عبدالغفار هاشمی افغانی: ص ۴۱ چ قاهره.

و این خوانندگان منصف و معتقد به حساب و کتاب قیامت هستند که باید به قضاوت نشسته و پاسخگوی این گونه احادیث باشند.

۱۱- به روایت خطیب خوارزمی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ذیل خطبه مفصلی که

علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به ذکر فضائلش مخاطب داشته، فرمود:

«اتق الضغائن التي لك في صدور من لا يظهرها إلا بعد موتي، أولئك

يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون، ثم بكى صلی الله علیه و آله فقيل: بما بكائك يا رسول الله؟

فقال أخبرني جبرئيل رضی الله عنه إنهم يظلمونه و يمنعونه حقه و يقاتلونه و يقتلون

ولده و يظلمونهم بعده.»^(۱)

بر حذر باش از کینه‌هایی که نسبت به تو در سینه کسانی پنهان است که ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من، این کینه تو را خدا و لعنت کنندگان همه لعنتشان کنند.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به گریه در آمده، پس گفته شد: به چه خاطر گریه می‌کنید یا رسول الله؟

فرمود: جبرئیل به من خبر داد که آنان بر علی ستم کنند، و از حقش ممنوعش نمایند، و بر قتل او اقدام کنند، و پس از او به کشتار فرزندان او بپاخیزند و آنان را مورد ظلم و ستم قرار دهند.

حافظ ابوبکر جعابی بغدادی «م ۳۵۵» در «أخبار آل ابی طالب» با ذکر سند

روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من آذاني في عترتي فعليه لعنة الله»^(۲)

۱- «مناقب» پایان فصل پنجم ص ۲۴.

«ینابیع الموده» باب ۴۵ ص ۱۵۹ و باب ۷۵ ص ۵۲۸ چ نجف با کمی اختلاف. و ص ۱۳۴ و ۴۴۰ چ اسلامبول.

۲- به نقل قندوزی در «ینابیع الموده» ص ۳۹۷ چ اسلامبول و ۴۷۷ چ نجف.

علامه حضرمی در «رشفة الصادق» ص ۶۰ چ مصر.

کسی که مرا در باره عترتم اذیت کند پس لعنت خدا بر او باد.

و محدث شهیر متقی هندی به روایت از حافظ باوردی از طریق بشر بن عطیه روایت مفصلی آورده شامل این عبارت:

«ألا لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين على من انتقض شيئا من حقي و على من أذاني في عترتي.»^(۱)

آگاه باشید لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر کسی که چیزی از حق مرا نقض کند و نیز بر کسی که مرا در باره عترتم بیازارد.

اکنون (صرف نظر از امتیازات و نواقص ائمه شیعه و سنی) سؤال می‌کنیم: کدامیک از این دو گروه صلاحیت داشته‌اند رشته امامت بعد از پیامبر را در هر عصر و زمانی به خود اختصاص دهند؟

آیا عاملین اصلی تشکیل سقیفه با پیامدهای زیانبار آن!! که با سرپیچی از دستور مؤکد پیامبر برای پیوستن به لشکر اسامه، مورد لعن آن حضرت قرار گرفتند،

و کسانی که با پناه دادن به رانده شدگان پیامبر در مدینه، مورد لعن آن حضرت قرار گرفتند،

و معاویه و پسرش یزید و بنی حکم بن العاص که طلیق و مطرود پیامبر ﷺ بودند، و آن حضرت با آگاهی قبلی از جنایات آنان و پیشرفتشان تا حد انکار معاد و اسلام، آنها مورد لعن قرار داد، همان‌ها که با در دل گرفتن بغض، کینه و دشمنی حضرت علی عليه السلام، و تجاوز به حقوق او و خاندان پیامبر، مورد لعن پیامبر و لاینین واقع شدند، صلاحیت امامت دارند؟

← ابراهیم سمهودی در «الاشراف علی فضل الاشراف» ص ۸۱ مخطوط (ملحقات احقاق ۴۵۷/۱۸).

علامه سید علوی ابن طاهر حداد در «القول الفصل» چ جاوه

۱- «کنز العمال» به نقل «ملحقات احقاق»: ۱۵۶/۹.

یا آن‌ها که اهل بیت پیامبر می‌باشند، و خدا و ملائکه بر ایشان درود فرستادند، و در نماز و غیر نماز مورد درود خدا و ملائکه و مؤمنان قرار گرفتند و شرط صحت و قبولی نماز و شرط استجابیت دعا هم صلوات بر ایشان است، و خلاصه آنکه در ردیف پیامر گرامی اسلام و حضرت ابراهیم و آل ابراهیم قرار گرفته‌اند؟

آیا این همه احادیث پیرامون لعن و صلوات، همانند داستان سرائی‌های سرگرم‌کننده و بالاخره دروغ و بی‌محتوی و یاوه‌گوئی است؟
یا کلام کسی است که با آیه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^(۱) راستگوئی و واقع‌گوئی او بطور مطلق تضمین گردیده و سخنانش عالی‌ترین و قاطعانه‌ترین ضابطه و معیار شناخت افراد و طبقات است؟
و بر اساس همین گفته‌ها و لعن و صلوات‌ها، گرایش به هر یک از امامان و رهبران گروه لعن و صلوات در روز قیامت مورد بازجوئی، محاکمه و منتهی به کیفر و پاداش حشر و نشر با همان امام و خلیفه‌ای که دنباله رو او بوده خواهد شد.

سؤال بیست و یکم

رهروی راه چه امامی مایه رهائی از مرگ جاهلی است؟

در صورتی که انسان دائماً بر سر دوراهی حق و باطل و سعادت و شقاوت و مرگ جاهلی و غیر جاهلی است، در اینجا سئوالی مطرح می‌شود که: بعد از پیامبر اکرم و در طول قرن‌های گذشته تا عصر حاضر، رهروی راه کدام امامی و چه پیشوائی سبب هلاکت و پیمودن راه چه امام و پیشوائی سبب نجات و رستگاری خواهد بود؟

به روایت ابو ایوب انصاری، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که جز از روی وحی الهی سخن نمی‌گفت - در چنین زمینه ای چنین فرموده:

۱ - «يا عمار إن رأيت علياً قد سلك وادياً و سلك الناس وادياً غيره، فاسلك مع علي، و دع الناس، إنه لن يدلك على ردي، و لن يخرجك من الهدى»^(۱)

ای عمار اگر علی را دیدی به راهی می‌رود و مردم به راه دیگر، پس با علی راهی را که می‌رود برو و مردم را به خود واگذار، چه محققاً او تو را بی‌راهه نبرد و از راه راست منحرف نسازد.

۲ - نیز به روایت دیگر از عمار و ابو ایوب فرمود:

«إنه سيكون بعدي في أمتي هناة، حتى يختلف السيف فيما بينهم، و حتى يقتل بعضهم بعضاً، و حتى يبرأ بعضهم من بعض، فإذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصلع عن يميني، يعني علي بن أبي طالب، فإن سلك الناس كلهم

۱ - «فردوس» دیلمی ۳۸۴/۵ حدیث ۸۵۰۱ به روایت از عمار و ابو ایوب.

«کنز العمال» ۶۱۳/۱۱ به شماره ۳۲۹۷۲ و نقل از فردوس دیلمی.

«جامع الاحادیث» علامتین عباس احمد صقر و احمد عبدالجواد ۷/۷۱۲ ج دمشق.

وادیاً و سلك علی وادیاً، فاسلك وادی علی و خل عن الناس.
یا عمار ان علیاً لا یردک عن هدی و لا یدخلک علی ردی،
یا عمار طاعة علی طاعتي و طاعتي طاعة الله عزوجل»^(۱)

به زودی پس از من در بین امت من حوادثی به وقوع پیوندد که شمشیر بین آنان رد و بدل شود، و برخی برخی دیگر را بکشند و دسته ای از دسته دیگر بیزاری جویند، پس (با اشاره به علی علیه السلام فرمود:) بر تو باد به این اصلح^(۲) که در طرف راست من نشسته، اگر همه مردم براهی روند و علی به راه دیگر تو رهرو راه علی باش و مردم را رها کن ای عمار، علی تو را از راه هدایت بیرون نبرد و به بیراه واردت نکند.

ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خدای عزوجل.

۳- نیز پیامبر اکرم به روایت صحابی جلیل القدر ابولیلی غفاری فرمود:
«ستكون بعدي فتنة فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب، فإنه أول من يصفحني يوم القيامة، وهو الصديق الأكبر، وهو فاروق هذه الأمة، يفرق بين الحق والباطل، وهو يعسوب المؤمنين و المال يعسوب المنافقين.»^(۳)

۱- «کتاب الشریعه» ابوبکر آجری بغدادی ج ۲ چ بیروت.

«صراط المستقیم» بیاضی: ۲۷۵/۱ به نقل از آجری.

مناقب خوارزمی «فصل سوم از فصل شانزدهم ص ۱۲۴، حدیث ۹.
«فرائد السمطين» ۱۷۸/۱.

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۲۲۸/۱۳ قریب بدین مضمون.

«مودة القربی» آخر موده پنجم.

«ینایع الموده» باب ۵۶ ص ۲۹۸.

۲- یعنی کسی که موهای جلوی سرش ریخته باشد.

۳- «اسماء الرجال» ابو اسحاق ابن منده اصفهانی - به نقل کفایة الطالب و اصابه، حلیة الاولیاء

ابو نعیم - به نقل کنز العمال.

«استیعاب» ابن عبدالبر ۶۵۷/۲.

«مناقب خوارزمی» فصل ۸ ص ۵۷.

به زودی پس از من فتنه ای برپا خواهد شد، پس آنگاه که چنین شد ملازمه و همراهی کنید علی بن ابیطالب را، چه او نخستین کسی باشد که در روز قیامت بامن مصافحه نماید و او صدیق اکبر و فاروق این امت است، که حق و باطل را از هم جدا کند و او پیشرو و امیر مؤمنان باشد - همانند ملکه زنبوران عسل - و مال یعسوب و فرمانده منافقان .

۴ - و به روایت خطیب خوارزمی و خطیب بغدادی و ابن عساکر با ذکر سند چنین آمده است: ابو ایوب انصاری گوید شنیدم پیامبر فرمود:

« يا عمار تقتلك الفئة الباغية و أنت مع الحق و الحق معك

يا عمار إذا رأيت علياً سلك وادياً و سلك الناس وادياً غيره، فاسلك مع علي و دع الناس فانه لن يدخلك في اذى (و لن يدخلك في ردى) و لن يخرجك من الهدى.

يا عمار إته من تقلد سيفاً أعان به علياً على عدوه قلده الله يوم القيامة و شاحاً (وشاحين خ) من دَرِّ، و من تقلد سيفاً أعان به عدو علي قلده الله يوم القيامة و شاحاً (وشاحين خ) من نار...^(۱)

← «تاریخ دمشق» ابن عساکر بخش امام امیر المؤمنین ۱۵۷/۳ شماره ۱۱۷۴.

«اسد الغابه» ابن اثیر ۲۸۷/۵.

«مودة القربی» موده ششم حدیث ۵ به نقل از فردوس.

«کفایة الطالب» پایان باب ۴۴ ۱۸۸.

«میزان الاعتدال» ذهبی ۸۸/۱.

«اصابه» ابن حجر ۳۲۶/۱۱ شماره ۹۸۶ و درج دیگر ۱۶۷/۷.

«کنز العمال» ۶۱۲/۱۱.

«نزل السائرین» شرف الدین محمود قریشی به نقل مناهج الفاضلین محمد بن اسحاق حموی خراسانی ص ۳۱۹ چ قاهره.

«ینایع الموده» باب ۱۵ ص ۹۳ و آخر باب ۴۳ ص ۱۵۲ و باب ۵۶ ص ۲۷۶ حدیث ۱۲ مناقب

السبعین و ص ۲۹۹ موده ششم از مودة القربی، و ص ۸۲ و ۱۲۹ چ اسلامبول.

«مناقب عینی» حیدر آبادی ص ۵۹.

۱ - «مناقب خوارزمی» فصل هشتم ص ۵۷ و فصل سوم از فصل ۱۶ باندکی اختلاف

ای عمار! تجاوزگران تو را می‌کشند در حالی که تو با حق هستی و حق باتواست.

ای عمار! هرگاه دیدی علی به راهی می‌رود و مردم همه به راه دیگر می‌روند، پس تو به راهی برو که که علی می‌رود و مردم را به خود واگذار، محققا علی ترا به بی‌راهه نبرد و از راه راست خارج نسازد.

ای عمار! کسی که شمشیری بر خود بیاویزد و با آن علی را علیه دشمنش یاری کند خداوند در قیامت دو گردنبنند از گوهر گرانبها در گردنش بیاویزد، و کسی که شمشیری بر خود آویزد و با آن دشمن علی را علیه او یاری دهد خداوند روز قیامت دو قلاده آتشین بر گردنش آویزد.

۵- و علامه ابن عقیل حصر می از طریق حافظ بزار با سند معتبر از زید بن وهب روایت می‌کند که گفت:

ما نزد حذیفه بودیم، پس گفت: شما چگونه هستید که اهل دین شما خروج نموده بعضی گردن بعضی دیگر را می‌زنند؟! ^(۱)

اهل مجلس گفتند: تو به چه چیز ما را امر می‌کنی؟

حذیفه گفت: بنگرید فرقه ای را که دعوت به امر علی می‌کند پس با آن ملازم و همراه باشید که او بر حق است. ^(۱)

۶- پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«تكون بين الناس فرقة واختلاف، فيكون هذا وأصحابه على الحق» ^(۲)

← «تاریخ بغداد» ۱۸۷/۱۳.

«تاریخ دمشق» ابن عساکر، بخش امام علی ۲۱۴/۳ شماره ۱۲۱۹.

«لثالی المصنوعه» سیوطی ۲۱۳/۱.

«الجوهرة» علامه تلمسانی ص ۱۰۱.

«تحفة المحبین» ص ۱۸۹.

۱- «نصایح الکافی» ص ۵۵.

۲- «کنز العمال» ۶۲۱/۱۱ چ حلب شماره ۳۳۰۱۶- از طریق طبرانی به روایت از کعب بن عجره،

در بین مردم فرقه گرائی و اختلاف به وقوع پیوندد پس (با اشاره به علی علیه السلام)
فرمود: این و اصحابش بر حق باشند.

۷- نیز پیامبر (ص) فرمود:

«ستكون فتنة، فإن أدركها أحد منكم فعليه بخصلتين، كتاب الله و علي بن
أبي طالب... و هو خليفتي من بعدي»^(۱)

از این پس به زودی فتنه ای برپا خواهد شد، پس اگر کسی از شما بدان
برخورد کرد بر او باد پیوستن به دو چیز: (یعنی به دو چیز گرایش جوید)
کتاب خدا و علی بن ابیطالب... و او خلیفه بعد از من است.

۸- و امام امیر مؤمنان فرمود:

«ألا إن أبرار عترتي و أطايب ارومتي أحلم الناس صغاراً و أعلم الناس
كباراً، ألا و أنا أهل بيت من علم الله علمنا و بحكم الله حكمنا و من قول
صديق سمعنا، و إن تسمعوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا و إن لم تفعلوا، يهلككم الله
بأيدينا، معنا رؤية الحق، من تبعها لحق و من تأخر عنها غرق»^(۲)

آگاه باشید محققاً نیکان عترت من و پاکان نسل و نژاد من کم سالانشان
حلیم و بردبارترین مردم باشند و بزرگسالانشان داناترین مردم، و هم آگاه
باشید ما خاندانی هستیم که از سرچشمه وحی الهی علم فراگرفته ایم و به
حکم خدا حکم نموده ایم و از قول صادق راستگو شنیده ایم. اگر از آثار ما

← منتخب آن ۳۴/۵ - در حاشیه «مسند» احمد -

«مفتاح النجا» بدخشی ص ۶۵ مخطوط.

«تحفة المحبين» از هموص ۲۰۲.

«روضة النديه» کحلانی ص ۱۵۶.

۱- «الفوائد المجموعه» شوکانی ص ۳۴۵ - به نقل السنة قبل التدوين محمد عجاج خطیب مصری
ص ۱۹۸.

۲- «البيان و التبيين» جاحظ ۵۰/۲ ج استقامت مصر، به روایت امام صادق از پدرانش.

«عقد الفرید» ابن عبدربه ۱۱۴/۲ ج شرقیه مصر و ۶۷/۴ ج لجنة تالیف

«شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۲۷۶/۱ به روایت از علی علیه السلام.

پیروی کنید رهنمود (بحق) خواهید شد و گرنه خداوند شمارا بدست ما هلاک و نابود فرماید، پرچم حق با ما است، کسی که دنباله رو آن باشد به مقصد نجات رسد و کسی که از آن فاصله گیرد غرق خواهد شد.

اکنون در حالی که روی سخن نویسنده با علما و بزرگان دینی اهل سنت و هر مسلمان معتقد به معاد و بیم ناک از هلاکت و مرگ جاهلی می‌باشد.

سؤال فوق بازگو می‌شود که: باگذشتن حدود چهارده قرن از دوران خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام و رقبای او، و با انواع اختلافات عقیدتی و فقهی که (بیش از مقدار اختلاف بین شیعه و سنی) دامنگیر فرق و مذاهب اهل تسنن بوده و هست و هر مسلمانی در جهت گرایش به مذهبی و پیروی از امامی نیازمند به مایه‌های اعتبار و تضمینی است تا در پرتو آن تکلیف دینی خود را یک سره و از سر دو راهی حق و باطل و مرگ جاهلی و غیر جاهلی رهائی یابد. وبالآخره ناگزیر است به امام زمانی پیوندد که مصداق حدیث «من مات و لم يعرف...» واقع نشود و به مرگ سعادت بخش ابدی نائل گردد،

می‌پرسیم: کدام یک از پیشوایان سنی و شیعه و متصدیان خلافت را می‌توان پیروی نمود که هم برخوردار از تضمین اسلامی باشند و هم توانسته باشد و از این پس بتوانند رهنمود به راهی کنند که مایه رهائی از مرگ جاهلی است.

شیعه به موجب احادیث و فرموده‌های پیامبر - مبنی بر ملازمه با علی به هنگام بروز فتنه و اختلاف - راه علی و پیروی او را انتخاب نموده که هم از تضمین و پشتوانه «ان رأیت علیاً قد سلك وادياً...» برخوردار است و هم تاریخ زندگانی او (از دیدگاه منابع حدیثی و مصادر مسلم تاریخی اهل تسنن) شاهد بر داشتن نقش رهنمود به حق بوده و می‌باشد.

در صورتی که قضیه نسبت به رقبای علی و رقبای جانشیان معصوم بعد از او درست برعکس است، زیرا به موجب «دع الناس...» - در حدیث اول - و دیگر

فرازهای احادیث فوق، راه دیگران مردود اعلام شده، و تاریخ زندگانی آنها نیز از نظر مصادر حدیثی و تاریخی پیروانشان با فقدان چنین نقشی توأم و دست به گریبان بوده و اهل تسنن هم گذشته از گذشته، در حال حاضر و از این پس هم باید پاسخگوی موضوع امام زمانی باشند که شناختن او و رهروی راهش مایه نجات باشد و شناختن او و تخلف از راهش متعقب به مرگ جاهلی.

خلاصه و پایان بخش سؤاها و مقایسه ها

نظر به اینکه سؤاها فراوان و این رشته سر دراز دارد و ادامه آن با ظرفیت محدود این رساله ناسازگار و شاید برای بعضی از خوانندگان هم خسته کننده و ملال آور باشد، بدین مقدار از طرح سؤاها اکتفا نموده و به طور خلاصه در حالی که روی سخن ما با علماء و دانشمندان دینی اهل تسنن و اساتید و نویسندگان کتب و مقالات اعتقادی و مسؤلان ارشاد و تبلیغ اسلامی و خطباء و ائمه جمعه و جماعت این فرقه در کشورها و مناطق مسلمان نشین است، می پرسیم:

بعد از پیامبر گرامی اسلام ﷺ - برای آشنائی با حقایق علمی و اخلاقی قرآن - که همسان با پیشرفتها و تحولات همه جانبه مادی و معنوی و اکتشافات علمی جهان به پیش می رود، و برای فراگیری حلال و حرام قرآن و اوامر و نواهی و قوانین حقوقی و کیفری و عبادی و مالی آن که با گسترش روز افزون اسلام هر روز مسلمانان دست به گریبان مسائل تازه ای از آنها بوده و هستند، و برای آگاهی بر اسرار و رموز این کتاب مقدس و شرح داستان های آموزنده آن، که تنها رهنمون کننده به حق و مایه سعادت و نجات بخش و رهائی از مشکلات دنیا و آخرت بوده و هست - باید به کدام یک از این دو دسته متصدیان یا مدعیان خلافت بعد از پیامبر ﷺ مراجعه کرد، و با اینکه قرن ها از دوران حیات این دودسته مدعیان خلافت مورد اعتقاد سنی و شیعه (به جز امام دوازدهم شیعه) گذشته، به آثار باقی مانده کدام یک از آنها می توان توسل و تشبث یافت، و از کدام یک از طرفین «علی و فرزندان معصومش» یا «متصدیان قبل از او بعد

از او « آثار برجای مانده‌ای در رابطه با نیازهای علمی و دینی عصر حاضر وجود دارد تا پاسخگوی انواع مشکلات مادی و معنوی مسلمانان از هر طبقه و نژادی که هستند باشد؟

به دیگر عبارت کسانی که در پرتو شناخت آنان و پیروی از ایشان می‌توان از مرگ جاهلی و حشر و نشر با کفار و مشرکان رهائی یافت، چه کسانی بوده و هستند؟

علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصومش بوده و می‌باشد که شیعه بر اساس احادیث موجود در مصادر حدیثی اهل سنت و بر اساس شرح زندگانی آنها در مصادر تاریخی این فرقه، تنها به امامت و خلافت آنان معتقد بوده و هست و دوازدهمین آنها حضرت بقیه الله مهدی موعود حی غائب منتظر می‌باشد.

یا رقبای علی و متصدیان پیش از حضرتش (ابوبکر عمر، عثمان) و جانشینان آنها (یعنی معاویه، یزید و دیگر زمامداران سفیانی و مروانی) که بالاخره دوران خلافت ادعائی آنها در نیمه قرن دوم به پایان رسید؟
و تاریخ زندگانی آنها بهترین وسیله شناخت آنان و داوری درباره آنهاست.

یا بنی عباس که با قتل مستعصم به دست مغول در نیمه دوم قرن هفتم هجری دوران زعامت و زمامداریشان سرآمد.

یا سلاطین عثمانی که سلطنت آنها در سال ۱۳۰۰ میلادی آغاز و از سال ۱۵۱۶-۱۹۱۸، بر کشورهای اسلامی تسلط یافتند و با روش‌های حکومتی خود خاطره و روش پرننگ و عار امام‌کشی و سیدکشی بنی‌امیه و بنی‌عباس را تجدید کردند؟

و بالاخره آنها اضافه بر ادامه خط بنی‌امیه و بین عباس در کشتار و غارت و پر کردن زندان‌ها و انواع ظلمها و زورگوئی‌ها به عموم طبقات به ویژه شیعیان

اهل بیت عصمت (که کشتار سلطان سلیم - در ایام سلطنتش ۹۱۸ - ۹۲۶، رقم چهل هزار و هفتاد هزار نفر پیر و جوان و کودک و زن و مرد ترکیه و حلب را - به فتوای شیخ نوح افندی حنفی مفتی ۴۵ ساله مزدور دربار عثمانی مبنی بر تکفیر و اباحه خون مال شیعه و برده ساختن زنان و فرزندانشان شاهد و نمونه آن بود) از قریش نبودند؟!

و آنها نیز در بیش از نیم قرن پیش بساط حکومتشان به دست کمال آتاتورک از عوامل انگلیس برچیده شد و هربخشی از قلمرو مناطق تحت نفوذشان به شکل حکومت مستقلی و مخالف با دیگر حکومت‌ها اختیار دست نشانده‌های استعمارگران شرق و غرب افتاد.

آری؛ به هر حال این علمای سنی هستند که با توجه به حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة» و مسلم بودن آن از دیدگاه حدیث شناسی خود آنها، باید پاسخگوی منطقی و به دور از تعصب این سؤال‌ها باشند، و ما شیعیان که به راستی و حقیقت «پیرو سنت پیامبر اکرم ﷺ» هستیم، آماده شنیدن پاسخ‌های منطقی و عقلائی و ترتیب اثر دادن روی حرف حساب شده و به دور از مغالطه و درجا زدن می‌باشیم.

مصادر اهل تسنن مورد استفادہ بلاواسطہ کتاب

- ۱ - الاباضیہ فی موبک التاریخ، علی بن یحییٰ معمر، چ قاہرہ.
- ۲ - ابطال الباطل ابن روزبہان شیرازی، ضمن احقاق الحق کہ رد بر آن است، چ ایران.
- ۳ - اتحاف السادة المتقين سيد مرتضى زبيدي چ قاہرہ
- ۴ - الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی شافعی چ مصر و بیروت
- ۵ - الاجتهاد دکترو موسی توانا مصری چ قاہرہ
- ۶ - احسن التواریخ، حسن روملو، چ کلکتہ
- ۷ - الاحکام السلطانیہ ابوالحسن ماوردی چ قاہرہ
- ۸ - احکام القرآن جصاص، چ مصر
- ۹ - احیاء العلوم ابو حامد غزالی، چ مصر
- ۱۰ - احیاء المیت بفضائل اهل البيت جلال الدین سیوطی، چ حاشیہ اتحاف شبراوی
- ۱۱ - اخبار القضاة محمد بن خلف معروف بہ وکیع، چ بیروت
- ۱۲ - اخبار مکہ ابوالولید محمد ازرقی، چ مکہ
- ۱۳ - الادب المفرد بخاری، چ مصر
- ۱۴ - الاربعون حدیثا فی المہدی ابونعمان اصفہانی، - مندرج در «عرف الوردی»
- ۱۵ - ارجح المطالب عبد اللہ آمرتسری حنفی چ لاہور
- ۱۶ - ارشاد الساری شرح صحیح بخاری قسطلانی چ مصر
- ۱۷ - ازالة الخفاء شاه ولی الله دهلوی چ پاکستان
- ۱۸ - ازالة الغین حیدر علی فیض آبادی چ ہند
- ۱۹ - استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول وذوی الشرف، شمس الدین سخاوی خ
- ۲۰ - استیعاب ابن عبدالبر قرطبی چ مصر
- ۲۱ - اسد الغابہ ابن اثیر جزری چ مصر
- ۲۲ - اسرار المرفوعہ فی الاخبار الموضوعہ ملا علی قاری چ مصر
- ۲۳ - اسعاف الراغبین محمد صبان شافعی چ مصر
- ۲۴ - اسنی المطالب فی احادیث مختلفہ المراتب ابن حوت بیروتی چ مصر
- ۲۵ - اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب ابن جزری چ بیروت و تہران
- ۲۶ - الاشاعہ لأشراط الساعہ سید محمد برزنجی چ مصر
- ۲۷ - الاشراف علی فضل الاشراف ابراہیم سمہودی
- ۲۸ - اشعة اللمعات شیخ عبدالحق دهلوی چ ہند
- ۲۹ - الاصابہ فی تمییز الصحابہ ابن حجر ہیثمی چ مصر

- ۳۰ - الأضواء على السنة ابوريثه مصرى ج مصر
 ۳۱ - الأعلام زرکلى دمشقى ج دمشق
 ۳۲ - اعلام النساء عمر رضا كحاله ج دمشق
 ۳۳ - الأغاني ابو الفرج اصفهاني ج مصر
 ۳۴ - الأمالي ابن شجرى ج مصر
 ۳۵ - الامام جعفر الصادق مستشار عبدالحمليهم
 جندى ج مجلس اعلاى اسلامى مصر
 ۳۶ - الامامة و السياسة ابن قتيبه دينورى ج مصر
 ۳۷ - الاموال حميد بن زنجويه ج رياض
 ۳۸ - الاموال ابو عبید قاسم بن سلمان ج مصر
 ۳۹ - انتهاء الافهام ابو محمد حسینی هندی ج هند
 ۴۰ - انساب الاشراف بلاذرى ج مصر و بيروت
 ۴۱ - الانصاف ابوبكر باقلانى ج مصر
 ۴۲ - اهل بيت توفيق ابو علم ج مصر
 ۴۳ - بحر المحيط، ابو حيان اندلسى ج مصر
 ۴۴ - البداية و النهاية ابن كثير دمشقى ج مصر
 ۴۵ - براهين قاطعه (ترجمه صواعق المحرقة)
 فخرالدين جهرمى ج لاهور
 ۴۶ - البرهان فى اخبار صاحب الزمان متقى
 هندی ج تهران
 ۴۷ - بغية الوعاة فى طبقات النحاة سيوطى ج مصر
 ۴۸ - بهجة المحافل، عمادالدين عامرى حصرى
 ۴۹ - البيان فى اخبار صاحب الزمان، گنجى
 شافعى ج نجف
 ۵۰ - البيان و التبيين جاحظ ج مصر
 ۵۱ - تاج العروس مرتضى زبيدى حنفى ج مصر
 ۵۲ - تاريخ آداب اللغة العربية جرجى زیدان
 ۵۳ - تاريخ آل محمد قاضى بهلول، ترجمه از
 تركى قفقازى به فارسى ج تهران و تبريز
 ۵۴ - تاريخ ابو الفداء المختصر فى اخبار البشر
 ۵۵ - تاريخ الاسلام، شمس الدين ذهبى - بخش
 مغازى - ج بيروت
 ۵۶ - تاريخ الامم و الملوك، ابن جرير طبرى ج
 مصر
 ۵۷ - تاريخ بغداد، ابوبكر خطيب بغدادى ج بغداد
 ۵۸ - تاريخ التشريع الاسلامى شيخ محمد خضر
 ج مصر
 ۵۹ - تاريخ التشريع الاسلامى بقلم سه نفر از
 اساتيد دانشكده شريعت قاهره ج مصر
 ۶۰ - تاريخ جرجان، ابوالقاسم حمزه سهمى ج
 حيدرآباد
 ۶۱ - تاريخ الخلفاء سيوطى ج مصر
 ۶۲ - تاريخ الخميس دياربكرى ج بيروت
 ۶۳ - تاريخ دمشق ابن عساكر ج دمشق و بيروت
 ۶۴ - تاريخ الفقه الاسلامى محمد على سايس ج
 جامع ازهر مصر
 ۶۵ - تاريخ الفقه الاسلامى دكتور محمد يوسف
 ج مصر
 ۶۶ - تاريخ الكبرى، محمد بن اسماعيل بخارى ج
 دائرة المعارف حيدرآباد
 ۶۷ - تاريخ المدينة ابن شبه نميرى بصرى ج مكه
 ۶۸ - تاريخ المذاهب الاسلاميه محمد ابوزهره
 ج مصر
 ۶۹ - تاويل مختلف الحديث ابن قتيبه دينورى
 ج مصر
 ۷۰ - تمة المختصر فى اخبار البشر ابن وردى
 ۷۱ - تحفه اثنا عشرية شاه ولي الله احمد دهلوى
 هندی ج لكهنو

- ۷۲ - تحفة الاحوذی فی شرح جامع الترمذی
محمد مبارکپور چ ہند
- ۷۳ - تحفة الباری شرح صحیح البخاری
انصاری چ ذیل ارشاد الساری
- ۷۴ - تحفة المحبین، محمد بن بدخشی، عکس
مخطوط ناصریہ ہند
- ۷۵ - تذکرة الخواص سبط ابن جوزی چ نجف
- ۷۶ - تطہیر الجنان ابن حجر ہیثمی چ حاشیہ
صواعق المحرقہ او
- ۷۷ - تفریح الاحباب فی مناقب الآل و الأصحاب،
مولی محمد قرشی - بہ نقل ملحقات احقاق - چ دہلی
- ۷۸ - تفسیر آلوسی (روح المعانی) چ مصر
- ۷۹ - تفسیر بیضاوی ناصر الدین (انور التنزیل...)
چ آستانہ و بولاق
- ۸۰ - تفسیر جصاص (احکام القرآن) چ مصر
- ۸۱ - تفسیر خازن - علاء الدین بغدادی چ
- ۸۲ - تفسیر زمخشری (کشاف) چ مصر
- ۸۳ - تفسیر سیوطی (درالمنثور) و (الاتقان) چ مصر
- ۸۴ - تفسیر شربینی خطیب (السراج المنیر)
چ بولاق
- ۸۵ - تفسیر شوکانی (فتح الغدیر)
- ۸۶ - تفسیر طبری - محمد بن جریر - چ مصر
- ۸۷ - تفسیر صدیق خان ہندی (فتح البیان)
- ۸۸ - تفسیر فخر رازی (مفاتیح الغیب) چ مصر
- ۸۹ - تفسیر سید رشید رضا (المنار) چ مصر
- ۹۰ - تفسیر واحدی (اسباب النزول) چ
- ۹۱ - تلخیص استجلاب ... سخاوی ابن حجر،
آخر صواعق المحرقہ او
- ۹۲ - تلخیص الحبیر فی تخریج احادیث
الرافعی الکبیر، شہاب الدین احمد عسقلانی
چ بیروت
- ۹۳ - تلخیص المستدرک حاکم از شمس الدین
ذہبی چ ذیل اصل
- ۹۴ - التمهید فی اصول الدین ابوبکر باقلانی چ
- ۹۵ - تمییز الطیب من الخبیث عبدالرحمن بن
دبیع شیبانی چ بیروت
- ۹۶ - توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل،
شہاب الدین احمد، عکس مخطوط کتابخانہ ملی
فارس
- ۹۷ - تہذیب التہذیب ابن حجر عسقلانی چ مصر
- ۹۸ - تہذیب الکمال ابو حجاج مزنی چ مصر
- ۹۹ - تیسیر الوصول الی جامع الاصول
عبدالرحمن بن دبیع شیبانی چ بیروت
- ۱۰۰ - الثقات ابو حاتم بستی چ حیدرآباد
- ۱۰۱ - جامع الاحادیث سیوطی چ دمشق
- ۱۰۲ - جامع الاصول فی احادیث الرسول،
ابن اثیر جزری چ دمشق
- ۱۰۳ - الجرح و التعذیل ابن ابی حاتم رازی
چ حیدرآباد
- ۱۰۴ - الجامع لأحكام القرآن محمد انصاری
قرطبی چ مصر
- ۱۰۵ - جماع بیان العلم ابو عمر قرطبی چ بولاق
- ۱۰۶ - جامع صغیر سیوطی ضمن فیض الغدیر
چ مصر
- ۱۰۷ - جمهرة رسائل العرب احمد زکی صفوت
مصری چ مصر
- ۱۰۸ - جواهر العقدين، نور الدین شافعی سمہودی
چ بیروت

- ۱۰۹ - الجوهره فی نسب الامام علی تلمسانی
چ دمشق
- ۱۱۰ - جهاد الشیعه، بانو دکتر سمیره مختارلی
چ بیروت
- ۱۱۱ - حلیة اولیاء ابو نعیم اصفهانی چ بیروت
- ۱۱۲ - الحوادث الجامعه ابن فوطی چ بغداد
- ۱۱۳ - حیات الحیوان دمیری چ مصر
- ۱۱۴ - حیات الصحابه کاندهلوی
- ۱۱۵ - حیات محمد، دکتر هیکل چ مصر
- ۱۱۶ - خصائص (امیر المؤمنین) نسائی چ مصر
- ۱۱۷ - خصائص الکبری سیوطی چ مصر
- ۱۱۸ - المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار
تقی الدین مقریزی چ مصر
- ۱۱۹ - دراسات اللیب فی لاسوة الحسنه
بالحیب، محمد بن محمد امین سندی چ
- ۱۲۰ - دلائل النبوة ابوبکر بیهقی چ بیروت
- ۱۲۱ - دول الاسلام شمس الدین ذهبی چ مصر
- ۱۲۲ - ذخائر العقبی محب الدین طبری چ مصر
- ۱۲۳ - ذخائر الموارث عبدالغنی نابلسی چ بیروت
- ۱۲۴ - ذیل اللثالی المصنوعه سیوطی چ لکهنو
- ۱۲۵ - راموز الاحادیث، ضیاء الدین کمشخانوی
چ آستانه
- ۱۲۶ - ربیع الابرار زمخشری افسس بغداد
- ۱۲۷ - الرد علی المتعصب العنید ابن جوزی
چ بیروت
- ۱۲۸ - الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحة
الواردة فی المهدی، شیخ محسن عباد، شامل دو
مقاله در مجله دانشگاه اسلامی مدینه شماره های
۴۵ و ۴۶، مندرج در «الامام المهدی عند اهل
- السنة» مؤلف کتاب حاضر ج ۲.
- ۱۲۹ - رشقة الصادی ابوبکر حضرمی شافعی چ مصر
- ۱۳۰ - روض الانف سهیلی چ مصر
- ۱۳۱ - روضات الجنات فی روضات الہرات، محمد
اسفرازی هروی چ دانشگاه تهران
- ۱۳۲ - روضة الأحباب فی سیرة النبی و آل
جمال الدین عطاء الله دشتکی چ هند
- ۱۳۳ - روضة المناظر ابن شحنة حنفی چ (حاشیه
کامل ابن اثیر ج ۱۱ - ۱۲) بولاق
- ۱۳۴ - روضة الندیہ فی شرح التحفة العلویہ
کحلانی چ صنعاء
- ۱۳۵ - زاد المسیر فی علوم التفسیر ابن جوزی
چ بیروت
- ۱۳۶ - سبل الاسلام شرح - بلوغ المرام ابن حجر -
سید محمد بن اسماعیل صنعانی
- ۱۳۷ - سمط النجوم العوالی عبدالملک عصامی
مکی چ
- ۱۳۸ - السنة قبل التدوین محمد عجاج خطیب چ مصر
- ۱۳۹ - سنن ابی داود چ مصر
- ۱۴۰ - سنن ترمذی چ مصر
- ۱۴۱ - سنن دارمی چ مصر
- ۱۴۲ - سنن نسائی چ مصر سنن الکبری بیهقی چ
حیدرآباد
- ۱۴۳ - سیر اعلام النبلاء ذهبی چ بیروت
- ۱۴۴ - سیرة عمر بن الخطاب ابن جوزی چ مصر
- ۱۴۵ - سیرة النبویه ابن هشام چ مصر
- ۱۴۶ - سیرة النبویه حلبی چ مصر
- ۱۴۷ - سیرة النبویه زینی دحلان افسس مصر
- ۱۴۸ - شرح تجرید علاء الدین قوشچی چ ایران

- ۱۴۹ - شرح مواقف مير سيد شريف جرجاني
چ ترکیه
- ۱۵۰ - شرح المواهب اللدنيه، ابو عبدالله زرقانی
مالکی چ مصر
- ۱۵۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - به تحقیق
محمد ابو الفضل ابراهیم چ مصر
- ۱۵۲ - شرح نووی بر صحیح مسلم چ مصر
- ۱۵۳ - شرف اصحاب الحدیث خطیب بغدادی
چ بیروت
- ۱۵۴ - شرف النبی ابو سعید خرکوشی چ
- ۱۵۵ - الشفاء بتعریف حقوق المصطفی قاضی
عیاض چ آستانه
- ۱۵۶ - شواهد التنزیل حاکم حسکانی چ بیروت
- ۱۵۷ - الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ابن
تیمیه حرانی چ مصر
- ۱۵۸ - صحیح ابن حبان
- ۱۵۹ - صحیح بخاری چ مصر
- ۱۶۰ - صحیح مسلم چ مصر
- ۱۶۱ - صراط السوی فی مناقب آل النبی شیخانی
قادری خ
- ۱۶۲ - صواعق المحرقة ابن حجر هیتمی مکی
چ مصر
- ۱۶۳ - صیانة اللسان عن وسوسة الشیخ دجلان،
محمد شبیر شهبوانی هندی چ مصر
- ۱۶۴ - الضعفاء ابو جعفر محمد عقیلی چ بیروت
- ۱۶۵ - طبقات الکبری ابن سعد چ لیدن
- ۱۶۶ - طبقات المحدثین باصفهان، ابو الشیخ ابن
حبان چ بیروت
- ۱۶۷ - عارضة الاحوذی شرح سنن ترمذی شیانی
- ۱۶۸ - عبقرية الامام، استاد عباس عقاد چ مصر
- ۱۶۹ - عرف الوردی فی اخبار المهدی، سیوطی
چ (ضمن الحاوی للفتاوی او) مصر
- ۱۷۰ - عقد الدرر فی اخبار المنتظر، یوسف مقدسی
شافعی چ مصر
- ۱۷۱ - عقد الفرید، احمد بن عبدربه اندلسی چ لجنه
تالیف مصر
- ۱۷۲ - عقیده اهل السنة والاثر فی المهدی المنتظر
شیخ محسن عباد، مجله دانشگاه مدینه شماره ۳
سال ۱۳۸۸.
- ۱۷۳ - العلل الوارده فی الاحادیث ابو الحسن
دارقطنی چ بیروت
- ۱۷۴ - علی بن ابی طالب امام العارفين احمد بن
محمد بن صدیق غماوی چ مصر
- ۱۷۵ - عمدة القاری بدرالدین عینی حنفی چ مصر
- ۱۷۶ - عیون الاقر ابن سید الناس چ مصر
- ۱۷۷ - عیون الأخبار ابن قتیبه دینوری چ مصر
- ۱۷۸ - غریب الحدیث، ابن قتیبه چ مصر
- ۱۷۹ - الفائق زمخشری چ مصر
- ۱۸۰ - فتح الباری شرح صحیح بخاری ابن حجر
عسقلانی چ مصر
- ۱۸۱ - فتح الغدیر قاضی محمد شوکانی چ مصر
- ۱۸۲ - فتح الکبیر یوسف نبهائی بیروتی چ بیروت
- ۱۸۳ - فتح المبین فی فضائل الخلفاء الراشدين
ذینی دحلان چ - حاشیه سیره او - مصر
- ۱۸۴ - فتح الملك العلی بصحة حدیث باب مدینه
العلم علی، احمد بن صدیق غماری چ قاهره
- ۱۸۵ - فتوحات اعثم کوفی چ حیدرآباد
- ۱۸۶ - فتوحات اسلامیه ذینی دحلان مکی چ مصر

- ۱۸۷ - الفخری فی آداب السلطانیة، ابن طباطبا
(ابن طقطقی) چ مصر
- ۱۸۸ - فرائد السمطين حموی فی فضائل
المرتضى و البتول و السبطین چ بیروت
- ۱۸۹ - فردوس الاخبار شیرویه بن شهردار دیلمی
چ بیروت
- ۱۹۰ - فصل الخطاب محمد بن محمود بخاری
خواجہ پارسا چ هند
- ۱۹۱ - فصول المهمة فی معرفة الائمة، نورالدین
ابن صباغ مالکی
- ۱۹۲ - فضائل الصحابة، احمد بن حنبل نشریه
دانشگاه ام القرى مکه چ بیروت
- ۱۹۳ - فوات الوفيات، ابن شاکر کتبی چ مصر
- ۱۹۴ - فهرس احادیث تلخیص الحبیرو... یوسف
عبدالرحمن مرعشلی چ بیروت
- ۱۹۵ - فیض القدیور شرح جامع صغیر، محمد بن
عبدالرؤف مناوی چ مصر
- ۱۹۶ - قاموس اللغة، محمد بن یعقوب فیروزآبادی
چ بولاق
- ۱۹۷ - قرة العینین شاه ولی الله دهلوی چ لکهنو
- ۱۹۸ - قواعد التحدیث، جمال الدین محمد سعید
قاسمی چ مصر
- ۱۹۹ - القول الفصل سید علوی حداد چ جاوه
اندونزی
- ۲۰۰ - الکاشف فی معرفة من له رواية فی
الکتب الستة شمس الدین ذهبی چ مصر
- ۲۰۱ - الکامل ابوالعباس مبرد چ مصر
- ۲۰۲ - کامل التواریخ ابن اثیر جزری چ مصر
- ۲۰۳ - الکامل فی الضعفاء و المترکین ابن احمد
ابن عدی جرجانی چ بیروت
- ۲۰۴ - کتاب «الأم» شافعی پایه گذار فقه شافعیه
چ مصر
- ۲۰۵ - کتاب «الشریعه» ابوبکر آجری بغدادی
چ بیروت
- ۲۰۶ - کتاب المجروحین ابوحاتم بستنی
چ حیدرآباد
- ۲۰۷ - کشف الحثیت، برهان الدین حلبی چ بیروت
- ۲۰۸ - کشف الخفاء شیخ اسماعیل عجلونی چ مصر
- ۲۰۹ - الکشف و البیان، ابواسحاق ثعلبی خ
- ۲۱۰ - کفاية الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب
گنجی شافعی چ نجف
- ۲۱۱ - الکنی و الاسماء ابوبشر رازی دولابی چ مصر
- ۲۱۲ - کنز العمال متقی هندی چ حلب
- ۲۱۳ - کنوز الحقائق عبدالرؤف مناوی چ بولاق
- ۲۱۴ - الکواکب الدریه عبدالرؤف مناوی چ مصر
- ۲۱۵ - لسان العرب ابن منظور افریقی چ
- ۲۱۶ - لسان المیزان ابن حجر عسقلانی چ مصر
- ۲۱۷ - المبسوط شمس الدین سرخسی چ
- ۲۱۸ - مجمع الزوائد، نور الدین هیثمی چ مصر
- ۲۱۹ - المحاضرات، محمد راغب اصفهانی چ مصر
- ۲۲۰ - محاضرة الاوائل، سکتواری چ مصر
- ۲۲۱ - محمدرسول الحرّیة، عبدالرحمن شرقاوی
بدوی چ مصر
- ۲۲۲ - مختصر اغانی ابوالفرج، خوری یوسف عون
لبنانی چ دمشق
- ۲۲۳ - مختصر جامع بیان العلم، احمد بن عمر
محمصانی چ مطبعه موسوعات
- ۲۲۴ - المختصر فی اخبار البشر اسماعیل بن علی

- ابوالفداء چ مصر
۲۲۵ - المذاهب الفقيهه احمد تیموریان چ مصر
۲۲۶ - مرآة الجنان یافعی چ افسست بیروت از
حیدرآباد
۲۲۷ - مرآة المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین
ولی الله لکهنوئی چاپ لکهنو
۲۲۸ - مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی
چ مصر
۲۲۹ - المستدرک علی الصحیحین حاکم
نیشابوری چ حیدرآباد
۲۳۰ - المستصفی ابو حامد غزالی چ بولاق مصر
۲۳۱ - المستطرف شهاب الدین ابشهی چ مصر
۲۳۲ - مسند، ابو داود طیالسی چ بیروت
۲۳۳ - مسند، ابوالحسن جوهری چ کویت
۲۳۴ - مسند، ابو یعلیٰ موصلی چ دمشق
۲۳۵ - مسند، احمد حنبل چ مصر
۲۳۶ - مسند، محمد بن ادريس شافعی چ مصر
۲۳۷ - مسند، علی بن بیطالبن رضی الله عنه، جلال الدین
سیوطی چ افسست بیروت
۲۳۸ - مسند فاطمه جلال الدین سیوطی چ حیدرآباد
۲۳۹ - مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار، حسن
حمزاوی چ مصر
۲۴۰ - مشکاة المصابیح، ولی الدین خطیب تبریزی
چ دمشق
۲۴۱ - مصادر التشریح، شیخ عبدالوهاب خلاف چ
قاہرہ
۲۴۲ - مصنف، ابوبکر بن ابی شیبہ عنبسی چ بیروت
۲۴۳ - مصنف، عبدالرزاق صنعانی چ مجلس علمی
پاکستان
۲۴۴ - مطالب السؤل، فی مناقب آل الرسول، محمد
بن طلحه شافعی چ نجف
۲۴۵ - مطالب العالیہ، ابن حجر عسقلانی چ کویت
۲۴۶ - مطالع المسرات بجلائل دلائل الخیرات
محمد ماسی حسنی چ بایب حلبی مصر
۲۴۷ - معارف، ابن قتیبه دینوری چ قاہرہ
۲۴۸ - المعتصر من المختصر قاضی ابوالمحاسن
یوسف حنفی چ مصر
۲۴۹ - معجم اوسط، ابوالقاسم سلیمان بن احمد
طبرانی اصفہانی چ مصر
۲۵۰ - معجم البلدان، یاقوت حموی چ بیروت
۲۵۱ - معجم الشیوخ ابن جمیع صیداوی چ بیروت
۲۵۲ - معجم کبیر نیز از طبرانی اصفہانی چ بغداد
۲۵۳ - معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله چ دمشق
۲۵۴ - معرفة علوم الحدیث، حاکم نیشابوری چ
مدینہ طیبہ
۲۵۵ - المعیار و الموازنہ، ابو جعفر اسکافی
چ بیروت
۲۵۶ - المغنی، قاضی عبدالجبار اسد آبادی، جزء
متمم عشرین چ دمشق
۲۵۷ - مفاتیح الغیب (تفسیر فخر رازی چ مصر
۲۵۸ - مفتاح السعادة فی موضوعات العلوم،
طاش کبری زاده چ حیدرآباد
۲۵۹ - مفتاح النجا، محمد بدخشی خ
۲۶۰ - مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفہانی چ قاہرہ
۲۶۱ - مقتل الحسین، ابوالمؤید خوارزمی چ نجف
۲۶۲ - مقدمه ابن خلدون بر تاریخش، چ مصر
۲۶۳ - ملل و نحل، محمد بن عبدالکریم شہرستانی
چ مصر

- ۲۶۴ - المنار المنيف في الصحيح و الضعيف، ابن قيم جوزيه چ حلب
- ۲۶۵ - مناقب امير المؤمنين، احمد حنبل خ
- ۲۶۶ - مناقب سيدنا علي، فاضل عيني حيدر آبادي چ حيدرآباد
- ۲۶۷ - مناقب علي بن ابيطالب، فقيه علي بن محمد مغازلي چ بيروت
- ۲۶۸ - مناقب المرتضويه، محمد صالح كشفى چ بمبئي
- ۲۶۹ - منتخب تاريخ دمشق ابن عساكر، ابن بدران چ دمشق
- ۲۷۰ - منتخب ذيل المذيل تاريخ طبري، ضميمه اصل چ مصر
- ۲۷۱ - منتخب كنز العمال متقى هندي از هموج - حاشيه مسند احمد -
- ۲۷۲ - منهاج السنه، ابن تيميه حراني چ مصر
- ۲۷۳ - منهاج الوصول الى علم الاصول، بيضاوي شافعي چ قاهره
- ۲۷۴ - المواقف، عضد الدين اژه (ايچي) چ مصر
- ۲۷۵ - الموده في القري، سيد علي بن شهاب الدين همداني چ لاهور و ضمن ينابيع الموده
- ۲۷۶ - الموضوعات، ابوالفرج ابن جوزي چ قاهره
- ۲۷۷ - الموطاء، امام مالك چ قاهره
- ۲۷۸ - ميزان الاعتدال، شمس الدين ذهبي چ قاهره
- ۲۷۹ - النجوم الزاهره في ملوك مصر و القاهره جمال الدين تفرى بررى چ قاهره
- ۲۸۰ - النزاع و التخاصم، مقريزي چ مصر
- ۲۸۱ - نزل الابرار بماصح من مناقب اهل بيت الطهار، ميرزا محمد بدخشي چ بمبئي
- ۲۸۲ - نسيم الرياض - شرح شفا قاضي عياض - خفاجي چ مصر
- ۲۸۳ - نسايع الكافيه لمن يتولى معاويه، ابن عقيل حضرمي چ صنعاء
- ۲۸۴ - نظم در السمطين جمال الدين زرندی چ نجف
- ۲۸۵ - نقض العثمانيه، ابو جعفر اسكافي - ضمن شرح ابن ابى الحديد - ۱۳/۲۱۵ - ۲۹۵
- ۲۸۶ - نور الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار سيد محمد شيلنجي چ مصر
- ۲۸۷ - النهايه، ابن اثير چ مصر
- ۲۸۸ - نهايه «الفتن و الملاحم» ابن كثير دمشقي چ قاهره
- ۲۸۹ - نهايه العقول، فخر رازي چ مصر
- ۲۹۰ - نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار، قاضي القضاة محمد شوکاني چ
- ۲۹۱ - وسيلة المآل في عد مناقب آل، احمد بن فاضل باکثير مکی خ
- ۲۹۲ - وسيلة النجاة، محمد مبین لکهنوی چ کلهنو
- ۲۹۳ - وسيلة المتعبدين عمر ملاردیلي چ حيدرآباد
- ۲۹۴ - وقعة صفين، نصر بن مزاحم چ مصر
- ۲۹۵ - وفيات الاعيان، ابن خلکان چ قاهره
- ۲۹۶ - وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى، نورالدين سمهوري چ
- ۲۹۷ - الوافي بالوفيات، صلاح الدين صفدي چ
- ۲۹۸ - ينابيع الموده سليمان قندروزي چ تركيه، نجف

مصادر شيعی مورد استفاده بدون واسطه کتاب

- ۱ - احقاق الحق، علامه شهيد قاضی نورالله حسینی مرعشی شوشتری چ تهران و قم
- ۲ - ارشاد شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان چ قم
- ۳ - امالی شيخ صدوق، محمد بن بابويه قمی چ تهران
- ۴ - امالی شيخ طوسي، ابوجعفر محمد بن حسن چ بغداد و نجف
- ۵ - اتفاضات الشيعيه، سيد هاشم معروف لبنانی چ بيروت
- ۶ - انوار قدسيه في الحكمة الالهيه، حاج آقا رضا همدانی چ
- ۷ - بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی چ ايران و بيروت
- ۸ - بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، طبري چ نجف
- ۹ - بصائر الدرجات في فضائل آل محمد، ابوجعفر صفار قمی چ قم
- ۱۰ - تاريخ ادبيات، دكتور ذبيح الله صفا چ قم
- ۱۱ - تاريخ فخری ترجمه «آداب السلطانيه» ابن طقطقی بقلم وحيد گليايگانی چ تهران
- ۱۲ - تاريخ يعقوبی احمد بن ابی يعقوب معروف به ابن واضح چ نجف
- ۱۳ - تأسيس الشيعه لعلوم الاسلام، سيد حسن حيدر كاظمی عاملی اقسست تهران
- ۱۴ - تشييد المطاعن، سيد محملى قلى لكهنوى نيشابورى چ لكهنو
- ۱۵ - حبيب السير
- ۱۶ - حق با على است، مهدى فقيه ايمانى مؤلف كتاب حاضر چ تهران و قم
- ۱۷ - حلب و التشيع شيخ ابراهيم نصرالله چ بيروت
- ۱۸ - دلائل الامامه، ابوجعفر محمد بن جرير طبرى چ نجف
- ۱۹ - الذريعه في تصانيف الشيعه، حاج شيخ آقا بزرگ تهرانی نجفی چ نجف و تهران
- ۲۰ - الشيعة في الميزان، شيخ محمد جواد مغنيه لبنانی چ بيروت
- ۲۱ - الشيعة و الحاكمون، نيزاز محمد جواد مغنيه چ بيروت
- ۲۲ - الشيعة و فنون الاسلام، سيد حسن صدر كاظمی عاملی چ
- ۲۳ - صراط المستقيم الى مستحق التقديم، زين الدين عاملی بياضی چ تهران
- ۲۴ - صفحة عن آل السعود الوهابيين، سيد

- مرتضی رضوی کشمیری چ تهران
- ۲۵ - عیقات الانوار در اثبات امامت ائمه اطهار، میر حامد حسین نیشابوری لکهنوی چ لکهنو و اصفهان و تهران
- ۲۶ - علی و الخلفاء، نجم الدین عسکری چ نجف
- ۲۷ - عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، یحیی بن حسن معروف به ابن بطریق چ قم
- ۲۸ - الغارات، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی اصفهانی چ بیروت
- ۲۹ - غایة المرام، سید هاشم بحرانی چ افسس بیروت
- ۳۰ - الغدیر فی الكتاب و السنة و الادب، علامه عبدالحسین امینی نجفی چ بیروت
- ۳۱ - غرر الحکم آمدی چ تهران
- ۳۲ - فصول المهمه فی تألیف الامه، سید عبدالحسین شرف الدین عاملی چ بیروت
- ۳۳ - کامل بهائی، حسن بن علی معروف بن عمادالدین طبری چ تهران
- ۳۴ - کتاب تاریخ سلیم بن قیس هلالی چ بیروت
- ۳۵ - کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار، میرزا حسین نوری طبرسی چ تهران
- ۳۶ - کشف البیان در عجایب اعمال عثمان، شیخ ذبیح الله محلاتی چ تهران
- ۳۷ - کنز اللغة فارسی، محمد بن عبدالخالق بن معروف چ ایران
- ۳۸ - المآثر و الآثار، فرهاد میرزا چ تهران
- ۳۹ - المبادئ العامه، سید هاشم معروف حسینی
- چ بیروت
- ۴۰ - مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری چ تهران
- ۴۱ - مجله تراثنا نشریه مؤسسه آل البیت قم، چ قم
- ۴۲ - مجمع البحرین، شیخ فخر الدین طریحی چ تهران
- ۴۳ - المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین عاملی چ بیروت
- ۴۴ - مشاهد العترة الطاهره، سید عبدالرزاق کمونه نجفی چ نجف
- ۴۵ - مصادر نهج البلاغه، سید عبدالزهره نجفی چ بیروت
- ۴۶ - معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، چ تهران
- ۴۷ - ملحقاق احقاق الحق، آیت الله سید شهاب الدین مرعشی طاب ثراه چ قم
- ۴۸ - مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب سروی مازندرانی چ قم
- ۴۹ - منهج الحق و کشف الصدق علامه حلی، حسین بن یوسف چ قم
- ۵۰ - النصر و الاجتهاد، سید عبدالحسین شرف الدین عاملی چ بیروت
- ۵۱ - نور الثقلین - تفسیر - عبدالعلی جمعه حویزی شیرازی چ
- ۵۲ - هدی هی الوهاییه، محمد جواد مغنیه چ بیروت

فهرست آیات

- ١٥٤ آلان وقد عصيت من قبل وكنت من المفسدين
 ١٨١ ادعوهم لآبائهم هو أقسط عند الله
 ٣١٣ اذ أعجبتكم كثر تكم فلم تُغن عنكم شيئاً و ضاقت عليكم الأرض
 ٤٩ اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية
 ٣١٩ اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
 ٣٧٤ أزلفت الجنة للمتقين و برزت الجحيم للغاوين
 ٤٦٠ اصلها ثابت و فرعها في السماء
 ٤١ أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم
 ٣٥٨ و ٢٥٥ أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم
 ٤٧ أفحكّم الجاهليّة يتبعون و من أحسن من الله حكماً لقوم يوقنون
 ١٦٧ أفرايت الذي تولى ، و أعطى قليلاً و أكدى ، أ عنده علم الغيب فهو يرى
 ١٦٤ افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون
 ٤٤١ ألا ان أولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون، الذين
 ٣٠٢ الذاريات ذروا
 ٣٠٣ الذين بدلوا نعمة الله كفراً و أحلوا قومهم دار البوار
 ٤٦١ الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكاة
 ٣٧٤ ، ١٣١ الم تر الى الذين بدلوا نعمت الله كفراً و أحلوا قومهم دار البوار
 ٤٦٣ ، ٤٦٠ الم تركيب ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت
 ٣٧٣ أم حسب الذين اجترحوا السيئات أن نجعلهم كالذين آمنوا
 ١٣٥ انا أعطيناك الكوثر
 ١٣٦ ، ١٣٥ انا أنزلناه في ليلة القدر و ما أدريك ما ليلة القدر
 ٥٤ انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق
 ٣٧٤ ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الى ربهم
 ٣١٠ ان الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان انما استزلهم الشيطان
 ٤٤١ ان الذين سبقت منا الحسنى اولئك عنها مبعدون

- ۵۱ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا
- ۵۰ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ
- ۵۱ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ قَلَنْ يُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلُّ الْأَرْضِ ذَهَبًا
- ۱۳۹ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ
- ۴۵۰ إِنَّ الظن لا يغني من الحق شيئاً
- ۱۰۱ إنا لله و إنا إليه راجعون
- ۴۶۵ ان الله و ملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه
- ۴۵۰ إن تقولوا على الله ما لا تعلمون
- ۳۲۶ ان خيراً فخييراً و ان شراً فشراً
- ۵۰ إِنَّمَا الخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ
- ۵۴ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
- ۳۷۳ أيصلح كل امرء منهم ان يدخل جنة نعيم
- ۲۰۴ اينما تولوا فثم وجه الله
- ۴۵۰ ذلكم ظنكم الذي ظننتم بربكم أرادكم فأصبحتم من الخاسرين
- ۲۹۵ فاكهه و أباً
- ۳۰۲ فالحاملات و قرا
- ۳۰۳ فالمقسمات أمراً
- ۲۹۵ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عنباً وَ قصباً وَ زيتوناً وَ نخلاً وَ حدائق غلباً وَ فاكهه
- ۱۳۴ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ
- ۱۳۹ و ۱۳۷ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ
- ۴۷ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى
- ۳۷۳ كلاً ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم يصلونها يوم الدين
- ۳۷۴ كلا ان كتاب الفجار لفي سجين
- ۳۷۴ كلاً لِيُنَبِّذَنَّ فِي الحَطْمَةِ وَ ما ادريك ما الحطمة، نارالله الموقدة
- ۲۵۸ لا يكلف الله نفساً إلا و سعها
- ۳۷۴ ليحق الحق و يبطل الباطل و لو كره المجرمون
- ۱۸ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ
- ۳۹۳ ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه و هدى
- ۹۲ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
- ۶۶ مدهامتان
- ۲۹۸ و آتيتم احداهن فنتظاراً فلا تاخذوا منه شيئاً

- وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ..... ٥٠
- وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى..... ٢٠٥
- وَالذَّارِيَاتُ ذُرُوءًا فَالْحَامِلَاتُ وِقْرًا..... ٢٩٣
- وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا..... ١٣٧
- وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأَمَّهُ هَٰوِيَةٌ..... ٢٥٧
- وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرَائِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ..... ٣٢٧
- وَحُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمِيتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ..... ٤٩
- وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»..... ٢٤٨
- وَكَُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ..... ٦٦
- وَلَوْلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ..... ٢٥٨
- وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ..... ٤٥٠
- وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا..... ٢١٧
- وَلَكِنْ مِنْ شَرِحٍ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ..... ١٦٧
- وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ..... ٢٤١
- وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا تَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ..... ٣٥٨
- وَ مَا جَعَلْنَا الرُّوْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً..... ٤٥٨، ٣٥٥، ٢٥٠، ١٤٦، ١٣٨، ١٣٢، ١٠١
- وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى..... ٢٨٧، ٢٩٧
- وَ مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ..... ٢٤٠
- وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا..... ٢٤١، ٢٤٠
- هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ..... ٤٦
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا..... ٢٩٠
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ..... ٢٥٤
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا..... ١٦٣
- يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ..... ١٩٥
- ... يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ..... ٢٦
- يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ..... ٢٤١
- يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ..... ٢٦٤، ٢٦٤، ٢٦٧

فهرست روایات

- ۱۴۹ ائذنوا له لعنة الله عليه وعلى من يخرج من صلبه الا المؤمنين وقليل
- ۲۴۳ ابشري يا خديجة، هذه بنت جعلها الله أم أحد عشر من خلفائي
- ۳۶۵ ابن سمية ما عرض عليه امران قط، إلا أخذ بالأرشد منهما
- ۴۲۴ أ تأمروني أن أطلب النصر بالجور فيمن وليت عليه والله لا اطوره به ما
- ۴۲۴ أ تأمروني أن أطلب النصر بالجور، لا والله لا أفعل ما طلعت شمس، و ما
- ۴۹۵ اتق الضغائن التي لك في صدور من لا يظهرها إلا بعد موتي، أولئك
- ۴۵۵ اتق الله يا أبا حنيفة و لا تقس، فإننا نقف غداً بين يدي الله، فنقول: قال الله
- ۸۵ أثبتكم على الصراط، أشدكم حباً لأهل بيتي
- ۸۵ أثبتكم على الصراط، أشدكم حباً لعلّي
- ۴۶۰ اختاره من شجرة الأنبياء و مشكاة الضياء و ذؤابة العلياء و سرّة
- ۲۴۱ أخذت عليكم بما أخذ الله على النبيين من قبل أن تحفظوني بما
- ۳۶۴ إذا اختلف الناس كان ابن سمية (يعني عمّارا) مع الحق
- ۱۴۳ إذا بلغ بنو أبي الحكم ثلاثين رجلاً اتخذوا آيات الله بينهم دولا و عباد
- ۱۴۵ إذا بلغ بنو أبي العاص أربعين رجلاً، إتخذوا مال الله دولا
- ۱۴۴ إذا بلغ بنو الحكم ثلاثين رجلاً، إتخذوا مال الله بينهم دولا و عباد الله
- ۱۴۴ إذا بلغ بنو العاص ثلاثين رجلاً اتخذوا مال الله دولا و عباد الله خولا
- ۱۴۱ إذا بلغت بنو اميه اربعين (ثلاثين خ) اتخذوا عباد الله خولا و مال الله
- ۱۴۳ إذا بلغ ولدأ لحكم ثلاثين رجلاً، إتخذوا مال الله دولا و دين الله دخلاً
- ۱۵۲ إذا رأيتم معاوية بن أبي سفيان يخطب على منبري فاضربوا عنقه
- ۱۵۳، ۱۵۲ إذا رأيتم معاوية على منبري
- ۱۵۵ إذا رأيتم معاوية وعمرو بن عاص مجتمعين، ففرّقوا بينهما، فإنهما
- ۴۵۴ إذا قلت في دينكم بالقياس أحللتكم كثيراً مما حرّم الله و حرّمتم كثيراً
- ۴۸۸ إذا ولي الأمة... الواسع البلعوم، الذي يأكل و لا يشبع، فلتأخذ الأمة
- ۸۵ أساس الإسلام حبي و حبّ أهل بيتي
- ۱۴۰ أعاذك الله يا كعب من إمارة السفهاء، قال: ما إمارة السفهاء يا رسول الله؟

- أعلم أمّتي بالسنة والقضاء بعدي علي بن أبي طالب. ٣٤٦
- أعلم أمّتي بالسنة والقضاء بعدي علي بن أبي طالب ٣٤٦
- أعلم حيث أنزلت، بحضيض جبل أو سهل أرض، وسلوني عن الفتن، فما ٣٠١
- افتقرت بنو إسرائيل على إحدى وسبعين فرقة و تزيد أمّتي عليها فرقة، ٤٥١
- ... أقومهم بأمر الله و أعدلكم في الرعية و أقسمكم بالسوية. ٤٢٦
- ... أقومهم بأمر الله و أقسمهم بالسوية و أعدلهم في الرعيه. ٤٢٥
- الأئمة بعدي إثناعشر، عدد نبياء بني إسرائيل وحواري عيسى. ٢١٣
- الأئمة بعدي إثنا عشر، من أهل بيتي. ٢١٣
- الأئمة من قريش يا الأئمة بعدي إثناعشر كلهم من قريش ١٢٨
- الأئمة من ولد الحسين، من شبح نور من نوري، و عرضت ولايتكم على ٢٥٢
- الأئمة من ولدها أمناء ربّي و حبله، المدود بينه و بين خلقه، من اعتصم ٢٤٣
- الأئمة من ولدي، فمن أطاعهم فقد أطاع الله، و من عصاهم فقد عصى ٢٣٢
- ... ألا أرضيك يا عليّ؟ قال: بلى يا رسول الله . قال: أنت أخي و وزير، ٨١
- ألا إن أبرار عترتي و أطايب ارومّتي أحلم الناس صغاراً و أعلم الناس ٥٠٢
- ألا إن أخوف الفتن عندي عليكم، فتنة بني أمية، ألا إنها فتنة عمياء ١٤٢
- ألا إن كلّ قطيعة أقطعها عثمان، و كلّ مال أعطاه من مال الله فهو مردود ٤٢٣
- ألا لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين على من انتقض شيئاً من حقّي ٤٩٦
- ألا و من مات على بغض آل محمّد جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه: ٤١٤
- ألا و من مات على بغض آل محمّد لم يشمّ رائحة الجنة. ٤١٤
- ألا و من مات على بغض آل محمّد مات كافراً. ٤١٤
- ألا و من مات على حبّ آل محمّد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير. ٤١٤
- ألا و من مات على حبّ آل محمّد جعل زوّار قبره (قبره مزار) ملائكة الرحمة. ٤١٤
- ألا و من مات على حبّ آل محمّد فُتح له في قبره بابان إلى الجنة. ٤١٤
- ألا و من مات على حبّ آل محمّد مات تائباً. ٤١٤
- ألا و من مات على حبّ آل محمّد مات على السنة و الجماعة. ٤١٤، ٧٨
- ألا و من مات على حبّ آل محمّد مات مغفوراً له. ٤١٤
- ألا و من مات على حبّ آل محمّد مات مؤمناً، مستكمل الإيمان. ٤١٤
- ألا و من مات على حبّ آل محمّد يزفّ إلى الجنة كما تزفّ العروس ٤١٤
- الحُكْمُ حُكْمَانِ، حُكْمُ اللَّهِ وَ حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ، فَمَنْ أَخْطَأَ حُكْمَ اللَّهِ حَكَمَ ٤٩
- الخلفاء بعدي إثنا عشر، كعدد نبياء بني إسرائيل. ٢١٤
- اللهم اجعل به وزعاً ١٤٩

- اللَّهُمَّ ارحم خلقائي ثلاث مرّات قيل يا رسول الله و من خلفائك؟ ۲۵۱
- اللَّهُمَّ العن التابع و المتبوع، اللَّهُمَّ عليك بالأيعس ۴۸۸
- اللَّهُمَّ العن القائد و السائق و الراكب ۴۸۶، ۹۹
- اللَّهُم العنه - يعنى معاويه - ولا تشبعه إلا بالتراب..... ۴۸۸، ۹۹
- اللَّهُم ان عمرو بن العاص هجانى و لست بشاعر، فالعنه بعدد ما هجانى ۱۸۶
- اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَخَذْتَ مِنِّي عبيدة بن الحارث يوم البدر و حمزة ۴۷۱
- اللَّهُمَّ إِنَّ موسى بن عمران سألك و أنا محمّد نبيك أسألك أن تشرح لي ۴۷۰
- اللهم انى لا اقول الشعر ولا ينبغي لى، اللهم العنه بكل حرف ألف لعنة..... ۱۸۷
- اللَّهُمَّ اهد قلبه و ثبت لسانه..... ۴۷۳
- اللَّهُمَّ صل على محمد و آل محمد..... ۴۶۷
- اللَّهُمَّ صل على محمد و على آل محمد كما صليت على إبراهيم إنك..... ۴۶۸، ۴۶۷
- اللَّهُمَّ صل على محمد و على آل محمد، كما صليت على إبراهيم و آل إبراهيم ۴۶۵
- اللَّهُمَّ صل على محمد و على آل محمد، كما صليت على إبراهيم و على ۴۶۶
- اللَّهُم وان من والاه و عاد من عاداه..... ۲۵۰
- ... المدينة حرم ما بين غير إلى ثور فمن أحدث فيها حدثاً، أو آوى ۴۷۸
- المهدى منّا محمّد بن عبدالله و أمة من غيرنا يملأها عدلاً كما ملئت جوراً..... ۲۷۸
- المهدى من ولد الحسين، رجل أجلى الجبين، أقى الأنف..... ۲۷۰
- النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، وأهل بيتي أمان لأمتي من ۳۶۲
- الولد للفراش و للعاهر الحجر..... ۱۸۱
- اما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من..... ۴۳۰
- إنّ آل محمّد شجرة النبوة و آل بيت الرحمة و موضع الرسالة..... ۴۶۲
- أنا أبو الحسن القضم..... ۳۰۹
- إنّ إبنى هذا السيّد، كما سمّاه رسول الله ﷺ، سيخرج من صلبه رجل ۲۷۳
- إنّ إبنى هذا سيّد كما سمّاه النبي ﷺ و سيخرج من صلبه رجل يسمى ۲۹۷، ۲۷۰
- إنّ الأئمة من قريش غرسوا في هذا البطن من هاشم، لاتصلح على ۲۲۸
- إنّ الأئمة ستغدر بك من بعدي، و أنت تعيش على ملتي و تقتل على سنتي..... ۳۵۰
- إنّ الله اختار من بني آدم العرب، و اختار من العرب مضر، و من المضر ۲۲۹
- إنّ الله اختار من صلبك يا حسين تسعة أئمة، تاسعهم قائمهم، و كلّهم ۲۷۱
- إنّ الله اصطفى كنانة من إسماعيل، واصطفى قريشاً من كنانة، واصطفى ۲۲۸، ۲۱۸
- إنّ الله أطلع إلى الأرض إطلاعا فأختارني منهم، ثمّ اطلع إليهم ثانياً ۲۴۹
- ان الله تعالى قال لنبيّه أن احكم بما أنزل الله ولم يقل له: احكم بـ ۴۵۴

- ١٢٤ إن الله حرّم مكّه، و لم تحلّ لأحد قبلي ولا لأحد بعدي، وإنا حلّت
 ٨٥ إن الله يغفر له و لذريته و شيعته و محبّيه.....
 ٢٥٢ أنا و اردكم على الحوض ، و أنت يا عليّ السائق ، و الحسن الرائد ،
 ٤٦٢ أنا و أهل بيتي شجرة في الجنة و أغصانها في الدنيا، فمن تمسك بنا
 ٢٧٢ أنا و عليّ و الحسن الحسين و تسعة من ولد الحسين مطهرون
 ٢٤٥ أنا و عليّ و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين، مطهرون
 ٢٣١ إن أوليائي و أوصيائي و حجج الله على الخلق بعدي إثنا عشر، أولهم
 ١٤١ إن أهل بيتي سيلقون من بعدي من أمتي قتلاً و تشريداً، و إن أشدّ قومنا
 ٢٥٠ إن بني أبي العاص إذا بلغوا خمسة عشر رجلاً جعلوا كتاب الله دخلاً
 ٣٧٠ أنت الفاروق الذي يفرق بين الحقّ و الباطل
 ٣٦٠ أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدي
 ٣٥٩ أنت تؤدي عني، و تُسمعهم صوتي، و تبين لهم ما اختلفوا فيه من بعدي
 ٤٢٩، ٣٤٥ أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبئ بعدي
 ٤٨٦ أنشدك الله يا معاويه أ تذكر يوماً جاء أبوك عى جمل أحمر و أنت تسوقه
 ٢١٣ إن عدة الخلفاء بعدي عدة نقباء موسى
 ٤٧٧ انفذوا بعث أسامه لعن الله من تخلف عنه
 ١٤٠ إن فساد امتي على يدي غلطة سفهاء من قريش
 ٢٤٤ إنك سيّد ابن سيّد ، أبو السادة ، و أنت إمام ابن إمام ، أبو أئمة ، و أنت
 ٢٦٧ إنك سيّد، ابن سيّد، أبو السادة، و أنت إمام، ابن إمام، أخو الامام،
 ١٣٦ أنكم الشجرة الملعونة في القرآن
 ١٤٢ إن لبني أمة مروداً يجرون فيه و لو قد اختلفوا فيما بينهم، ثم كادتهم
 ١٤١ إن لكلّ دين آفة و آفة هذا الدين بتوامية
 ٨٢ إن محمداً أخذ بيدي ذات يوم، فقال: من مات و هو
 ١٥٥ إن وجدتم فلاناً و فلاناً (معاويه و ابن العاص) فأحرقوهما بالنار
 ٢١٣ إن هذا الأمر عزيزاً منيعاً حتى يمضي فيهم إثنا عشر خليفة
 ٢١٣ إن هذا الأمر لا ينقضي حتى يمضي فيهم إثنا عشر خليفة
 ٤٩٨ إنه سيكون بعدي في أمتي هناة، حتى يختلف السيف فيما بينهم،
 ٣٤٤ أنه ليس على الامام إلا ما حمل من أمر ربّه، إلا البلاغ
 ٢٢٨ إنه مع الحقّ و إن الحقّ يدور معه حيث دار
 ٢٦٩ إنه من ولد الحسين
 ٢٦٨ إنه من ولد الحسين ^{عليه السلام} و ذكر حليته، فقال: رجل أجلى الجبين،

- ۲۶۸ إنه من ولد فاطمة - ابنة محمد ﷺ من ولد الحسين ، ألا فمن توالى
- ۳۵۳ إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و سنتي
- ۱۴۶ إني رأيت في منامي كان بني الحكم بن أبي العاص ينزون على منبري
- ۴۵۵ أول من قاس أمر الدين برأيه إبليس، قال الله تعالى له: أسجد لآدم
- ۲۵۰ أيها الناس : أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، ليس لهم معي أمر و عليّ من
- ۲۲۷ بعدي إثنا عشر خليفة ثم أخفى صوته، فقلت لأبي: ما الذي أخفى
- ۲۱۴ بعدي إثنا عشر خليفة، كلهم من بني هاشم.
- ۲۳۹ تختموا بالعقيق فإنه أول حجر شهد الله بالوحدانية ولي بالنبوة ولعليّ
- ۳۵۳ تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما، كتاب الله و سنتي
- ۴۵۳ تعمل هذه الأمة برهة بالكتاب و برهة بالسنة و برهة بالقياس، فإذا فعلوا
- ۴۵۲ تفترق أمتي على بضع و سبعين فرقة، أعظمها على أمتي فتنة قوم.
- ۳۴۸ تقاتل على (عن) سنتي و تبرأ عن ذمتي.....
- ۳۴۸ تقتل على سنتي
- ۳۶۳ تكون بين الناس (بين امتي خ) فرقة و اختلاف، فيكون هذا يعني علياً
- ۵۰۲ تكون بين الناس فرقة و اختلاف، فيكون هذا وأصحابه على الحق
- ۴۷۷ جهزوا جيش أسامه، لعن الله من تخلف عنها
- ۸۵ حبّ آل محمد جواز على الصراط.
- ۸۵ حبّ عليّ إيمان و بغضه نفاق، لا يحبّه إلا مؤمن ولا يبغضه إلا منافق.
- ۸۵ حبّ عليّ براءة من النار.
- ۸۵ حبّ عليّ جواز على الصراط.
- ۸۵ حبّ عليّ حسنة لا تضرّ معها سيئة.
- ۸۵ حبّه آية إيمان، و بغضه آية النفاق.
- ۸۵ حبّه جواز على النار.
- ۸۵ حبّه يأكل الذنوب (يحرق الذنوب).
- ۸۵ حبّي و حبّ أهل بيتي نافع في سبعة مواطن، أهوالهنّ عظيم
- ۴۶۳ حتى أفضت كرامة الله سبحانه و تعالى إلى محمد ﷺ، فأخرجه
- ۲۶۵ خطبنا رسول الله ﷺ فذكر لنا بما هو كائن إلى يوم القيامة، ثمّ قال:
- ۳۵۱ و ۳۵۰ رحمة الله على خلفائي!
- ۴۵۲ ستفترق أمتي على ثلاث و سبعين فرقة، أعظمها فرقة يقيسون الأمور
- ۴۹۹ ستكون بعدي فتنة فإذا كان ذلك فالزموا عليّ بن أبي طالب، فإنه أول
- ۵۰۲ ستكون فتنة، فإن أدركها أحد منكم فعليه بخصلتين، كتاب الله و عليّ بن

- ستكون من بعدي فتنة، فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب، فإنه ٣٧٠
- سنة لعنهم الله وكل نبي مجاب، الزائد في كتاب الله، والمكذب بقدر الله، ٤٩٢ و ٤٩١
- سلوني قبل أن لاتسألوني، و لن تسألوا بعدي مثلي ٣٠٠
- شرالعرب بنو أمية وبنو حنيفة وثقيف..... ١٤٢
- طلبني رسول الله فوجدني في جدول نائماً، فقال: ما ألوهم الناس ٨١
- علي أخي و وزيري و وارثي و وصيي و خليفتي في أمتي و ولي كل ٢٦٩
- علي أعلم الناس بالسنة..... ٣٤٧
- عنوان صحيفة المؤمن، حب علي بن أبي طالب..... ٨٥
- فاطمة بهجة قلبي و أبناؤها ثمرة فؤادي، و بعلمها نور بصري، و ٢٤٣
- فإنه يزول مع الحق حيث زال..... ٣٦٥
- فزت و رب الكعبة..... ٤٣٨
- فما راعني إلا والناس كعرف الضبع إلى يتثالون علي من كل جانب ١٧٣
- في كل خلف من أمتي عدول من أهل بيتي..... ٦٨
- في كل خلف من أمتي عدول من أهل بيتي ينفون عن هذا الدين ٣٦٧
- قال: ما أرت منك يا نبي الله؟ ٣٤٥
- قم و الله لأرضيك، أنت أخي و أبو ولدي تقاتل علي سنتي..... ٣٤٨
- قم يفدي بك أبي أمي، فإن جبرئيل أتاني فقال: بشر هذا بأن الله تعالى ٢٣٩
- كان النبي يصلي والحسن والحسين يصعدان ظهره ٣٥٦
- لا أشبع الله بطنه ٤٨٥
- لا تذهب الدنيا حتى يقوم علي أمتي رجل من ولد الحسين يملأ ٢٦٩
- لا تزال الخلافة في بني أمية يتلقفونها تلقف الكرة..... ١٤٧، ٩٩
- لا تقيسوا الدين، فإن الدين لا يقاس و أول من قاس إيليس..... ٤٥١
- لا تهلك هذه الأمة حتى يكون منها إثنا عشر خليفة، كلهم يعمل بالهدى ٢١٩، ٢١٤
- لا فتى إلا علي، لا سيف إلا ذو الفقار ٣١٠
- لا يبالي من مات و هو يبغضك، مات يهودياً أو نصرانياً..... ٨٠
- لا يزال الإسلام عزيزاً إلى اثنا عشر خليفة..... ٢١٤
- لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة ٢٢٠، ٢١٤
- لا يزال أمتي علي الحق ظاهرين، حتى يكون عليهم إثنا عشر أميراً كلهم..... ٢١٤
- لا يزال أمر الناس ماضياً إلى اثنا عشر خليفة..... ٢١٤
- لا يزال أمر الناس ماضياً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة..... ٢١٤
- لا يزال أمر الناس ماضياً، ما وليهم اثنا عشر رجلاً..... ٢١٤

- لا يزال أمر هذه الأمة هادياً على من ناواها، حتى يكون عليكم إثنا عشر ٢١٤
- لا يزال هذا الأمر عزيزاً إلى إثنا عشر خليفة..... ٢١٤
- لا يزال هذا الدين ظاهراً حتى تقوم الساعة ويكون عليهم إثنا عشر خليفة..... ٢١٤
- لا يزال هذا الدين ظاهراً على من ناواه... حتى يمضي من أممي إثنا عشر..... ٢١٤
- لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلى إثنا عشر خليفة..... ٢١٤
- لا يزال هذا الدين قائماً إلى إثنا عشر من قريش، فإذا هلكت ما جت..... ٢١٤
- لا يزال هذا الدين قائماً حتى يكون عليكم إثنا عشر خليفة كلهم مجتمع..... ٢١٥
- لا يقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً حتى يدخله جهنم ١٠٠
- لعن الله الحامل والمحمول والقائد والسائق ٤٨٧، ٤٨٦
- لكل أمة آفة وآفة هذا الأمة بنو أمية..... ١٤٢
- لما ألقى النبي بين أصحابه من المهاجرين والأنصار، فلم يواخ ٨٠
- لم تكن بيعتكم إياي فلتة، وليس أمري وأمركم واحداً، إني أريدكم الله ٤٠٠
- لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله عز وجل ذلك اليوم حتى يبعث ٢٦٥
- لن يقبل الله فرضاً إلا بحب علي بن أبي طالب..... ٨٥
- لو بقي من الدنيا يوم، لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه مهدياً أو قائماً اسمه ٢٧٧
- لولا أن تقول فيك طوائف من أممي ٣٤٩
- لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد، لبعث الله فيه رجلاً اسمه إسمي، ٢٦٦
- ليرعفن على منبري هذا جبار من جبابرة بني أمية، فيسيل رعاfe..... ١٥٧
- ليصعدن بنو أمية على منبري، ولقد رأيتهم في منامي ينزون عليه نزو ١٠١
- ليصعدن بنو أمية على منبري ولقد رأيتهم في منامي ينزون عليه نزو ١٣٤
- ليكونن في هذا الأمة رجل يقال له الوليد، هو أشد لهذه الأمة من فرعون ١٥٦
- ليكونن في هذه الأمة رجل يقال له: الوليد. هو أشد لهذه الأمة من ٢٠٤
- ما أنزل الله آية فيها (يا أيها الذين آمنوا) إلا وعلي رأسها وأميرها..... ٢٩٠
- ما عندنا شيء إلا كتاب الله وهذه الصحيفة عن النبي، المدينة ٤٧٨
- ما يمنعني وأنت تؤذي عني وتسمعهم صوتي، وتبين ٣٢٩
- ... مثلك ومثل الأئمة من ولدك بعدي مثل سفينة نوح، من ركب فيها ٢٣٨
- معاشر المسلمين هذا أخي وابن عمي وختني..... ٤٩٣
- معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز على الصراط و..... ٤١٧
- من أذاني في عترتي فعليه لعنة الله..... ٤٩٥
- منا إثنا عشر المهدي والهادي، قد مضى منهم ستة وبقى منهم ستة ٢٧٤
- ... من أبغض علياً محياه ومماته ٨٣

- من أبغض علياً محياه و مماته، فميتته ميتة جاهليّة. ٨٠
- من أبغض علياً من بعدي، حشره الله يوم القيامة أعمى، ليس له حجة ٨٠
- من أبغضك أماته الله ميتة جاهلية. ٨٠
- من أحب آل محمد، أمن من الحساب و الميزان والصراط. ٨٥
- من أحب أن يتمسك بديني و يركب سفينة النجاة بعدي، فليقتد بعليّ ٢٤٧
- من أحب أن يحيى حياتي و يموت مماتي و يدخل الجنة التي وعدني ٢٣٧، ٨٥
- من أحب أن يحيى حياتي و يموت موتتي، ٣٣٥
- من أحب أن يركب سفينة النجاة و يستمسك بالعروة الوثقى و يعتصم. ٢٣٨
- من أحب علياً أمن من الحساب و الميزان. ٨٥
- من أحب علياً، لا يموت إلا ولياً ٨٥
- من أحب علياً محياه و مماته، كتب الله تعالى له الأمن و الإيمان ما طلعت ٨٥، ٨٢
- من أحبك يا عليّ، كان مع النبيين في درجاتهم. ٨٦
- من أحبني وأحب هذين (الحسين) وأباهما وأمهما كان معي في درجتي ٨٦
- من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي يوم القيامة ١١٨
- من أحدث حدثاً أو آوى محدثاً أو ادعى إلى غير أبيه، أو تولى غير ٤٨٠
- من أخاف أهل المدينة ظلماً أخافه الله و عليه لعنة الله و الملائكة و ٤٨٠، ٤٧٩
- من أراد أن يحيى حياتي و يموت مماتي، ويسكن جنة الخلد التي ٣٣٦
- من استعمل رجلاً من عصابة و في تلك العصابة من هو أرضى الله منه، ٤٨٤
- من تولى من أمر المسلمين شيئاً فاستعمل عليهم رجلاً و هو يعلم أن ٤٨٤
- من رغب عن سنتي فليس مني. ٣٥٤
- من سب علياً فقد سبني و من سبني فقد سب الله ١٧٥
- من سره أن يحيى حياتي و يموت مماتي و يسكن جنة عدن التي غرسها ٣٣٦، ٢٣٣
- من صافح محباً لعليّ غفر الله له الذنوب. ٨٦
- من قاس حديثي برايه فقد اتهمني. ٤٥١
- من كنت مولاه فعليّ مولاه - أولى به من نفسه - و ضرب بيده على منكب ٢٥٠
- من مات بحبك بعد موتك، ختم الله له بالأمن و الإيمان. ٨٦
- من مات على حب آل محمد، جعل الله زوار قبره ملائكة الرحمة. ٨٦
- من مات على حب آل محمد، فأنا كفيله بالجنة. ٨٦
- من مات على حب آل محمد مات شهيداً ٤١٤، ٨٦
- من مات على حبك، ختم الله له بالأمن و الإيمان. ٨٦
- من مات على دينك بعد موتك، ختم الله له بالأمن و الإيمان ما طلعت ٨٦

- من مات و في قلبه (بطنه) بغض لعلي، فليمت يهودياً أو نصرانياً ۸۰
- من مات و هو يبغضك، ففي سنة جاهلية ۸۰
- من مات و هو يبغضك، لم يكن له نصيب في الإسلام ۸۰
- من مات و هو يبغضك، مات ميتة جاهلية ۸۰
- من مات و هو يبغضك، مات يهودياً أو نصرانياً ۸۰
- من مات يبغضك، فلا يبالي مات يهودياً أو نصرانياً ۸۰
- من مات يبغضك يا علي، مات ميتة جاهلية ۸۰
- من ولي من أمر المسلمين شيئاً، فأمر عليهم أحداً محاماة (محاباة خ) ۴۸۴، ۹۹
- نحن أهل البيت طهرهم الله من شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف ۴۶۱
- نحن أهل بيت شجرة النبوة و مختلف الملائكة و أهل بيت الرسالة و ۴۶۲
- نحن أهل بيت شجرة النبوة و معدن الرسالة، ليس احد من الخلائق ۴۶۲
- نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ۴۶۲
- وإذا رأيتم معاوية يخطب على منبري فارجموه ۹۹
- وإذا رأيتم معاوية يخطب على منبري فاضربوا عنقه ۹۹
- وإذا رأيتم معاوية يخطب على منبري فاقتلوه ۹۹
- والله لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحث أفلاكها على ان أعصى الله في ۴۲۵
- والله ما أحبكم أحد إلا ربح الدنيا والآخرة ۸۶
- وأما أنت يا علي! فوالله لو وزن إيمانك بإيمان أهل الأرض لرجحهم ۱۰۵
- وإن لكل أمة آفة و آفة هذه الأمة بنو أمية ۹۹
- و إنما الأئمة قوام الله على خلقه و عرفاؤه على عباده ولا يدخل الجنة الا ۵۶
- وتقاتل على سنتي ۳۴۹
- و سلوني عن كتاب الله، فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار، ۳۰۱
- و سلوني قبل أن تفقدوني، سلوني عن كتاب الله، و مامن آية إلا وأنا ۳۰۱
- و سلوني من كتاب الله فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار، أم ۳۰۲
- و سلوني، و الله لا تسألوني عن شيء يكون إلى يوم القيامة إلا أخبرتكم، ۳۰۱
- و شرُّ العرب بنو أمية و بنو حنيفة و ثقيف ۹۹
- وصيتي لكم أن لا تشركوا بالله شيئاً و محمد ۹ فلا تضيّعوا سنته ۳۴۵
- و عمار ما عرض عليه امران إلا أختار الأرشد منهما ۳۶۵
- و قد علمتم أنه لا ينبغي أن يكون الوالي على الفروج و الدماء ۳۴۵
- و لا المهاجر كالطلق و لا الصريح كاللصيق ۱۲۸
- و لا تسألوني عن آية في كتاب الله و لاسنة عن رسول الله ﷺ إلا أنيأتكم بذلك ۳۰۱

- ولا تقدّموا هما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا..... ٧٠
- ولقد علم المستحفظون من أصحاب محمد ﷺ أنّي لم أردّ على الله ٣٢٥
- ...ولكن أوصيائي منهم أولهم أخي ووزير ووارثي وخليفتي في أمّتي ٢٤٥
- «...ولكن جبرئيل جائي فقال: لا يؤدي عنك إلا أنت أو رجل منك»..... ٣٢٠
- ولو شئت أقرت سبعين بعيراً من تفسير فاتحة..... ٣٠٢
- و منّا مهديّ (هذه) الأئمة، الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم. ثمّ ضرب ٢٧١
- ... و من خالف سنّتي فليس منّي..... ٣٥٤
- ...و هو إمام كلّ مسلم و أمير كلّ مؤمن بعدي ٢٤٤
- ويطلع عليكم من هذا الفج رجل يموت حين يموت و هو على غير سنّتي ٩٩
- ويل لأمتي مما في صلب هذا..... ١٥٢
- هذا أبو السبطين الحسن و الحسين سيّد شباب أهل الجنّة..... ٤٩٣
- هذا أسد الله و سيفه في أرضه على أعدائه، على مبغضه لعنة الله و لعنة ٤٩٤
- هذا إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعة..... ٢٦٧
- ...هذا فاروق هذه الأئمة يفرق بين الحقّ و الباطل..... ٣٧١، ٣٧٠
- هذا لحمي و دمي و شعري..... ٤٩٣
- هذا محمد رسول الله و هذا على سيف الله..... ٢٤٠
- هذا محمد سيد الانبياء و هذا عليّ سيّد الاولياء أبو الأئمة الطاهرين ٢٤٠
- هذا مفرج الكرب عتي..... ٤٩٤
- هلاك هذه الامّة على يد اغيلمة من قريش..... ١٤٠
- هو الوزغ بن الوزغ، ملعون بن ملعون..... ١٥١
- يا أحمد أبشر عليّاً بأنّ أحبّاءك - مطيعهم و عاصيهم - من أهل الجنّة..... ٨٦
- يا أم سلمة...! هو سيّد (هو عليّ) أحبّه، لحمه من لحمي، و دمه من دمي... ٣٤٧
- يا أنس أوّل من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين و سيد المسلمين ٣٢٩
- يا أيّها الناس إنّي قد تركت فيكم ما إن اعتصمتم به لن تضلّوا أبداً، ٣٥٣
- يا سلام، الشجرة محمد و الفرع عليّ أمير المؤمنين، و الثمر الحسن و ٤٦٠
- يا عليّ أخصمك بالنبوة و لانبوة بعدي، و تخصم الناس بسبع، ٤١٩
- ... يا عليّ أنا و أنت و الأئمة من ولدك سادات في الدنيا و ملوك في ٢٣٧
- (يا عليّ) أنت تفرع باب الجنّة و تدخلها أحبّاءك بغير حساب ٨٦
- يا عليّ أنت وصيّتي، حربك حربي و سلمك سلمي، و أنت الإمام ٢٤٢
- يا عليّ أنّك ستقدّم على الله و شيعتك راضين مرضيين و يُقدّم عدوك ٤٤٢
- يا عليّ حربك حربي ١٢٢

- ۳۸۲ إن لي شيطاناً يحضرني،
- ۳۹۹، ۳۸۱ إن لي شيطاناً يعتريني
- ۴۱۰ إني أرى غلاماً كيساً لن يشهد إن شاء الله إلا بحق
- ۳۸۳ إني أقول فيها برأيي، فإن كان صواباً
- ۳۸۳ إني لا أسي على شيء من الدنيا إلا على ثلاث فعلتهن ووددت أني
- ۴۱۰ إني لأرى رجلاً لن يخزي الله على لسانه رجلاً من المهاجرين
- ۴۱۰ إني لأرى غلاماً كيساً لا يقول إلا حقاً ولم يكن ليكتمني شيئاً
- ۹۶ اياكم و الفرقة بعدى، فان فعلتم فاعلموا ان معاوية
- ۳۸۳ أيها الناس قد وليت أمركم و لست بخيركم و لكن... فإن أحسنت فأعينوني
- ۳۸۹ أيها الناس من أراد أن يسأل عن القرآن فليأت أبي بن كعب، و من أراد أن
- ۹۱ بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما عهد ابوبكر بن ابي قحافة الى المسلمين، اما بعد...
- ۱۴۸ تلقفوها يا بني عبد شمس تلقف الكرة، فوالله ما من جنة ولا نار.
- ۴۳۵ دخلت على عمر لما طعن فرأيته جزعاً وفزعاً، فقلت: لا بأس عليك يا
- ۲۹۷ ردوا قول عمر إلى علي، لولا علي لهلك عمر.
- ۱۷۰ زعم القوابل أنها ولدت ابناً صغيراً كان من عمر
- ۴۳۴ طوبى لك يا طائر، تأكل الثمر و تقع على الشجر، و ما من حساب و
- ۴۳۴ طوبى لك يا عصفور، تأكل من الثمار و تطير في الأشجار، لا حساب عليك
- ۲۹۷ عجزت النساء أن تلدن مثل علي بن أبي طالب لولا علي لهلك عمر.
- ۱۰۴ فاتق الله و لاتحمل آل ابي معيط على رقاب الناس.
- ۱۵۷ فحدثني من رأى عمرو بن سعيد رعى على منبر رسول الله حتى سال رعاقه...
- ۱۶۸ فمناك البداء و منك الغير و منك الرياح و منك المطر.
- ۳۹۶ قال لأن أكون سألت النبي (ص) عن ثلاث أحب إلي من حمر النعم، عن الخليفة
- ۳۷۷ قد أقلتكم رأيكم (بيعتكم) إني لست بخيركم فبايعوا خيركم.
- ۱۴۸ قد صارت إليكم بعد تيم و عدي، فأدرها كالكرة، واجعل أوتادها بني امية، فإنما
- ۲۹۷ كاد يهلك ابن الخطاب، لولا علي بن أبي طالب
- ۱۶۱ كان بنو امية اذا سمعوا بمولود اسمه على قتلوه
- ۱۲۴ كتب ابن زبير و بني امية مجلّين
- ۲۹۸ كل أحد أعلم من عمر
- ۲۹۸ كل أحد أفقه من عمر
- ۲۹۷ لا أبقاني الله بأرض لست فيها يا أبا الحسن
- ۲۹۷ لا أبقاني الله بعد ابن أبي طالب
- ۴۰۹ لا أشيم سيفاً سلّه الله على الكافرين.

- لا عشتُ الى زمان لا أرى فيه أبا حسن ٢٩٨
- لعبت هاشم بالملك فلاخبر جاء و لا وحى نزل نزل ١٨٩ و ١٨٤
- لعن الله أباك وأنت في صلبه، فانت بعض من لعنه الله ١٣٦
- لقد قلّدت امرأً عظيماً ٣٩٨
- لولا عليّ لضلّ عمر ٢٩٧
- لولا عليّ لهلك عمر ٢٩٧
- لولاك لا فتضحنا ٢٩٨
- لو وليها لحمل بني ابي معيط على رقاب الناس، ولو فعلها لقتلوه ١٠٤
- ليت امي لم تلدني، ليتني كنت تبنة في لبنة ٤٣٥
- ليتني لم أك شيئاً قطّ ليتني كنت نسياً منسياً، قال: ثم اخذ كالتبنة او كالعود ٤٣٦
- ما أنا بخيركم و لقد كنت لمقامي هذا كارهاً، و لوددت أنّ فيكم من ٣٧٨
- من أراد أن يسأل عن القرآن فليأت ٢٩٦
- وأما أنت يا عثمان فوالله لروثة خير منك ١٠٥
- واعلموا إن لي شيطاناً يعتريني، فإذا رأيتموني غضبت فاجتنبوني، لا أوثر في ٣٨١
- و إن زغت فقوّموني ٣٨٣
- وددت أنّي شعرة في جنب عبد مؤمن ٤٣٥
- ولئن اخذتموني بسنة نبيكم ما أطيقها ٣٩٨
- وليتكم و لست بخيركم، فإن استقمتم فاتبعوني و إن اعوججت فقوّموني ٣٧٨
- وليتكم و لست بخيركم و عليّ فيكم ٣٧٧
- ونسيت فاحشه أتيت بها ياهند ويحك سبّة الدهر ١٧٠
- هذا أعلم بنبيّنا و بكتاب نبيّنا ٢٩٨
- هل طفحت حرّة بمثله و أبرعته ٢٩٧
- هيهات هناك شجنة من بني هاشم، وشجنة من الرسول وأثره من علم يؤتي لها و ٢٩٧
- يا أبا الحسن أنت لكلّ معضلة و شدة تُدعي ٢٩٧
- يا ابن أبي طالب فما زلت كاشف كلّ شبهة، و موضع كلّ حكم ٢٩٨
- يا أهل بيت رسول الله حبّكم فرض من الله في القرآن أنزله ٤٦٧
- يا ايها الناس إن كنتم ظننتم أنّي أخذت خلافتكم رغبة فيها أو إرادة استيثار ٣٧٩
- يا ايها الناس و لوددت إن هذا كفانيه غيري، و لئن أخذتموني بسنة ٣٨٠
- يا بن عباس أما و الله إن صاحبك هذا لأولى الناس بالأمر بعد رسول الله ٣٩٥
- يا بني اميه تلقفوها تلقّف الكرة، فوالذي يحلف به ابوسفيان ما زلت ١٤٧
- يا ليتني كنت كبش اهلي يسمنونني ما بدالهم، حتى اذا كنت اسمن ما ٤٣٦
- يا محمد يوم بيوم بدر ١٥٧

برخی از آثار تألیفی مؤلف

اصالت مهدویت از دیدگاه اهل تسنن
الامام المهدی عند اهل السنه ج ۱ و ۲
شامل ۶۷ کتاب، رساله و مقاله عربی یا بخشی از مصادر اهل سنت درباره حضرت
مهدی

الامام المهدی عند اهل السنه ج ۳
بخش کتب و رسائل مخطوط اهل سنت درباره حضرت مهدی (آماده چاپ)
امام امیرالمؤمنین از دیدگاه خلفا
با مردم اینگونه برخورد کنیم
تاریخ تشیع اصفهان
حدیث المنزله عند اهل السنه
حق با علی است

شامل بحث و بررسی پیرامون حدیث «الحق مع علی و...»
الحق مع علی و علی مع الحق
ترجمه عربی کتاب حق با علی است (آماده چاپ)
داستان انسانها

دور نمایی از زندگانی امام امیرالمؤمنین
علی یا علی

سخنانی از پیامبر اکرم خطاب به حضرت علی علیه السلام
مناظره مأمون الرشید

مناظره مأمون با علمای سنی در افضلیت و حقانیت امیرمؤمنان علیه السلام
مهدی منتظر در نهج البلاغه
مهدی منتظر را بشناسید

شامل معرفی ۴۰۰ جلد کتاب و رساله چاپی و خطی درباره حضرت بقیة الله عجل الله فرجه
ج ۱۳۴۳ ش

مهدی منتظر یا مصلح جهان

ترجمه المهدی مرحوم آیت اله العظمی حاج سید صدرالدین صدر چ ۱۳۷۴ق
نقش زبان در سرنوشت انسان

شامل یکصد و نود گناه و آفت شرعی، عقیدتی و اخلاقی زبان

و...